

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

نوروز

در جاهلیت و اسلام

تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام

مؤلف: سید محمد محسن حسینی طهرانی

سرشناسه:	حسینی طهرانی، سیدمحمد محسن، ۱۳۷۵ق -
عنوان و نام پدیدآور:	نوروز در جاهلیت و اسلام: تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام / مؤلف سیدمحمد محسن حسینی طهرانی.
مشخصات نشر:	تهران: مکتب وحی، ۱۴۳۵ق = ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری:	۳۲۶ص.
فروست:	دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع؛ ۴.
شابک:	۱۲۰۰۰ ریال: ۸-۲۶-۱۱۲-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتابنامه.
یادداشت:	نمایه.
عنوان دیگر:	تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام.
موضوع:	نوروز - جنبه های مذهبی - اسلام
موضوع:	نوروز - تاریخ
رده بندی کنگره:	۱۳۹۲ ن ۵۹/ح BP ۲۵۹
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۷۳
شماره کتابشناسی ملی:	۳۳۹۷۹۶۷

نوروز در جاهلیت و اسلام

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

تألیف: سید محمد محسن حسینی طهرانی

ناشر: مکتب وحی

نوبت چاپ: اول / ۱۴۳۵ هـ. ق = ۱۳۹۲ هـ. ش

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

تعداد: ۳۰۰۰

چاپ: اسوه

شابک: ۸-۲۶-۱۱۲-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

تلفن: +۹۸ ۲۵۳ ۲۸۵۴۲۶۳

www.maktabevahy.org

info@maktabevahy.org

قال أمير المؤمنين عليه السلام:

كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعَصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ.

«أميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند:

هر روزی که در آن معصیت خدا انجام نگیرد، آن روز عید است.»

نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ٢٣٦

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

نوروز در اسلام و جاهلیت

صفحه

عنوان

صفحه	عنوان
۱۹ - ۵۰	مقدمه
۲۲	رعایت مبانی اخلاق، اصل غیر قابل تردید تمامی مکاتب الهی
۲۴	ایجاد فضای مناسب رشد و تعالی، به واسطه احادیث و ادعیه مأثوره و شعائر دینی
۲۶	ارتقای نفس و عبور از عوالم تخیل و تقویت قوای عقلانی، اصل مهم در مکتب اسلام
۲۷	عدم تأثیر پیشرفت تکنولوژی بشر در تربیت نفس و وصول او به مراتب کمال
۲۸	علت تأیید شرایع الهی بر عقول منفصل و تربیت پاکان و برگزیدگان
۲۹	تحلیلی شیوا از احیای سنت‌های قومی چون یادبودها و استمرار خاطره‌ها و فضایی تاریخی
۳۰	تصحیح روش‌ها و سنت‌های جاهلی توسط ادیان الهی
۳۱	مدح و تمجید برخی سنن و سیره‌های اهریمنی جاهلی در جامعه مسلمان
۳۱	تغییر سیره و سنت نبوی صلوات الله علیه در برقراری مجالس ترحیم
۳۲	ابهام و اجمال حکم مسأله نوروز از دیرباز در تاریخ و فرهنگ ملل مسلمان
۳۳	اعجاب مؤلف از زمان طفولیت در مسأله نوروز و آداب و رسوم آن
۳۴	استغراب مؤلف از تمسک طرفداران نوروز به هر خس و خاشاکی برای تثبیت آن در فرهنگ شیعه
۳۴	تمام احکام و سنن الهی در نگرش علامه طهرانی متضمن حقایق والای معرفتی است
۳۵	اختصاص وصول به مرتبه ملاکات تکالیف، به پاکان درگاه حق و مخلصین

- ۳۶ تمایز دیدگاه حضرت علامه از دیگران نسبت به مصادر و دریافت مقصود حمله وحی
- ۴۰ توصیه‌های حضرت علامه رضوان الله علیه به مؤلف، جهت تشرّف به بیت الله الحرام
- ۴۲ حکایتی شگفت‌انگیز در عدم جواز تکرار عمره مفرده در کمتر از ده روز
- ۴۳ راه نداشتن احتیاط در رأی و فتوای فقیه اهل بیت علیهم السّلام
- ۴۴ علّت امتناع بزرگان فقها از إصدار فتوا و پذیرش مسئولیت مرجعیّت
- ۴۶ اهتمام بلیغ و عزم راسخ حضرت علامه در حفظ حریم ولایت و شعائر دینی
- ۴۷ عنایت حضرت علامه به تدوین کتابی پیرامون نوروز و مراسم متعارف آن
- ۴۹ رادمردان و احرار از تعصّبات جاهلی، مخاطبین اصلی این تألیف
- ۴۹ اعتراض برخی به تألیف کتاب وظیفه فرد مسلمان و پاسخ حضرت علامه به ایشان

فصل اوّل:

هویت نوروز و ریشه آداب و سنن آن

۵۱ - ۶۵

- ۵۳ لغت‌نامه دهخدا/ مدرکی جامع در تشریح هویت نوروز
- ۵۳ نوروز عامه و نوروز خاصه از نگاه دهخدا
- ۵۵ نوروز و مهرگان، دو جشن بزرگ آریاییان
- ۵۵ مبدأ پیدایش تاریخ یزدگردی و جلالی
- ۵۶ وجه تسمیه نوروز از نظر دهخدا
- ۵۶ اشعار فردوسی پیرامون پادشاهی جمشید در نوروز
- ۵۷ بررسی آداب و سنن مطرح شده در نوروز از نگاه برخی نویسندگان اسلامی
- ۵۹ برافروختن آتش در شب نوروز توسط هرمزد پسر شاپور
- ۶۰ استقبال و ترویج خلفا از نوروز به جهت اخذ هدایا و تحفه‌ها
- ۶۰ نکات به دست آمده از متون و منابع مختلف پیرامون نوروز
- ۶۱ نوروز یک پدیده خارجی و تکوینی غیر مرتبط به آداب و رسوم توهمی
- ۶۱ علّت اشتهار و تسمیه این روز به نوروز
- ۶۲ مجعول و بی‌مدرک بودن استناد خلقت زمین و آسمان و حضرت آدم به نوروز
- ۶۳ احتمال پیدایش نوروز از روز جلوس جمشید بر تخت مرصع در آذربایجان
- ۶۴ عدم وجود دلیل موجه و عقلایی برای انتخاب نوروز به عنوان روز اوّل سال
- ۶۴ متغیّر بودن نوروز در دوران ایران باستان

- بی توجّهی به محتوای پوچ و متوهم نوروژ، عکت شیوع آن در بین مسلمانان ۶۵
- فصل دوّم:**

نوروز از منظر عقل و شرع

۶۷ - ۹۳

- ۶۹ عید از منظر ملل و اقوام مختلف
- ۷۱ ارزش و بهای هر فرد به اندازه آن چیزی است که نیکو می‌شمرد
- ۷۱ وصول به مرتبه الله اکبر، عالی‌ترین مرتبه کمال بشری
- ۷۲ نماز عالی‌ترین مقدمه برای وصول به مرتبه الله اکبر
- ۷۳ ترجیح عمر بن خطّاب دیدگاه خویش را بر دیدگاه حامل وحی در باب اذان و إقامة
- ۷۴ غیر مرتبط بودن ارزش‌های والای انسانی با ارتقای علوم بشری
- ۷۵ خطیر بودن مسئولیت متصدیان و زعمای فرهنگی و اخلاقی جامعه
- ۷۶ تغییر و تحوّل در اندیشه و فکر جامعه، اوّلین رسالت انبیا و زعمای دین
- ۷۷ عدم جواز طرح مبانی دینی و حقایق شرعی از افراد غیر صالح
- ۷۷ وظیفه علمای راستین، جلوگیری از انحرافات منافی با روح و جان شریعت
- ۷۸ سنت اربعین از جمله سنت‌های باطل در میان ایرانیان
- ۷۹ بیان و ابلاغ حاقّ واقع، انتظار مردم از زعما و متصدیان شریعت
- ۸۰ توجه اسلام به آینده و پیش‌رو، نه بازگشت به رفتار پیشینیان
- ۸۱ توجه به مظاهر جاذب و گوش‌پرکن و القاب و اعتبارات، انگیزه غالبی در برگزاری سالگردها
- ۸۳ تغییر و تحریف اقامه تعقیبات پس از نمازهای یومیّه
- ۸۴ اطاعت و انقیاد تنها طریق وصول به حق و حقیقت
- ۸۵ اطلاع کامل شارع مقدّس نسبت به مصالح نفس‌الأمریّه و ملاکات احکام
- ۸۵ نقد عید بودن سنت دیرینه نوروژ
- ۸۶ اشکالات وارد بر شرعیّت بخشیدن به مسأله نوروژ
- ۸۷ عدم جواز ارتباط دادن سنت نوروژ به گردش زمین به دور خورشید
- ۸۹ فرق بین سنن اسلامی و سایر سنن از نظر علامه طباطبایی
- ۹۰ مطابقت با فطرت، دلیل امضا و تأیید برخی سنت‌های اجتماعی توسط شارع مقدّس
- ۹۲ عدم انحصار سنن پسندیده در آنچه از ناحیه شرع آمده

عدم وجود مقصد و غرض عقلایی و فطری در مسأله نوروز ۹۲
فصل سوّم:

بررسی احادیث وارد در اثبات و نفی نوروز

۱۹۷ - ۹۵

- ۹۷ آوردن هدیه برای أميرالمؤمنین علیه السلام در روز نوروز
- ۹۹ اهدای فالوده به أميرالمؤمنین علیه السلام در روز نوروز
- ۱۰۰ روایت ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام در هدیه نوروز و مهرجان
- ۱۰۱ نقد و بررسی روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام در تأیید نوروز
- ۱۰۵ آغاز جعل سند و انتساب دروغین حدیث به حضرات معصومین، پس از ارتحال پیامبر اکرم
- ۱۰۶ داستان عبرت‌انگیز مرحوم سردار کابلی و جعل سند شجره‌نامه خاندان آل آقا
- ۱۱۰ مشابهت جعل حدیث در سلسله سند سادات آل آقا به تحریفات عاشورا توسط بنی‌امیه
- ۱۱۲ روایت معلی بن خنیس شاخص‌ترین حدیث در تأیید نوروز
- ۱۱۲ منزلت رفیع و مقام متین معلی بن خنیس نزد امام صادق علیه السلام
- ۱۱۳ مطالبه قصاص نمودن امام صادق علیه السلام از قاتلین معلی بن خنیس
- ۱۱۴ معلی بن خنیس از موثقین راویان و اهل جنت است
- ۱۱۴ سوء استفاده جاعلین حدیث از علو مقام معلی بن خنیس نزد امام صادق علیه السلام
- ۱۱۴ نقد و بررسی روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام در تأیید نوروز
- ۱۱۵ بررسی و تحلیل سند روایت معلی بن خنیس
- ۱۱۶ نیامدن این حدیث قبل از شیخ طوسی در هیچ‌یک از کتب معتبره شیعه
- ۱۱۶ سند نداشتن این حدیث در مصباح شیخ طوسی
- ۱۱۷ فقدان این حدیث در نسخ خطی و اصلی مصباح شیخ طوسی
- ۱۱۷ بی‌ارتباطی روایت با قبل و بعد در نسخی که در آنها آمده
- ۱۱۸ عدم وجود مجوز و حجت برای مرحوم مجلسی و شیخ عباس قمی در نقل این حدیث
- ۱۱۹ نقل برخی احادیث و ادعیه مجعوله توسط شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان
- ۱۲۰ بی‌محتوایی برخی اعمال و ادعیه مذکور در مفاتیح پیرامون نوروز
- ۱۲۱ عدم تعیین روز نوروز در کلام شیخ طوسی و ابن‌ادریس
- ۱۲۳ دلیل ابن‌فهد حلی و مرحوم افندی در تعیین اول سال شمسی به عنوان روز نوروز
- ۱۲۴ تعیین کردن بعضی از علما سه روز را به عنوان نوروز

- ۱۲۴ اعتراف ابن فهد حلّی به پیچیدگی تعیین روز نوروز
- ۱۲۵ کلام شهید اول در کتاب *الذکرى*، در تعیین روز نوروز
- ۱۲۵ تحقیق و تحلیل ابن فهد حلّی در تعیین نوروز
- ۱۲۶ نقد مؤلف بر کلام ابن فهد حلّی
- ۱۲۷ **تمسک صاحب جواهر به این روایت و روایات دیگر در استحباب غسل نوروز**
- ۱۲۸ تمسک صاحب جواهر به این روایت در توقّف ظهور و امور عظیمه
- ۱۳۰ پاسخ حضرت موسی بن جعفر به دعوت منصور دوانیقی جهت شرکت در جشن نوروز
- ۱۳۰ ادعای صاحب جواهر مبنی بر تقیّه بودن روایات مخالف نوروز
- ۱۳۱ مؤیدات صاحب جواهر در تعیین نوروز در ابتدای اعتدال ربیعی و انتقال شمس به حمل
- ۱۳۲ **اشکالات و ایرادات وارد بر صاحب جواهر**
- ۱۳۳ اشکال اول وارد بر صاحب جواهر در استناد استحباب غسل نوروز به شیخ طوسی
- ۱۳۳ اشکال دوم وارد بر صاحب جواهر در استناد استحباب غسل نوروز به متأخرین
- استناد به کلام صاحب جواهر مبنی بر عدم کفایت شهرت متأخرین در استحباب غسل
- ۱۳۴ دحو الارض
- ۱۳۵ اشکال صاحب مصابیح بر شهید در استحباب غسل روز دحو الارض
- ۱۳۶ اشکال مؤلف بر صاحب جواهر در کفایت شهرت متأخرین برای استحباب غسل نوروز
- ۱۳۶ اشکال سوم بر صاحب جواهر در تمسک به روایت مفصل *المهذب* ابن فهد حلّی
- ۱۳۷ متن روایت مفصل نقل شده در *مهذب* ابن فهد و بحار مجلسی در تأیید نوروز
- ۱۵۷ اعجاب مؤلف از اباطیل و خرافات مطرح شده در این روایت مجعول
- ۱۵۸ اشکال مهمّ روایت مفصل مجعول، در سی روز دانستن روزهای ماه
- ۱۵۹ اشکال وارد بر ترجیح این روایت مجعول و غیر مشهور بر روایات صحیحه مخالف
- ۱۶۰ وجوب وصول فقیه و مجتهد به حاق ملاکات و مبانی شرع مبین
- ۱۶۱ روایات وارده از امیرالمؤمنین در عدم جواز پرداختن به علم نجوم
- ۱۷۰ سیره ائمه علیهم السلام دعوت به سوی رضا و تسلیم در برابر اراده و مشیت حضرت حق
- ۱۷۲ عدم ترغیب و تشویق شرع مقدّس به فراگیری علوم غریبه
- ۱۷۲ نبودن این روایت در *مصباح* و *مختصر* آن، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر
- ۱۷۳ عدم توجه به تناقضات آشکار این روایت، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر
- ۱۷۵ مصادف دانستن روز غدیر با نوروز، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر

- ۱۷۶ عدم انطباق جنگ نهروان با روز نوروز
- ۱۷۶ عدم انطباق نوروز با فرستادن رسول خدا امیرالمؤمنین را به سوی جنیان
- ۱۷۸ عدم انطباق نوروز با روز فرمان به عبودیت و پذیرش الوهیت حضرت حق
- ۱۷۹ بررسی علل ورود بسیاری از فقها در زلالت و اشتباهات
- ۱۸۰ عدم توجه به سند روایت معلی بن خنیس، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر
- ۱۸۱ ادعای عدم قوت معارضه روایات مخالف، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر
- ۱۸۲ نهی اکید امام علیه السلام از اطلاق عید بر روز نوروز
- ۱۸۲ ناصواب بودن سخن کسانی که این عید را عید ملی می‌دانند نه اسلامی
- ۱۸۳ برگزاری نوروز یعنی احیای سنن و آداب جاهلیت و آیین زرتشتی
- ۱۸۴ تاریخ قمری معیار و اساس تقویم و تاریخ اسلامی
- ۱۸۵ ناصواب بودن کلام علامه شعرانی رحمه الله علیه در استحباب برگزاری نوروز
- ۱۸۸ شواهد و قراین کثیره در وجوب التزام به تاریخ قمری
- ۱۸۸ تأکید بلیغ مرحوم قاضی به مرحوم قوچانی در بیداری تا طلوع شمس در شب قدر
- ۱۸۹ اشراف باطنی اولیا در دخالت تاریخ قمری در تشکل حوادث و مناسبات مذهبی
- ۱۹۰ مراجعه به منجمین برای تشخیص روز نوروز، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر
- ۱۹۱ تقیه دانستن روایت مخالف نوروز، اشکال وارد دیگر بر صاحب جواهر
- ۱۹۱ نتیجه و ماحصل اشکالات وارد بر روایت معلی بن خنیس
- ۱۹۲ داستان اصحاب الرّس و سنت‌ها و آداب جاهلی ایشان
- ۱۹۳ پرستش اصحاب الرّس درخت صنوبری را به نام شاه‌درخت
- ۱۹۴ جشن و سرور اصحاب الرّس در مقابل شاه‌درخت
- ۱۹۵ کیفیت به شهادت رساندن اصحاب الرّس پیغمبر زمان خویش را
- ۱۹۶ نزول عذاب بر اصحاب الرّس به جهت شهید نمودن پیغمبر خود
- ۱۹۷ پیروی مردم ایران از اصحاب الرّس در برگزاری جشن نوروز

فصل چهارم:

نقد و بررسی مؤیدات و شواهد دیگر نوروز

۱۹۹ - ۲۷۴

- ۲۰۱ تمسک به مسأله تسامح در ادلّه سنن و روایات «من بلغ» جهت اثبات نوروز، و رد آن
- ۲۰۱ حکم به تسامح در ادلّه سنن با استناد به روایات «من بلغ»، و نقد آن

- ۲۰۲ انقیاد، هم‌درجهٔ اطاعت است، همان‌طور که تجرّی همانند معصیت می‌باشد
- ۲۰۳ کلام مرحوم مامقانی در ممنوعیت انتساب اخبار به ائمه علیهم السّلام بدون طریق معتبر
- ۲۰۴ تسامح در ادلّه سنن یعنی بی‌اعتبار کردن کلام معصوم علیه السّلام
- ۲۰۶ بی‌اصل و اساس بودن قاعدهٔ تسامح در ادلّه سنن
- ۲۰۶ مورد و جایگاه استدلال به روایات «من بلغ»
- ۲۰۷ نقد استدلال به روایات «من بلغ» برای اثبات نوروز
- ۲۰۷ عدم وثاقت احادیث به صرف درج آنها در بحار الأنوار
- ۲۰۸ خبط و غلط فقها در استناد به روایت معلّی برای تحصیل رضای خداوند
- ۲۰۹ استناد به تنقیح ملاک در کراهت و ناخرسندی خداوند از نوروز
- ۲۰۹ ترجیح جانب کراهت بر استحباب در مواقع تعارض
- ۲۱۰ **تمسک به مسألهٔ معاشرت و صلّهٔ رحم در تأیید نوروز، و ردّ آن**
- ۲۱۰ اهمّیت بسیار صلّهٔ رحم و حسن معاشرت، در تعالیم دینی
- ۲۱۲ کثرت روایات وارده از حضرات معصومین دربارهٔ ارتباط با خویشان و دوستان
- ۲۱۲ تأثیر اکید قضای حاجت مؤمن و ایجاد مسرّت در قلب او برای صعود به مراتب کمال
- ۲۱۳ توجه به تمام جهات و مصالح، جهت حکم به حسن و مقبولیت یک امر نزد شارع
- ۲۱۴ انطباق با موازین دین، دلیل مقبولیت معاشرت‌ها و دید و بازدیدها
- ۲۱۵ اشکال اساسی قائلین به جمع روایات موافق و مخالف نوروز
- ۲۱۶ توجیهات غلط برخی افراد سبب دور کردن مردم از دسترسی به مبانی و حقایق مکتب
- ۲۱۶ لزوم برقراری دید و بازدیدها و معاشرت‌ها در مناسبت‌های دینی
- ۲۱۷ خطا بودن تجدید خاطرات و اسم و رسم افراد پس از گذشت سال‌ها از فوت ایشان
- ۲۱۸ احیای واقعهٔ غدیر و برگزاری جشن و سرور در ایام غدیریّه
- ۲۱۸ ضرورت برپایی مراسم جشن عید فطر و قربان، جهت ایجاد اتّحاد و ائتلاف فرق اسلامی
- ۲۱۹ درک ناچیز جوانان از حقیقت ولایت و محوریت آن
- ۲۱۹ دست‌های پنهان و آشکار در احیای سنن خرافهٔ جاهلی
- ۲۲۰ اختصاص اربعین در فرهنگ شیعه به أباعبدالله علیه السّلام
- ۲۲۱ وجوب ترویج و توجه به سنن و آداب اسلامی در قبال آیین و سنن جاهلی
- ۲۲۱ توحید، یگانه محور نظام ادیان الهی در افعال و اعتقادات انسانی
- ۲۲۲ عدم دخالت میل و خواست افراد در مسألهٔ هدایت و شریعت

- هیچ فخری برای عرب بر عجم نیست مگر به معیار و میزان تقوا ۲۲۳
- مطروود بودن قومیت و ملیت در قبال محوریت و مرکزیت توحید ۲۲۳
- زوال روح عبودیت و بندگی در برخی مساجد و مشاهد کهن ۲۲۴
- علت تشویق و ترغیب به زیارت قبور اولیای الهی ۲۲۵
- محل تردد توریست و کسب درآمد شدن قبور اولیای الهی ۲۲۶
- متفاوت بودن میزان درک و معرفت افراد نسبت به ولایت و امامت ۲۲۶
- وجوب بازگشت مساجد و مراقد اولیای الهی به حال و هوای توحیدی ۲۲۷
- وظیفه و تکلیف علمای راستین در احیای مساجد و قبور اولیا ۲۲۸
- اشکالات وارد بر فردوسی در تدوین شاهنامه ۲۲۸
- پشیمانی فردوسی از تدوین و تألیف شاهنامه ۲۲۹
- عصر غزنویان عصر شکوفایی علمی و نهضت ترقیات ۲۲۹
- علل تدوین کتب محوری و مهم دانشمندان به زبان عربی ۲۲۹
- تمایل و اشتیاق بشر برای فراگیری و استعمال الفاظ و لغت آیین الهی ۲۳۰
- مرهون بودن ترقیات نوابغ علمی و مشاهیر و بزرگان ایران به آموزه‌های معرفتی مکتب اسلام ۲۳۱
- دوای و انگیزه‌های مشاهیر شعر ایرانی در سرودن اشعار عربی ۲۳۲
- تدوین کتب توسط بوعلی و ابوریحان به زبان عربی علی‌رغم ایرانی بودن ایشان ۲۳۳
- غنا و قوت و توانایی بالای زبان عربی در تأدیة مراد و رساندن مفاهیم ۲۳۴
- جهان‌شمولی مکتب اسلام و خاتمیت رسالت پیامبر اکرم ۲۳۴
- مخالفت‌های زیاد با ترویج و ورود زبان عربی در فرهنگ و لغت فارسی ۲۳۵
- تصریح فردوسی به گزینش مذهب شیعه و تشیع خویش ۲۳۶
- احترام و اعزاز فردوسی در تمایل او به اهل بیت علیهم السلام ۲۳۸
- احیای زبان فارسی، علت تدوین شاهنامه توسط فردوسی ۲۳۹
- اشتباه فردوسی در تشخیص ملاک مباهات و فخرفروشی ملل ۲۳۹
- تسخیر قلب و فکر ایرانیان با تدوین مثنوی معنوی ۲۴۰
- تأسف فردوسی بر عمر بر باد رفته خویش پس از تدوین شاهنامه ۲۴۰
- طرح مبانی ناسیونالیستی و پی‌ریزی فرهنگ پان ایرانیسم توسط فردوسی ۲۴۲
- مبارزه اکید و شدید رژیم طاغوت با زبان عربی ۲۴۲
- دفاع از وطنیت و رجوع به فرهنگ قهقرایی توسط برخی از کوتاه‌نظران دوآتشه ۲۴۲

- ۲۴۴ مبارزهٔ اُکید و شدید مرحوم علامه طهرانی با عربی‌زدایی
- ۲۴۴ استناد صدرالمتألهین به کلام فردوسی در باب وحدت شخصیهٔ وجود
- ۲۴۵ سوء استفادهٔ دولت‌مردان، از بزرگان و علمای اهل اطلاع
- ۲۴۵ دیدگاه مولانا در مقام فرق بین شاهنامه و قرآن
- ۲۴۶ ناپسندی صلهٔ رحم و اهدای هدایا در فضای پیروی از سنن باستان و آیین کهن
- ۲۴۶ اشکال وارد بر دستجات سینه‌زنی و سخنرانی‌ها و بخش اذان از بلندگوها
- ۲۴۷ استمرار بخشیدن به آیین مجوس، علت اصلی نهی از برگزاری مراسم نوروز
- ۲۴۸ مدح برخی سنن غیر مخالف با مبانی شریعت و ملاکات دینی
- ۲۴۸ عدم جواز برگزاری اعیاد ملی و عزاهای عمومی در صورت تقارن با اعیاد و وفیات اسلامی
- ۲۵۰ وجوب احیای سنن حسنه و پرهیز از سنن سیئه
- ۲۵۰ روزه گرفتن بنی‌امیه در روز عاشورا
- ۲۵۱ تبدل موضوع و تغییر جهت روزه در روز عاشورا
- ۲۵۱ بقا و استمرار حرمت پوشیدن کراوات تا این زمان
- ۲۵۲ حرمت تشبیه به کفار در لباس و طعام
- ۲۵۲ حرمت قرار دادن دست‌ها بر روی هم در نماز
- ۲۵۳ علت مخالفت علمای راستین با به دست گرفتن چنگال
- ۲۵۴ مقابلهٔ برخی از علما و بزرگان در زمان گذشته با استفاده از بلندگو
- ۲۵۶ خلاف سنت پیامبر بودن استفاده از تریبون در مساجد و حسینیه‌ها
- ۲۵۶ تأسف از احیای آیین گذشتگان و جشن و پای‌کوبی برای آن به جای عید غدیر
- ۲۵۷ معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم و ملل و نحل
- ۲۵۹ عید گرفتن سید ابن طاووس (ره) روز بلوغ فرزندش را
- ۲۶۰ جایگاه و منزلت عید فطر و قربان در دین مقدس اسلام
- ۲۶۲ تطهیر و نماز جمعه و استماع خطبه‌ها، علت عید شدن روز جمعه
- ۲۶۳ عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حق
- ۲۶۳ عید غدیر پاسخ دادن به ندای حضرت قدّوس و پذیرش کلام رسول خدا در حصر ولایت
تشبیه بلند نمودن رسول خدا امیرالمؤمنین را روی دست، به نشان دادن زلیخا یوسف را به
- ۲۶۴ زنان
- ۲۶۶ زنده نگاه داشتن عید غدیر توسط ائمهٔ اطهار و شیعیان ایشان

- ۲۶۷ عید غدیر، در نزد سایر مسلمین از عامه
- ۲۶۹ تهنیت گفتن شیخین و زنان رسول خدا به امیرالمؤمنین در روز غدیر
- ۲۷۰ لزوم جایگزینی عید غدیر به جای روز تاج‌گذاری و به سلطنت رسیدن شاهان
- ۲۷۱ مصافحه و بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر
- ۲۷۲ نپذیرفتن امیرالمؤمنین هدایای روز نوروز را، دلیل بر بطلان آن
- ۲۷۳ اعتراض امیرالمؤمنین به علت پذیرش هدایای نوروز، دلیل واضح بر بطلان آن

خاتمه

تاریخ نوروز و نگرش اسلام به آن

۲۷۵ - ۲۸۴

- ۲۷۷ نکته اول: تاریخچه نوروز و کیفیت پدید آمدن آن
- ۲۷۷ کلام ابوریحان در کیفیت پدید آمدن نوروز
- ۲۷۸ کلام آقا رضی قزوینی در کیفیت پیدایش نوروز
- ۲۷۹ اختلاف در ابتدای سال در زمان‌های گذشته
- ۲۸۰ نکته دوم: کیفیت نگرش اسلام به روز نوروز
- ۲۸۱ اسم نبرد شیخ مفید در متعنه و شیخ طوسی در تهذیب از نوروز و مستحبات آن
- ۲۸۲ عدم التفات متأخرین بر جعل و دس و خیانت جاعل در مصباح شیخ
- ۲۸۲ مخدوش بودن سند و دلالت روایت معلی بن خنیس
- ۲۸۳ اشکالات وارد بر مقاله‌های مثبت و نافی نوروز
- ۲۸۵ فهارس عامه

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس بی‌نهایت نثار حضرت محبوب باد که از مظاهر جمال و جلالش، گردش لیل و نهار و تحوّل فصول و اعوام نمود تا جان‌ها به طراوت و نشاط گراید، و در حرکت و تکاپوی به سمت جمال مطلق و حیات سرمدی با شوق و صفای فزون‌تری طیّ طریق گردد. و درود پیاپی بر آخرین فرستاده‌اش از خیل رسولان و پیامبران که با حضورش شمع محفل عالمین گردید و وجود ناسوتی‌اش جمع دو نقطه شهود و غیب آمد، و با دستورات و مبانی رصین و متینش قلّه کمالات و فضایل اخلاق را فتح نمود و پرچم «بُعِثْتُ لَأَتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ را بر فراز عالی‌ترین مراتب حیات انسانی برافراشت، و شریعت تامّ و اتمّش نسخ شرایع گذشته نمود، و سنن و سیرت علیایش قلم محو و بطلان بر سنن و سیرت‌های جاهلی نهاد، و روح و روان متعالی آدمی را از حسیض توهمات و تخیّلات، به قلل رفیعه کرامت و جاودانگی رهنمون گردید؛ و بر اولاد و اهل بیت بزرگوارش که قافله‌سالاران قرون و اعصار سلسله بشریت به سوی مبدأ حیات و سرچشمه نور و بهاء بوده، آنان را به حرکت و تکاپو درآورده‌اند، و راه را از چاه و

۱. مکارم الأخلاق، ص ۸.

جاده را از بیراهه و صحرا را از درّه‌ها و بیغوله‌ها بازشناسانده‌اند؛ آنان که پیروی از مرام و منهاجشان سعادت و فلاح ابدی، و دوری از سیر و ممشایشان خسران و بوار اخروی را در پی خواهد داشت؛ خصوصاً بر آخرین اختر آسمان ولایت، خورشید عالم‌آرای عالم وجود و گرداننده دایره هستی، حضرت حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باد که عرصه هستی را در وصول به مراتب فعلیت، علت و دلیل است و قافله انسانی را در وفود به حریم قدس، سالار و راهبر. و درود بر عارفان واصل و عالمان بالله و بامر الله که با تبیین مبانی مکتب اهل بیت و تفسیر سیره و سنت لواداران دین حنیف، راه حق و مسیر صدق را به متابعین و دنبال‌کنندگان و تشنگان مدرسه معصومین علیهم السلام می‌نمایانند.

در تمامی مکاتب الهی و ادیان سماوی علی‌الخصوص شریعت مقدس اسلام، رعایت مبانی اخلاق به عنوان یک اصل غیر قابل تردید در تربیت و تزکیه نفوس مورد توجه قرار گرفته است؛ چنانچه رسول خدا فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتْمَمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ و بزرگان دین چه حضرات معصومین علیهم السلام و یا عرفای الهی و

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۲۱، تعلیقه:

«در کتاب المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی، در ماده «خ ل ق» و در ماده «ب ع ث»، از مؤطاً مالک، در باب حسن الخلق، ص ۸ روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتْمَمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

و در احیاء العلوم، ج ۳، ص ۴۳؛ و ج ۲، ص ۳۱۳ و ص ۱۳۸ از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتْمَمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». و در تعلیقه گوید: «رواه احمد و الحاکم فی المستدرک و البیهقی».

ولی این روایت را به عین این عبارت در جوامع و اصول شیعه نیافتیم؛ بلی فقط در مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۲ رسالاً فرموده است:

قال صلی الله علیه و آله و سلم: «بُعِثْتُ لِأَتْمَمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

و در ج ۶ از جزء نبوت کتاب بحار الأنوار، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ مرحوم مجلسی (ره) در تفسیر قول ⇐

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، بیاناتی دارد تا آنکه می‌فرماید:
 سُمِّيَ خُلُقُهُ عَظِيمًا لِاجْتِمَاعِ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ فِيهِ، وَيَعُضِدُهُ مَا رُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ». وَقَالَ: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي.»

و نیز در *سفینه البحار*، ج ۱، ص ۴۱۰ می‌گوید:

و قال صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ.»

و لیکن در *أمالی*، شیخ طوسی، در ج ۲، ص ۲۰۹ با اسناد متصل خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از یکایک آباء خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود:

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا.»

و عین این حدیث را در *بحار الأنوار*، ج ۶، ص ۱۶۳ از *امالی*، شیخ طوسی، روایت کرده است.
 و نیز در *أمالی*، طوسی، در ج ۲، ص ۹۲ با اسناد متصل خود از حضرت رضا علیه السلام از یک پدرانشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده‌اند که قال:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم: «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 بَعَثَنِي بِهَا؛ وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ أَنْ يَعْمُرَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ وَيَصِلُ
 مَنْ قَطَعَهُ وَأَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ.»

و در *بحار الأنوار*، ج ۱۵، جزء اخلاق، ص ۲۱۶ این روایت را نیز از *امالی*، طوسی، نقل کرده است.
 و نیز در *معانی الأخبار*، ص ۱۹۱ با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ؛
 فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا.
 فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ: الْيَقِينُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالرِّضَا وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ وَالْغَيْرَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْمُرُوَّةُ.

و مثل این روایت را در *اصول کافی*، ج ۲، ص ۵۶ از حضرت صادق علیه السلام آورده است، البته با مختصر تفاوتی در لفظ؛ و لکن به جای «خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، «خَصَّ رُسُلَهُ» به صیغه جمع روایت کرده است.

و نیز در همین صفحه روایت دیگری با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

علمای حقیقی در زمینه تبیین مسائل اخلاقی، جدای از احکام و تکالیف مفروضه شرعی، سعی بلیغ و جهد وسیعی را مبذول داشته‌اند.

در کتب روایی، احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السلام و حتی رسول اکرم در موارد مختلف اخلاق و دستورات حیاتی و راه‌گشا در تصحیح مسیر حیات - چه در مسائل شخصی و چه در مسائل اجتماعی - موجود می‌باشد که رعایت آنها نه تنها بر تصرفات شخصی انسان اثری کیمیاگونه دارد و موجب رشد معنوی و ارتقای روحی به مراتب معرفت و قرب حق می‌گردد، بلکه زمینه حیات طیبه و مدینه فاضله را در اجتماع بشری فراهم می‌آورد.

از این رو بزرگان از اهل معرفت و درایت، در ازمنه مختلفه پیوسته در صدد تألیف و تصنیف کتب و رسائل اخلاقی بوده‌اند، و از هر جهد و کوششی در تبیین و توضیح سنن مؤکده و سیره سلف صالح و منهج و ممشای اهل بیت عصمت علیهم السلام و مسائل اخلاقی فروگذار نکرده‌اند.

دعای عالیة المضامین مکارم الأخلاق، و وصیة نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام در حاضرین، و وصایای رسول خدا به امیرالمؤمنین، و حدیث شریف عنوان بصری از صادق آل محمد، و ده‌ها روایت و حدیث از لواداران دین حنیف همگی شاهد صدقی است بر اینکه مقصود و منظور اولیای دین

﴿ إِنَّا لَنَجِبُ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهِيَ فَتِيهَا حَلِيًّا مُدَارِيًّا صَبُورًا صِدُوقًا وَفِيًّا؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِيَسْأَلْهُ آيَاهَا.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: هُنَّ الْوَرَعُ وَ الْقَنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْغَيْرَةُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ.

و در *کنوز الحقائق*، للمناوی، که در هامش *جامع الصغیر* سیوطی طبع شده است، در جلد اول، ص ۹۹ از "ق و حم" - که منظور: بخاری و مسلم و مسند احمد حنبل است - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: "بُعِثْتُ لِأَتَمِّمْ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ." "

ایجاد و تحقق فضای مناسب رشد و امانت و تعالی در جامعه بشریت، و بالتبینه حرکت و سیر نفوس به سوی مبدأ وجود و عالم وحدت می‌باشد.

متأسفانه امروزه در جامعه ما رعایت مسائل اخلاقی به آخرین مراتب انحطاط و سقوط رسیده است. صدق و صفای سابق جای خود را به دروغ و تزویر سپرده است؛ تهمت و اشاعات با توجیه مصالح و ضرورت‌ها، نقل محافل و مجالس گشته است؛ گذشت و اغماض مؤکد در روایات و سنن سلف صالح و کتمان سر، تبدیل به افشای اسرار زندگی شخصی و پرونده‌سازی و بی‌آبرو نمودن اشخاص گشته است. اداء دین و تعهد به قرار و التزام به میعاد، گویا اصلاً برای آن جایی در روابط انسانی و معاشرت‌ها و مبانی اخلاق و دستورات شرع وجود ندارد؛ هنگام استقراض به هر وسیله و واسطه‌ای با قسم‌های غلاظ و شداد و التزام‌های اکید، قلب و نفس مقابل را نسبت به خود عطف و رثوف می‌سازند، اما پس از رفع حاجت و رسیدن به مقصود گویا اصلاً مطلبی در کار نبوده است، و کار را به آنجا می‌رسانند که انسان از هر اقدام خیر و انسانی برای ابد توبه و تبری نماید!

اما در تظاهر به شعائر دینی و شرکت در مجالس و تولی اهل بیت و تبری از مخالفین و هیئات، آنان را پشتتاز و پرحرارت می‌یابیم؛ در حالی که امام علیه السلام می‌فرماید:

به نماز و روزه و تظاهر افراد ننگرید، بلکه به صدق و حسن امانت آنها نگاه کنید و آن را معیار سنجش اشخاص قرار دهید.^۱

صله رحم و حفظ روابط عائلی به دست نسیان سپرده شده است، و بدین لحاظ فاصله مکانی و زمانی موجب فاصله روحی و بروز تخیلات و توهمات

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ، فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ؛ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ."»

گردیده است؛ در حالی که دستور اکید در اسلام شده است و قاطع رحم را فردی دور از رحمت خدا و موجب سخط و غضب او دانسته‌اند.^۱

حسن ظنّ به مؤمنین، چنانچه در سیره و اخبار زعمای دین به عنوان محور تشکّل جامعه سالم و معتمد مطرح گردیده است،^۲ تبدیل به سوءظن و اعتقاد خلاف شده است.

دستگیری و مساعدت و رسیدگی به احوال و شرایط نامناسب حاجتمندان، به تکالب بر متاع دنیا و هجوم بر ادّخار و جمع اموال و قساوت قلب و عدم رعایت موازین و شرایط زندگی مرضیّ الهی متحوّل شده است و هر کس در فکر اهداف مادی و غایات شیطانی خویش بسر می‌برد.

در اینجاست که مشاهده می‌شود کم‌کم ظهورات فطری و عقلانی افراد که در مقاطع مختلف با راه‌گشایی و تنویر عقل عملی موجب پیمودن مسیر صحیح و خداپسندانه آنها می‌گردید، به واسطه آلوده شدن در این فضای مسموم، در بوتّه خفاء و استتار واقع شده، سنن و آداب جاهلی و مادی به جای آنها در نفس و قلب و فکر آنها رشد و نمو پیدا می‌کنند، و زندگی شخصی و روابط اجتماعی فرد را به حیات غیر مرضیّ و مبعوض الهی تبدیل می‌نمایند.

البته در اینجا نیازی به بیان علل این تحوّل و تبدل نمی‌بینیم، زیرا آنچه که عیان است نه حاجت به بیان است و العاقل یکفیه الإِشارة؛ بلکه مقصود صرف بیان نتیجه و معلول است.

در مکتب اسلام - چنانچه ذکر شد - پس از انجام فرایض و ترک منهیات، اصل بر رعایت موازین اخلاق در ارتقای نفس و عبور از عوالم تخیل و توهم قرار

۱. مشکاة الأنوار، ص ۱۶۶:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "لَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ الرَّحْمِ."»

۲. مصباح الشريعة، ص ۱۷۳.

داده شده است، و تقویت قوای عقلانی و فطری را جایگزین فقدان شعور و غلبه بهیمیّت و حیوانیّت و از دست دادن تفکر والای انسانی و علو اخلاق و تعالی نفس، قرار داده است.

ممکن است یک فرد به لحاظ هوش و استعداد در پاره‌ای از فنون به توفیقاتی دست یابد و حائز مراتبی والا در زمینه‌های مختلف از علوم و تجارب گردد، ولی از تعالی روح و مکرمت اخلاق و اصول فطری بهره‌ای نداشته باشد.

آن پزشکی که حائز درجات برجسته تخصص و تجربه است، تا چه اندازه از موهبت وجدان و اصول انسانی بهره‌مند شده است؟ و آیا همین مقدار از تجربه و اطلاع در میزان سنجش و ارزشیابی، کفایت می‌کند و دیگر نیازی به خصوصیت و ارزشی دیگر نمی‌باشد؟! و آیا هنگام مراجعه یک مادر مستمند با طفل مریض و امتناع از مداوا و درمان، چه احساسی در درون و قلب خود مشاهده می‌کند؟

آن قاضی که حق را به رأی‌العین ملاحظه می‌کند ولی به واسطه نفوذ و شئون یکی از طرفین، حکم به مصلحت او صادر می‌کند و یا از او به منفعی می‌رسد، چگونه در ضمیر و وجدان خویش با این مسأله کنار می‌آید؟ و بر همین قیاس سایر اصناف و افراد مختلف.

در اینجاست که به این نکته حیاتی و اصل والای معرفت و اخلاق می‌رسیم که: وصول بشر به فنون و شئون دنیوی تأثیری در تربیت و ارتقای نفس و تقرّب به مراتب کمال و تزکیه انسانی نخواهد داشت، و برای این منظور باید به دنبال چاره و مسیر دیگری بود.

آری بدون پرداختن به ارزش‌های معنوی و تربیت و تزکیه نفس، به هر میزان که از شئون ظاهری و فنون و آگاهی‌های این نشئه بهره‌مند شویم خطر وقوع در مهالک شهوات و حیوانیّت و سبعیّت، بیشتر و قوی‌تر خواهد بود و عدم توجه به مسائل اخلاقی و تسامح در آنها، بی‌بند و باری و تبدل به عادات متقابل را در پی خواهد داشت.

امروزه در جوامع غربی به خصوص، عدم توجه به رعایت نزاکت و حفظ حریم روابط خصوصی در ملأ عام حتی برای افراد مسن و سالخورده، امری پیش پا افتاده و غیر قابل تأمل است. در وسائط نقلیه عمومی و خیابان‌ها و پارک‌ها هتک مبانی و اصول روابط خانوادگی به وضوح مشاهده می‌شود و متأسفانه این قضیه تبدیل به یک روش و سنت و عادت شده است، صحنه‌هایی که یک انسان عادی و معمولی شرم دارد که در آن حضور یابد و یا بدان بنگرد. و یا تجویز تظاهر مردان و زنان در ملأ عام به برهنگی شرم‌آور و لخت مادرزاد و انجام آن توسط اشخاص در هر سن و مرتبه‌ای در مرئی و منظر کودکان، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! و یا به رسمیت شناخته شدن آزادی‌های افسار گسیخته جنسی در قالب هم‌جنس‌گرایان و اعلان عمومی و تظاهرات در ملأ عام به صورتی وقیح و قبیح و شرم‌آور چگونه توجیه می‌شود؟! در حالی که هر کدام از این افراد دارای شأن و منزلتی در اجتماع خود و محیط زندگانی خود می‌باشند.

همه این امور به جهت عدم توجه به مبانی اخلاق و اصول فطری و به کار نگرفتن عقل فطری و اندیشه خدادادی بشری است که کم‌کم انسان را از اندوخته‌ها و ودائع فطری جدا می‌کند، و آنچه ابتدائاً و در بدو امر در نظر انسان قابل توجه و پیگیری است، به واسطه تسامح و بی‌اعتنایی، به ضد و عادت و صفت مخالف آن تغییر می‌یابد؛ غیرت ابتدایی به بی‌غیرتی و صفات زشت و خوک‌گرایانه متحوّل می‌شود، احساس نوع‌دوستی و ترحم به خودمحموری و تحفظ بر حریم شخصی متبدل می‌گردد، انصاف و مروّت به خودخواهی و قساوت و بی‌رحمی تغییر چهره خواهد داد، و همین‌طور... و این در حالی است که شخص، واجد خصوصیات اجتماعی و فنون و شئون شخصیتی خویش می‌باشد.^۱

شرایع و ادیان الهی برای همین منظور و مقصود آمده‌اند تا با تأیید و مساعدت

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۴۷.

عقول منفصل و تربیت پاکان و برگزیدگان، انسان قادر بر دستیابی به مبانی والای فطرت و توحید گردد و از فرو غلطیدن در این خطرات و مهالک در امان بماند و روح و جان خویش را به عطر و فضای عوالم قدسی معطر و نشیط گرداند.

و از همین جا است که به هر میزان ما از دستورات و آموزه‌های شرع مبین فاصله بگیریم، غلبه هوی و حکومت احساسات و سلطه تخیلات و توهمات در نفس و قلب ما بیشتر خواهد شد و از موازین عقلی و منطقی دورتر خواهیم گشت. و در این مسأله هیچ فرقی بین عالم و جاهل، روحانی و فرد عادی، مطلع و بی اطلاع وجود نخواهد داشت؛ زیرا همه ما دارای نفس و تخیل و توهم می‌باشیم و به هیچ یک از افراد، تضمین سعادت و دوری از خدعه و فریب شیطان نداده‌اند و دامن هیچ فرد، منزّه و مبرّی از خطا و لغزش و عصیان و خودمحوری نمی‌باشد، و شیطان با هر فرد از راه و مسیر مقتضی خود او همراه و همراز خواهد گشت؛ با جوان از راه شهوت، و سالخورده از راه حبّ دنیا و زخارف آن، و اهل علم از راه شهرت و سُمعه و هکذا.

از جمله مسائلی که به عنوان سنت و سیره در زندگی بشر همواره جایگاه خاص خود را داشته است، مسأله یادبودها و استمرار خاطره‌ها و قضایای تاریخی است که چه در قالب فرح و سرور و یا حزن و اندوه، بدان اشتغال ورزیده است و با انجام مراسمی از نسیان و غفلت آن جلوگیری می‌نماید؛ و صد البته تا این واقعه تاریخی جاذبه و ویژگی برای انسان نداشته باشد دلیلی بر استمرار و تکرار یاد و خاطره آن وجود نخواهد داشت. و در واقع آنچه علت و داعی انسان به سوی احیای ذکر و خاطره آن واقعه و حادثه است همان تعلق نفسانی او و ذهنیتی است که با خود دارد و در مواقع مختلف در صدد بروز و ظهور آن برمی‌آید؛ و الا آن واقعه و پدیده گذشته که گذشته، و سال‌ها از وقوع آن می‌گذرد و هیچ ارتباطی با انسان نخواهد داشت.

مادری که به یاد عزیز از دست رفته‌اش هر سال بر سر خاک او حاضر می‌شود و مجلسی جهت احیای نام و یاد او برپا می‌دارد بدان جهت است که همواره وجود مثالی و صوری فرزندش را همراه خود و در نفس خود دارد و

نمی‌تواند آن را از خود جدا کند و پیوسته با یاد و خاطره او دل‌خوش و مأنوس می‌باشد؛ و همین‌طور است احیای افتخارات و ارزش‌های ملی و دینی یک جامعه.^۱ ادیان الهی از آنجا که وظیفه رشد و ارتقای نفوس بشر را به سوی کمالات و حقایق عالیه و راقیه دارند، سعی و کوشش آنها در تصحیح روش‌ها و سنت‌های مردم جاهلی است که با روش ناپسند و نامتناسب خود بدان خو کرده‌اند و بر آن پایدار و مستمر می‌باشند.

در زمان جاهلیت، عرب جاهلی به واسطه غلبه غیرت و عرق حمیت ناصواب، از تولد فرزند دختر مشمئز و متنفر می‌گردید و پیوسته به داشتن فرزند پسر مباهات و افتخار می‌کرد و از شنیدن خبر تولد فرزند دختر چنان برمی‌آشفته که روزگار را بر خود تیره و تار می‌ساخت؛ چنانچه در آیه شریفه به این مطلب اشاره شده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۲

«و زمانی که بشارت تولد دختر به او داده می‌شد، صورتش سیاه و غضبناک می‌گردید * و از مردمان به خاطر این بشارت آزاردهنده دوری می‌گزید، و با خود می‌اندیشید: آیا این طفل را با پذیرش ذلت و پستی، در خانه نگاه دارد یا او را در میان خاک به گور بسپارد؟ آگاه باشید که بسیار زشت و ناپسند است آنچه که بدان عمل می‌نمودند.»

و اسلام با نهیب کوبنده خلود در جهنم و عذاب لایزال، به نبرد و مقابله با این سنت نامیمون و خشن و اهریمنی برمی‌خیزد و می‌فرماید:

۱. قابل ذکر است که حضرت علامه طباطبایی، احیای افتخارات و ارزش‌های ملی و غیر دینی یک جامعه را بت پرستی مدرن می‌داند که در تفسیر شریف المیزان، ج ۲، ص ۲۱، ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران، مفصلاً پیرامون آن بحث نموده‌اند. (محقق)

۲. سوره النحل (۱۶) آیه ۵۸ و ۵۹.

﴿وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾؛^۱ «و زمانی که زنده به گور رفته برانگیخته شود و از او سؤال گردد * به چه گناه و جرمی تو را در زیر خاک مدفون ساختند؟»

و امروز در کمال تأسّف مشاهده می‌کنیم همان سنّت و سیرهٔ اهریمنی جاهلی که خود بر آن لعنت و نفرین می‌فرستیم و از آن تبرّی می‌جوئیم، اینک به صورت سقط جنین به داعی مشکلات و سختی زندگی بدون هیچ واهمه و ترسی از عقاب و عذاب و لعنت خدای متعال، در میان جامعه و افراد مسلمان ما یک سنّت و روش پسندیده و ممدوح و قابل تمجید شده است.^۲

به طور کلی میزان و معیار سنجش یک روش و سنّت پسندیده و ارزشمند در ادیان الهی، حیثیت و جنبهٔ عقلانی آن است که موجب تحسین و یا تقبیح آن روش و عادت و سنّت می‌شود. بنابراین پرداختن به هر روش و سنّت به تنهایی و فی حدّ نفسه مطلوب و مورد پسند نیست و چه بسا با موازین شرع و مبانی مکتب توحید در تعارض و تقابل باشد.

از باب مثال آنچه در اسلام سنّت و روش برای برقراری مجالس ترحیم و اموات تعیین شده است فقط سه روز است، و در این مدّت صاحبان مصیبت از طبخ غذا معاف می‌باشند و اقوام و همسایگان باید برای آنها غذا بفرستند، و پس از سه روز مجالس خاتمه پیدا می‌کند و بازماندگان به روال عادی باز می‌گردند و به زندگی روزمرهٔ خویش ادامه می‌دهند؛ این آن چیزی است که از سنّت و دستور رسول الله و ائمهٔ معصومین علیهم السّلام به دست ما رسیده است.

اما امروزه به طور کلی این سنّت به روش و مرام دیگری متحوّل شده است؛

۱. سوره التکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

۲. جهت اطلاع بر حرمت سقط جنین و قباحت آن رجوع شود به رسالهٔ نکاحیه، ص ۲۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۷.

مثلاً به جای سه روز، روز هفتم و چهارم و سالگرد را نیز به مجالس اضافه می‌کنند، در حالی که چهارم مختص سیدالشهداء علیه السلام است و سایر ائمه علیهم السلام نیز مجلس چهارم نداشتند. و این روش من‌درآوردی آن‌چنان در بین مردم ما رواج پیدا کرده است که مخالفت با آن، بدعت و قبیح شمرده می‌شود!^۱ و سالگرد نیز از مختصات معصومین علیهم السلام است، گرچه قبح آن به میزان قبح اربعین که فقط و منحصرأ برای سیدالشهداء علیه السلام است نمی‌باشد.

اما امروزه این سنت تغییر پیدا کرده است و برای اموات تا سال‌های متمادی مجلس و محفل منعقد می‌سازیم و حتی از پوشیدن کفن و گوشت و استخوان نیز می‌گذرانیم. و جالب توجه اینکه اگر این سالگردها مصادف با یکی از اعیاد اسلامی گردد، جانب آن متوقفاً را مقدم می‌شماریم و آن روز را روز عزا می‌پنداریم، یعنی مرگ یک فرد عادی را بر تولد امام معصوم علیه السلام حاکم و غالب می‌گردانیم؛ *أف لنا و لیا نعمل و نستمر به.*

و از جمله سنت‌ها و آیین‌هایی که بر خلاف دستور اسلام و پیشوایان، بسیاری بدان پایبند و مستمر می‌باشند مسأله نوروز است.

مسأله نوروز با جمیع متعلقاتش از آداب و سنت‌ها و مراسم پیش از آن و اهتمام افراد، علی‌الخصوص پیروان آیین زرتشت و معتقدان به سنن و آداب ملی، و ای بسا دور افتادگان از سنت‌ها و سیرت‌های الهی و معنوی در شریعت نبوی، و شگفت‌آور از مدعیان و متصدیان مبانی و حیانی، از دیرباز در تاریخ و فرهنگ ملل مسلمان به خصوص اقوام ایرانی به صورت مسأله‌ای مبهم و قابل فحص و تحقیق و نقد و تثبیت، مطرح بوده است.

البته از کیفیت دیدگاه‌ها نسبت به این قضیه در جهت انطباق با موازین عقلی و یا شرعی و نیز فارغ از این دو جنبه به صورت استمرار تقلیدی و غیر هدفمند،

۱. رجوع شود به ص ۷۸.

می‌توان به ریشه اثبات و یا نفی این واقعه دست یافت.

این‌جانب از زمان طفولیت، سرآغاز سال جدید را همانند سایر اطفال که توأم با تحوّل و تبدل در رفتار آحاد جامعه و شروع تعطیلات دبستان و دید و بازدید و اعطای هدایا و عیدی از جانب بزرگ‌ترها و اقوام و بروز شور و نشاط در میان افراد بوده است، با شوق و رغبت و خیر مقدم استقبال می‌نمودم و خود را در این تحوّل و امتیاز شریک می‌دانستم. پس از انقضای ایام تعطیل دوستان خود را می‌دیدم که با لباس‌های نو و هیئتی آراسته در مدرسه حضور می‌یافتند و از پوشیدن لباس جدید مشعوف و چه بسا مباهات می‌نمودند، و در این میان فقط من بودم که به واسطه مخالفت پدر و عدم اعتقاد به این عید و آیین، بدون تعویض و تغییر هیئت ظاهری به مدرسه می‌رفتم و در معرض شماتت و تعریض دوستان و حتی معلمان قرار می‌گرفتم. و گرچه برخورد با چنین روش و سنتی برای امثال من در این سنین موجب تکدر خاطر و رنجش از این اختلاف و تبعیض می‌گردید ولی در عین حال همواره این پرسش در ذهنم خلجان می‌نمود که چه دلیل و غرض منطقی می‌تواند توجیه این عید و مراسم را بنماید؟ و آیا به صرف انقضای سال قدیم و حلول سال جدید باید جشن گرفت و به شادی و پای‌کوبی پرداخت و به یکدیگر تبریک و تهنیت گفت؟ مگر گذران سال و عمر و سپری شدن ماه‌ها و هفته‌ها تبریک دارد؟!

حلول سال جدید در واقع به معنای انقضای یک سال از عمر و نزدیک شدن یک سال به مرگ و رفتن به سرای ابدی است، و این تبریک دارد؟! و برای کسانی که روزگار خود را به امور عادی و عبث می‌گذرانند به طریق اولی باید موجب ندامت و سرشکستگی و خسران و ماتم باشد، نه خوشحالی و شغف و سرور.

و از طرفی مگر اوّل بهار فصل رویدن و شکوفایی درختان و مرغزار است؟ در اکثر نقاط دنیا این فصل متغیر می‌باشد؛ مثلاً در خود ایران، مناطق شمال غربی و غربی کشور تا دو ماه پس از بهار هنوز از آثار سرما متأثرند، و یا بالعکس در مناطق گرمسیر و جنوبی فصل بهار از اواسط زمستان آغاز می‌شود. در مناطق نیم‌کره جنوبی

که فصول آن با نیم‌کره شمالی متفاوت است قطعاً بهار آن با سایر بلاد مختلف می‌باشد. بنابراین مسأله شروع سال جدید و آغاز فصل شکوفایی گیاهان و روز اول نوروز را چگونه باید تعیین و محاسبه نمود؟

این سؤال‌ها و نظایر آن در ذهن و فکر بنده حضور مستمر داشته است و پس از گذران دوران صباوت و آگاهی از مطالب و مسائل پیرامون این موضوع، نه تنها پاسخی برای شبهات گذشته پیدا نشد، که بر میزان تحیر و استغراب حقیر به مراتب افزوده گشت، خصوصاً آنگاه که مشاهده می‌نمودم پیروان و طرفداران این کیش و آیین برای اثبات شرعیّت و نفوذ آن در دین اسلام، به هر خس و خاشاکی متشبّث می‌شوند و از هر انبانی جهت تثبیت آن در فرهنگ شیعه متاعی هر چند کهنه و فرسوده و بیهوده بیرون می‌کشند و آن را به دین و لواداران آن منتسب می‌نمایند!

البته شکی نیست که مواردی شبیه برانگیز در تأیید و تنفیذ این قضیه موجود می‌باشد که برخی از افراد را دچار شک و شبهه نموده است و آنان را به خطا درافکنده.

در مسأله نوروز بین اعلام و بزرگان، تألیفات و مطالبی گذشته است؛ چه آنان که در مقام رفض و انکار آن برآمده‌اند و چه برخی که در تأیید آن و پاسخ به گروه اول، صفحاتی قلمی کرده‌اند. اما نکته جالب اینکه در طول سنوات حیات چه بسا مشاهده می‌کردیم افرادی که خود از زمره منکرین و مقابله‌کنندگان با این آیین و سنت به حساب می‌آمدند، در حالی که پس از گذشت زمان و تغییر و تحولاتی، از جمله مؤیدین و مثبتین قرار گرفتند! شگفتا مگر ادله و قرائن تغییر یافته‌اند و یا ملاکات و مبادی احکام متحوّل و متبدّل گشته‌اند! و یا زمانه اقتضایی سواى مقتضیات ازمنه گذشته را می‌نماید!

حقیر در طی سالیان متمادی ادراک حضور و صحبت عالم بالله و بأمر الله حضرت والد معظّم، علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی - أفاض الله علينا من

شایب آنواره القدسیه - و استفاضه از تراوشات نفس قدوسی آن عزیز، به این نکته ملتفت و متنبه گردیدم که: تمام احکام و سنن الهیه از مصدر وحی باید متضمن یک واقعیت و حقیقت والای معرفتی جهت اصلاح نفسانی و رشد مراتب عقل انسانی و تجرد نفس از کثرات آفاقیه و انفسیه باشد، خواه آن مرتبت از معرفت بر ما روشن و آشکار باشد و یا پنهان و مخفی؛ و خداوند متعال هیچ حکمی را عبث و بیهوده صرفاً بر اساس و مبنای مولویتی تشریح نفرموده است، بلکه هر حکمی که از مبدأ تشریح نسبت به فردی تنجز و فعلیت یابد - خواه الزامی مانند وجوب و حرمت و خواه مستحب و مکروه باشد - قطعاً از آن جنبه ربطی و مناسبت بین بنده و مراتب فعلیت او برخوردار خواهد بود. و بر این اساس خود انسان می‌تواند استناد حکمی را به خدای متعال بر اساس التفات او به فطرت و ضمیر و قلب خویش، تا حدودی دریابد؛ پیش از آنکه در مقام تحقیق و قطع، به مصادر و مدارک آن حکم مراجعه نماید.^۱

مرحوم والد - قدس الله سره - در تبیین مبانی شرع و مذاق شارع در تدوین احکام و کیفیت وصول به ملاکات و مبادی تکلیف، بر این ناچیز حق حیات دارند و این حقیر در اینجا اعتراف و اقرار می‌نمایم که با وجود استفاده از محضر علمی بزرگان طیّ سالیان متمادی در دو حوزه قم و مشهد، هیچ‌یک از آن بزرگواران در کیفیت استحصال اصول و ریشه‌های تکالیف و احکام و تحصیل فقه الحدیث و ارجاع فروع بر مبادی تشریحیه آنها و وصول به کنه و مغزای کلام شارع، مانند حضرتش تأثیرگذار نبوده‌اند؛ فلله أجره و علیه درّه فجزاه الله عنّا و عن الإسلام خیر جزاء المعلمین و المهذبین و المرَبّین.

بر علمای اعلام و فضلالی ذوی العزّ و الإکرام پوشیده نیست که حقیقت ذوق و مشرب شرع و وصول به مرتبه ملاک و لبّ تکالیف الهیه، اکسیری است که هر

۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۷۲.

کسی را توان و یارای استحصالش نمی‌باشد و قلّه‌ای است که بر ذروه علیای آن وفود نتوان کرد مگر اوحدیّ از پاکان درگاه حقّ و مخلصین از برگزیدگان محفل انس که روح و مشام جانیشان از نفحات عالم قدس معطر و دایره ادراک عقول و نفوسشان از مرتبت فهم و شعور بشری فراتر رفته است؛ و بنابر روایت منسوبه به امام صادق علیه السلام:

لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَإِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ
عِلَانِيَّتِهِ وَبُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ.^۱

که جواز فتوا را منحصر در فردی می‌شمرد که سرّ و قلب خود را به مبدأ وحی و مرتبت انشاء، متصل نموده است و ادراک احکام و وقوف بر تکالیف را از لوح محفوظ بر قلب و ضمیر خویش احساس می‌نماید و برهان و حجّت بر فتوا را در خفاء و علن از مصدر تشریح بر ضمیر خود به مرتبه شهود و وجدان درمی‌آورد.^۲

بنابراین، بسیار طبیعی و آسان خواهد بود که در مصاحبت و جوار با چنین رجل الهی، انسان به ملاکات احکام و اصول تکالیف و ریشه‌های اجتهاد و استنباط و استخراج فروع بر مذاق شرع و لبّ واقع دسترسی پیدا نماید. ارتباط و مداومت بر صحبت با چنین افرادی انسان را به فضا و افقی بسیار فراخ‌تر، و از عرصه توهمات و تخیلات و حدس و گمان‌ها دورتر و به حقیقت وجودی تکالیف و اشیاء، نزدیک‌تر می‌نماید؛ تفکّر و گزینش قضایا و مقدمات، دیگر با سابق متفاوت خواهد شد و معیارهای حسن و قبح و ملاکات عقلانیّت در امور مستمره حیات با معیارهای عرفی و اجتماعی عوام فرق خواهد کرد.

کیفیّت دیدگاه او نسبت به مدارک و مصادر و دریافت مقصود و منظور حمله

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر بر محتوای این روایت رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، درس بیست و پنجم؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۸.

وحی و تشریح، با دیگران متمایز می‌گردد. و چه بسا که مدرک و مستند هر دو طیف یکسان و مشترک است ولی نتیجه و ما حصل بحث و تأمل، دو پدیده کاملاً متفاوت باشد.

روزی در محضر حضرت والد - روحی له الفداء - نشسته بودم، فردی از ایشان سؤال نمود:

اگر زنی برای تشرّف به حجّ واجب مستطیع شده باشد ولی یک طفل شیرخوار دارد، آیا می‌تواند به حج برود و در ایام دوری از طفل، او را با شیر خشک تغذیه نمایند؛ چنانچه یکی از مراجع به این مسأله فتوا داده و حکم به وجوب تشرّف نموده است؟

ایشان فرمودند:

ابداً! رفتن به حج بر این زن حرام است و اگر برود حجّش کفایت از حجّة الإسلام نخواهد کرد و ذمه او نسبت به اداء تکلیف بریء نخواهد شد، و نیز مرتکب گناه ترک رضاع طفل شده است. و حتی اگر طفل به چند سالگی رسیده و نیازمند حضانت مادر است به نحوی که دوری گزیدن از او موجب ناراحتی و پریشانی و تشویش او گردد نیز موجب عدم حصول استطاعت برای وجوب حج به شمار می‌آید.

سپس متوجه بنده شدند و فرمودند:

اینها نمی‌دانند که حضانت و سرپرستی طفل نزد خداوند هزار بار از رفتن به حج مهم‌تر و قابل توجه‌تر است. نکته مهم در حضانت طفل نزد پروردگار، حفظ و حراست از یک نفس معصوم و پرورش او برای وصول به مراتب تجرّد است، و این کجا با تشرّف به حج در صورت صدمه دیدن این نفس برابری می‌کند؟!

حال باید بدین دقیقه توجه نمود که: ادراک چنین مسأله‌ای جز با اتصال نفس مجتهد و خبیر به احکام، به افق حقایق خارجیّه در عالم خلق و امر، به دست نخواهد آمد. و کسی بدین راز واقف و آگاه است که بدان نشئه مفتخر و سرافراز

می‌باشد، و اگر کسی دیگر سخنی در این مقوله گوید جز از طریق تقلید و تشبیه نتواند بود.^۱

بارها اتفاق می‌افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان معروض می‌داشتم و ایشان می‌فرمودند: «این مطلب با مذاق شرع ناسازگار می‌باشد!» و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجه می‌شدم که حق با ایشان بوده است.

از جمله روزی به ایشان عرض کردم: این مسأله که می‌گویند طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانه چپ او از محاذات بیت خارج نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجه و عبادت و التجاء به سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجه شدم به طور کلی طرح این مسأله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مفاد روایات به دست می‌آید این است که: شخص طواف کننده باید از سمت چپ به دور خانه خدا طواف کند نه از سمت راست، به نحوی که شانه چپ او به سمت بیت باشد نه شانه راست او؛ و این مسأله چه ربطی به محاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با جرم بیت الله دارد؟!^۲

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم وصول مجتهد به نفس الامر احکام، رجوع شود به *اجتهاد و تقلید*، ص ۳۳۷، شاخص دوم.

۲. *الکافی*، ج ۴، ص ۴۲۹:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "طَافَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى نَاقَتِهِ الْعَضْبَاءِ وَجَعَلَ يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ بِمِحْجِنِهِ وَيُقَبِّلُ الْمِحْجَنَ."»

البتّه طرح این مسأله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما برای افراد عادی چه بسا دور از ظرفیت ادراک و سعه علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیلی و توهمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعه وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تَلَأُلُ انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند.

از جمله مواردی که اشراف عارف بالله را در کیفیت إصدار فتوا و امتیاز آن با سایر فقها - رضوان الله علیهم - می‌توان مشاهده نمود، مسأله جواز تکرار عمره مفرده در یک ماه می‌باشد. طبق روایات مأثوره از معصومین علیهم السلام، تکرار عمره مفرده تا قبل از گذشت ده روز، مورد اشکال؛ و تا پیش از سپری شدن همان ماه، مکروه به کراهت شدید می‌باشد.^۱ البتّه در این مسأله بعضی از روایات دالّه بر جواز به حسب ظاهر نیز موجود است^۲ و لیکن با تأمل و تحقیق در مجموعه احادیث وارده، حرمت قبل از ده روز و کراهت شدید تا یک ماه مسلّم است.^۳

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۸:

«أبي الحسن موسى عليه السلام، قال: "لِكُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ." قَالَ: "فَقُلْتُ لَهُ: أَيْ يَكُونُ أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ؟" قَالَ: "لِكُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ عُمْرَةٌ."»

۲. الكافي، ج ۴، ص ۵۳۴، باب العمرة المبتولة.

۳. اجماع، ص ۲۱۸، تعلیقه:

«از جمله مواردی که برای نگارنده در این مورد اتفاق افتاده است اینکه: طبق روایات مأثوره و ادلّه در باب عمره مفرده، تکرار آن در مادون عشره ایام حرام و در طول یک ماه کراهت شدید دارد. گرچه بسیاری با تمسک نابجا به تسامح در ادلّه سنن، هر روز نسبت به انجام آن اقدام می‌نمایند؛ و لیکن به طور کلی اصل تمسک به ادلّه سنن محلّ ایراد است، به خصوص در این مقام ⇐»

روزی برای تودیع جهت تشرّف به سوی بیت الله الحرام خدمت حضرت والد - قدّس الله سرّه - رسیدم و از ایشان دستوراتی در ارتباط با مطالب حجّ و عمره و آداب حرّمین خصوصاً بیت الله الحرام خواستم؛ ایشان در ضمن بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجد الحرام است فرمودند:

قرائت قرآن در مسجد الحرام و نیز جلوس مقابل مستجار را از دست ندهید؛ همانجا که دیوار کعبه شکاف برداشت و فاطمه بنت اسد سلام الله علیها مادر امیرالمؤمنین علیه السّلام از آنجا وارد خانه کعبه گردید و سپس دیوار به هم آمد و حضرت فاطمه بنت اسد سلام الله علیها امیرالمؤمنین را به دنیا آورد، و مشرکین قریش هرچه سعی کردند نتوانستند درب اصلی کعبه را بگشایند و پس از سه روز فاطمه بنت اسد در حالی که فرزندش امیرالمؤمنین علیه السّلام را در بغل داشت از همان محل ورود، از کعبه خارج گردید.^۱ و بدین لحاظ مستحب است شخص طائف آن محل را استلام کند و ببوسد و بدن خود را به آن مکان مقدّس بچسباند تا از فیوضاتی که به واسطه مقام ولایت کبریٰ نصیب خاصّان از موالیان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام می شود او نیز بهره مند گردد.

◀ که قطعاً مخالف مفهوم و مصداق کلی آن است.

روزی فردی به حقیر گفت: "من برای انجام عمره مفرده جهت گذشتگان، به قرآن مجید تفأل زدم و یا استخاره کردم، زیرا شک داشتم که با وجود ادّله می توان اقدام کرد یا خیر؟ آیه شریفه بسیار بسیار خوب و مناسب آمد و لذا چند بار نسبت به این عبادت اقدام نمودم." حقیر عرض کردم: فقیه باید مبنای عمل خود را ادّله و روایات و سنن معتبره شرعیّه قرار دهد نه استخاره و تفأل و غیره. و اما بنده اگر تمام آیات قرآن بر اساس استخاره و تفأل نیکو درآید باز به ادّله مراجعه نموده، و به هیچ وجه نسبت به استخاره در این مورد ترتیب اثر نخواهم داد؛ البتّه می توان از استخاره در بعضی از موارد خاص استفاده نمود نه در خصوص این موارد که ادّله وافی به مراد و کافی به مرام، موجود می باشند.»

۱. جهت اطلاع بر مصادر و تفصیل این واقعه مهم تاریخی رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۵۴ - ۵۸ و ۲۷۴ - ۲۷۶.

و از جمله دستوراتی که ایشان فرمودند این بود که:

هرچه می‌توانید دور خانه خدا طواف کنید و ثواب آن را به روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهدا نمایید؛ زیرا اصل اوست و هرچه به عالم وجود از فیوضات و عنایات حضرت باری می‌رسد از دریچه نفس قدوسی او می‌گذرد. پس هرچه از حمد و ثناء و شکر و ثواب در عالم وجود، موجود می‌گردد باید به او برگردانده شود و غیر از او فرد دیگری نباید در ذهن و نفس خطور نماید.

البته واضح و روشن است که ذوات معصومین علیهم السلام همه در نفس مطهر رسول الله فانی و متحد می‌باشند و قصد اهدای ثواب به رسول اکرم، شامل نفوس مطهره سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد.^۱
و سپس فرمودند:

الطواف بالبيت صلاة^۲: «طواف حکم نماز را در مسجد الحرام دارد.»

بعضی گمان می‌کنند که اگر دوباره و بیشتر به میقات بروند و احرام ببندند و عمره مفرده بجای آورند به فیض بیشتری نایل می‌شوند، در حالی که این عمل خلاف است. خدای متعال به لحاظ کرامت و تعظیم بیت الله الحرام فقط یک بار احرام را برای هر ماه کافی دانسته است نه بیشتر، و تکرار این مسأله بر خلاف ذهنیات و توهّمات عوام، نه تنها موجب ثواب بیشتر و عبادت بیشتر نخواهد شد بلکه از اعتبار و ارزش آن یک بار اول احرام نیز می‌کاهد و او را خدشه‌دار می‌نماید! و خداوند به جای احرام و عمره، طواف را جایگزین نموده است و شما هر قدر می‌توانید طواف بجای آورید.

ما کاسه داغ‌تر از شارع و خدای متعال نباید باشیم و دل‌مان برای دین خدا و

۱. جهت اطلاع بر اتحاد ارواح طیبه ائمه علیهم السلام به اعتبار عالم ملکوت، و تفاوت آنها به اعتبار عالم ملک، رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۷۲ - ۵۷۴؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۲ - ۲۹۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۱۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱۴.

عظمت بیت الله و تکریم آن مکان مقدّس بیش از لواداران شریعت غرّاء و پاسداران حریم مقدّس شرع انور نباید بسوزد، هرچه از آنها می‌رسد بدون کم و کاست باید بپذیریم و با توجیّهات عامیانه چون: رجائاً و غیره، یا از دایره تکلیف بیرون نگذاریم و فقط و فقط بر آنچه از جانب حضرات معصومین علیهم السّلام - که اعرّف و أعلم بما أنزل الله هستند - وقوف نماییم و از آن تخطّی ننماییم.^۱

پس از ارتحال مرحوم والد - اعلی الله مقامه - یکی از ارادتمندان و تلامذه ایشان برای بنده نقل کرد:

در سفر به حجّ تمتّع پس از اداء مناسک حج شنیدم که روحانیون کاروان‌ها مردم را تشویق به انجام عمره مفرده می‌کنند، و مردم عوام نیز به جهت نیل به ثواب و به زعم خود: استفاده بیشتر از فرصت باقیمانده، به انجام عمره مفرده مبادرت می‌ورزند. بنده نیز نیت نمودم که روز بعد به قصد عمره مفرده احرام ببندم. شب، اهل بیتم از طهران تماس می‌گیرد و می‌گوید: بعد از ظهر امروز مرحوم آقا - رضوان الله علیه - را در عالم رؤیا زیارت نموده و ایشان فرمودند: «به فلانی بگو که عمره مفرده پس از انجام مناسک حجّ دیگر صحیح نیست و به جای عمره مفرده، مرتّب طواف مستحبّی بجای آورد و نیز به او یادآور شو که هنگام طواف خوب نیست انسان به زوّار بیت الحرام فشار وارد آورد، باید طواف با آرامش و صبر و بردباری و رعایت ضیوف و میهمانان خدا انجام گیرد!»

آن فرد صدیق می‌گفت:

من هنگام طواف به جهت انجام طواف بیشتر به سرعت حرکت می‌کردم و چه بسا با طائفین برخورد می‌کردم و موجب اذیت آنها می‌گردیدم. مرحوم والد - قدّس الله سرّه - با این رؤیا از این دو قضیه پرده برداشتند در حالی که آن فرد نیتش را برای احدی ابراز نکرده بود.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *حیات جاوید*، ص ۳۲ - ۴۰.

از این گونه وقایع در زمان حیات مرحوم والد - رضوان الله علیه - بسیار دیده شده است و این جانب خود بر بسیاری از آن موارد ناظر بوده‌ام، به طوری که تکرّر و استمرار آن قضایا و ادراک حقایق پشت پرده و ماورای ظواهر و امور متداوله، مسائلی است حیاتی و ریشه‌ای و اصیل و کلیدی که وصول به کُنه و لُبّاب تکالیف الهی، اِشْراف و اِطْلَاع بر آن مسائل را می‌طلبد؛ و به واسطه آن اِشْراف و دیدگاه است که قضایای تشریح و آثار وارده از حمله وحی، جایگاه واقعی خود را باز می‌یابد و نفس و قلب و فکر مجتهد از لابه‌لای کلمات و تراکیب جملات، به مغزای حقایق نهفته از انظار پی می‌برد و به آنچه که سایرین از آن در غفلت و ابهام بسر می‌برند دسترسی خواهد یافت، و با استمداد از نفحات وارده بر قلب و ضمیرش به لبّ و متن واقع کلام معصوم علیه السّلام متصل خواهد گشت، و در هر موردی که بر حسب ظاهر دستش از وصول به دلیل و حجتّ صریح خالی باشد با آن نور باطن و ادراک ملکوتی قدرت بر ارجاع فروع به اصول کلیّه و قواعد عامّه و مبانی شامله را در جایگاه صحیح و متقن و واقعی خویش دارا می‌باشد.

و لذا بزرگان از اهل معرفت و بصیرت فرموده‌اند:

مجتهد و فقیه اهل بیت علیهم السّلام کسی است که در فتوایش احتیاط، معنا و مفهومی ندارد.^۱

این کلام بدان جهت است که در هر دو مورد - وجود دلیل مصرّح بر حکم تکلیفی و عدم وجود آن - این مجتهد خبیر و بصیر و روشن ضمیر و صافی نهاد که قلبش متصل به مبدأ و مصدر غیب گردیده است قادر بر استخراج و استنباط حکم تکلیفی، چه به صورت ادراک نفس حکم از دلیل جزئی و چه به صورت ارجاع و ادراج حکم در تحت قاعده متکفّله کلیّ کما هو هو، خواهد بود و دیگر نیازی به

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۹؛ اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۰؛

اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۸-۴۱۵.

حکم به احتیاط و جویی برای خود و مقلدینش نمی‌بیند؛ زیرا در نزد چنین مجتهدی صلابت واقع تکلیف و تیقن به مأمور به مکلف را در مقام ابراء ذمه و تحصیل غرض با اطمینان و سکینه و آرامش قرار می‌دهد و نفس او را از تشویش و تذبذب خارج می‌سازد و ضمیر او را منبسط و با نشاط می‌گرداند، و انجام چنین تکلیفی موجب رشد و رقاء او و حصول غرض و غایت از تشریح خواهد شد.

به عکس، که مکلف مأمور به را از روی احتیاط و اجمال و احتمال تطابق با واقع انجام دهد و هدف او صرفاً حصول مراد شارع بای نحو کان باشد، و انجام ظاهری تکلیف را پیوسته در مرام خویش مد نظر قرار دهد، چنین عملی چه نتیجه‌ای در بر خواهد داشت؟ عملی که نمی‌داند منطبق با غرض پروردگار هست یا خیر!

علت اینکه بزرگان از فقها در ازمنه گذشته، از إصدار فتوا و پذیرش مسئولیت مرجعیت و زعامت سر بازمی‌زدند و آن را به دیگری محول می‌کردند همین نکته بوده است.

مرحوم شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری - رحمة الله علیه - مدت‌ها پس از ارتحال استاد خویش صاحب جواهر، از قبول ریاست عامه و مرجعیت تقلید استنکاف می‌کرد و آن را به دیگران محول می‌نمود.^۱ و پس از وفات خود با وجود حیا و مراتب علمی و تقوا در بین بسیاری از شاگردان او، قاطبۀ تلامذۀ شیخ از قبول ریاست دینی و زعامت شرعی مقلدان شیخ سر باز زدند و متفقاً مسئولیت این مهم و امر خطیر را بر عهده میرزای شیرازی - اعلی الله مقامه - قرار

۱. جهت اطلاع بر مضرات اتیان عمل و تکلیف بر اساس وسواس و احتیاط رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸؛ امام شناسی، ج ۳، ص ۲۰۰؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. گنجینه دانشمندان، ج ۸، ص ۳۹۲.

دادند و اجماعاً بر استقرار مرجعیت میرزای شیرازی حکم نمودند. گویند: هنگامی که میرزا از این حادثه مطلع گردید تا مدتی همچو مادر فرزند از دست داده بر احوال خود می‌گریست!^۱

به‌راستی که آنان چه کسانی بودند و در چه افقی از فهم و معرفت و مسئولیت الهی زندگی می‌کردند؟

مرحوم آیه الله العظمی عارف بالله حاج سید احمد کربلایی - رضوان الله علیه - پس از اطلاع از تعیین مرجعیت خود پیش از ارتحال آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی - اعلی الله مقامه - توسط ایشان، در نامه‌ای خطاب به ایشان او را مورد تهدید و انذار از عقوبت اخروی قرار می‌دهد و گوشزد می‌نماید که اگر از این پس کلامی در این باره از او سرزند، مآل و عاقبت امرش در روز قیامت با رسول الله خواهد بود.^۲

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!^۳ آری این چنین بود دغدغه و اضطراب بزرگان از فقها و علمای متعهد و دین‌مدار ما که پیوسته خود را از عرصه افتاء و تقلید، دور نگه می‌داشتند و بار این مسئولیت فوق‌العاده سنگین و مافوق طاقیت نفوس عادی بشری را بر دوش نمی‌کشیدند و خود را به عواقب و تبعات این مسئولیت مبتلا نمی‌ساختند.^۴

مرحوم علامه آیه الله شیخ حسین حلی - رضوان الله علیه - تقبل چنین مسئولیتی را در ظرفیت و سعه وجودی خویش نمی‌دید و آن را مختص نوادری از

۱. مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲. مشروح این داستان در مقدمه توحید علمی و عینی، ص ۲۴ - ۲۶، از حضرت علامه والد معظم - روحی فداه - آمده است.

۳. دیوان حافظ، طبع دکتر غنی، غزل شماره ۲:

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

۴. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اجتهاد و تقلید، ص ۴۶ - ۴۸.

برگزیدگان عالم ملکوت و اوحدیّ از خصیصین سالکان نشئه قدس می‌پنداشت.^۱ آری این‌چنین افرادی را سزد که مرجعیّت امت اسلام را پذیرا شوند و بر مسند تقلید و إفتاء تکیه زنند و حکم منزل من عند الله را کما هو هو که بر نفوس مطهّره اولیای دین و لواداران شرع مبین نقش بسته است، به مردم عرضه بدانند تا موجب رشد و تعالی و تکامل آنها گردد و به واسطه اتّباع و اطاعت از آن به فعلیّت‌های متوقّعه از سیر و سلوک الی الله نایل گردند.

مرحوم علامه حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - از معدود افراد شاخص و میرز این مکتب به شمار می‌آید که همچون سایر اعظام و فحول عرصه معرفت و توحید با اهتمامی بلیغ و جدّیتی تحسین آمیز و عزمی راسخ، قدم راستین در میان نهاد و دامن همّت بر میان بست، و علاوه بر طیّ مدارج کمالیّه علوم و فنون ظاهری و متعارف و وصول به ذروه متألّی عرفان و بصیرت و فقاہت متعارف و مصطلح، از مراتب فعلیّت تجرّد و توحید حظّی وافر و نصیبی اوفیّ به دست آورد و مشام جانش با نفحات عالم قدس، معطر و سویدای ضمیرش از شریعه ماء معین شرع انور سیراب گردید و با حقایق و رموز عالم احکام آشنا گردید و بر اسرار و لطایف اوامر و نواهی إشراف یافت و به اشارات و ظرایف مبانی اسلام مطلع گشت. بدین لحاظ، کلام او حاوی اسرار نهفته و تعبیرش سرشار از رموز ناشکفته و در بیاناتش اشارات و تلمیحات به ملاکات و علل و اسباب مخفیّه بود.

این‌جانب در طول زمان مصاحبت و معاشرت با آن بزرگ، مواردی را یافتیم که نسبت به آنها از حسّاسیّت خاصی برخوردار بودند و برای اثبات یا نفی آنها جدّیت و اهتمام بلیغی مبذول می‌داشتند، که از جمله آنها حفظ حریم امامت و ولایت و عدم استفاده از اسامی و الفاظ و عناوین مختصّه به امام معصوم علیه السّلام در افراد عادی، هرچند بزرگ و عالی‌مقام باشند.

۱. اجتهاد و تقلید، ص ۳۶.

حساسیت ایشان در این مورد به حدی بود که جلد هجدهم کتاب/امام شناسی را در همین راستا، در عدم جواز استعمال لفظ امام در غیر از امام معصوم علیه السلام به رشته تحریر درآوردند. کتابی که سالیان سال از نشر و پخش آن جلوگیری به عمل آمد و اخیراً در میان کتاب‌فروشی‌ها و معارض مشاهده گردیده است.

از جمله مواردی که مرحوم ایشان حساسیتی خاص نسبت به آن ابراز می‌نمودند مسأله رسمیت تاریخ هجری قمری در میان مسلمین به خصوص در حکومت اسلام بود، و رساله‌ای نیز در این باره تألیف کرده‌اند؛^۱ و استفاده از تاریخ هجری شمسی را مجاز نمی‌شمردند و نسبت به افرادی که این مسأله را مورد اهمیت قرار نمی‌دادند برخورد می‌کردند.^۲

یکی دیگر از مواردی که مرحوم علامه طهرانی نسبت به اقامه و تثبیت آن بسیار اهتمام می‌ورزیدند، موضوع شعائر دینی و مکتب تشیع بود که این مطلب به صورت اقامه مجالس عزا و اعیاد، در طول سال پیوسته برقرار بود؛ و خود ایشان به این حقیر وصیت فرمودند: چه در زمان حیات و چه در زمان وفات باید این مجالس که در منزلشان بین الطلوعین برقرار می‌باشد استمرار پیدا کند. و به خصوص نسبت به اقامه عید غدیر خم، عید ولایت و امامت در پنج روز تأکید می‌ورزیدند و می‌فرمودند:

این عید باید جای عید متعارف نوروز را که از سنت‌های جاهلی ایرانیان است بگیرد، و مردم باید از سنن جاهلیت و آداب پیش از اسلام دست بردارند و جمیع شئون خود را در آداب و فرهنگ و روابط اجتماعی و شخصی بر اساس امضا و رضایت شارع مقدس قرار دهند.^۳

ایشان بارها به حقیر می‌فرمودند: «قصد دارم نوشته‌ای درباره نوروز و مراسم

۱. رساله نوین.

۲. در این باره داستانی از ایشان و مرحوم مطهری در *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۴۷؛ *مهر فروزان*، ص ۱۳۰ آمده است.

۳. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ۲۰۹.

متعارف آن به انجام رسانم!» و حتی پاره‌ای از رئوس مطالب و نکات مورد توجه خویش را در ضمن مقاله‌ای به نام: «نوروز، بدعت و گمراهی» تهیه و آماده نمودند که متأسفانه مشیت الهی توفیق انجام آن را دست نداد و آن نوشته هم‌چنان به همان کیفیت به یادگار بماند.

حقیر به هنگام مطالعه و بررسی مجموعه نوشته‌جات خطی ایشان به بیش از سی و پنج مورد از عناوین و موضوعات برخورد نمودم که ایشان به نیت تألیف و تصنیف آنها در دفتر «جنگ» گردآوری نموده‌اند، که از جمله آنها نیز مسأله و موضوع نوروز بسیار چشمگیر و قابل توجه می‌نمود. و بر این اساس این بنده با اعتراف به ضعف و قصور و فقد مراتب تحقیق، از آنجا که سالیان متمادی در مصاحبت و معاشرت با آن رجل الهی سپری کرده بودم و به مبانی و ریشه‌های اعتقادی آراء و نظرات حضرتش کم و بیش اطلاع حاصل نموده بودم، از باب ما لا يُدْرِكُ كَلِمَةَ لَا يُتْرَكُ كَلِمَةً و به تعبیر گویای:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید^۱
عزم را بر آن قرار دادم که درباره این عناوین و موضوعاتی که مورد نظر و توجه و بذل عنایت ایشان بوده است، صفحاتی قلمی گردانم و اولین موضوع و عنوان مندرجه در آن سفر قویم را مسأله نوروز قرار دادم؛ بمنه تعالی و حوله و توفیقه.

شایان توجه اینکه این قلم در ابتدای مواجهه با این موضوع و در راستای توجه بدوی، چنان به نظرش آمد که با درج مقاله‌ای در حدود پنجاه یا شصت صفحه بتواند نسبت به اطراف و جوانب آن عرایضی تقدیم دارد، اما پس از دقت مجدد و فحص بیشتر با توجه به نوشتارها و سخنان و تألیفاتی که در این موضوع به دست آمد، متوجه گردید که پرداختن به همه جوانب مسأله سعه و ظرفیت معتناهی بسیار

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

فراتر از کمیّت و کیفیت متصوّرۀ ابتدائیّه را می‌طلبد. بنابراین مبنا را بر این قرار دادیم که این نوشتار را به صورت کتابی مستقل به ساحت علم و ادب و ملت بزرگوار و فهیم ایران که در جمیع اقطاع زمین به ادراک و فهم عالی و ریشه و اصلاتی قابل تحسین و ادب و اخلاقی متین شناخته شده‌اند، تقدیم دارم و البته بدیهی است آنچه این قلم را بر آن داشت که دست به چنین تألیفی بزند همان نفس آزاد و روحیّه معرفت‌جویی و تحقیق و پیگیری مطالب و قضایای مختلف است که ملاک سعادت و فلاح دنیا و آخرت در گرو رعایت و لحاظ این مسأله حیاتی است. بنابراین، روی این سخن و نوشتار متوجّه افراد و رادمردانی خواهد بود که با فکر باز و حرّیت و آزادی مستمرّ و اهتمام به شناخت معارف و حقایق، بدون هیچ‌گونه ملاحظهٔ مصالح اجتماعی و عامیانه و تبعیّت کورکورانه و تقلید جاهلانۀ از مصادر تخیل و اوهام، به دنبال معرفت واقع و تحصیل مراتب کمال و ظرفیّت وجودی خویش می‌باشند و آیهٔ شریفه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱ را همیشه نصب‌العین و اسوۀ رفتار و افکار خویش قرار داده‌اند. و اما نسبت به آن دسته از افراد که از ابتدا با طرح این‌گونه مسائل، از در عناد و لجاج برآمده‌اند و بدون تصوّر و هضم مطالب، به انکار و رفض آن می‌پردازند، ما را بحثی نیست و این نوشته با آنان کاری ندارد و مخاطب خویش نمی‌شناسد. به یاد می‌آورم زمانی که مرحوم والد حضرت علامهٔ طهرانی - قدّس سرّه - اقدام به تألیف کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام نمودند، پاره‌ای از مجلّات با درج مقالاتی نسبت به ساحت ایشان جسارت ورزیدند و با طرح مطالبی بی‌محتوا و شعارگونه، در مقام تضعیف مبانی و مطالب رشیکه و حقّاً محققانه و حقیقی این کتاب شریف برآمدند و پاره‌ای از مطالب آن را مورد تمسخر قرار دادند.

۱. سوره الزّمّر (۳۹) آیه ۱۷ و ۱۸.

روزی با ایشان سخن از این گونه آدمیان انسان‌نما به میان آمد و ایشان فرمودند: ما این مطالب را برای افرادی می‌نگاریم که به دیده انصاف و تدبّر و حریت در انتخاب به آن بنگرند، نه برای آن دسته از اشخاصی که با روش اعتساف و عناد با آن مواجه می‌شوند، ما از ابتدا اصلاً کاری به کار آنها نداریم و این نوشته را برای آنها نمی‌نویسیم که حالا بیایند و آن را مورد نقد و تمسخر قرار دهند.

از خداوند منّان توفیق صلاح و سداد و اتّباع روش و منهج اولیای دین را خواستاریم، و سعادت دارین را در متابعت و پیروی بی‌قید و شرط سنن و مبانی متقن و پایدار شریعت غرّاء و ائمه معصومین علیهم السّلام می‌دانیم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

قم، عتبه مقدسه کریمه اهل بیت، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها
پانزدهم شعبان، میلاد سرور کائنات و جبل الله المتین بین السماء و الارض، حضرت
حجّه بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، سنه ۱۴۳۳ هجری قمری
سید محمد محسن حسینی طهرانی

فصل اوّل

هویّت نوروز و ریشه آداب و سنن آن

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن درباره نوروز، این آیین کهن و باستانی ایرانیان قدیم، از جهات متعددی باید مورد ارزیابی و تحقیق قرار گیرد، که هر کدام از این جهات حایز اهمّیت و قابل تأمل اند.

جهت اول: هویت اصل نوروز و پیدایش ریشه این آیین و سنت است، صرف نظر از انطباق آن با موازین شریعت یا مخالفت آن با مبانی اسلام. به نظر می‌رسد مدرکی که بتوان آن را جامع اقوال مختلف و مدارک گوناگون در توضیح و تبیین داستان نوروز دانست لغت‌نامه دهخدا می‌باشد، و لذا برای تشریح هویت این سنت بدان متوسّل و از آن مدد می‌گیریم؛ در لغت‌نامه دهخدا راجع به کلمه نوروز چنین گوید:

«نوروز، روز اوّل ماه فروردین که رسیدن آفتاب است به نقطه اوّل حمل.»
(غیاث اللغات)

«روز اوّل فروردین که رسیدن آفتاب به برج حمل است و ابتدای بهار است، و این را نوروز کوچک و نوروز عامه و نوروز صغیر گویند. و نیز ششم فروردین ماه، روز خرداد که نوروز بزرگ و نوروز خاصه گویند.»
(رشییدی، از جهانگیری)

«به معنای روز نو است و آن، دو باشد: یکی نوروز عامه و دیگری نوروز خاصه:

و نوروز عامه روز اول فروردین ماه است که آمدن آفتاب به نقطه اول حمل باشد و رسیدن او به آن نقطه، اول بهار است.

گویند خدای تعالی در این روز عالم را آفرید و هر هفت کوكب در اوج تدویر بودند و اوجات همه در نقطه اول حمل بود، در این روز حکم شد که به سیر و دور درآیند، و آدم علیه السلام را نیز در این روز خلق کرد؛ پس بنابراین این روز را نوروز گویند.

و بعضی گفته‌اند که جمشید که او اول، جم نام داشت - و عربان او را منوشلخ می‌گویند - سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید فرمود تخت مرصعی بر جای بلندی رو به جانب مشرق گذارند و خود تاج مرصعی بر سر نهاده بر آن تخت بنشست. همین‌که آفتاب طلوع کرد و پرتوش بر آن تاج و تخت افتاد شعاعی در غایت روشنی پدید آمد، مردمان از آن شاد شدند و گفتند: این روز نو است. و چون به زبان پهلوی شعاع را "شید" می‌گویند این لفظ را بر حکم^۱ افزودند و او را جمشید خواندند و جشن عظیم کردند، و از آن روز این رسم پیدا شد.

و نوروز خاصه، روزی است که نام آن روز خرداد است و آن، ششم فروردین ماه باشد. و در آن روز هم جمشید بر تخت نشست و خاصان را طلبید و رسم‌های نیکو گذاشت و گفت: "خدای تعالی شما را خلق کرده است، باید که به آب‌های پاکیزه تن را بشویید و غسل کنید و به سجده و شکر او مشغول باشید و هر سال در این روز به همین دستور عمل نمایید." و این روز را بنابراین، نوروز خاصه خوانند. «برهان قاطع، از رشیدی، از جهانگیری» و «آندراج» «و گویند اکاسره هر سال از نوروز عامه تا نوروز خاصه که شش روز باشد، حاجت‌های مردمان را برآوردندی و زندانیان را آزاد کردندی و مجرمان را عفو فرمودندی و به عیش و شادی مشغول بودندی. و معرب آن نیروز است.» (همان مدرک)

۱. ظاهراً «جم» باشد و در اینجا خطایی صورت گرفته است؛ چنانچه در مصدر: برهان قاطع، و در خود لغتنامه دهخدا، ذیل لغت جمشید، به لفظ «جم» آمده است. (محقق)

«این روز را در نزد پادشاهان عجم و یزدانیان ایران شرف‌هاست. گویند در آن روز، ایجاد و انشاء خلق شده. و سعادت از ساعات آن روز ساعت تحویل شمس است به حمل... و سبب حرمت این روز را وجوه گفته‌اند: یکی آن است که در عهد تهمورس آیین و مذهب صائبیه رواج و رونق تمام داشت. چون شاهنشاهی به جمشید رسید تجدید آیین ایزد پرستی کرده... و نامید این روز را نوروز و عید گرفت...»

و گویند در این روز نیشکر به دست جمشید شکسته شد و از آن خورده شد و آبش معروف و مشهور گردیده و شکر از آن ساختند. بنابراین در روز نوروز خوردن شکر رسم شده و از آن حلویات ساختند و خوردند و هنوز آن رسم برقرار است.» (انجمن آرا)

جشن نوروز یا عید نوروز یا جشن فروردین یا جشن بهار یا بهار جشن: بزرگ‌ترین جشن ملی ایرانیان است که از نخستین روز فروردین، ماه اول سال شمسی، آغاز شود.

جشن نوروز و مهرگان دو جشن بزرگ آریاییان بوده است. ایرانیان قدیم پیش از عهد ساسانی و به هنگام تدوین بخش اول اوستا، جشن نوروز را ظاهراً در اول بهار هر سال و آغاز برج حمل برپا می‌داشتند.

در دوره ساسانیان موسم این جشن با گردش سال تغییر می‌کرد و در آغاز فروردین هر سال نبود، بلکه مانند عید اضحی و عید فطر مسلمانان در فصول مختلف سال گردش می‌کرد.

در نخستین سال تاریخ یزدگردی، مبدأ جلوس یزدگرد - واپسین شاه ساسانی - جشن نوروز مصادف بود با شانزدهم حزیران رومی (ماه ژوئن فرنگی) و تقریباً در اوایل تابستان. از آن پس هر چهار سال یک روز این جشن عقب‌تر ماند و در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری، نوبت جشن نوروز به اول حمل رسید. و در سال ۴۶۷، نوروز به بیست و سوم برج حوت افتاد، یعنی ۱۷ روز مانده به پایان زمستان.

در این سال به فرمان سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی ترتیب تقویم جلالی نهاده شد و بر اساس آن، موقع جشن نوروزی در بهار هر سال

مقارن تحویل آفتاب به برج حمل تثبیت شد، و بدین منظور مقرر شد که هر چهار سال یک روز بر تعداد ایام سال بیفزایند و سال چهارم را ۳۶۶ روز حساب کنند و پس از هر ۲۸ سال، یعنی گذشتن هفت دوره چهار ساله، چون دوره چهار ساله هشتم فرا رسد به جای آنکه به آخرین سال این دوره یک روز بیفزایند این روز را به نخستین سال دوره بعد یعنی دوره نهم اضافه کنند. بدین ترتیب سال جلالی نزدیکترین سالهای جهان شد به سال شمسی حقیقی که ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه است.

پیدایش و تسمیه نوروز:

ایرانیان باستان جشنی داشته‌اند به نام فروردگان (فروردیان) و آن ده روز طول می‌کشیده. فروردگان که در پایان سال گرفته می‌شد ظاهراً در واقع روزهای عزای و ماتم بوده نه جشن و شادی، چنان‌که بیرونی راجع به همین روزهای آخر سال در نزد سغدیان^۱ گوید:

«در آخر ماه دوازدهم: خشوم، اهل سغد برای اموات قدیم خود گریه و نوحه سرایی کنند و چهره‌های خود را بنحراشند و برای مردگان، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها گذارند.» (آثارالباقیه، ص ۲۳۵)

و ظاهراً به همین سبب جشن نوروز که پس از آن می‌آمده علاوه بر آنکه روز اول سال محسوب می‌شده، روز شادی بزرگان بوده است. (گاه‌شماری، ص ۷۳-۷۷)

فردوسی که بدون شک مواد شاهنامه خود را مع‌الواسطه از خدای‌نامک و دیگر کتب و رسائل پهلوی اتخاذ کرده، اندر پادشاهی جمشید گوید:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون به گردون برافراستی
چو خورشید تابان میان هوا نشست بر او شاه فرمانروا

۱. سغدیان، از هزاره دوم پیش از میلاد در نواحی میانه سمرقند و رود زرافشان زندگی می‌کردند. سغد سرزمینی است شامل تاجیکستان کنونی و بخش خاوری ازبکستان کنونی که در روزگار هخامنشیان و اشکانیان بخشی از شاهنشاهی ایران بوده است. (محقق)

جهان انجمن شد بر تخت اوی فرومانده از فره بخت اوی
 به جمشید بر گوهر افشانند مر آن روز را روز نو خواندند
 سر سال نو هر مز فرودین بر آسوده از رنج تن دل ز کین
 بزرگان به شادی بیاراستند می و جام و رامشگران خواستند
 چنین روز فرخ از آن روزگار بمانده از آن خسروان یادگار^۱
 از این داستان برمی آید نوروز را به معنای روز نو و تازه، یعنی روزی که
 سال نو بدان آغاز گردد می دانسته اند.

ابوریحان بیرونی گوید: «از رسم‌های پارسیان، نوروز چیست؟ نخستین
 روز است از فروردین ماه، و زین جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی
 سال نو است.» (التفهیم، تصحیح همایی، ص ۲۵۳)

دربارهٔ پیدایش نوروز افسانه‌های بسیار نقل شده که هر چند اساطیر است اما
 تواتر آن اخبار وجه تسمیهٔ نوروز و هم‌چنین قدمت انتساب آن به اعصار
 آریایی، نیک آشکار می‌گردد.

آداب جشن نوروز:

به طور کلی از مراسم نوروز در دربار شاهنشاهان هخامنشی و اشکانی
 اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما از آداب برگزاری جشن نوروز در
 عهد ساسانیان اطلاعات گران‌بهایی موجود است؛ اینک خلاصه‌ای از آن:
 در بامداد نوروز، شاهنشاه جامه‌ای که معمولاً از برد یمانی بود بر تن
 می‌کرد و زینتی بر خود استوار می‌فرمود و به تنهایی در دربار حاضر می‌شد
 و شخصی که قدم او را به فال نیک می‌گرفتند بر شاه داخل می‌شد.

خیام گوید: «آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد - که
 آخر ملوک عجم بود - چنان بوده است که در روز نخست، کس از مردمان
 بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پر می و انگشتی و
 درمی و دیناری خسروانی، و یک دست خوید سبز رسته و شمشیری و
 تیری و کمان و دوات و قلم و اسبی و غلامی خوب‌روی، و ستایش نمودی

۱. شاهنامه فردوسی، جمشید.

و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان:
 شها به جشن فروردین، به ماه فروردین، آزادی گزین، به روان و دین کیان،
 سروش آورد تو را دانایی و بینایی به کاردانی، و دیرزی و باخوی هژیر، و
 شاد باش بر تخت زرین و انوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در
 همّت بلند و نیکوکاری و ورزش و داد و راستی نگاهدار. سرت سبز باد و
 جوانی چو خوید، اسبت کامکار و پیروز، و تیغت روشن و کاری به
 دشمن، و بازت گیرا و خجسته به شکار، و کارت راست چون تیر، و هم
 کشوری بگير نو، بر تخت با درم و دینار، به پیشت هنری و دانا گرامی و
 درم خوار، و سرایت آباد و زندگانی بسیار.

چون این بگفتی چاشنی کردی و جام به ملک دادی و خوید در دست دیگر
 نهادی و دینار و درم در پیش تخت او بنهادی، و بدین آن خواستی که روز نو و
 سال نو هرچه بزرگان اول دیدار چشم بر آن افکنند تا سال دیگر شادمان و خرم
 با آن چیزها در کامرانی بمانند و آن بر ایشان مبارک گردد، که خرمی و آبادانی
 جهان در این چیزهاست که پیش ملک آوردندی.» (نوروزنامه، ص ۸۱)

«در هریک از ایام نوروز پادشاه بازی سپید پرواز می داد. و از چیزهایی که
 شاهنشاهان در نوروز به خوردن آن تبرک می جستند، اندکی شیر تازه و
 خالص و پنیر نو بود. و در هر نوروزی برای پادشاه با کوزه‌ای آهنین یا
 سیمین آب برداشته می شد، در گردن این کوزه قلاده‌ای قرار می دادند از
 یاقوت‌های سبز که در زنجیری زرین کشیده و بر آن مهره‌های زبرجدین
 کشیده بودند؛ این آب را دختران دوشیزه از زیر آسیاب‌ها برمی داشتند.»
 (المحاسن والأضداد، ص ۲۳۴)

به روایت جاحظ: «چون نوروز به شنبه می افتاد پادشاه می فرمود که از
 رئیس یهودیان چهار هزار درهم بستانند و کسی سبب این کار را
 نمی دانست جز اینکه این رسم بین ملوک جاری شده و مانند جزیه گردیده
 بود. بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن دارالملک، دوازده ستون از
 خشت خام برپا می شد که بر ستونی گندم و بر ستونی جو و بر ستونی برنج
 و بر ستونی باقلا و بر ستونی کاجیله و بر ستونی ارزن و بر ستونی ذرت و

بر ستونی لوبیا و بر ستونی نخود و بر ستونی کنجد و بر ستونی ماش می‌کاشتند، و اینها را نمی‌چیدند مگر به غنا و ترنم و لهُو.

در ششمین روز نوروز این حبوب را می‌کنند و میمنت را در مجلس می‌پراکنند و تا روز مهر از ماه فروردین [۱۶ فروردین] آن را جمع نمی‌کردند. این حبوب را برای تَفَالّ می‌کاشتند و گمان می‌کردند که هریک از آنها که نیکوتر و بارورتر شود محصول آن در آن سال فراوان خواهد بود. و شاهنشاه به نظر کردن در جو به ویژه تبرک می‌جست. («المحاسن والأضداد، ص ۲۴۳»)

شاه در این روزها بار عام می‌داد و ترتیب آن را به طرق گوناگون نوشته‌اند.

ابوریحان بیرونی گوید: «آیین پادشاهان ساسان در پنج روز اوّل فروردین [نوروز عامّه] چنین بود که: شاه به روز اوّل نوروز ابتدا می‌کرد و عامّه را از جلوس خویش برای ایشان و احسان بدیشان می‌آگاهانید. در روز دوّم برای کسانی که از عامّه رفیع‌تر بودند، یعنی دهگانان و اهل آتشکده‌ها، جلوس می‌کرد. در روز سوّم از برای اسواران و موبدان بزرگ، و در روز چهارم برای افراد خاندان و نزدیکان و خاصّان خود، در روز پنجم برای پسر و نزدیکان خویش، و به هریک از اینان در خور رتبت اکرام و انعام می‌نمود، و چون روز ششم فرا می‌رسید از ادای حقوق مردم فارغ می‌شد و از این پس، نوروز از آن خود او بود و دیگر کس جز ندیمان و اهل انس و شایستگان خلوت، به نزد او نمی‌توانست برود.» (آثار الباقیه، ص ۲۱۹)

هم‌چنین در ایّام نوروز، نواهایی خاص در خدمت پادشاه نواخته می‌شد که مختصّ همان ایّام بود. در بامداد نوروز مردم به یکدیگر آب می‌پاشیدند و این رسم در قرن‌های نخستین اسلامی نیز رایج بوده است. دیگر هدیه دادن شکر، متداول بود.

نویسندگان اسلامی برای علّت این دو امر، افسانه‌هایی چند نقل کرده‌اند.

«هم‌چنین در شب نوروز آتش برمی‌افروختند.» (بلوغ الأرب، ج ۱، ص ۳۸۶)

و این رسم تا زمان عباسیان نیز در بین‌النهرین ادامه یافت.

«و نخستین کسی که این رسم را نهاد، هرمزد شجاع پسر شاپور پسر اردشیر بابکان است.» (آثار الباقیه، ص ۲۱۸)

نوروز در عصر خلفا:

در دربارهای نخستین، خلفای اسلامی به نوروز اعتنایی نداشتند ولی بعدها خلفای اموی برای افزودن درآمد خود، هدایای نوروز را از نو معمول داشتند. «بنی‌امیه هدیه در عید نوروز را بر مردم ایران تحمیل می‌کردند که در زمان معاویه تعداد آن به پنج تا ده میلیون درم بالغ می‌شد.» (تاریخ تمدن اسلامی، ج ۲، ص ۲۲)

و امیران ایشان برای جلب منافع خود مردم را به اهدای تحف دعوت می‌کردند. «نخستین کسی که در اسلام هدایای نوروز و مهرگان را رواج داد، حجّاج بن یوسف ثقفی بود. اندکی بعد این رسم نیز از طرف عمر بن عبدالعزیز به عنوان گران آمدن اهدای تحف بر مردم منسوخ گردید.» (بلوغ الأرب، ج ۱، ص ۳۸۷)

ولی در تمام این مدّت ایرانیان مراسم جشن نوروز را برپا می‌داشتند. «در نتیجه ظهور ابومسلم خراسانی و روی کار آمدن خلافت عباسی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای ایرانی و تشکیل سلسله‌های طاهریان و صفاریان، جشن‌های ایرانی دوباره رونق یافتند. گویندگان درباره آنان قصائد پرداختند و نویسندگان مانند حمزه اصفهانی، مؤلف "اشعار السائرة فی النیروز و المهرجان"، آنها را مدوّن ساختند.» (آثار الباقیة، ص ۳۱)^۱

تا اینجا مطالبی در تبیین مسأله نوروز و مسائلی که در پیرامون آن موجود است از لغت‌نامه دهخدا نقل شد، و گرچه سخن تا حدودی به درازا کشید ولی بیان این مطالب خالی از لطف و دقت نمی‌باشد. و چنانچه از مضامین این توضیح پیدا است مطلب کاملاً استیفاء شده و جای ابهامی پیرامون اصل و واقعیت این پدیده وجود ندارد.

و اما نسبت به مطالبی که از مجموع تألیفات گوناگون و منابع مختلف به دست می‌آید، به چند نکته می‌توان اشاره نمود:

۱. لغت‌نامه دهخدا، لغت «نوروز».

نکته اول اینکه: نوروز به عنوان یک پدیده تکوینی و واقعیت خارجی عبارت است از تحویل خورشید به برج حمل، که ابتدای شروع سال شمسی بر این اساس می‌باشد؛ زیرا تاریخ میلادی نیز تاریخ شمسی است ولی ابتدای آن اول ژانویه مصادف با یازدهم دی ماه می‌باشد. و همین‌طور سایر تواریخ مانند جلالی و غیره که معیار برای حرکت، گردش زمین به دور خورشید است نه گردش ماه به دور زمین.

بنابراین چه نوروز را دقیقاً هنگام تحویل شمس به برج حمل بدانیم یا روز دوازدهم دی‌ماه که اول ژانویه مسیحی و میلادی می‌باشد یا غیر آن، بالأخره یک پدیده خارجی است و ارتباطی به اعتباریات و رسوم و عادات و توهمات ندارد، و تاریخی که بر این اساس بنا نهاده شود یک واقعیت خارجی است نه اعتباری و تخیلی؛ حال کاری به این نداریم که مبنای در وقت و زمان و تعیین امور را باید بر مبنای تاریخ شمسی قرار داد یا قمری، هجری باشد یا میلادی، که این سخن در آینده خواهد آمد.

بنابراین اگر ما بخواهیم تاریخی بر اساس شمسی قرار دهیم نه قمری، هیچ ایرادی ندارد که روز اول سال را از زمان تحویل شمس به برج حمل فرض نماییم و این واقعه و پدیده خارجی را به عنوان مبدأ شروع یک سال خورشیدی مد نظر قرار دهیم. تا اینجا مسئله مشکل و ایرادی نخواهد بود؛ زیرا معیار در وضع و قرارداد، به یک واقعه و حادثه خارجی بازمی‌گردد نه تخیلی و توهمی و اعتباری.

اما سخن در نکته‌های پس از این است که باید بدان‌ها توجه نمود و صحیح را از سقیم بازشناخت.

و اما **نکته دوم**: علت اشتها و تسمیه این روز به نوروز است. و چنانچه گذشت، بعضی وجه این تسمیه را خلقت آسمان و زمین در این روز دانسته‌اند که هر هفت کوكب در اوج تدویر بوده‌اند و اوجات در نقطه اول حمل قرار داشتند و

در این روز امر شد که به سیر و گردش درآیند، و آدم علیه السلام در این روز خلق گردید، و لذا این روز را نوروز نامند.

مطلبی که در اینجا از قلم افتاده است و مغفول واقع شده این است که: برای این مدعا هیچ مدرکی ارائه نگردیده است و به صرف اینکه: «گویند»، بسنده شده است؛ و اما اینکه گوینده چه کسی است و چه منبعی است، اشاره نشده است؛ بنابراین از حیث فنی و اتقان از درجه اعتبار ساقط است.

و انسان عاقل اعتقاد و باورهای تاریخی خویش را بر اساس شایعه و حدس بنا نمی‌نهد و به آن معتقد نمی‌گردد.^۱

علاوه بر این، اینکه گفته می‌شود خلقت عالم در این روز بوده است، چگونه با استقرار خورشید در اول برج حمل سازگار است؟ مگر خورشید و ابراج و ستارگان و زمین، اجزای این عالم نمی‌باشند؟ و چگونه ممکن است که ابتدای خلقت عالم از تحویل خورشید به برج حمل باشد در حالی که هنوز خورشید و حملی خلق نشده است؟!

و اگر مقصود، خلقت نیست بلکه گردش عالم افلاک و ستارگان است نه اصل خلقت و وجود آنها، در این صورت با لفظ خلقت چه تناسبی خواهد داشت؟ مضافاً بر اینکه چه ترجیحی در ابتدای نقطه حمل وجود دارد که در سایر نقاط از این دایره بیضوی شکل وجود نداشته است؟

علاوه اینکه گردش زمین به دور خورشید که بر اساس تشکیل دایره بیضوی، شکل می‌گیرد چه ارتباطی با گردش سایر کرات سماوی و کهکشان‌ها و ستارگان و سیارات دارد که حرکت آنها موقوف بر تحویل شمس به برج حمل باشد؟

۱. جهت اطلاع پیرامون لزوم یقین آور بودن ادله مسائل اعتقادی و تاریخی رجوع شود به *مهر فروزان*، ص ۱۲۲؛ *عنوان بصری*، ج ۱، ص ۱۷۸؛ *تفسیر المیزان*، طبع جامعه المدرسین، ج ۸، ص ۶۲ و ۱۴۱؛ ج ۱۰، ص ۳۵۱؛ ج ۱۲، ص ۲۶۲؛ ج ۱۴، ص ۱۳۳.

بنابراین، نتیجه‌ای که از ایرادها و اشکالات بر این گفتار به دست می‌آید این است که: علت اینکه نوروز را روز خلقت آسمان و زمین و روز حرکت زمین به دور خورشید و نیز حرکت سایر افلاک بر مدار خویش در این روز بدانیم، خرافه محض و از جمله اباطیل و مزخرفات می‌باشد.

و اما اینکه بعضی گفته‌اند در روز نوروز خداوند آدم علیه السلام را آفرید، در هیچ منبع و مدرک موثقی این قضیه یافت نشده است - چنانچه پس از این در بحث از روایات و اخبار خواهد آمد - و در کتب پیشینیان نیز چنین مطلبی ذکر نشده است، و تازه اگر چنین باشد دلیل بر این نمی‌شود که سال نو بر این اساس و بدین جهت آغاز شود و این روز مبدأ تاریخ شمرده شود.

و از آنجا که به نظر می‌رسد اساس این رسوم و عادات بر پایه خرافات و افسانه‌ها می‌باشد - چنانچه ذکر شده است - قاعدتاً استناد این قضیه به جمشید شاهنشاه ایرانی موجه‌تر می‌نماید؛ چنانچه گفته‌اند که:

جمشید که او اول، جم نام داشت - و عربان او را منوشلخ گویند - سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید فرمود: تخت مرصعی بر جای بلندی رو به جانب مشرق گذارند و خود تاج مرصعی بر سر نهاده بر آن تخت بنشست. همین که آفتاب طلوع کرد پرتوش بر آن تخت و تاج افتاد، شعاعی در غایت روشنی پدید آمد، مردمان از آن شاد شدند و گفتند: این روز نو است. و چون به زبان پهلوی شعاع را «شید» می‌گویند، این لفظ را بر جم افزودند و او را جمشید خواندند و جشن عظیم کردند، و از آن روز این رسم پیدا شد.^۱

با توجه به توجیحات افسانه‌ای که گذشت، به نظر می‌رسد این توجیه اخیر درباره جمشید اقرب به واقع باشد و چنین قضیه‌ای شاید اتفاق افتاده باشد، خصوصاً که گفته‌اند در نوروز خاصه که نام آن روز خرداد است و آن ششم فروردین

۱. لغت‌نامه دهخدا، لغت «جمشید»، به نقل از برهان قاطع.

ماه است جمشید بر تخت نشست و خاصان خود را طلبید و به آنها گفت که خود را بشویند و سجده شکر بجای آورند، و هر سال بدین منوال عمل می نمود. این توجیه نیز گرچه ممکن است بر اساس یک قضیه تاریخی صورت گرفته باشد، ولی نفس آن واقعه و قضیه خارجی بسیار سخیف و بی اساس می باشد؛ آخر این چه توجیهی است برای شروع سال که پادشاهی بر منطقه ای گذر کند و دستور دهد تختش را بالای تپه ای بگذارند و چون آفتاب بر آن تخت بتابد همگان به شادی و شغف و پای کوبی برخیزند، و آن روز را روز اول سال و شروع تاریخ قلمداد کنند!! آیا حکایتی مسخره تر از این می توان تصور نمود که قومی اساس امور و ضوابط کارهای خویش را بر آن بنهند و هم چنان بر اساس آن حادثه سفیهانه و ابلهانه، پای برجا بمانند و تبعیت کنند؟ آخر تخت جمشید و تپه آذربایجان چه ارتباطی با سال و مبدأ تاریخ و حرکت شمس و زمین دارد؟!

بنابراین روشن شد که علت انتخاب نوروز به عنوان روز اول سال در اقوام گذشته ایرانی، هیچ دلیل موجّه و عقلایی نداشته است و تحویل سال نو که عبارت است از اقتران شمس با اول برج حمل، پس از قرن ها از ظهور اسلام به واسطه علمای هیئت تدوین گردیده است. چنانچه نوروز در ایرانیان پیش از عهد ساسانی اول بهار بوده است و در دوره ساسانی در فصول مختلف سال گردش می کرد، و لذا در نخستین سال تاریخ یزدگردی نوروز مصادف با شانزدهم حزیران رومی و تقریباً در اوائل تابستان بوده است تا اینکه در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری نوروز به اول حمل رسید و در سال ۴۶۷ نوروز به بیست و سوم برج حوت افتاد، یعنی هفده روز مانده به پایان زمستان، که در این سال به فرمان سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی تقویم جلالی تدوین گردید و نوروز را در تحویل شمس به برج حمل تثبیت کردند و از آن تاریخ یعنی سنه ۴۶۷ هجری قمری به بعد، سال شمسی حقیقی را ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه قرار دادند.

بنابراین در دوران ایران باستان، نوروز هیچ گاه به عنوان یک روز معین و

ثابت در طول سال نبوده است و در هر دوره‌ای در گردش و نوسان بسر می‌برده است، و در سنه ۴۶۷ هجری قمری بود که دستور داده شد شروع سال شمسی از اقتران شمس با برج حمل آغاز شود و این روز را به عنوان نوروز، ثابت و پابرجا قرار دهند و دیگر گردش نوروز را در فصول مختلف از میان برداشتند.

و اما نکته دیگر درباره برگزاری جشن‌ها و مراسم به‌خصوص در این ایام است که با توجه به سخافت اصل نوروز و عدم استقرار آن در روز معین از سال، دیگر چه توجهی برای این مراسم و محافل و رسوم می‌تواند باشد؟! سالی که یک زمان، اول برج حمل شروع باشد و در زمان دیگر، پاییز و زمستان، چه انگیزه‌ای برای جشن و سرورش وجود دارد؟! و چه ارزش و امتیازی در پس این عادات و رسوم می‌باشد؟!

و نکته آخر اینکه: چنان‌که گذشت، ورود این عادات و پذیرش نوروز به عنوان روز شادی و مسرت از ناحیه ایران و توسط برخی از زمامداران و حکام بنی‌امیه و پس از آن به واسطه تسلط آل برامکه بر زمام امور مسلمین در دوران بنی‌عباس بوده است، و مسلمین در این قضیه بدون توجه به محتوای پوچ و توهمی آن و بدون دقت در کیفیت برگزاری رسوم و انطباق آن با موازین عقلی و شرعی، بدان پرداخته و آن را در میان خود ساری و جاری ساختند.

بنابراین، اینکه گفته می‌شود: «علت پذیرش ایرانیان باستان این روز را، به عنوان روز اول سال و شکوفایی طبیعت و سپری شدن دوران خموشی و خمودی و آغاز فصل طراوت و رویدن گل‌ها و درختان بوده است» صرف نظر از غیر موجه بودن - چنانچه خواهد آمد - این نیز به طور کلی اصل و بنیادی نداشته است و مردم باستان به ملاحظه حکام و سلاطین زمان خود، به دل‌خواه و سلیقه خود، روزهایی از سال را به برگزاری و انعقاد این مجالس و پرداختن به عادات و رسوم خاص می‌گذراندند.

فصل دوّم

نوروز از منظر عقل و شرع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حال پس از بیان این نکات و روشن شدن اینکه: نوروز اولاً هیچ اساس و پایه‌ای عقلانی و منطقی در عرف و آداب ایران باستان نداشته است، و ثانیاً به عنوان روز خاص در تمام قرون و اعصار مطرح نبوده است بلکه در هر زمانی و حکومت هر شاه و سلطانی در فصلی از فصول سال برگزار می‌شده است، و ثالثاً ورود آن به جامعهٔ مسلمین نه از ناحیهٔ لواداران و زعمای دین، که از جانب ایرانیان و بالخصوص برمکیان در زمان خلفای عباسی بوده است، به بیان و توضیح نفس خود این عادات و رسوم و تصور آن به عنوان عید و موسم خاص خصوصاً از ناحیهٔ شرع و اسلام می‌پردازیم و میزان قرب و بُعد آن را با موازین منطقی و عقلی و شرعی بیان می‌کنیم.

عید در عرف ملل و اقوام، به مراسم و عاداتی گفته می‌شود که به جهت ظهور پدیده و حادثه‌ای چشم‌گیر و خوشایند و غیر عادی - نه مانند سایر حوادث و پدیده‌های گوارا و خوشایند که در طول هفته و ماه و سال برای افراد پیدا می‌شود - که برای اشخاص حاصل می‌شود، موجب به‌جای ماندن خاطره‌ای دل‌پذیر و به‌یاد ماندنی و ماندگار در نفس و ذهن آدمی می‌گردد به نحوی که انسان مایل است پیوسته خاطرهٔ آن واقعه و قضیه را در زندگی و حیات خویش تجدید نماید و آن را همیشه زنده نگه دارد. و طبیعی است که این حادثه قطعاً باید از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار باشد

تا بتواند در نفوس و اذهان، جاودانه بماند و برای تجدید عهد و یاد آن از خود اشتیاق و رغبت خاص نشان دهند؛ و این نکته کاملاً واضح و آشکار است.

مثلاً در میان ملل - صرف نظر از مراسم و اعیاد مذهبی - به اعیاد و عاداتی این چنین، اعیاد ملی و مراسم ملی گفته می‌شود؛ زیرا تعلق و انتساب چنین پدیده‌ای، به گروه خاص و مذهب ویژه‌ای اختصاص ندارد، چنانچه برای استقلال ملل و کشورها از زیر یوغ ظلم و ستم، چنین مراسمی هر ساله بپا می‌دارند و مردم در آن به شمع و شادی می‌پردازند و مظالم دوران سابق و حوادث روزگار گذشته را بازگو می‌کنند و به نتایج و دستاوردهای این انقلاب و استقلال اشاره می‌نمایند.

و نیز برای تغییر نظامی به نظام دیگر مانند نظام شاهنشاهی به جمهوریّت، این قضیه وجود دارد و امروزه مشاهده می‌کنیم با وجود گذشت بیش از سه دهه از تغییر نظام سلطنتی، هنوز مراسم جشن و رسوم خاص رایج می‌باشد. و همین جشن و یادبود در میان افراد و خانواده‌ها به صورت‌های مختلف، مانند جشن تولد و یا یادبود ازدواج و نیز یادبود فوت عزیزان و گذشتگان دیده می‌شود.

البته بعضی در این یادبودها و مجالس سنوی، بیشتر از آن که برای متوفای خویش بیندیشند، به خاطر جلب منافع دنیوی و اشباع هوس‌های نفسانی خویش آن را برگزار می‌کنند؛ و در حالی که استخوان‌های متوفای آنان خاک و رماد گشته، هنوز دست از مراد بر نمی‌دارند و هر سال با القاب و عناوین پرطمطراق و پخش اعلامیه‌ها و تبلیغات گسترده و برگزاری مجالس متعدده و دعوت از مردم و صرف مخارج نجومی، به تصورات و توقعات موهومی خویش جامه عمل می‌پوشانند؛ و در حالی که آن مسکین در قبر و عالم برزخ، به حساب و کتاب و محاسبه اعمال و رفتار خویش در دار دنیا گرفتار می‌باشد و باید از عهده یکایک افعال و کردار خود در طول حیات و ارتباط با دیگران برآید، متصدیان امر و بازماندگان او برای هر چه باشکوه‌تر و چشم‌پرکن‌تر نمودن مراسم بر سر یکدیگر می‌کوبند و گوی سبقت از یکدیگر می‌ربایند، گویی اصلاً آخرتی و حسابی و حشر و نشری و سؤال و جوابی

و برزخ و قیامتی وجود ندارد و همه این قضایا مربوط به دیگران است. کلامی بسیار زیبا و دل‌نشین و حکمت‌آموز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که می‌فرماید:

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛^۱ «ارزش و مقدار هر فرد به اندازه آن چیزی است که او را نیکو می‌شمرد و به او بها می‌دهد و از او خوشش می‌آید و آن را پیوسته مطرح می‌سازد.»

این کلام، سخن بسیار حکیمانه و عبرت‌آموزی است و انسان می‌تواند آن را در موارد مختلف و ارتباطات خود با دیگران و ارزیابی میزان عقل و احساسات افراد در زمینه‌های مختلف زندگی و تصرفات، به کار گیرد و استفاده نماید؛ و به همین جهت است که فرموده‌اند: «يُعْرِفُ الْمَرْءُ بَصَدِيقِهِ؛^۲ آدمی را با دوست صمیمی و محرم راز او می‌توان محک زد و او را ارزیابی نمود.»

بر همین اساس، رشته‌ای که یک طلبه علوم دینی و یا دانشجوی علوم متعارف امروزی برمی‌گزیند می‌تواند از نگرش شخصیتی وی به معیارها و ارزش‌های او پرده بردارد؛ و نیز در مسایل و رخدادهای اجتماعی و سیاسی، از کیفیت گفتار و تمایل اشخاص به حوادث و تصرفات افراد می‌توان به مقدار عقل و فهم و معرفت شخص نسبت به حقایق و واقعیات پی برد.

به عنوان نمونه و مثال، به یکی از رویدادهای تاریخی اسلام اشاره می‌کنیم: به عنوان مقدمه باید به این نکته توجه نمود که عالی‌ترین و راقی‌ترین مرتبه کمال در خلقت بشر، وصول به مرتبه «الله اکبر» در تکامل توحیدی و تجرد است،

۱. نهج البلاغه (عبد، ج ۴، ص ۱۵۴).

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: "المرء علی دین خلیله و قرینه؛ روش آدمی بر طبق مذهب و سیره دوست صمیمی و رفیق دل‌بندش خواهد بود."»

یعنی مرتبت عالی تر از هر تعین و توصیف حتی نفی تعین و توصیف؛ به این معنا که در حقیقت کلمه «لا إله إلا الله» نفی هر تعین و تشخیص از غیر ذات باری و اثبات آن برای حضرت احدیت است، و این مرتبه مادون حقیقت الله اکبر است؛ زیرا در این عرصه، هیچ توصیف و نعتی حتی به عنوان نفی آن از ذات ربوبی به پروردگار نسبت داده نشده است.^۱ و این مرتبه منحصرأ در شریعت اسلام و با تربیت و آیین اسلام جایگاه خود را بازیافته است و دسترسی بدان ممکن گردیده است؛ و لذا مشاهده می‌کنیم که شعار اسلام در اذان و اقامه و تکبیرات عید فطر و قربان، کلمه مبارکه «الله اکبر» است و برای وصول به این مرحله، شریعت اسلام نماز را اختیار فرموده است و به عنوان مقدمه نماز، شش تکبیر در اذان و چهار تکبیر در اقامه و یک تکبیر به عنوان تکبیره الاحرام مقرر کرده است، و اگر تکبیرهای مستحبه افتتاحیه را به آن اضافه نماییم، که تعداد آن بسیار بیشتر خواهد شد.

حال در شرع مقدس، مقدمه وصول به این مرتبه عالی را - که بالاترین رتبه از مراتب وجودی و کمال بشریت است - نماز تعیین کرده است و افراد را برای چنین مرتبه‌ای مهیا نموده است و راه را به آنان نشان داده است و در شعار خود به عنوان بهترین عمل از آن یاد نموده است^۲ و چهار بار در اذان و اقامه با عبارت: «حی علی خیر العمل» از آن تعبیر نموده است.

در حالی که احکام و تکالیف در اسلام که مورد توجه و عنایت خاص شرع مقدس است یکی و دو تا نیست، چه احکام عبادی مانند حج و روزه و چه احکام اقتصادی چون خمس و زکات و چه احکام اجتماعی همچون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و چه احکام عائلی مانند نکاح و طلاق و غیره، ولی هیچ کدام

۱. رجوع شود به لب اللباب، ص ۷۴؛ حریم قدس، ص ۲۶؛ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۹۶؛ تفسیر آیه نور، ص ۱۲۲.

۲. فقه الرضا علیه السلام، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۵۰.

از اینها به اندازه نماز بر آن تأکید نشده است و با عبارت: «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» از آن نام برده نشده است.

این قضیه آن قدر در فرهنگ و آیین اسلام عجیب و غریب می نماید که قبولی آن نزد پروردگار موجب قبولی سایر تکالیف، و عدم مقبولیت آن موجب ویرانی و تخریب سایر اعمال شمرده شده است و با تعبیر: «إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا»^۱ از آن سخن گفته اند؛ و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هنگام نزدیک شدن وقت نماز حالش دگرگون می شد و می فرمود: «أَرِحْنَا يَا بَلالُ»^۲ یعنی زمان اتصال با محبوب فرا رسیده است. و حتی این تکلیف در حال غرق شدن نیز ساقط نمی شود،^۳ یعنی اتصال با ذات احدیت تا آخرین لحظه حیات باید مستمر باقی بماند و با آن اتصال انسان از این دنیا رخت به سرای آخرت درکشد.

و در روز عاشورا در آن شرایط بحرانی و غیر عادی، هنگام ظهر فرزندان رسول خدا به اتفاق اصحاب خود به اقامه نماز می ایستد و بعضی از اصحاب در جلوی آن حضرت بدن خود را سپر آماج تیرهای قساوت و جهالت ساخته بودند.^۴ حال در چنین شرایطی می بینیم که عمر بن خطاب، خلیفه ثانی با منظری متفاوت و دیدگاهی متغایر با دیدگاه اسلام، به حذف این شعار «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» می پردازد و آن را از اذان و اقامه برمی دارد و بدعت می گذارد و انحراف در شعار اسلام و کلام وحی به وجود می آورد و دیدگاه خود را بر دیدگاه حامل وحی، رسول اکرم ترجیح می دهد. و به بهانه اینکه: اگر این جمله در اذان و اقامه باشد مردم دیگر به سراغ جنگ و جهاد

۱. فلاح السائل، ص ۱۲۷.

۲. مفتاح الفلاح، ص ۱۴۱؛ رسائل شهید ثانی (رسالة اسرار الصلاة)، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۴۱؛ ج ۸، ص ۴۵۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

نمی‌روند و کشورگشایی آقایان در معرض تهدید قرار گرفته و متوقف خواهد شد، به جای آن عبارت: «الصلاة خیر من النوم؛ نماز بهتر از خواب است» را قرار داد.^۱ این شخصیت و روحیه، به نماز دیدگاه یک عمل تکراری و سمبولیک می‌دهد که برای خالی نبودن جایگاه عبادی دین، خداوند آن را تشریح کرده است؛ و صد البته از نقطه نظر اهمیت و ارزش نسبت به سایر تکالیف در رتبه آخر و پست تر قرار دارد تا چه رسد به جنگ و کشورگشایی و فتح بلاد و سلطه حکومت مرکزی بر اقطار و اقطاب عالم.

در نزد چنین فردی ارزش نماز از خوابیدن و چرت زدن قدری افزون است و نه بیشتر! و لذا مشاهده می‌کنیم دیدگاه او نسبت به نماز جماعت نیز چنین است و تشریح جماعت را که به واسطه اجتماع نفوس و تقویت نیروی روحانی و نورانی و اتصال نمازگزار به مبدأ اعلی است، به دیدگاه و بینش دیگری باز می‌گرداند و جنبه سیاسی و چشم‌پرکن و عظمت اجتماعی آن را ملاک برای این تکلیف الهی می‌داند، و نماز تراویح را که توسط رسول خدا فرادا و بدون جماعت تشریح شده است، به جماعت برمی‌گرداند^۲ و بدین وسیله خود را هم‌طراز و هم‌افق پیامبر الهی قرار می‌دهد و بدعت می‌گذارد.

و از اینجا است که ما می‌توانیم از روی رفتار و اعمال و سخنان افراد به میزان شخصیت و فرهنگ آنان پی ببریم و تفکرات و تمایلات و محوریت نگرش‌های آنان را ارزیابی کنیم.^۳

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۵۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۷.

۳. متأسفانه این طرز تفکر و نگرش انحرافی نسبت به تعالیم و شعارهای اسلامی در میان خود ما نیز وجود دارد و بدان توجه و دقت شایسته نمی‌شود؛ چنانچه به یاد دارم پس از پیروزی انقلاب ایران، یکی از علمای معروف نسبت به عزاداری دستجات در روز عاشورا گفته بود: «من نمی‌گویم عزاداری نکنید بلکه عزاداری را به صورت اجتماع و تظاهرات انجام دهید!»

در کتاب *افق وحی*^۱، حقیر به این نکته اشاره نموده که: ارتقای علوم بشری و تحوّل اعجاب‌آمیز تکنیک و تکنولوژی و کشف افق‌های مجهول اسرار خلقت، هیچ ارتباطی به میزان فرهنگ و ارزش‌های والای انسانی و کرامت نفس و تعالی روح و جان او ندارد، و سیر و گردش روزگار و توالی لیلی و ایام، نه تنها بر بُعد معنوی و روحی او نیفزوده است بلکه به عکس، او را به سرایشی سقوط اخلاقیات و حرکت رو به قهقرا درآورده است و در هر زمینه از ظرفیتهای وجودی خود - چه انسانی و چه حیوانی - او را به مراتب نازل از سببیت و درندگی و وحشی‌گری و رذالت اخلاقی و اجتماعی ساقط نموده است.

در این زمان، زمان شکوفایی تمدن و فرهنگ و افتخار اعصار و قرون، انسان به ظاهر متشخص و دارای وجهه و شهرت را می‌بینید که به خاطر اجابت توقعات حیوانی و رذیل خود، لخت مادرزاد به همراه سایر ارادل و اوباش در مرئی و منظر خرد و کلان ظاهر می‌شود و به خودنمایی می‌پردازد!! آخر این چه مرتبه‌ای از سقوط و حیوانیت است که بشر بدان مبتلا گردیده است و از آن ابائی ندارد، و سایرین نیز بی تفاوت به بهانه عدم مداخله در مسائل و خواست‌های شخصی افراد، از کنار آن درمی‌گذرند و یا به آن نظاره می‌کنند؟

حال شما بنگرید یک مرد جا افتاده شصت ساله در شب چهارشنبه‌سوری به میان خیابان می‌آید و با وسایل آتش‌زا خود را در زمره اطفال و سفیهان قرار می‌دهد و از روی آتش می‌جهد و می‌گوید: «زردی من از تو، سرخی تو از من!»

آنچه که در این قضایا به چشم می‌خورد و انسان از مشاهده آن شگفت‌زده می‌شود این است که گویی شأن و موقعیت اجتماعی افراد و نیز مراتب علمی آنها در فنون مختلف و نیز میزان سن و سال ایشان، تأثیری در رفتار و گفتار و نگرش فرهنگی آنان ندارد و نگرش و دیدگاه فرهنگی و باورهای ذهنی آنها همانند سایر

افراد منحط و رذیل جامعه است. در اینجا مسئولیت و وظیفه متصدیان و زعمای فرهنگی و اخلاقی جامعه بسی خطیر و قابل توجه می‌شود و آنان را به مسئولیت و تعهدی فراتر از هم‌زیستی و ارتباط عادی و مدارای با جامعه فرا می‌خواند، و به صرف بقا و استمرار یک فرهنگ نمی‌توانند شانه خود را از تبیین و تفسیر دیدگاه‌ها و نقطه نظرات خویش رها سازند؛ زیرا هر فرهنگ و سنتی که امروزه به صورت عادت و روشی رایج در تار و پود عقاید و باورهای یک ملت جا باز کرده است، روزی اصلاً و به طور کلی وجود خارجی نداشته است و صرفاً با ابراز سلیقه یک فرد یا تمایل یک خودکامه به این رفتار، نشو و نما یافته و کم‌کم با استمرار آن توسط هیأت حاکمه و یا افراد دیگر، به یک سیره و سنت و فرهنگ تبدیل شده است.

حال باید دید که این آیین در ابتدای تولد خود به چه منظور و قصد و سلیقه‌ای تشکیل شده است و چه اهداف و مقاصدی در پشت این سنت وجود داشته است.

و از اینجاست که ما به وظیفه و رسالت انبیای الهی و زعمای دین پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که: هدف و مقصد آنان صرفاً برقراری عدالت و امنیت ظاهری و آرامش اجتماعی و دستورات عبادی نبوده است؛ بلکه در مرحله اول، رسالت آنها به تغییر و تحوّل فکر و اندیشه جامعه، و حذف و محو انحرافات فکری و باورهای سنتی - که در قبال فرهنگ و اندیشه توحیدی و الهی می‌تواند بایستد و مقاومت کند - بازمی‌گردد.

البته پر واضح است که درک این مطلب تنها از عهده افرادی برمی‌آید که مشام جان و شمیم روانشان به حقایق عطراگین منابع وحی و ملاکات شرع، مانوس و مألوف شده است؛ و الا تصور نشود که هر ناپخته و خامی که چند ورقی از منابع و مصادر شرع رقم زده است بتواند به چنین حقیقتی واصل آید و از حاقّ و متن واقع سر برآورد و مبانی نورانی و حیانی را استقصاء کند و به آن اندیشه والا دسترسی پیدا نماید. آری:

نه هرکه چهره بر افروخت دلبری داند
 نه هرکه آینه سازد سکندری داند
 نه هر که طَرْفِ کَلَه کج نهاد و تند نشست
 کلاه‌داری و آیین سروری داند
 هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست
 نه هرکه سر بتراشد قلندری داند
 ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند^۱
 در اینجا باید صراحتاً عرض کنم: مسئولیت عواقب و پیامدهای ناموزون
 جهالت و عدم ادراک و اطلاع صحیح جامعه نسبت به مبانی و آموزه‌های دینی، بر
 عهده کسانی است که بدون آمادگی و استعداد کافی و ناپختگی در مسائل دینی، زبان
 به طرح مسائل و مبانی دینی گشاده و یا قلم در ابلاغ و اظهار حقایق شرع دوانیده،
 مردم را از راه به بیراهه و از صراط مستقیم به انحراف و اعوجاج می‌کشانند، و یا آنکه
 خدای ناکرده با علم و اطلاع از قضایا و مسائل و حیانی، به جهت مصالح دنیوی و
 منافع چند روزه گذرا، با فرهنگ و آیین باطل مردم همراهی و هم‌رأیی می‌نمایند!
 و به مصداق آیه شریفه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِءً مِمَّا قَلِيلًا
 أَوْلِيَّتِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا
 يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

«آن کسانی که از بیان احکام و مبانی کتاب مبین سر باز می‌زنند و آنها را
 برای مردم نقل نمی‌کنند و به خاطر درهمی چند، حقایق را پنهان می‌دارند

۱. دیوان حافظ، غزل ۲۲۱.

۲. سوره البقرة (۲) آیه ۱۷۴.

باید بدانند که آنچه را که در قبال این کتمان به دست می آورند، آتشی است که به داخل شکم خود وارد می سازند. خداوند با آنان در روز بازپسین سخن نمی گوید و آنها را پاک نمی گرداند و عذاب دردناکی برایشان مهیا ساخته است.»

وظیفه علمای راستین این است که هر جا اعتقادی مخالف و روشی منافی با روح و جان شریعت مشاهده کردند با روش و برخوردی سنجیده و اخلاقی، آن را تغییر دهند و حقیقت و واقع را به فرد و اجتماع گوشزد نمایند.

از جمله سنت‌هایی که به باطل در میان ایرانیان رایج است برگزاری مراسم اربعین برای متوفای خود می باشد، و چنان این سنت و عادت به شدت و قوت رایج و دارج شده است که تخلف از آن در نزد مردم گناهی نابخشودنی و عملی قبیح تلقی می گردد، و مردم بسیاری از امور خویش را بر این سنت پایه گذاری می کنند. مصیبت زدگان، لباس‌های عزا را تا روز اربعین از خود جدا نمی کنند و رفت و آمدهای خود را محدود به این واقعه می کنند. مراسم خواستگاری در این چهل روز ممنوع می باشد و عقد و عروسی انجام نمی گیرد، و اگر برای یکی از طرفین محذوری در تأخیر به وجود آید به شدت از طرف مقابل مورد عتاب و سرزنش قرار می گیرد و آن را اهانت به خویش تلقی می نمایند؛ شرکت در مجالس سرور حتی مجالس اعیاد، مورد مذمت واقع می شود؛ انتقال از منزل به منزل دیگر نیز در همین راستا مردود می باشد، و بر همین قیاس.

این حقیر که از دوران طفولیت، ناخودآگاه به رمز و راز این قضیه فکر می کردم و خود به همراه بستگان در این مجالس شرکت می کردم، دلیل موجهی برای انعقاد مجلس اربعین نمی یافتم و هنگام پرسش از علت انعقاد این مجالس صرفاً با پاسخ طلب مغفرت و اهدای ثواب به روح متوفای مواجه می گشتم، تا اینکه به فکر افتادم درباره این مراسم خود به تحقیق بپردازم و سپس متوجه شدم: مسأله اربعین در میان مردم، سنتی است انحرافی و روشی است ناپسند، و حتی در میان

سایر اقوام در ممالک مختلفه وجود ندارد، و این سنّت منحصرأً مربوط به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام است و دربارهٔ هیچ‌یک از ائمّه و حتّی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم چنین رسمی نبوده است.

و باعث تأسّف اینکه یکی از معاریف، اخیراً در وسائل ارتباط جمعی گفته است:

«اربعین دربارهٔ سایر معصومین علیهم السّلام بوده است ولی بعداً کم‌کم از میان رفت و فقط برای سیّدالشّهداء علیه السّلام برقرار مانده است!!»^۱

این قلم با استقراء و استقصایی که نموده‌ام نه تنها هیچ اثری از این مطلب مشاهده نکردم بلکه ادله و آثار تمامی، خلاف این گفته را اثبات می‌نمایند و گوینده این کلام باید پاسخ سخن ناصواب خویش را در روز قیامت بدهد.

پس از روشن شدن مسأله، رساله‌ای در این زمینه تقریر نمودم به نام: /اربعین در فرهنگ شیعه، و در آخر متذکّر شدم که آمادهٔ پذیرش نقد و تصحیح می‌باشم ولی تا کنون پاسخی در این باره نشنیدم. ولی مع‌الأسف الشّدید از افرادی که انتظار سخن ناسنجیده و نابجا از آنان نمی‌بردم شنیدم که:

تألیف چنین کتاب‌هایی در میان جامعه اثر سوء می‌گذارد و مردم را از روابط اجتماعی و گرایشات مذهبی دور می‌سازد، و سنّتی را که نسلأً بعد نسل در میان اقوام و ملل مستقر شده و جای خود را تحکیم بخشیده است از میان برمی‌دارد، و مجالسی که موجب دیدار آشنایان و بستگان با یکدیگر است از بین می‌برد.

و حتّی برخی از آنان پای را از حدّ خود فراتر نهاده، به تهدید و ارباب مروّجین و مبلّغین این قضیه پرداختند!

عجبا، جایی که انتظار مردم از متصدیان و زعمای شریعت غراء بیان و ابلاغ حاقّ واقع و متن دین مبین است، سخن به خلاف بشنوند و تأیید و تثبیت امر ناصواب مشاهده کنند؛ پس این حقایق رائقه و حیانی را چه کسی به گوش آنان

۱. شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۱.

برساند؟ و احکام نورانی وحی را از چه قلم و زبانی دریابند؟ و توقع و انتظار خویش را در تحوّل و تبدّل افکار و نفوس و تربیت و تزکیه، در چه کسی جستجو نمایند؟ أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا.

اگر قرار باشد علمای عامل و صلحای فاضل دست به ترکیب سنن و اعتقادات ناپسند و ناموجه جامعه نزنند و با مردم به همان سنت‌ها و روش‌های رایج و دارج خود معاشرت نمایند، و چه بسا در بعضی از اوقات نیز تأیید و تشویق بنمایند، پس مسئولیت ابلاغ و تبلیغ بر دوش چه شخصی خواهد بود؟ و گناه و عواقب ناگوار این سستی‌ها و کاستی‌ها متوجه چه افرادی می‌باشد؟

و نیز از جمله سنت‌های ناپسند که گرچه به مقدار اربعین نمی‌رسد، سنت برگزاری سالگرد برای اموات است - در حالی که ما موظف به برگزاری مراسم عید و شهادت معصومین علیهم السلام می‌باشیم - و باید این سنت نیز از میان برداشته شود، و فقط سنت احیای ذکر و یاد معصومین علیهم السلام باقی و پایدار بماند. چرا که افراد با موت خویش و گذران این دنیای فانی به سرای دیگر می‌روند و به دنبال پرونده اعمال و رفتار خویش در این دنیا می‌باشند، یادآوری آنان و برپایی مجالس سال و سپس در سال‌های بعد، هیچ نفعی برای بازماندگان نخواهد داشت و صرفاً به اظهار تأسف و حزن و اندوه منقضی خواهد گشت؛ آری صرف دیدار آشنایان و ارحام و دوستان دارای ارزش و اعتبار است که می‌توان در مجلس و محفل دیگری نیز آن را انجام داد.

در اسلام توجه و رویکرد انسان را به سمت و سوی مقابل و آینده قرار داده‌اند، نه بازگشت به عقب و تجدید خاطرات و ذهنیات گذشته و یادآوری اعمال و رفتار پیشینیان. ذهن و فکر و قلب آدمی باید به واسطه قطع تعلقات دنیوی به سوی مبدأ وجود و مرکز هستی و ذات ربوبی حرکت نماید، و این مصائب که برای بشر پیش می‌آید هدیه‌هایی است از جانب پروردگار برای بنده خویش، تا فکر و میل و شوق او را به سوی خود بکشاند و او را از تراکم خطورات و خاطرات و تخیلات پاک گرداند و قلب او را فقط برای ماوا و منزل خویش آماده گرداند و وجود او را از همه شوائب

هستی برهاند، و نصیبی را که باید و می‌بایست از ورود در دنیا و حیات دنیوی تحصیل نماید برای او آماده سازد؛ ولی ما به‌جای پیروی از این روش و طرز تفکر و همراهی با تقدیر و مشیت الهی، دائماً خود را به عقب برمی‌گردانیم و به حوادث و قضایای گذشته پیوند می‌دهیم و شخصیت‌ها و شئونات گذشتگان را همراه خود در طول حیات به دنبال خویش می‌کشانیم و سرشت و سرنوشت خود را به آنان گره می‌زنیم.

در این سالگردها چیزی جز تعریف‌ها و تمجیدها و مظاهر جاذب و گوش‌پرکن و القاب و اعتبارات، نصیب حاضرین نخواهد شد، و هر سال بر درجه و مقام آن بدبخت بیچاره از دنیا رفته و گرفتار حساب و کتاب اعمال و رفتار دنیای خویش، افزوده می‌شود و مجالس او در هر سال باید باشکوه‌تر و پر طمطراق‌تر و پر سر و صدا، با مصارف و خرج‌های سرسام‌آور و تهیه اعلامیه‌ها و تبلیغات گنج‌کننده، برگزار شود؛ و این است مصداق و معنای سوره شریفه:

﴿الْهَنَکُمُ التَّکَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عِینَ الْیَقِینِ * ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ﴾^۱

و امروز ما با رنگ و لعاب دادن این مجالس به رنگ مذهبی و به بهانه و

۱. سوره التکاثر (۱۰۲). *الله شناسی*، ج ۳، ص ۴:

«افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی شما را (از دیدار جمال حق و وجود مطلق و وحدت لایزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد * تا زمانی که در قبرها سرازیر شدید * ابداً چنین نیست (که آن کثرات اصلاتی داشته باشد) و به زودی خواهید دانست * و سپس ابداً چنین نیست (که آن کثرات اصلاتی داشته باشد) و به زودی خواهید دانست! * ابداً چنین نیست! شما اگر بالمعاینه علم پیدا کنید، * تحقیقاً (آن کثرت طلبی را) به صورت جحیم سوزان و آتش گداخته خواهید دید * و پس از آن، آن را به حقیقت یقین خواهید دانست * و سپس از نعیم (که راه قرب بنده به سوی خدا و ولایت است) از شما در آن روز پرسش خواهد شد (که در چه حد حجاب کثرت را کنار زدید و در عرصه توحید گام نهادید)!»

شعار «شعائر دینی» و در واقع برای بقا و استمرار حیات حیوانی خویش، به همان راه و مسیری می‌رویم که اعراب جاهلی به جهت تفاخر و مباهات بر دیگری به سراغ استخوان پوسیده نیاکان می‌رفتند؛ هیچ تفاوتی در میان نیست، هر دو یکی است به دو صورت مختلف و دو مظهر متفاوت.

آری یاد و خاطره اولیای الهی و عرفای بالله و بیان حالات و گفتار و کردارشان و کیفیت وصول به مدارج عالی و تبیین سیره و روش زندگی و ارتباط با افراد و دستورالعمل‌های اخلاقی و سلوکی آنان مانند آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم قاضی و علامه طباطبایی و علامه طهرانی - رضوان الله علیهم أجمعین - خارج از این بحث و مقام می‌باشد، و در تجلیل و تعظیم و تکریم این ستارگان فضیلت و معرفت هرچه انجام شود کم می‌باشد.^۱ در این مجالس باید به تفسیر و تبیین مبانی فکری و راه و روش سلوکی و مظاهر اخلاقی این فرزندگان اقدام نمود و آنها را برای مردم روشن ساخت تا دیدگاه آنان نسبت به دین و شعائر و مبانی آن تغییر پیدا کند و ذهنیاتی که از اعمال و رفتار سایرین در آنها به وجود آمده است متحوّل گردد، و حقیقت تمثّل روح ولایت و زعامت لواداران شرع مبین را در وجود عینی و خارجی این بزرگواران پیدا کنند، تا صواب را از فساد تشخیص دهند و راه را از بیراهه باز شناسند و حقیقت را از ادعا تمییز دهند و صدق را از دروغ جدا نمایند و صفا را از مکر و خدعه مجزاً کنند و خلوص را از ریا و حيله فرق بگذارند و توحید را از انانیت و نفسانیت و کثرات و شهوات جدا سازند. اما این مجالس به عنوان سالگرد و امثال آن نباید باشد بلکه می‌توان به صور مختلفی آن را منعقد نمود. مسأله سالگرد باید مختص معصومین علیهم السلام باشد تا از این جهت بین آنها و دیگران امتیاز افتد و حریم هر یک محفوظ بماند.

۱. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۴۸:

«عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "عند ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يُنْزَلُ الرَّحْمَةُ."»

به عنوان مثال از جمله سنّت‌هایی که به واسطه مسامحه و سهل‌انگاری و عدم توجّه یا اغماض اهل علم منسوخ شده است، قضیّه تعقیبات پس از نمازهای یومیّه است که متأسفانه به صورت دیگری در میان مردم رایج گردیده است.

در فرهنگ اسلام و تشیّع علی‌الخصوص، پس از اقامه نمازهای یومیّه ابتدائاً مستحبّ اکید است که سجده شکر بجای آورده شود و سپس تسبیحات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را که رسول خدا به آن حضرت تعلیم فرمود قرائت شود، و آن عبارت است از سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله، و آنگاه بهتر است به سایر ادعیه و اورادی که از معصومین علیهم السلام وارد گردیده است پرداخته شود.^۱

اهمّیت تعقیب این اعمال پس از نماز به حدّی است که در بعضی از اخبار، آنها را جزئی از نماز به حساب آورده‌اند و تأکید شده است که نمازگزار پس از انجام فریضه نماز هیچ سخنی نگوید و به همان حالت توجّه و تشکّل در نماز، خود را احساس نماید.^۲ و این سنّت در میان شیعیان در زمان ائمه علیهم السلام تا کنون برقرار بوده است، حتی بعضی از بزرگان اهل معرفت فرموده است:

چگونه ممکن است فردی خود را سالک إلی الله بداند ولی تسبیحات

حضرت زهرا سلام الله علیها را بلافاصله پس از نماز قرائت نکند.^۳

ولی متأسفانه این سنّت اکید، در میان عدّه‌ای از افراد منسوخ شده است و پس از نماز به مصافحه با یکدیگر می‌پردازند و سخنانی شعارگونه سر می‌دهند و به کلی خود را از حالت فرد نمازگزار خارج می‌سازند و آن حال و هوایی را که در

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۳۳۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها و کیفیت آن، رجوع شود به مفتاح الفلاح، ص ۱۰۸.

حین انجام فریضه الهی کسب نموده بودند از دست می دهند، و آن نصیب و بهره‌ای که مترتب بر این دستور پیامبر است از آنان سلب می گردد و هیچ نفعی جایگزین آن نخواهد شد.

می گویند: «شرایط فعلی اقتضای این اعمال و سخنان را می کند و ایرادی بر آن مترتب نیست!»

پاسخ این است که: مگر این شرایط منحصر در همین زمان است و در طول یک هزار و چهار صد سال اصلاً - ولو برای یک بار - اتفاق نیفتاده است؟ و این چه شرایطی است که بیش از سی سال از بدو آن می گذرد و هنوز منتفی نشده است؟

﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ مُّجَابٌ﴾!!

و رسول خدا این تعقیبات را برای چه زمانی فرموده‌اند؟ و مگر برای انتفای آن، استثنایی ذکر کرده‌اند؟! چرا باید ما خود را از دستورات شرع جلوتر بیندازیم؟ و چرا باید با توجیحات ناوجیه خود، راه را به بیراهه و سنت را به خلاف مبدل سازیم؟ و چرا باید با اعمال سلیقه‌های شخصی و گروهی خویش، بهره و نصیب مفروض را از بندگان خدا سلب نماییم؟

راه، راه اطاعت و انقیاد است نه راه خود رأیی و خود سری و اعمال سلیقه فردی و تقابل با دستور امام معصوم علیه السلام. آن کسی به مقصد و مقصود می رسد که از دستور شرع تخطی نکند و هرچه را که بزرگان و لواداران دین فرموده‌اند به گوش جان بپذیرد و با رأی و سلیقه خود کم و زیاد و تحریف نکند، و بداند که اگر دلسوزی برای مردم و جامعه وجود داشته باشد آن فرد شخص امام معصوم علیه السلام است و بس، و دیگران باید مطیع و منقاد او باشند و او را بر همه اشخاص و همه شئون و همه چیز خود اولی و احق بدانند، و به سخن و دستوری که در قبال سخن و دستور او است توجهی نکنند. این شعارها را در موارد و ازمنه مختلف دیگر نیز می توان داد و هیچ لزومی ندارد که پس از نماز فریضه گفته شود؛ هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

و نیز از جمله آداب و اموری که باید نسبت به آنها با دیدگاه و رویکرد دیگری توجّه نمود شرکت بانوان در نماز جمعه است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

ليس على النساءِ جمعةٌ ولا جماعة؛^۱ «تکلیف به شرکت در نماز جمعه و نیز

نمازهای جماعت، از زنان برداشته شده است.»

و زنان باید در خانه‌های خود به این فرایض الهی قیام نمایند؛ یعنی در روز جمعه، نماز ظهر را به چهار رکعت در منزل بخوانند و در اجتماع جمعه شرکت نمایند. و این سنت در طول حیات ائمه معصومین علیهم السلام رایج و دارج بوده است و زنان در نماز جمعه شرکت نمی‌کردند.^۲

ولی پس از ظهور انقلاب ایران، دعوت به نماز جمعه برای هر دو دسته صورت گرفت و خانم‌ها با وجود تحمل رنج و مشقت، خود را مکلف می‌دیدند و با اعمال عرق و حمیت دینی و احساس وظیفه و تکلیف از اماکن بعیده خود را به نماز جمعه می‌رساندند و به امید وصول به ثواب و پاداشی مضاعف، صعوبت و اعباء آن را به جان می‌پذیرفتند، ولی غافل از اینکه شارع مقدّس نسبت به مصالح نفس‌الأمريّه و ملاکات احکام و حقایق تکالیف، از ما با اطلاع‌تر است و خیر و صلاح جامعه و افراد را بهتر و بیشتر از ما تشخیص می‌دهد و از مسائل و مبانی شرع از امثال ما عالم‌تر و آگاه‌تر است. در اینجا مسأله عید نوروز به عنوان یک سنت دیرینه، مورد سؤال و تأمل قرار می‌گیرد که دلیل و توجیه عید بودن چنین ایّامی چه می‌باشد؟ و چرا از بین فصول و ایّام سال، به خصوص این ایّام به عنوان عید باید مطرح گردد و پس از گذشت قرن‌ها تبدیل به یک سنت و عادت ملّی شود؟ سنتی که مخالفت با آن موجب

۱. الخصال، ص ۵۱۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون شرکت بانوان در نماز جمعه و رد و ایرادهای عقلی و شرعی آن از منظر علامه طهرانی - رضوان الله علیه - رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۱۸۷، رساله بدیعه، ص ۱۹۳.

حیرت و استیحا‌ش مردم عوام و بلکه خواص خواهد بود و برخی برای تأکید بیشتر و اثبات مؤکد، متوسل به آثار و ادله شرعی گردند و سرنخ‌هایی از تأیید و امضای شریعت ارائه دهند و مهر تثبیت را از قیل دیانت و زعامت دینی بر پای صفحه بلاغ و ابلاغ آن بنهند و آن را مفروغ عنه از ناحیه شرع قلمداد کنند!

البته طبیعی است که انسان با شکفته شدن گل‌های درختان و به سبزه نشستن حیات طبیعت و تغییر حال و هوای بهار، روح و روان او منبسط و مبته‌ج و شاد خواهد شد و انتظار حلول فصل بهار را از مدت‌ها قبل با خود دارد و پیوسته با نظر به تاریخ، مقدم طراوت و صفای طبیعت را گرامی می‌دارد، ولی از آنجا که این سنت جنبه شرعی به خود گرفته است و برای اثبات آن به احادیث و آثار مرویه از معصومین علیهم السلام تمسک شده است، از جهاتی مورد نقض و اشکال واقع می‌شود.

اولاً اینکه: دین مقدس اسلام اختصاص به مناطق استوایی و حدود آن ندارد بلکه جمیع بقاع ارض را از قطب شمال تا قطب جنوب شامل می‌شود؛ حال اگر ملاک تثبیت این سنت را از ناحیه شرع تغییر و تحوّل شرایط جوّی و اعتدال ربیعی و شکفته شدن گل‌ها و دمیدن روح حیات به کالبد بی‌جان طبیعت بدانیم، در بسیاری از مناطق این ملاک نقض خواهد شد. در بسیاری از مناطق تا ماه‌ها پس از شروع بهار هنوز فصل سرما و یخ‌بندان به پایان نمی‌رسد، و این چه اعتدالی است که تفاوتی با زمستانش ندارد؛ حتی در خود ایران، مناطق شمالی تا اواسط اردیبهشت نیز وارد فضای روح‌انگیز بهاری نمی‌شوند.

و از طرف دیگر، بسیاری از مناطق که در نیم‌کره جنوبی قرار دارند فصل زمستان و بهار و تابستان آنها با مناطق نیم‌کره شمالی متفاوت است، یعنی پاییز آنها بهار و بهار آنها پاییز مناطق معتدله و نیم‌کره شمالی می‌باشد.^۱

۱. این حقیر که در بعضی از سفرهای خود به ممالک جنوب آفریقا در فصل تابستان و شدت حرارت آفتاب داشتم، مشاهده می‌کردم که تازه موسم نزول باران و برودت هوا و پاییز آنان می‌باشد.

بنابراین سنتی که از ناحیه شرع در بین افراد متداول شده است، یا باید اختصاص به بخشی از مناطق زمین داشته باشد که قطعاً این مسأله با عمومیت و شمول شرع مقدس به تمام نقاط عالم منافات دارد؛ و یا اینکه باید بپذیریم ملاک و جهت تدوین این سنت، تبدل فصل و تغییر آب و هوا نبوده است، که این مسأله نیز خلف خواهد بود.

و ثانیاً: اگر ملاک این سنت، همان تبدل حال و هوای مناطق بوده باشد چرا حکم عید را به صورت کلی جعل ننموده است و این سنت را برای هر منطقه‌ای به ملاحظه خصوصیات و شرایط اقلیمی آن مکان قرار نداده است؟ و چه ایرادی داشت که می‌فرمود: هر قوم و ملتی بر اساس شرایط و مقتضیات محیط و جغرافیای محل خویش نسبت به برقراری این سنت اقدام نمایند.

و ثالثاً: اگر اعتدال ربیع و تحوّل شرایط محیط، علت تشریح این سنت است پس چرا روایاتی را که در تأیید سنت باستانی نوروز می‌آورند، بر طبق شرایط آن زمان، در اواخر خردادماه بوده است؟ چنانچه پس از این مفصلاً به این موضوع خواهیم پرداخت.

و رابعاً: متن روایات و اخبار در این مورد با این فرض سازگاری ندارد و بر اساس ملاکات دیگری بنا نهاده شده‌اند.

بنابراین، ارتباط دادن این سنت به اخبار و احادیث مورد ادعا بر اساس حلول فصل بهار، صحیح نمی‌باشد و اینکه می‌گویند: از آنجا که تحوّل و تغییر شرایط فصول در این فصل انجام می‌گیرد و بر این اساس شارع آن را محترم شمرده است و حکم به برگزاری مراسم عید و پرداختن به سنن و عادات و آداب متداوله نموده است، صد در صد غلط و مخدوش می‌باشد.

و اما توجیه دیگری که برای احیاء و استمرار این سنت مطرح است، گردش یک سال زمین به دور خورشید است و هنگام تحویل خورشید به برج حمل شروع

سال جدید محسوب می‌شود، و از این جهت افراد باید به شادی و شادمانی بپردازند و گذشت یک سال از عمر خویش را جشن بگیرند و برای نزدیک شدن یک سال به پایان عمر، به شادی و پای‌کوبی بپردازند!

این توجیه نیز مانند توجیه پیشین فاقد دلیل و حجّت منطقی و عقلانی و طبعاً شرعی می‌باشد؛ زیرا:

اولاً: گردش زمین به دور خورشید حرکتی است که هر لحظه از این حرکت می‌تواند به معنای گذشت و سپری شدن سال قبل و شروع سال جدید باشد، مانند حرکت عقربه‌های ساعت که هر ثانیه آن به معنای سپری شدن وقت قبل و شروع وقت و زمان جدید است. و اگر شروع سال جدید بر این اساس به خاطر اعتدال ربیعی و موسم بهار است که روز و شب هر دو به یک مقدار از زمان می‌باشند و به این جهت شروع سال جدید توجیه فی‌الجمله‌ای می‌یابد، باید گفت: در ابتدای فصل پاییز نیز زمان روز و شب به اعتدال می‌رسد، مضافاً به اینکه در بسیاری از کشورها چنین مسأله‌ای وجود ندارد و اعتدالی به این شکل حاصل نمی‌شود.

ثانیاً: نوروزی که اساس و پایه‌اش از زمان ساسانیان بنا نهاده شده است، در اواخر خردادماه بوده است نه ابتدای فصل بهار، و آنها نیز بر اساس خواست و سلیقه خود، این روز را نوروز نام نهاده‌اند و آداب و تشریفات خاصه را معمول داشته‌اند؛ چنان‌که گذشت و پس از این نیز خواهد آمد.

ثالثاً: قوانین و تکالیف شرعی بر اساس وجود ملاکات و مصالح واقعی و حقیقی بنا نهاده شده است نه بر اساس اعمال سلیقه‌های شخصی و گروهی؛ و چنانچه در روش و سنتی ملاک و دلیل موجود در آن واجد ارزش و قوام منطقی و عقلایی نباشد، شرع مقدّس آن را نمی‌پذیرد و مهر تأیید بر آن نمی‌نهد؛ چنانچه با تمام قامت به مبارزه و مقابله با آداب و رسوم جاهلی برخاست و یکی پس از دیگری آنها را از میان برداشت. و اینکه در یک روز از سال، اوقات شب و روز به

حدّ تساوی می‌رسد چه ارزش و بهایی دارد تا اینکه در شرع مورد توجّه قرار گیرد و آن روز را عید اعلام کند؟ به نظر می‌رسد افرادی که برای اثبات شرعی بودن این سنّت، به این امور متوسّل شده‌اند و می‌شوند، خود فاقد اعتدال ربیع عقلانی و ادراکی خویش می‌باشند؛ آخر اگر با هر که می‌توان شوخی و بازی کرد، دیگر با شرع و تکالیف و مبانی آن نمی‌توان این کار را کرد!

در سنّت و ادبی که پای شرع به میان آید، دیدگاه شرع در تعالی و تربیت انسان مدّ نظر قرار می‌گیرد و هر آنچه مخالف با این منظر و دیدگاه است مطرود و محکوم می‌گردد.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در مورد فرق بین سنّت اسلامی و سایر سنّت‌ها می‌فرماید:

و الفرق الجوهریّ بین السنّة الإسلامیّة و السننِ غیرها، فی الغایة و الغرض؛ فغرض الإسلام أن تنل الدنیا صلاحها، و غرض غیره أن تنال ما تشتهیها. و علی هذین الأصلین یتفرّع ما یتفرّع من الفروع؛ قال تعالی: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱.

«فرق اساسی بین سنّت اسلامی و سایر سنّت‌ها، در غرض و مقصود و مقصد آنهاست. و غرض از یک سنّت اسلامی این است که آنچه به صلاح امور دنیوی است انسان نائل شود، ولی مقصد و هدف از سنّت‌های غیر اسلامی این است که به هرچه خواست و اشتهای بشر تعلق گرفت جامه عمل بپوشانند. و بر اساس همین افتراق، فروع و امور شرع و مجتمعات تفریع می‌شود و پایه قوانین و تصرفات نهاده می‌شود و کارها بر طبق آنها انتظام می‌یابد؛ چنانچه خدای متعال فرموده است:

۱. سوره البقرة (۲) آیه ۲۱۶.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۳۲.

«ممکن است که نسبت به امری کراهت داشته باشید در حالی که به صلاح و خیر شما خواهد بود، و ممکن است که به مطلبی تمایل و اشتیاق داشته باشید در حالی که به صلاح شما نخواهد بود و موجب ضرر و زیان شما گردد؛ و خداوند به همه چیز عالم و آگاه است در حالی که شما نادان می‌باشید.»

و در جای دیگر می‌فرمایند:

إِنَّ السَّنَنَ الاجْتِمَاعِيَّةَ إِمَّا دِينٌ حَقٌّ فِطْرِيٌّ وَ هُوَ الْإِسْلَامُ، أَوْ دِينٌ مَحْرَفٌ عَنِ الدِّينِ الْحَقِّ وَ سَبِيلِ اللَّهِ عَوَجًا.^۱

«سنت‌های اجتماعی یا مشمول دیانت حقه فطری خواهند شد که همان اسلام است، و یا دینی تحریف شده و از دین حق جدا و مجزا، و از راه راست و سبیل الی الله به اعوجاج و انحراف کشیده شده است.»

بنابراین اگر مشاهده گردید که اسلام و شرع مقدس به سنتی از سنت‌های اجتماعی احترام گذاشته است و آن را تأیید و تبلیغ نموده است، این خود دلیل بر آن است که در حاق واقع و در معیار و میزان فطرت و عالم عقل و درایت، این سنت ممدوح و مورد امضا و رضای پروردگار می‌باشد؛ مانند تکریم و تعظیم میهمان که در اسلام نیز بسیار بدان تأکید گردیده است.^۲ و اگر دیده شد که سنتی از سنت‌ها مورد امضا و قبول شارع واقع نشده است، این خود دلیل بر آن است که در عالم ملاکات و مبانی شرع مورد رضا و امضای شارع مقدس قرار نگرفته است؛ مانند باقی گذاشتن غذا در ظرف که این روش در میان اعراب جاهلی و نیز در میان بسیاری از مستکبران و مترفین، رسمی است رایج، گویا ظرف غذا را تمیز کردن و محتویات آن را تناول نمودن کسر شأن میهمان تلقی می‌شود و حتماً باید نیمی از غذا در ظرف باقی بماند تا شأن و شخصیت آن فرد محفوظ باشد!

۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

۲. رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۲۸۵، باب حَقِّ الضَّيْفِ و إكرامه؛ *جامع الاخبار*، الشعیری، ص ۸۴: «یا عَلِيُّ، أَكْرِمِ الْجَارَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا، وَ أَكْرِمِ الضَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا.»

و به همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مَنْ بَعْدَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ
أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا؛ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كَانَ عَلَيْهِ
وِزْرُهُ وَمِثْلُ أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا.^۱

«کسی که روش و فرهنگ پسندیده و ارزشمندی را پایه‌گذاری کند که دیگران بدان عمل نمایند و این فرهنگ استمرار پیدا کند، خداوند پاداش و اجر این پایه‌گذاری را به او خواهد داد و نیز پاداش و ثواب تمام کسانی را که به این سنت، عمل می‌نمایند به حساب او می‌گذارد بدون اینکه ذره‌ای از اجر و ثواب آنان بکاهد؛ و کسی که روش و سنت ناپسند و منحرفی را پایه‌گذاری کند و این مسأله به صورت یک فرهنگ نابجا درآید (چنانچه پیش از این گذشت) و افراد از این روش ناپسند تبعیت نمایند، خداوند وزر و وبال و گناه آن پایه‌گذاری را بر گردن او قرار می‌دهد و نیز گناه تمام کسانی که از این روش ناپسند متابعت نمایند متوجّه او خواهد ساخت بدون اینکه ذره‌ای از گناهان دیگران کاسته شود.»

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۳۷۱. *افق وحی*، ص ۳۷۴، تعلیقه:

«*الفصول المختارة*، ص ۱۳۶؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۸۷:

”روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم:

من سنّ سنّة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها إلى يوم القيامة؛ و من سنّ سنّة سیئة كان عليه
وزرها و وزر من عمل بها يوم القيامة.“

المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۴، ص ۹۴:

”أبی عیبة بن حذیفة عن أبیه حذیفة قال: کنا عند النبی صلی الله علیه و آله و سلّم. فقام علینا سائل
فسکت القوم، ثم عاد فسأل فأعطاه بعض القوم خاتماً أو شیئاً فتتابع القوم و أعطوه، فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلّم:

من سنّ سنّة حسنة فأتبع علیها، فله أجره و مثل أجور من تبعه علیها غیر منتقص من
أجورهم شیئا؛ و من استنّ سنّة سیئة فأتبع علیها، فعليه وزرها و مثل وزر من أتبعه علیها
غیر منتقص من أوزارهم شیئا.“

در اینجا مشاهده می‌شود که حضرت، سنت و فرهنگ پسندیده را منحصر در آنچه از ناحیه شرع آمده است نمروده‌اند، بلکه به طور مطلق هر روش و آیینی را که فرد یا گروهی با خرد فردی یا خرد جمعی تدوین نماید و آن روش و فرهنگ با مذاق و روح شریعت سازگاری داشته باشد مورد امضا و تأیید شارع خواهد بود؛ و در مقابل نیز درباره روش نکوهیده و ناپسند، همین مسأله وجود دارد و ناپسندی و خلاف در آن منحصر به ورود آن از ناحیه شرع نیست، بلکه اگر با روح و جان و کلیات و کبریات آموزه‌های شرعی تنافی داشته باشد مورد نهی و طرد و مخالفت شریعت قرار می‌گیرد. و اگر جز این بود حضرت می‌فرمودند: هر سنت و مرامی که مستقیماً و بدون دخل و تصرف افراد از ناحیه شرع بیاید مقبول و هرچه از طرف مردم وضع و تدوین گردد خلاف و محکوم است.

و بر این معنا امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر تأکید

می‌ورزند:

و لا تَنْقُضَ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صِدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ وَ صَلَّحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ. وَ لا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تُضَرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.^۱

«ای مالک، آیین و مرام صالحی را که پیشینیان این امت بدان عمل می‌نمودند و موجب ائتلاف و انس و محبت بین آنان می‌گردید و صلاح رعیت بر آن آیین استوار بود، نقض منما و گسسته مساز. و از برقراری مرام و آیینی که به یکی از این فرهنگ‌ها و سنت‌ها آسیب می‌رساند بپرهیز که در این صورت، مزد و پاداش مخصوص کسانی است که آن فرهنگ‌ها را پیا داشتند و ننگ و وبال از آن تو خواهد بود که باعث گسیختگی و نقض آنها شدی.»

حال باید دید در این سنت که عید قرار دادن روز اول سال، که تحویل شمس

۱. نهج البلاغه (عبد، ج ۳، ص ۸۷).

به برج حَمَل می‌باشد، چه مقصد و غرض عقلایی و فطری و شرعی وجود دارد که شارع مقدّس به واسطه آن، حکم به انعقاد و تشکیل آن داده باشد؟

ما که هرچه به عقل و ضمیر خود مراجعه کردیم هیچ توجیهی برای احیای این سنت نیافتیم؛ زیرا در مراجعه به عقل و فطرت، مسائل جانبی و قیود اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی باید به کناری نهاده شوند و بدون ملاحظه آنها، به اصل و اساس یک سنت و روش توجه و تأمل نمود.

آری، تنها نکته‌ای که مدعیان عید نوروز بدان متمسک و متشبّث می‌شوند، آثاری است که بر حسب ادّعای آنان در متون روایی و احادیث معصومین علیهم السّلام موجود می‌باشد.

فصل سوّم

بررسی احادیث وارد در اثبات و نفی نوروژ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حال با توجه به مطالب مذکور، وقت آن رسیده است که به احادیث و اخباری که در این باب وارد شده است بپردازیم، و صحّت و سقم آنها را از جهت انتساب به معصومین علیهم السّلام و از جهت محتوا و مفهوم آن، مورد بررسی قرار دهیم. یکی از روایاتی که برای تأیید سنت و عید نوروز به آن متوسّل می‌شوند، روایتی است از امیرالمؤمنین علیه السّلام؛ شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را ذکر کرده است:

أُتِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَدِيَّةِ النَّيْرُوزِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، الْيَوْمُ النَّيْرُوزُ.» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اصْنَعُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ نَيْرُوزًا!»^۱ و روى أَنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَيْرُوزُنَا كُلُّ يَوْمٍ.»^۲

«در روز نوروز برای امیرالمؤمنین علیه السّلام هدیه‌ای آوردند (ظاهراً پالوده بوده است، به قرینه روایتی دیگر در همین روز^۳)، حضرت فرمودند: «این چیست؟» گفتند: «یا امیرالمؤمنین این به جهت نوروز است و امروز چون نوروز است، رسم بر این است که این غذا طبخ گردد.» حضرت فرمودند:

۱ و ۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۰.

۳. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۶.

”حال که چنین است پس هر روز ما را نوروز قرار دهید و از این طعام برای ما آماده سازید!“ یا اینکه فرموده باشد: ”نوروز ما هر روز است.“

پر واضح است که این روایت، هیچ دلالتی بر تأیید آن حضرت نسبت به این سنت و این عید ندارد و صرفاً در مقام تشکر از هدیه افراد، همراه با مزاح فرموده‌اند که: «چه خوب بود که هر روز ما را نوروز قرار می‌دادید!» و اگر عبارت دوم که فرمودند: «هر روز ما نوروز است» صحیح باشد،^۱ خود به نحوی طعن در این سنت خواهد بود؛ زیرا حضرت می‌خواهند بفرمایند: ما به این روز به خصوص اعتنایی نداریم، و هر روز برای ما شروعی است مبارک و طلوعی است برای جلب رحمت

۱. این دو روایت مذکور از حیث سند و رجال حدیث، خالی از اشکال نیست. مرحوم صدوق در کتاب *من لا یحضره الفقیه* سند حدیث اوّل را عطف به سند دو روایت قبل نموده است، که آنها را هم بدون سند و به صورت مرسل و با عبارت: «قال علیه السّلام» به حضرت صادق علیه السّلام استناد می‌دهد. با توجه به اینکه شیخ صدوق متوفای سال ۳۸۱ ق است و حضرت صادق علیه السّلام در سال ۱۴۸ ق به شهادت رسیدند، حدود ۲۳۳ سال در این میان فاصله وجود دارد و باید همانند سایر روایات، واسطه نقل بیان گردد. گرچه عبارت «قال علیه السّلام» در ابتدای روایت قبلی شیخ صدوق، اطمینان ایشان را به صدور این روایت می‌رساند، مضافاً بر اینکه در مقدمه *من لا یحضره الفقیه* فرموده‌اند که تمام روایات این کتاب را از کتب مشهوره اصحاب امامیه که مورد اتکا و رجوع است جمع آوری نموده‌اند؛ با این حال مشهور علمای شیعه مراسیل شیخ صدوق را - با توجه به فاصله زمانی بین ایشان و عصر صادقین علیهما السّلام، خصوصاً در روایاتی که مورد عمل علمای بعدی واقع نشده است - حجت نمی‌دانند و اعتماد شیخ صدوق بدون ارائه دلیل را دلیل صحت صدور روایات نمی‌دانند.

همچنین حدیث دوم که مرحوم صدوق بلافاصله بعد از حدیث قبلی نقل می‌کند، علاوه بر نکات بیان شده در روایت قبل، فعل مجهول «روی» می‌رساند که اطمینان شیخ صدوق به صدور این حدیث از امام صادق علیه السّلام کمتر از حدیث قبل است.

از نقاط ضعف دیگر این دو حدیث عدم نقل آن توسط سایر علمای متقدم است، و از میان مشایخ ثلاثه متقدم (ثقة الإسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی) فقط جناب صدوق آن هم بدون سند این روایات را نقل کرده است؛ و در کتب معدودی که از زمان ائمه به دست ما رسیده است نیز نشانی از این روایات دیده نمی‌شود. (محقق)

پروردگار و استفاده از نعمت حیات و فضل الهی، چنانچه آن حضرت می فرمایند:

كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ يَوْمٌ عِيدٌ؛ «هر روزی که در آن معصیت خدا انجام نگیرد، آن روز عید است.»^۱

بنابراین خنده آور است که این حدیث را به عنوان تأیید سنت نوروز از ناحیه لواداران شرع قلمداد نماییم؛ بلکه می توان به نوعی آن را در عداد منافی های این قضیه و حادثه دانست.

مضافاً به اینکه این روایت مربوط به زمان أميرالمؤمنين عليه السلام است و در آن سال ها نوروز متداول و متعارف در اواخر خردادماه بوده است نه در روز اول بهار و موقع اعتدال ربیعی؛ و سخن در سنت بودن عید نوروز در اول فصل بهار است، پس چگونه می توان از این روایت برای تأیید شرع نسبت به نوروز متعارف فعلی و امروزه نام برد؟!

روایت دوم، خبری است که در دعائم الإسلام آورده است و به احتمال قریب به یقین، همان روایت اول است با اندکی اختلاف در تعبیر:

أَنَّهُ أُهْدِيَ إِلَيْهِ فَالْوَدَجُ، فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: «يَوْمٌ نَيِّرُوزٍ.» قَالَ: «فَتَيِّرُوزًا إِن قَدَرْتُمْ كُلَّ يَوْمٍ!»^۲

«بعضی در روز نوروز فالوده ای به عنوان هدیه خدمت أميرالمؤمنين عليه السلام آوردند، حضرت فرمودند: «این چیست؟» گفتند: «امروز، روز نوروز است و این هدیه مخصوص امروز است.» حضرت فرمودند: «پس هر روز را برای ما نوروز بگردانید!»

در این عبارت نیز کلام و یا کلمه ای که دلالت بر تأیید از ناحیه حضرت باشد به چشم نمی خورد، علاوه بر اشکالی که در روایت اول نیز ذکر شد.

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۲۳۶.

۲. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۶.

و همان‌طور که عرض شد، هر دو روایت یکی است؛^۱ اما از آنجا که افراد در ضبط و حفظ کلمات و حروفات و نقل آنها به دیگران، آن حدّ از وسواس و توجّه را ندارند ممکن است یک معنا و مفهوم را به تعابیر مختلفی ذکر کنند و مقصود را در کلمات و حروفی که مختلف می‌باشند بیان کنند و از جهت ترکیب جمله و تقدّم و تأخّر در کلمات، بیان آنها مختلف و متفاوت گردد، چنانچه ما نیز به همین شیوه رفتار می‌نماییم.

یکی دیگر از روایاتی که ممکن است در تأیید این روز استشهاد گردد، حدیثی است که مرحوم کلینی در کافی آورده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ،
عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْحِيِّ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الضَّيْعَةُ الْكَبِيرَةُ، فَإِذَا كَانَ
يَوْمَ الْوَهْرَجَانِ أَوْ النَّيْرُوزِ أَهَدُوا إِلَيْهِ الشَّيْءَ لَيْسَ هُوَ عَلَيْهِمْ يَتَقَرَّبُونَ بِذَلِكَ
إِلَيْهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلَيْسَ هُمْ مُصَلِّينَ؟» قُلْتُ: بَلَى.

۱. این روایت نیز از حیث سند و رجال حدیث، خالی از اشکال نمی‌باشد. قاضی نعمان مغربی آن را در کتاب دعائم الإسلام به صورت مرسل و بدون سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند. با توجه به اینکه قاضی نعمان متوفای ۳۶۳ ق است و حضرت امیر علیه السلام در سال ۴۰ ق به شهادت رسیدند، و در این میان ۳۲۳ سال فاصله وجود دارد و واسطه‌ها در این نقل ذکر نشده‌اند، لذا این حدیث سند قابل قبولی ندارد. علاوه بر این، قاضی نعمان مذهب اسماعیلیه داشته، و قبل از رجالیون بزرگی همانند شیخ طوسی و مرحوم نجاشی می‌زیسته است؛ ولی در فهرس و کتب رجالی آنها که مشتمل بر نام و مؤلفات اصحاب امامیه است، از او و کتابش یاد نشده است. هم‌چنین نقل نمودن محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ ق) در مستدرک الوسائل و مرحوم آیه الله بروجردی (متوفای ۱۳۸۰ ق) در جامع احادیث الشیعة از کتاب دعائم الإسلام، با توجه به معاصر بودن این دو مؤلف، دلیلی بر صحّت این کتاب شمرده نمی‌شود؛ علاوه بر اینکه مرحوم شیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ ق) در وسائل الشیعة و مرحوم آیه الله خویی (متوفای ۱۴۱۳ ق) در معجم رجال الحدیث نیز به این کتاب اعتماد نکرده‌اند. (محقق)

قال: «فَلْيَقْبَلْ هَدِيَّتَهُمْ وَ لِيَكْفِيَهُمْ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قال: "لو أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ، وَ كان ذلك من الدِّينِ. وَ لو أَنَّ كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا أَهْدَى إِلَيَّ وَ سَقًا ما قَبِلْتُ، وَ كان ذلك من الدِّينِ؛ أَيْ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِي زَيْدَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ طَعَامَهُمْ."»^۱

«ابراهیم کرخی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی است دارای املاک و مزارع بزرگ. هنگامی که روز مهرجان یا نوروز می رسد رعیت او هدایایی برایش می آورند، این هدایا از روی جبر و اکراه نیست ولی قصد تقرّب و نزدیکی به او را دارند، آیا می تواند هدایای آنان را بپذیرد؟ امام علیه السلام فرمودند: "آیا اینها نماز می گزارند؟" عرض کردم: آری. حضرت فرمودند: "هدیه آنان را بپذیرد و تلافی نماید؛ زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

اگر ران گوسفندی برایم هدیه آورند می پذیرم، و این سنت از دین و شریعت است. و اگر کافر یا منافقی ران شتر یا گاوی به هدیه آورد نمی پذیرم، و این حکم و تکلیف را از دین می دانم؛ خداوند عزوجلّ إِبَاءَ نموده است برای من که از دست مایه های مشرکین و منافقین و غذای آنان مصرف نمایم."»

در این روایت نیز تنها چیزی که به چشم نمی خورد تأیید اعیاد نوروز و مهرجان است، و اینکه امام علیه السلام به او می فرمایند هدیه آنان را بپذیرد، چه ارتباطی با تثبیت این سنت دارد؟! واقعاً که انسان از این همه بلاهت و سفاهت در عجب می ماند! مسأله در اینجا پذیرش هدیه است و به همین جهت است که امام علیه السلام قضیه اسلام و کفر را در پذیرش و عدم آن مطرح می سازند، و ربطی به وقوع این هدیه در روز نوروز ندارد.

از جمله روایاتی که برای تأیید نوروز مطرح است، روایتی است که صاحب

مستدرک در بحث استحباب نماز روز نوروز از کتاب حسین بن حمدان الحَضِیْنِی آورده است:

الحسین بن حمدان الحَضِیْنِیُّ فی کتابه: عن مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّانِ، عن أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ، عن عُمَرَ بْنِ فُرَاتٍ، عن مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عن الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عن الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ لَهُ فِي خَيْرِ طَوِيلٍ فِي جُمْلَةٍ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِثْبَاتِ الرَّجْعَةِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«وَقَوْلُهُ [عَزَّوَجَلَّ] فِي الطَّوَائِفِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ هَارِبِينَ ﴿حَدَرَ الْمَوْتَ﴾ إِلَى الْبَرَارِيِّ وَالْمَفَاوِزِ، يَجْفِرُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَحْفَارًا وَ قَالُوا: «قَدْ حَرَزْنَا أَنْفُسَنَا مِنَ الْمَوْتِ» وَ كَانُوا زُهَاءً ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ وَ امْرَأَةً وَ طِفْلًا، ﴿فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾.^۱

فَهَاتُوا كَمَوْتَةَ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَصَارُوا أَوْصَالَ رُفَاتًا وَ عِظَامًا نَخِرَةً، فَمَرَّ عَلَيْهِمْ حَزَقِيلُ بْنُ الْعَجُوزِ فَنظَرَ إِلَيْهِمْ وَ تَأَمَّلَ أَمْرَهُمْ وَ نَاجَى رَبَّهُ فِي أَمْرِهِمْ، فَقَصَّ عَلَيْهِ قِصَّتَهُمْ. قَالَ حَزَقِيلُ: «إِلَهِي وَ سَيِّدِي، قَدْ أَرَيْتَهُمْ قَدْرَتَكَ فِي أَزْمَانِهِمْ، وَ جَعَلْتَهُمْ رُفَاتًا، وَ مَرَّتْ عَلَيْهِمُ الدُّهُورُ فَأَرَاهُمْ قَدْرَتَكَ فِي أَنْ تُحْيِيَهُمْ لِي حَتَّى أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ، وَ وَفَّقَهُمْ لِلإِيَابِ بِكَ وَ تَصَدِيقِي.»

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: «يَا حَزَقِيلُ، هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ عَظِيمٌ قَدْرُهُ عِنْدِي، وَ قَدْ آلَيْتُ أَنْ لَا يَسْأَلَنِي مُؤْمِنٌ فِيهِ حَاجَةٌ إِلَّا قَضَيْتُهَا فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ هُوَ يَوْمُ نَيْرُوزٍ. فَخُذِ الْمَاءَ وَ رُشَّهُ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ يَحْيَوْنَ بِإِرَادَتِي.»

فَرَشَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ بِأَسْرِهِمْ.^۲ - الْحَبَر.

«حسین بن حمدان در کتاب خود از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

۱. سوره البقرة (۲) آیه ۲۴۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۵۳؛ الهدایة الکبری، ص ۴۲۰، با قدری اختلاف.

امام صادق علیه السلام در ضمن مطالبی که درباره رجعت فرمودند، راجع به اقوام و طایفه‌هایی از بنی اسرائیل فرمودند:

«این افراد به خاطر فرار از مرگ، از منازل و شهرهای خود به سوی بیابان‌ها و صحراها فرار نمودند و در زمین برای حفاظت از خود چاله‌هایی حفر کردند و چنین پنداشتند که از مرگ رهایی یافتند، در حالی که عدد آنها حدود سی هزار مرد و زن و کودک بود، خداوند به آنان خطاب نمود: بمیرید.

پس همگی آنان در دم جان سپردند، گویا فقط یک نفر بیش نبودند. سپس بدن‌های آنها از هم پاشیده گشت و استخوان‌هایشان پوسیده شد. پس روزی حضرت حزقیل بن عجزوز بر آنان عبور نمود و در احوال آنها به تفکر و تأمل پرداخت و با پروردگار خویش درباره آنها به مناجات آمد؛ در این هنگام خدای متعال او را از وقایع آنان مطلع ساخت.

حضرت حزقیل عرض کرد: ای سید و مولای من، قدرت و صلابت خود را در دوران گذشته به آنها نشان دادی و آنها را کوبیده و خاک گردانیدی و روزگاری دراز بر آنان گذشت، پس اکنون قدرت خویش را به ایشان بنما و آنان را زنده گردان، تا اینکه ایشان را به سوی تو دعوت نمایم و آنان را به ایمان به تو و تصدیق رسالت من موفق گردان.

پس خداوند به حزقیل وحی فرستاد: ای حزقیل، این روز نزد من روز شریف و بلندمرتبه‌ای است و من قسم یاد کرده‌ام که هر مؤمنی در امروز حاجتی از من بخواهد حتماً و یقیناً آن را اجابت نمایم و این روز، روز نیروز است. پس قدری آب برگیر و بر آنان بریز و بنگر چگونه به اراده و مشیت من همگی زنده خواهند شد.

و خداوند همه آنان را زنده گردانید. «- تا آخر روایت.

در این روایت پیش از پرداختن به متن و محتوای آن، راجع به سند و مدرک آن باید توجه شود و معلوم گردد که از جهت سند می‌توان بدان اعتماد نمود یا خیر. ناقل این روایت، حسین بن حمدان حضمینی جنبلائی است که کتب متعددی در موضوعات متفاوتی داشته است، و مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش

او را از جمله افرادی برشمرده است که مستقیماً هیچ روایتی از ائمه علیهم السلام نقل ننموده،^۱ و نجاشی درباره او گفته است که اعتقادات او فاسد بوده است،^۲ و نیز ابن غضائری او را قدح نموده و گفته است که او کذاب و فاسد المذهب است و اعتنایی به نقل او نمی‌توان کرد.^۳

بنابراین، این روایت از جهت استناد به معصوم علیه السلام فاقد حجیت و اعتبار می‌باشد و از درجه وثاقت ساقط است.

و اما محتوای آن که دیگر نیازی به تأمل و دقت ندارد و بدهت سستی مطالب آن معلوم است؛ زیرا استجاب دعای در روز نوروز آن هم با این تأکیدات غلاظ و شداد، سخافت این کلام را روشن می‌سازد و اینکه هر شخص هر دعایی را در این روز از خدای متعال بکند بی‌برو برگرد مستجاب خواهد شد!!

و دیگر اینکه امام علیه السلام در روایت معلی - چنانچه پس از این خواهد آمد - فرموده است: «شما عرب‌ها آن را ضایع کردید و عجم‌ها آن را گرامی داشتند.» خب اگر ما به‌جای مفضل بودیم از امام علیه السلام سؤال می‌کردیم: - نعوذ بالله - شما خود سبب تضييع این روز بی‌مانند و عجیب و غریب شده‌اید؛ زیرا با گذشت حدود یک‌صد و پنجاه سال از دوران امامت و ولایت هنوز این روز به مردم معرفی نشده است، و هیچ‌کس جز خود ائمه علیهم السلام نمی‌تواند در تعریف و توصیف و ابلاغ آن به مردم نقشی داشته باشد و چه کسی جز خود معصومین می‌تواند حقایق و اسرار نظام هستی را به مردم بنمایاند و آنان را متوجه تکالیف و آثار مترتبه بر آن بکند؟! و اما ایراد و اشکال اصلی، که عدم تعیین و تشخیص روز نوروز در زمان امام علیه السلام است - چنانچه گذشت - در این روایت نیز موجود می‌باشد.

۱. رجال الطوسی، ج ۱، باب من لم یرو عن واحد من الأئمة، ص ۴۲۳.

۲. رجال النجاشی، ج ۱، ص ۶۷.

۳. رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۵۴.

آری، جعل سند و مونتاژ سلسلهٔ راویان و انتساب دروغین حدیث به حضرات معصومین علیهم السّلام، پس از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شروع شد و در طول تاریخ اسلام هم‌چنان ادامه و استمرار یافت، و اکنون نیز ما خود شاهد این بدعت و عمل شنیع می‌باشیم!

نقل مکاشفات دروغین و انتساب آنها به حضرت صاحب‌الأمر ارواحنا فداه چه فرقی با جعل اکاذیب و روایات دروغین از أبهریره و سمرة بن جندب و کعب الأحبار و عبدالله بن سباها دارد؟ برای رسیدن به امیال و مقاصد دنیوی و استیلاء بر مسند و کرسی ریاست به چه اعمال خلاف شرع و حرام بین و خدعه و مکر و کذب و تقلّب که دست نمی‌زنیم! و از امام معصوم، عصمت پروردگار و ناموس عالم وجود، مایه نمی‌گذاریم! و خواب‌ها و مکاشفات دروغ را برای رساندن افراد معلوم‌الحال به کرسی ریاست و حکومت، از آن بزرگوار شایع و منتشر نمی‌کنیم! آخر چرا؟ و اگر دروغ می‌گوییم - که می‌گوییم - بگوییم ولی چرا پای عصمت حق را به میان می‌آوریم؟ و دعای آن حضرت را در شب قدر، برای پیروزی افراد به مسند حکومت منتشر می‌نماییم و اذهان خام و ناپختهٔ عوام را مشوش نموده و فریب می‌دهیم؟!!

در روز جمعه از ناحیهٔ حضرت، مردم را دعوت به غسل و زیارت آل یس و سپس حکم به انتخاب فرد مورد نظر می‌نماییم! عجباً که دیواری کوتاه‌تر از این معصوم مظلوم پیدا نکرده، بار توهمات و تخیلات و هواهای نفسانی خویش را بر دوش و گرده او می‌نهمیم و او را به سمت و سوی اهواءِ دنیّه و پست و بی‌مقدار خویش می‌کشانیم. وای بر ما که ناموس مقام عزّت را این قدر خار و بی‌مقدار پنداشتیم و قبیح‌ترین و وقیح‌ترین توهین‌ها و جسارت‌ها را به او روا داشتیم؛ ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱.

مسألهٔ دروغ و تزویر منحصرأ در زمان حضور معصومین صلوات الله علیهم

۱. سوره الشعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

أجمعین نبوده است و به افرادی چون ابوهریره و سمره بن جندب و علی بن ابی حمزه و هلالی و غیره خلاصه نمی‌شود، بلکه در زمان غیبت نیز پیوسته برخی افراد از این شیوه نامیمون و قبیح برای رسیدن به مقاصد خود بهره می‌برند.

در اینجا بی‌مناسبت نمی‌بینم که داستانی از مرحوم سردار کابلی در ارتباط با همین موضوع نقل کنم. قضیه مربوط به شجره‌نامه خاندان آل آقا در کرمانشاه و انتساب آنها به شیخ مفید - اعلی الله مقامه - می‌باشد که بسیار موجب حیرت و تعجب و عبرت برای همگان است.

کیوان سمیعی در کتاب *زندگانی سردار کابلی*، چنین می‌نگارد:

سردار کابلی نقل فرمودند: «زمانی عالم نسابه، مرحوم سید جعفر اعرجی کاظمینی ملقب به معین‌الأشراف که مؤلف کتب عدیده در انساب و متوفاً به سال ۱۳۳۲ قمری بوده است، به کرمانشاه آمد. به علت اطلاعاتی که از انساب داشت من جهت استفاده، او را به خانه خود دعوت کردم و کتاب‌خانه‌ام را در اختیارش گذاردم. این زمان مقارن با دوره ریاست روحانی مرحوم آقا اسدالله امام جمعه، بزرگ فرزند آقا عبدالله بن آقا محمد جعفر بن آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی، ملقب به استاد اکبر و استاد مجدد - رحمة الله علیهم أجمعین - در کرمانشاه بود، که به سال ۱۳۲۴ قمری به رحمت ایزدی پیوست. آقا اسدالله علاوه بر مقام علمی، مردی بسیار مقتدر و متنقد بود و از این جهت شباهت به مرحوم آقا محمد علی داشت. معین‌الأشراف که به قصد انتجاع به کرمانشاه آمده بود، به منظور تمتع از قدرت و ثروت امام جمعه، اکثر روزها به محضر او می‌رفت و به جلب توجهش می‌کوشید.

روزی معین‌الأشراف را در کتاب‌خانه دیدم که اسامی بسیاری بر اوراق متعدد نوشته است و متصل آنها را پس و پیش می‌کند، گاهی هم به کتاب رجالی مراجعه می‌نماید. علت این کار را پرسیدم، گفت: «سلسله نسب آقای امام را می‌خواهم تهیه کنم.» گفتم: سلسله نسب ایشان که مجهول نیست و تا مؤسس بهبهانی و پدرش محمد اکمل، همه از مشاهیر علما

هستند که ترجمهٔ حالشان در کتب متأخرین مندرج است. گفت: «از محمد اکمل تا شیخ مفید را می‌خواهم.»

من که تا آن لحظه چنین نسبتی را نه در کتابی خوانده بودم و نه از کسی شنیده بودم، با حیرت تمام گفتم: مگر نسبت آقا باقر بهبهانی به شیخ مفید منتهی می‌شود؟! پاسخ داد: «آری چنین است، ولی تا به حال کسی جز من متوجه این نکته نشده است.»

پرسیدم: به چه دلیل؟ مطالبی گفت که من قانع نگردیدم. بالأخره در برابر اصرار من در کشف مطلب گفت: «اگر ما بگوییم نسب امام جمعه به شیخ مفید متصل می‌شود، آیا حکمی از احکام دینی تغییر می‌کند؟ من که نمی‌خواهم او را سید معرفی کنم تا ملازمه با تغییر موضوع و مورد، حکم شرعی داشته باشد!»

مرحوم سردار می‌فرمودند: «من که از شنیدن این سخنان به کلی مبهوت گردیده بودم، پرسیدم: مقصود از این کار چیست؟! خندید و به شوخی گفت: «ملک چشمه سفید!»^۱ من دیگر سخنی نگفتم و از او آزرده خاطر شدم. اما در آن روز او نسب‌نامه‌ای به هم تلفیق نمود و با ذکر تعدادی اسامی، نسب امام جمعه را به شیخ مفید رسانید^۲ و آن را با خطی خوش نوشت و روز بعد در حضور جماعتی به آقای امام تسلیم کرد. هرچند شخص امام جمعه، با هوش و فراستی که داشت این کار معین‌الأشراف را نوعی از تملق دانسته بود، ولی دیگران به علت شهرتی که وی به دانستن علم انساب پیدا کرده بود یقین به صحت این نسب‌نامه نمودند.»

۱. چشمه سفید، نام یکی از دهات خوب و مرغوب نزدیک کرمانشاه است و مرحوم معین‌الأشراف زیاد کوشیده بوده است که مالک این دیه شود و نشده بوده است.

۲. سلسلهٔ اتصال مرحوم مجدد وحید بهبهانی به شیخ مفید، طبق جعل و وضع سید جعفر اعرجی بدین گونه است: آقا محمد باقر بهبهانی، فرزند محمد اکمل، فرزند محمد، فرزند محمد صالح، فرزند احمد، فرزند محمد، فرزند ابراهیم، فرزند محمد رفیع، فرزند احمد، فرزند ابراهیم، فرزند قطب‌الدین، فرزند کامل، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند محمد بن نعمان (شیخ مفید).

تا اینجا حاصل حکایتی بود که مرحوم سردار کابلی نقل فرمودند، و اکنون لازم می‌نماید بنده در تأیید و متمیم آن عرض کنم که: اگر چه مرحوم آقا اسدالله امام جمعه نسب‌نامه مزبور را با شک و تردید بسیار پذیرفته و حتی آن را نوعی تملق علمی شناخته بوده است، اما پس از او افراد این خانواده جلیل آن را چنان معتبر و صحیح شناختند که هریک نسخه‌ای جهت خود نویسانده و نگاه داشتند و در سال ۱۳۰۴ شمسی هم که به حکم دولت، مقرر شد ایرانیان نام خانوادگی داشته باشند جماعتی از اعقاب محقق بهبهانی به همین لحاظ برای خود عنوان «مفیدی» انتخاب کردند.

صورت نسب‌نامه تلفیقی معین‌الأشرف، به کثرت نزد افراد خانواده محترم آل آقا موجود بود و هنگامی که در سال ۱۳۵۳ قمری مرحوم علامه سید محسن جبل عاملی به منظور جمع‌آوری مواد تألیف کتاب *اعیان الشیعه* به ایران تشریف آورد و در محرم همان سال به کرمانشاه آمد، همین نسب‌نامه در اختیارش قرار گرفت، و او آن را در *اعیان الشیعه* ضمن ترجمه حال مؤسس بهبهانی نقل کرد.^۱ بعدها هم چون کتاب مزبور از مراجع مسلم نویسندگان رجال واقع شد، هر کس که ترجمه‌حالی از آقا باقر بهبهانی یا فرزندانش نوشت، یا آن را به‌تمامه نقل کرد یا اقتصار بر این کرد که نسب این فامیل به شیخ مفید منتهی می‌شود، در صورتی که اگر این مطلب صحیح بود به‌طور قطع و یقین آقا باقر بهبهانی و فرزندش آقا محمد علی، آن را نقل می‌کردند؛ زیرا این دو عالم محقق گذشته از آنکه از علمای نامی شیعه در فقه و اصول و سایر علوم اسلامی بوده‌اند، از محققین علمای رجال به‌شمار می‌روند، و هر دو در کتب خود بارها نام شیخ مفید - قدس الله تعالی سره - را برده‌اند و در هیچ‌جا خود را بدو منسوب نکرده‌اند، در حالی که به‌انتساب به علما تا آنجا علاقه‌مند بوده‌اند که آقا باقر در اکثر موارد که نام مجلسی اول و ملا صالح مازندرانی و مجلسی دوم را می‌برد، به‌مناسبت اینکه مادرش دختر آقا نورالدین پسر ملا صالح و مادر آقا نورالدین هم دختر مجلسی اول آخوند ملا محمد تقی بوده است، از دو نفر اول به‌عنوان جد و از

۱. *اعیان الشیعه*، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۲۸۶.

مجلسی دوم آخوند ملا محمد باقر به عنوان خال، تعبیر می‌کند و آقا محمد علی نیز بارها از مجلسی دوم به صورت خال مفضل مطلبی نقل می‌کند، و تعلیقات رجال میرزا محمد استرآبادی و مقامع الفضل پر است از این تعبیرات. علاوه بر آنکه این موضوع از زمان مؤسس بهبهانی تا تقریباً اواخر زمان مرحوم آقا اسدالله به هیچ وجه در میان این خانواده مطرح نبوده است، هیچ دانشمند محققى از غیر این خانواده نیز به آن اشاره نکرده. و مثلاً حاج میرزا حسین نوری - که در تتبع حدیث و رجال از افراد بسیار کم نظیر بوده - در *خاتمه مستدرک الوسائل*، و حاج شیخ عباس قمی - که اقوالش در این ابواب، مورد استناد است - در *فوائد الرضویه و الکنی و الألقاب* و باقی کتب مربوط به رجالش، به چنین مطلبی اشاره نمودند با آنکه هر دو ضمن تعداد فضایل، بسیار بر سلالة علم و فضل بودن استاد اکبر تصریح کرده و منسوبین او را ذکر نموده‌اند.

این موضوع مورد توجه و بحث چند تن از فضلاء معاصر نیز قرار گرفته است، از جمله دانشمند محترم آقای معلم حبیب‌آبادی در مجلد اول کتاب *مکارم الآثار*، ذیل سال ۱۲۰۵ قمری پس از نقل نسب‌نامه آقا باقر بهبهانی می‌نویسد: «سلسله این نسب از شیخ مفید تا صاحب عنوان (مؤسس بهبهانی) در هیچ جا به نظر نرسیده؛ الا *أعیان الشیعه*، و در آن اشکال کمی واسطه موجود است، و علی التّحقیق چند نفر افتاده دارد.»

و فاضل ارجمند آقای علی دوانی هم در کتاب *وحید بهبهانی* می‌نویسد: «تحقیقات زیاد نمودیم تا بر مدرک این شجره‌نامه دست یابیم، نه از خود وحید در کتاب‌هایی که نوشته و اجازاتی که به شاگردانش داده و نه از فرزندان او مدرکی به دست نیامد، فقط عالم نسابه مرحوم سید جعفر اعرجی کاظمینی بغدادی، مؤلف کتاب *الأساس فی أنساب الناس*، سلسله نسب مرحوم وحید را ضبط کرده و تمام این شجره‌نامه‌هایی که در دست است از روی آن کتاب استنساخ شده.»

این مطلب که آقای دوانی نوشته‌اند کاملاً صحیح است، اما وضع آنچه مرحوم سید جعفر اعرجی نسابه نوشته، به صورتی بوده است که ما از

مرحوم سردار کابلی نقل کردیم.^۱
تمام شد آنچه که از کتاب *زندگانی سردار کابلی*، به نوشته آقای کیوان سمیعی نقل نمودیم.

این واقعه با کمال تأسف، بارها و بارها در طول تاریخ علی‌الخصوص در تاریخ اسلام تکرار شده است و افراد از خدا بی‌خبر دست به جعل و وضع حدیث و غیره، به لحاظ منافع دنیوی و شهوات نفسانی می‌زده‌اند.

این روایت نیز قطعاً مشمول همین روش منحوس و شیوه معکوس گردیده است و هیچ توجیهی برای تمسک بدان وجود ندارد.

و حقیر گوید: چقدر مقام، شبیه است به داستان روز عاشورا و جعل حدیث درباره فضیلت آن، چنانچه مرحوم محدث قمی در *مفاتیح الجنان* آورده است. ایشان به نقل از کتاب *شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور*، در شرح این فقره از زیارت عاشوراء: «اللهم إنَّ هذا يومٌ تبرکت به بنو أمیة و ابنُ أكلةِ الأکباد؛ خدایا امروز روزی است که بنی‌امیه و فرزند هند جگرخوار آن را روز مبارک و میمون قرار داده‌اند» می‌گوید: امر چهارم از وجوه تبرک به یوم عاشورا اینکه: دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته‌اند و به جهت این کار مناقب و فضایی برای این روز به جعل و وضع، افتراء کردند و دعاهایی چند تلفیق کرده، تعلیم عاصیان نمودند تا امر، ملتبس و کار مشتبه شود؛ چنانچه در خطبه‌ای که در بلاد خود در این روز می‌خوانند برای هر نبی، وسیله و شرفی در این روز یاد می‌کنند، مثل إخماد نار نمرود و قرار سفینه نوح و اغراق جند فرعون و انجاء عیسی از دار یهودان؛ چنانچه شیخ صدوق از جبله مکیه نقل کرده که: «شنیدم از میثم تمار - رضی الله عنه - که فرمود: "والله می‌کشند این امت، پسر پیغمبر خود را در محرم در روز دهم، و هر آینه اعدای حق سبحانه و تعالی این روز را روز برکت قرار دهند، و همانا این کار شدنی است و پیشی گرفته است در علم خدای تعالی، و من

۱. *زندگانی سردار کابلی*، ص ۱۰۶.

می‌دانم او را به عهدی که از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام به من رسیده.»^۱ تا آنکه جمله می‌گوید: «گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار دهند؟! پس میثم بگریست و فرمود: «حدیثی وضع کنند که: او روزی است که خدای تعالی در او توبه آدم را قبول کرد، با اینکه خدای تعالی در ذی‌حجه توبه آدم را قبول کرد؛ و گمان می‌کنند که او روزی است که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد، با اینکه خدای تعالی یونس را در ذی‌قعدة از شکم ماهی برآورد؛ و گمان می‌کنند که او روزی است که سفینه نوح بر جودی قرار گرفت، با اینکه استواء سفینه در روز هجدهم ذی‌حجه بوده؛ و گمان می‌کنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی بشکافت، با اینکه این کار در ربیع‌الأول بود.»

و بالجمله با این همه تصریح و تأکید که در خبر میثم شده و در حقیقت از علائم نبوت و امامت و دلیل حقیقت طریقه شیعه است که اخبار به غیبی چنان داده است و مضمون او مطابق با واقع محسوس است، عجب است که دعایی بر طبق این اکاذب تلفیق شده و در کتب بعضی بی‌خبران که غافل بوده‌اند، مذکور و به دست عوام داده شده - و البته خواندن آن دعا بدعت و محرم است - و آن دعا این است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ مِلاَءَ الْمِيزَانِ وَ مِنْتَهَى الْعِلْمِ وَ مَبْلَغِ الرِّضَا وَ زِنَةِ الْعَرْشِ.» بعد از دو سه سطر دارد: «ده مرتبه صلوات بفرستد و بگوید: یا قابل توبه آدم یوم عاشوراء، و یا رافع إدْرِيسَ إِلَى السَّمَاءِ يَوْمَ عَاشُورَاءِ، یا مسکن سفینه نوح علی الجودی یوم عاشوراء، و یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشوراء» - الخ.

و شک نیست که این دعا را یکی از نواصب مدینه یا خوارج مسقط یا امثال اینها جعل کرده و تتمیم ظلم بنی‌امیه را نموده. - تمام شد کلام صاحب شفاء الصدور.^۱

۱. مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

بنابراین بی‌اعتباری و عدم وثاقت این فرد (حسین بن حمدان حنینی) به حدی است که ما را از تحقیق دربارهٔ سلسلهٔ سند او تا مفضل، بی‌نیاز می‌کند و حاجتی در تحقیق احوال رجال این حدیث دروغ و مجعول نمی‌یابیم.

حال می‌پردازیم به مهم‌ترین و شاخص‌ترین حدیثی که در باب عید نوروز، توسط بسیاری از مدافعان و موافقان و تأییدکنندگان آن در کتب ثبت شده و حتی در میان عوام، رایج گشته است؛ و سبب آن، نقل مرحوم مجلسی در کتاب *زاد المعاد*، و این اواخر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمة الله علیهما - در کتاب *مفاتیح الجنان* است. و آن روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام است.

معلی بن خنیس یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام بود و نزد آن حضرت منزلتی رفیع و مقامی متین داشت و از زمرهٔ خواص و حواریون آن امام همام به شمار می‌رفت، به طوری که او را به عنوان پیش‌کار و مدیر امور اداری حضرت به حساب می‌آوردند.

مرحوم علامهٔ والد حضرت آیه الله حسینی طهرانی - قدس الله سره - در کتاب *شریف امام شناسی*، جلد شانزده، صفحهٔ ۳۵۲ دربارهٔ معلی بن خنیس چنین افاده فرموده‌اند:

داود بن علی بن عبدالله بن عباس (عموی منصور دوانیقی) از جانب وی حاکم مدینه بود و فرستاد پی معلی بن خنیس، پیش‌کار و مدیر عامل امور اداری حضرت، و از او خواست تا وی را بر اصحاب امام صادق علیه السلام و خواص آن حضرت رهبری نماید. معلی از معرفتشان تجاهل کرد و چون داود بر کشف اسامی و خصوصیات اصحاب اصرار ورزید و وی را تهدید به قتل کرد، معلی به او گفت:

«أَبَا الْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي؟! وَاللَّهِ لَوْ كَانُوا تَحْتَ قَدَمِي، مَا رَفَعْتُ قَدَمِي عَنْهُمْ؛ وَإِنْ أَنْتَ قَتَلْتَنِي، تُسَعِدُنِي وَأَشَقِّتُكَ!»

آیا مرا به کشتن تهدید می‌نمایی؟! قسم به خدا اگر اصحاب حضرت در زیر گامم باشند، من گامم را از روی ایشان بر نمی‌دارم؛ و اگر تو مرا بکشی

من به سعادت رسیده‌ام و تو به شقاوت!»
 وقتی که داود مشاهده کرد که معلی از ابراز اسامی آنان به شدت امتناع می‌کند، او را کُشت و اموال او را که اموال امام بود ربود و مصادره نمود.
 چون این خبر به امام صادق علیه السلام رسید، با حالت خشم برخاست در حالی که ردایش بر روی زمین کشیده می‌شد، و بر داود وارد شد و به او گفت:

«قَتَلْتَ مَوْلَايَ وَ أَخَذْتَ مَالِي! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الرَّجُلَ يَنَامُ عَلَى الثُّكُلِ وَ لَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ؟!»

تو مولایم را کشتی، و مالم را ربودی! آیا ندانسته‌ای که انسان می‌تواند در مصیبت جانی و مرگ عزیزش آرام بگیرد ولی نمی‌تواند بر مصیبت مالی و نهب و غارت آرام بگیرد؟!»

امام صادق علیه السلام از داود مطالبه قصاص کردند. داود قاتل معلی را که رئیس شرطه و شهربانی مدینه بود پیش آورد که حضرت او را به جهت قصاص خون معلی بکشند. رئیس شرطه شروع کرد به صیحه زدن که:

«به من امر می‌کنند تا مردم را برای ایشان بکشم، سپس خودم را می‌کشند!»
 پس از این واقعه، داود پنج تن از شرطه‌ها (نگهبانان) را فرستاد تا حضرت صادق علیه السلام را بیاورند، و به ایشان گفت: «شما او را بیاورید، و اگر از آمدن امتناع نمود سرش را بیاورید!» شرطه‌ها داخل منزل حضرت شدند در حالی که ایشان نماز می‌خواندند، و گفتند: «داود را اجابت کن.»

حضرت فرمود: «اگر اجابت نکنم چه خواهید کرد؟!» گفتند: «ما را به امری امر کرده است.» حضرت فرمود: «انصرفوا! فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَ آخِرَتِكُمْ؛ شما مراجعت کنید، زیرا بازگشتن برای شما چه برای دنیایتان و چه برای آخرتتان پسندیده است!»

شرطه‌ها از مراجعت إباء کردند مگر آنکه حضرت را با خود ببرند.
 در این حال حضرت دو دست خود را بلند نمودند، سپس آنها را بر دو شانه خود گذاردند، و پس از آن دو دست‌ها را گشودند، سپس با سبابه

خود دعا کردند، و از وی شنیده شد که می گوید: «السَّاعَةُ! السَّاعَةُ!» حتی سَمِعَ صُرَاخُ عَالٍ. فَقَالَ هُمْ: «إِنَّ صَاحِبَكُمْ قَدْ مَاتَ.» فَانصَرَ فَوْا. «این ساعت! این ساعت!» تا اینکه فریاد بلندی به گوش رسید. حضرت به آنها فرمود: «رئِیْسْتان بمرِد.» شرطه‌ها از منزل حضرت بیرون رفتند. مضمون و محتوای این داستان را کلینی، و حافظ رجب برسی و ابن شهر آشوب ذکر نموده‌اند.

باری این چند مورد، بعضی از موارد بود که حضرت صریحاً در برابر ابوالدوانیق مقاومت فرموده و به خود وی و یا ولات از قبل وی در مدینه اعلام جرم فرموده‌اند، گرچه ملازم با کشته شدن و در برابر شمشیر قرار گرفتن نفس نفیس خود حضرت بوده باشد.

معلی بن خنیس از موثقین راویان می‌باشد و از اهل جنت است، حضرت برای او طلب خیر نمودند. فقط عیبی که داشت کشف اسرار حضرت می‌کرد، و در برابر مخالفان به مطالب درونی و سری و ملکوتی حضرت، زبان می‌گشود و حضرت با آنکه کراراً وی را منع می‌کردند ولی معذک خوددار نبود، و بالأخره همین امر موجب شد که شهرت یافت و والی مدینه وی را از میان اصحاب امام برای معرفی اسامی آنها به نزد خود طلبید، او هم جداً امتناع کرد تا بالأخره مقتول و مصلوب و مسلوب گردید.

تمام شد آنچه در کتاب امام شناسی آورده شده است.

حقیر گوید: و به همین جهت است که ابن غضائری گفته است: «غالیان، روایاتی را به معلی نسبت می‌دهند و لهذا نمی‌توان به اخبار او اعتماد نمود.»^۱ یعنی جلالت قدر و منزلت او نزد امام صادق علیه السلام به حدی بود که برای انتساب اکاذیب غلو آمیز به امام صادق علیه السلام، مورد مناسبی بوده است.

مرحوم حاج شیخ عباس در مفاتیح چنین گوید:

و اما اعمال عید نوروز، پس چنان است که حضرت صادق علیه السلام به

۱. رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۸۷.

معلى بن خنيس تعليم فرموده كه: «چون روز نوروز شود غسل كن و پاكيزه‌ترين جامه‌هاى خود را بپوش و به بهترين بوهاى خوش، خود را خوش‌بو گردان و در آن روز روزه بدار. پس چون از نماز پيشين و پسین و نافله‌هاى آن فارغ شوى، چهار ركعت نماز بگزار - يعنى هر دو ركعت به يك سلام - و در ركعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ بخوان، و در ركعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و در ركعت سيم بعد از حمد، ده مرتبه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و در ركعت چهارم بعد از حمد ده مرتبه سوره ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ بخوان، و بعد از نماز به سجده شكر برو و اين دعا بخوان:

”اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ، وَعَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ، وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ، وَصَلِّ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ. اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَشْكُرَ أَحَدًا غَيْرَكَ، وَوَسَّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. اللَّهُمَّ مَا غَابَ عَنِّي فَلَا يَغِيْبَنَّ عَنِّي عَوْنُكَ وَحِفْظُكَ، وَمَا فَقَدْتُ مِنْ شَيْءٍ فَلَا تُفْقِدْنِي عَوْنَكَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا أَتَكَلَّفَ مَا لَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.“

چون چنین کنی گناهان پنجاه ساله تو آمرزیده شود. و بسیار بگو: ”یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.“^۱

این روایت را مرحوم مجلسی از مصباح‌المتهجد شیخ طوسی نقل کرده است،^۲ و هم‌چنین از دو کتاب دیگر نقل کرده است، یکی با این عبارت: «رأيت في بعض

۱. مفاتيح الجنان، اعمال نوروز.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۰۱.

الکتاب المعتبرة»^۱ و روایت معلی را با تفصیل بسیاری نقل می‌کند، و دیگری با این عبارت: «و رُوِيَ أَيْضًا فِي بَعْضِ الْكُتُبِ»^۲ و خود پس از آن می‌گوید: «این روایات را از کتب منجمین نقل کرده‌ایم ولی من اعتمادی به آنها ندارم.»^۳ بنابراین از نظر مرحوم مجلسی، روایت مفصل معلی بن خنیس از درجه اعتبار ساقط می‌باشد و آنچه در نزد ایشان مسکوت گذاشته شده است روایت معلی است که در مصباح المتهجد شیخ طوسی آمده است.

نکته قابل توجه اینکه این روایت پیش از شیخ طوسی در هیچ‌یک از کتب معتبره شیعه نیامده است، بلکه اصلاً در هیچ کتابی نیامده است چه معتبر و چه غیر معتبر. و آنچه در کتاب مصباح شیخ آمده است مختصری است از مفصل آن؛ زیرا معنا ندارد که یک روایت را چند بار معلی از امام صادق علیه السلام به طرق مختلف شنیده باشد و هر بار با توضیحاتی بیشتر و در بعضی با حذف و نقصانی متفاوت با دیگری!

و اما روایت شیخ در مصباح که در آن اشاره به نمازهای مستحبی در این روز شده است به طور کلی فاقد سند می‌باشد و خود شیخ برای این روایت سندی ذکر نکرده است. قابل توجه اینکه این حقیر در سفر زیارتی به عتبات عالیات، از چند کتابخانه معتبر آنجا از جمله کتابخانه مرحوم کاشف الغطاء و کتابخانه مرحوم آیه الله حکیم و کتابخانه مرحوم آقا شیخ عبدالحسین امینی و مکتبه الحیدریه، دیدن نمودم و تمام نسخ خطی مصباح مرحوم شیخ طوسی را مطالعه و تفحص نمودم و از تمامی صفحه‌هایی که این روایت در آنها بود عکس برداری کردم، حال نتیجه آن را این چنین معروض می‌دارم:

۱. همان، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۰۹.

این روایت به هیچ وجه من الوجوه از امام علیه السلام صادر نشده است و کذب محض می باشد، و جالب اینکه تحریف و جعل این روایت بسیار ناشیانه و ناپخته انجام شده است.

اولاً: در بسیاری از نسخ خطی، اصلاً هیچ اثری از این روایت به چشم نمی خورد حتی یک کلمه! در حالی که سایر صفحات و عبارات با هم منطبق می باشند، با مختصر اختلاف و تفاوتی ناچیز. و چگونه ممکن است که نویسنده، یک روایت را به طور کامل از کتابی، این چنین حذف نماید؟ و چرا نسبت به سایر ادعیه و مطالب آن چنین کاری صورت نگرفته است؟!

ثانیاً: در بعضی از این نسخه ها، در حاشیه صفحه نوشته شده بود:

در بعضی از نسخ خطی در حاشیه صفحه، روایتی درباره روز نوز آورده است، و از آنجا که نسخه اصلی مربوط به خود شیخ طوسی فاقد چنین روایتی است فلذا از درج آن خودداری کردیم.

معلوم می شود که خطاط و ناسخ، بر نسخه خطی مرحوم شیخ اطلاع یافته و با رعایت اصل امانت، خیانت در نسخه برداری ننموده و عین نسخه شیخ را منتقل کرده است.

ثالثاً: در بعضی از نسخه ها، روایت در حاشیه صفحه آمده است که البته به طور ناقص و مختصر می باشد، و این خود دلیل بر آن است که ناسخ از پیش خود در نقل آن دست کاری نموده است و برخی از فقراتی را که حتی در حاشیه بعضی دیگر از نسخه ها موجود است، حذف کرده است.

رابعاً: در نسخه ای که اصل روایت در متن آمده است کاملاً مشخص است که هیچ ارتباطی با قبل و بعد از خود ندارد و ناسخ همین طور از پیش خود، آن را در ضمن مطالب کتاب گنجانده است.^۱

۱. رجوع شود به ص ۱۷۳.

بنابراین، برای حقیر مسلم شد که این روایت، جعلی است و سندی که بتواند آن را به امام علیه السلام برساند وجود ندارد (گرچه برای او سندی ادعا شده است، ولی صحت ندارد). و در نسخه اصل شیخ طوسی این روایت مفقود است، و بعضی از افراد از روی اغراض و دواعی نفسانی، از پیش خود به این خیانت مبادرت ورزیده‌اند؛ زیرا هیچ اشاره‌ای به این مطلب که: این اضافی از مرحوم شیخ نیست بلکه از جانب ناسخ می‌باشد، نشده است و همین مسأله است که همه را به اشتباه انداخته و تصور می‌کنند که اضافی از قبل خود شیخ می‌باشد.

حال، صرف نظر از مطالب و مضامینی که در این روایت مجعول و کذب وجود دارد باید از امثال مرحوم مجلسی و نیز حاج شیخ عباس قمی - رحمة الله علیهما - سؤال کرد: شما به چه حجّت و مجوزی چنین روایت مجعولی را در اختیار عوام قرار داده‌اید تا بدان عمل کنند و به عنوان یک عید و سنتی مذهبی و اسلامی که مورد تأیید و تشویق شارع مقدّس است بدان بنگرند؟

علامه مجلسی یک فرد عادی نیست بلکه شخصیتی است خبیر و بصیر به روایات و آثار معصومین علیهم السلام و متضلع در مباحث حدیث و رجال، آنگاه چگونه است که روایتی را که خود، قائل به عدم اعتبار آن است در کتاب دعای زاد المعاد^۱ می‌آورد و در دسترس عموم افراد قرار می‌دهد؟! و این مسأله دارای مسئولیت است و عواقب خود را به دنبال دارد.

و اما از مرحوم حاج شیخ عباس قمی که در مفاتیح الجنان آورده است بعید نمی‌آید؛ زیرا ایشان در نقل ادعیه و آثار اهل بیت علیهم السلام دقت و تأمل تام را ننموده‌اند!

۱. مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - بدون ذکر سند برای دعای تحویل سال، در زاد المعاد، ص ۳۲۸، می‌فرماید:

«وَرَوَوْا فِي غَيْرِ الْكُتُبِ الْمَشْهُورَةِ قِرَاءَةَ الدُّعَاءِ التَّالِيَةِ عِنْدَ تَحْوِيلِ السَّنَةِ.»

مثلاً از جمله مواردی که قطعاً مجعولیت آن واضح و آشکار است، ادعیه یومیّه ماه مبارک رمضان است که متأسفانه هر روز مردم به قرائت آن مبادرت می‌ورزند و ترک آن را خسارتی برای خود تلقی می‌نمایند. در این ادعیه کاملاً روشن است که مونتاز کننده آن چقدر آدم بی‌سواد و بی‌اطلاع از ادب و بلاغت بوده است و خواسته به هر زور و زحمتی، جملات را مسجّع و مقفّی نماید و ترکیب ظاهری آنها را حفظ کند تا اینکه همه به یک نسق و یک صورت شکل پیدا کنند، بدون توجه به معنا و مفهوم الفاظ.

این بنده در سال‌های پیشین زمان حیات مرحوم والد - رضوان الله علیه - روزی به اتفاق ایشان به دیدن استادنا الأفخم حضرت آیه الله شبیری زنجانی - سلمه الله تعالی و آیده - در مشهد مقدّس به منزلشان رفتیم. در ضمن صحبت، ایشان فرمودند:

من از مرحوم حاج آقا روح الله (خمینی) - رحمة الله علیه - شنیدم که گفتند: «از مرحوم آقا شیخ عباس قمی سؤال کردم: آیا تمام ادعیه و آثاری که در *مفاتیح الجنان* آورده‌اید دارای سند معتبر و موثّق است؟ ایشان پاسخ دادند: «خیر، در این کتاب، مطالب غیر مستند نیز وجود دارد!»^۱

مرحوم آقا شیخ عباس باید می‌دانست که کتاب *مفاتیح* را برای علما و فضلا و اهل فنّ نوشته است، بلکه برای افراد عامی و بی‌اطلاع از رسوم و فنون متعارف نگاشته است؛ آنها که نمی‌توانند برای تشخیص صحیح از سقیم ادعیه و دستورات، به منابع و مدارک مراجعه کنند و خود متوجّه صحّت و سقم نوشتجات گردند، آنها به عنوان اینکه تمام آنچه در این کتاب آمده است مورد تأیید می‌باشد کتاب را می‌خرند و به خانه خود می‌برند و به مضامین آن عمل می‌کنند و آن را در کنار قرآن کریم قرار می‌دهند.

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۶، ص ۴۳۴.

از جمله دستورات و مطالبی که به واسطهٔ درج آن در *مفاتیح*، خلق عظیمی به اشتباه افتاده‌اند همین قضیهٔ نوروز است که از هر که سؤال می‌کنیم می‌گوید: اگر این مسأله صحیح نبود در *مفاتیح* نوشته نمی‌شد!

حال باید از جناب آقا شیخ عباس قمی پرسید: شما که برای نوروز اعمال مخصوصه‌ای را از قبیل نماز و دعای پس از آن ذکر می‌کنید بفرمایید: مقصود امام علیه السلام از این فقرات: «و بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ شَرَّفْتَهُ وَ عَظَّمْتَ خَطَرَهُ» چه روزی می‌باشد که عرضه می‌دارد: «خداوندا در این روز، برکت خود را بر ما ارزانی بدار؛ روزی که آن را برتری دادی و مورد کرامت و تکریم خویش قرار دادی و ارج و مقام آن را بالا بردی و موقعیت آن را ارتقاء بخشیدی و در نزد همگان بزرگ شمردی»!!؟

این روزی که مورد تکریم و تعظیم پروردگار قرار گرفته است دقیقاً و مشخصاً چه روزی می‌باشد؟ در زمان امام صادق علیه السلام که روز نوروز با اوّل فروردین مصادف نبود بلکه در ماه خرداد قرار داشت، آن وقت چگونه شما این دستورات - اعم از نماز و دعا - را برای روز اوّل فروردین آورده‌اید؟!

در حوادث سال ۲۸۲ هجری که مصادف با سوم جمادی الثانی و یازدهم حزیران (سوم خرداد) بوده است، در بازارهای بغداد اعلام شد: کسی در شب نوروز نمی‌تواند آتش روشن کند و آب بریزد، ولی در شب جمعه این منع برداشته شد.^۱ و این بدان علت بود که نوروز پیش از این در اردیبهشت ماه برگزار می‌شد، ولی نوروز معتضدی به یازدهم حزیران که سوم خرداد است منتقل گردید. بنابراین، افرادی همچون ابن فهد حلی که در تعیین نوروز تشکیک نموده و قول به اوّل سال یعنی حلول خورشید به برج حمل را تقویت نموده‌اند، بدین جهت است. آنها پس از تعیین نوروز توسط سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی در سال ۴۶۷ هجری

۱. *البدایة و النّهایة*، ج ۱۱، ص ۷۲.

آمده‌اند^۱ و تا این تاریخ - یعنی چهار صد و شصت و هفت هجری - روز نوروز متغیّر بوده است.

و لذا مرحوم ابن‌ادریس در *سرائر* می‌گوید:

و قال شیخنا أبو جعفر في مختصر المصباح^۲: «و يستحب صلاة أربع ركعات»، و شرح کیفیتها فی یوم النّیروز - نوروز الفرس - و لم يذكر أیّ یوم هو من الأیام، و لا عینّه بشهر من الشهور الرومیة و لا الفرسیة^۳، و الّذی قد حقّقه بعض محصّلی أهل الحساب و علماء الهیأة و أهل هذه الصّنعَة فی کتاب له، أن یوم النّیروز یوم العاشر من أیار (دوم اردیبهشت)؛ و شهر أیار أحدّ و ثلاثون یوماً فإذا مضی منه تسعة أیام، فهو یوم النّیروز. یقال نّیروز و نوروز لغتان. و أمّا نّیروز المعتضد الّذی یقال: النّیروز المعتضدی، فإنّه یوم الحادی عشر من حزیران (سوم خرداد)؛ و ذلك أن أهل السّواد و المزارعین شکوا إلیه أمر الخراج، و أنّه یفتح قبل أخذ الغلّة و حصاها و ارتفاعها، فیستدینون علیها فیجحف ذلك بالنّاس و الرّعیة. فیکدم أن لا یفتح و یطالب بالخراج إلّا فی أحد عشر یوماً من شهر حزیران. قال بعض من امتدحه من الشّعراء علی هذا الفعّال والمنقبة والرّقة و الإفضال:

«یوم نّیروزک یوم واحد لا یتأخّر

من حزیران یوافی أبدا فی أحد عشر»

ذکر ذلك جمیعّه، الصّولی فی کتاب الأوراق^۴.

۱. ابن‌فهد حلّی در قرن نهم هجری می‌زیسته است.

۲. *السرائر*، ج ۱، ص ۱۱۵، طبع جامعه مدرّسین، در تعلیقه گوید: «ما تا کنون به مختصر مصباح دسترسی پیدا ننمودیم.» و لیکن در *المهدّب البارع*، ج ۱، ص ۱۹۱، طبع جامعه مدرّسین، عبارت مذکور مختصر المصباح را از نسخه مخطوط آورده است. (محقّق)

۳. در مصادر مشهور «العربیة» است ولی ظاهراً «الفرسیة» صحیح باشد.

۴. *السرائر*، ج ۱، ص ۳۱۵.

ابن ادریس گوید:

شیخ ما ابوجعفر در کتاب مختصر مصباح می گوید: «مستحب است در روز نوروز چهار رکعت نماز بجای آورد.» و کیفیت آن را توضیح داده است، ولی نامی از روز خاص نیاورده و نیز ماه آن را از بین ماه‌های سال، چه از ماه‌های رومی و چه از ماه‌های فرس نیز ذکر نکرده است. ولی بعضی از ریاضی دانان و علمای هیئت و نجوم در کتاب خویش آن را روز دهم از ایار (دوم اردیبهشت) دانسته‌اند؛ و ماه ایار سی و یک روز است، پس اگر نه روز از آن بگذشت روز نوروز خواهد بود. و به آن نیروز و نوروز گفته می‌شود.

و اما نوروز معتضدی، پس آن روز یازدهم از حزیران (سوم خرداد) می‌باشد. و این بدان جهت است که اهل قری و کشاورزان، از زمان خراج نزد معتضد شکایت کردند و اینکه قبل از رسیدن غله و برآمدن آن می‌بایست پردازند و از این جهت زیر بار دین می‌رفتند و به رعیت و افراد اجحاف می‌گردید، پس معتضد مقرر گردانید که از آنان مالیات نستانند و خراج را به یازدهم از حزیران که سوم خرداد است موکول نمود و آن روز را نوروز نامید؛ و بعضی از شعرا در مدح معتضد و این فضل و بخشش او چنین سرودند:

«روز نوروز تو فقط یک روز است و بس و از یازدهم حزیران متأخر نخواهد شد.»

این مطالب را صولی در کتاب الأوراق ذکر نموده است.

-انتهی مطلب سرائر.

و از عبارت اخیر ابن ادریس چنین برمی‌آید که خود ایشان به مختصر مصباح مراجعه نکرده‌اند، بلکه این مطلب را از صولی در کتاب الأوراق نقل نموده‌اند؛ فتنه. این کلام شیخ در مختصر مصباح و نیز نقل ابن ادریس که حدود یک صد و سی سال پس از شیخ می‌زیسته است (مبنی بر عدم تعیین روز نوروز)، تصریح بر این مطلب است که خود آنها نمی‌دانسته‌اند این روزی که چهار رکعت به کیفیت مخصوص در

آن وارد است چه روزی است! و در این روایت هیچ اشاره‌ای به روز خاص نشده است و این خود دلیل بر کذب و دروغ بودن این روایت است؛ زیرا چگونه این خبر راست و صحیح باشد در حالی که ناقل این روایت و علمای پس از او نیز هیچ اطلاعی از روزی که باید این نماز در آن خوانده شود ندارند؟ ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾!! و ابن ادریس نیز از روی سردرگمی و عدم اطلاع از روز نوروز، تعیین آن را به محاسبه یکی از علمای اهل هیئت محوّل نموده و طبق گفته و محاسبه او روز سوّم خرداد بوده است، پس اگر نوروز در زمان ابن ادریس روز اوّل فروردین ماه بود دیگر این سردرگمی و جهالت به مطلب چه معنا و مفهومی داشته است؟!

بنابراین افرادی چون ابن فهد حلّی که در قرن نهم هجری می‌زیسته است و نیز مرحوم افندی که با اشاره به رساله میرزا ابراهیم حسینی می‌گوید: «نوروز همین اوّل فروردین است»^۱ - در حالی که آقا رضی قزوینی آن را انکار می‌کند - و کلام سایر علما مبنی بر روز اوّل سال شمسی یعنی ابتدای اعتدال ربیعی، همه و همه پس از سال چهارصد و شصت و هفت هجری آمده‌اند، سالی که در آن سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی نوروز را روز اوّل اعتدال ربیعی و تحویل شمس به برج حمل قرار داد و از آن پس دیگر نوروز تغییر پیدا ننمود. و بدین لحاظ به هیچ‌وجه من الوجوه تعیین نوروز به عنوان روز اوّل فروردین ماه، از طرف این افراد نمی‌تواند مورد وثوق و اعتماد گردد؛ و به همین جهت است که مرحوم افندی درباره نوروز می‌گوید: «و قد صارت هذه المسألة مطرَحًا لآراء الفضلاء»^۲ یعنی: «به تحقیق که این مسأله و معضله موجب بحث و نقاش و ردّ و اثبات آراء و عقاید فضلا شده است» و هر فرد بنا بر حدس و قرائن موجود نزد خود، روز خاصی را به نام نوروز معین نموده است.

۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵.

۲. همان، ص ۶.

چنانچه بعضی از علما سه روز را به عنوان نوروز مطرح کرده‌اند: یکی اوّل دی یا اوّل آبان‌ماه، دوّم: حلول شمس به برج حمل و اوّل فروردین ماه، سوّم: دهم ایار یعنی دوّم اردیبهشت، چنانچه گذشت. و به همین جهت است که در کتاب ذخیره الآخرة که نیمه اوّل قرن ششم تألیف شده است، فصلی تحت عنوان روز نوروز فارسیان آمده است و در آن برای اثبات نوروز در اوّل فروردین ماه به روایت معلی بن خنیس استناد شده است.^۱ و باز در کتاب نزهة الزاهد که آن در نیمه دوّم قرن ششم هجری تألیف شده است، به روایت معلی تمسک جسته است.^۲ و هر دوی اینها پس از سنه ۶۶۷ هجری بوده‌اند که نوروز به روز اوّل فروردین ماه تغییر پیدا کرده است.

و از غرایب و عجایب اینکه بر فرض ذکر روایت معلی در مختصر مصباح شیخ طوسی، خود شیخ طوسی نمی‌دانسته است که این روز چه روزی از سال می‌باشد، با اینکه زمان شیخ طوسی قریب به زمان ائمه بوده است؛ حال چگونه این افراد برای اثبات روز اوّل فروردین به عنوان نوروز، به روایت معلی که از شیخ نقل شده است استناد می‌کنند؟! و بدین لحاظ، اعتباری برای اثبات نوروز در اوّل فروردین ماه نخواهند داشت.

و خود مرحوم ابن فهد حلی - قدس سره - در کتاب المهدب البارع گوید:
 إنّ تعینَ یومِ النّیروز من السنّة غامضٌ؛ فمنهم من جعله یوم العاشر من أیار
 الرّومی، و منهم من قال إنّهُ أوّلُ یومِ الحمل، و بعضُهم جعله الیومَ السّابعَ
 عشرَ من کانون الأوّل الرّومی و هو صوم الیهود، و بعضُهم جعله الیومَ
 التّاسعَ من شباط.^۳

۱. ذخیره الآخرة، ص ۱۵۲.

۲. نزهة الزاهد، ص ۲۸۵.

۳. المهدب البارع، ج ۱، ص ۱۹۱، با اندکی تصرّف در لفظ.

«باید دانسته شود که تعیین روز نوروز از سال، مسأله‌ای است بسیار پیچیده و لا ینحلّ، و آنچه که از تاریخ به جای مانده است می‌نمایاند که این روز، روز خاص و مشخصی نبوده است، بدین شکل که: بعضی از علما آن روز را روز دهم ایار رومی قرار داده بودند، و برخی از ایشان آن را روز اول حمل می‌دانسته‌اند، و پاره‌ای از ایشان آن را روز هفدهم از کانون اول رومی برمی‌شمردند که روز روزه یهود نیز بوده است، و گروهی از سلاطین نیز آن را روز نهم از شباط می‌شمرده‌اند.»

و این در حالی است که کفعمی در کتاب دعای خویش: مصباح، روز نوروز را نوروز معتضدی شمرده است^۱ که همان روز یازدهم از حزیران ماه نهم از ماه‌های رومی است، و هکذا ...

از جمله کسانی که درباره نوروز سخن گفته است، شهید اول در کتاب ذکر است. ایشان با اشاره به روایت معلی بن خنیس فرموده است که:

مقصود از نوروز، روز شروع سال عجم (که ابتدای آبان‌ماه باشد)، یا وارد شدن خورشید به برج حمل (که اول فروردین است)، و یا دهم ایار (که دوم اردیبهشت است) می‌باشد.^۲

مرحوم ابن فهد حلی نیز درباره این کلام شهید در ذکر می‌گوید:
قول اول ایشان (شهید اول) که ابتدای سال عجم باشد در نزد فقهای عجم معروف است، یعنی اول برج عقرب یا آبان‌ماه.^۳
و جالب است که ایشان اعتراف می‌کند که فقهای عجم، روز اول نوروز را روز اول آبان ماه می‌دانند نه روز اول فروردین که تحویل شمس به برج حمل باشد. وی سپس ادامه می‌دهد:

۱. مصباح الکفعمی، ص ۵۱۳.

۲. ذکر الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. المهذب البارع، ج ۱، ص ۱۹۲.

آنچه از میان این اقوال به نظر صحیح تر می آید آن است که نوروز را روز تحویل شمس به برج حمل بدانیم که روز اول فروردین باشد؛ زیرا این روز فعلاً در میان مردم رایج و دارج است و خطاب در روایت باید ناظر به مفهوم عرفی باشد.^۱

ولی گویا خود متوجه اشکالات و ایرادات وارده بر این ترجیح بوده است و می گوید:

ایرادی که بر این تفسیر وارد می شود این است که: در همه مناطق عجم، نوروز روز اول تحویل خورشید به برج حمل نیست بلکه (بر حسب اختلاف هوا و موقعیت جغرافیایی) متغیر می باشد، و دیگر اینکه روز اول فروردین به عنوان نوروز، نوروز سلطانی است که توسط سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی در سنه ۴۶۷ هجری به عنوان نوروز رسمیت پیدا کرده است، و قطعاً در زمان امام علیه السلام این چنین نبوده است.^۲

و اما پاسخ ایشان به این دو ایراد این است که:

در خطابات شرعی ملاک و میزان، دیدگاه عرف است؛ و اگر در شرع، عرف شرعی نسبت به این مطلب وجود نداشت، خطاب متوجه عرف بلاد نزدیک به شرع خواهد بود (و عرف آن بلاد طبعاً روز اول فروردین را نوروز می نامیدند).

و دیگر اینکه: هر دو تفسیر (نوروز در هفدهم کانون اول و نوروز در اول برج حمل) پیش از اسلام رایج و دارج بوده است. (بنابراین با وجود ابهام و اجمال در تعیین هر کدام از دو تفسیر باید به عرف نزدیک به بلاد شرع و اسلام مراجعه کرد؛ که نتیجه تعیین، اول برج حمل خواهد بود).^۳

در پاسخ به توجیه مرحوم ابن فهد باید گفت: چگونه شما می پذیرید که در عرف شرع، خبری از نوروز نبوده است و نوروز را از بلاد نزدیک به خطابات شرعی جستجو می کنید (یعنی بلاد ایران)، در حالی که در زمان خلیفه ثانی بلاد

ایران توسط لشکر اسلام فتح گردید و حدود یک‌صد و سی سال از زمان فتح ایران گذشته بود که این روایت جعلی و ناصواب از امام صادق علیه السلام نقل گردید!!^۱ و چگونه ممکن است که این نکته تا آن زمان بر اهالی عربستان مخفی بوده است و کسی از این روز مهم نزد ایرانیان، بی‌اطلاع بوده باشد؟! بنابراین هر دو اشکالی که مرحوم ابن فهد ابتدائاً بر مسأله نوروز در روایت معلی ذکر کرده‌اند به خصوص اشکال دوم، اکیداً به قوت خود باقی می‌مانند. و اما از متأخرین، مرحوم صاحب جواهر الکلام این روایت را ذکر کرده است و درباره استحباب غسل نوروز چنین می‌گوید:

و أما غسل يوم النوروز، فعلى المشهور بين المتأخرين بل لم أعثر على مخالف فيه؛ لخبر المعلی بن خنيس عن الصادق عليه السلام المروى عن المصباح و مختصره: «إذا كان يوم النوروز فاغتسل» - إلى آخره. و فى خبره الآخر عن الصادق عليه السلام المروى على لسان الشيخ الجليل الشيخ أحمد بن فهد فى مهذبته، حكاة فى المصابيح و هو طويل، قد اشتمل على ذكر أمور عظيمة قد وقعت فى هذا اليوم، كبيعة على عليه السلام و إرساله إلى الجنى، و ظفره بالنهران، و قتل ذى النديّة، و ظهور القائم عليه السلام و يظفره الله فيه بالدجال، إلى أن قال: «و ما من يوم النوروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج، لأنه من أيامنا؛ حفظه الفرس و ضيعتموه!»

...

قال المعلی: «و أملی على من ذلك و كتبه من إملائه.»^۱ «و اما غسل روز نوروز، پس استحباب آن بین فقهاء از متأخرین ثابت است بلکه مخالفی را در این مسأله نیافتیم. و این جهت به واسطه خبر معلی بن خنيس است از امام صادق علیه السلام، که از مصباح و مختصر مصباح نقل

۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۱.

شده است (از این کلام استفاده می‌شود شخص صاحب جواهر، این روایت را در این دو کتاب ندیده است) و امام علیه السلام می‌فرماید: «وقتی روز نوروز پدید آمد غسل بجای آور» - تا آخر حدیث.

و در خبری دیگر از امام صادق علیه السلام که توسط شیخ جلیل احمد بن فهد در کتاب مهذب آورده شده است و صاحب مصابیح آن را نقل کرده است، (در اینجا نیز معلوم می‌شود که خود صاحب جواهر آن را در مهذب ندیده است بلکه از مصابیح نقل می‌کند) و این خبر بسیار مفصل‌تر از خبر اول است و مشتمل است بر ذکر مسائلی بسیار عظیم و مهم که در این روز (نوروز) اتفاق افتاده است، مانند بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر و فرستادن آن حضرت توسط رسول خدا به وادی جن و پیروزی حضرت بر خوارج نهروان و کشتن ذوالثدیه و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه و پیروزی حضرت بر دجال ...، تا اینکه حضرت فرمودند: «هیچ روز نوروزی بر ما نمی‌گذرد مگر اینکه ما توقع ظهور و فرج را در آن روز داریم، زیرا این روز از روزهایی است که به ما تعلق دارد؛ که ایرانی‌ها حرمت آن را پاس داشتند ولی شماها آن را نادیده انگاشته و فراموش نمودید!»

...

معلى می‌گوید: «امام صادق علیه السلام این مطالب را بر من املاء کرد و من آنها را به نگارش درآوردم.»

مرحوم صاحب جواهر ادامه می‌دهد:

و لا ريب في الاكتفاء بذلك مع ذكر جماعة من الأساطين، منهم الشيخ و يحيى بن سعيد و العلامة و الشهيد و غيرهم على ما حكى عنهم، و وقوع الأمور العظيمة فيه ما سمعته بعض منها و متوقع فيه الفرج و البركة و غير ذلك من الشرف الذي لا ينكر في إثبات مثل هذا المستحب. و لا وجه للمناقشة بعد ذلك في السند أو غيره، كما لا وجه للمعارضة بما عن المناقب أنه قال: «حكى أن المنصور تقدم إلى موسى بن جعفر [عليهما السلام] إلى الجلوس

للتهنئة في يوم التّيروز و قبض ما يُحمَل اليه، فقال: «إني قد فتّشت الأخبار عن جدّي رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله [و سلّم] فلم أجد لهذا العيد خبراً، و إنّهُ سنّة الفرس و محابها الإسلام، و معاذ الله أن نُحیی ما محاه الإسلام.»
فقال المنصور: «أنّما نفعَل هذا سياسةً للجند، فسألْتُك بالله العظيم إلّا جلّست.» - الحديث^۱.

إذ هو مع قصوره عن ذلك، محتملٌ للتّقية كما عن بعضهم، أو يُحمَل على أنّ التّيروز المذكور فيه غير اليوم المعظّم شرعاً لوقوع الاختلاف في تعيينه على أقوال؛ فقيل: إنّهُ اليوم العاشر من أيّار كما عن بعض المحاسبين و علماء الهيئة، و قيل: إنّهُ تاسع شباط كما عن صاحب كتاب الأنوار، و قيل: إنّهُ يومُ نزول الشمس في أوّل الجدي، و عن المهذب: «أنهُ المشهور بين فقهاء العجم بخلاف أوّل الحمل، فإنّهم لا يعرفونه بل ينكرون على من اعتقده»، و قيل: إنّهُ السابع عشر من كانون الأوّل بعد نزول الشمس في الجدي بيومين، و هو يوم صوم اليهود، و قيل: هو أوّل يوم من فروردین ماه، و هو أوّل شهر الفرس.^۲

«و شكّي نیست که به این روایت می توان استناد نمود و به آن در استحباب غسل نوروز اکتفا نمود، چراکه بسیاری از بزرگان و استوانه های فقاها - مانند شیخ طوسی و یحیی بن سعید و علامه حلّی و شهید اوّل و غیر از ایشان، چنانچه نقل شده است - این روایت را ذکر کرده اند، و دیگر اینکه در این روز حوادث و قضایایی بس عظیم و با اهمّیت رخ داده است - که پاره ای از آنها را برای شما بازگو نمودیم - و نیز در این روز انتظار ظهور حضرت ولیّ عصر عجّل الله فرجه الشّریف که مایه خیر و برکت است می رود، و علاوه بر اینها شرافت و مرتبه عالی و بلند این روز است به

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۲.

واسطه امور و حوادث و مسائلی که ایجاب غسل و طهارت را در این روز شریف می‌نماید.

و دیگر مناقشه و ایراد در سند و غیر آن بی‌مورد و ناروا خواهد بود، هم‌چنان‌که توجیهی برای مناقشه و معارضه روایتی که در مناقب ابن شهر آشوب از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده است باقی نمی‌ماند:

”نقل شده است که در روز نوروز منصور دوانیقی پیکی را به خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد و از آن حضرت تقاضا کرد که در دربار او حضور یابند و به درباریان و امرای لشگر، به جهت عید تهنیت گویند و نیز صلّه‌ها و هدایایی که برای منصور می‌آورند، برای خود بردارند.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند:

من هرچه در اخبار و آثار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفحص نمودم، از این عید و بزرگداشت آن اثری ندیدم. این عید از آداب و رسوم پارسیان است در حالی که اسلام آن را محو و نابود ساخته است، و ما به خدا پناه می‌بریم از اینکه آنچه را که اسلام از بین برده است دوباره زنده گردانیم.

منصور در پاسخ گفت: ما این مراسم را برای خوش آمد افراد لشگر و امرای آن انجام می‌دهیم و تو را قسم می‌دهم به عظمت پروردگار که در این مراسم شرکت نمایی.

پس حضرت مجبور شدند و در آن مجلس حضور یافتند.“

زیرا این روایت علاوه بر اینکه دلالتش قاصر است از اینکه با روایت معلی بن خنیس معارضه کند، احتمال دارد از روی تقیه صادر شده باشد - چنان‌که بعضی چنین پنداشته‌اند - یا اینکه ممکن است روز نوروز در آن سال با نوروزی که دارای شرافت و عظمت است متفاوت بوده است، زیرا اقوال در تعیین روز نوروز مختلف است؛ چون بعضی گفته‌اند: روز دهم از ایار می‌باشد، چنانچه از پاره‌ای از علمای ریاضی و هیئت نقل شده است؛ و بعضی دیگر نهم شباط را ترجیح داده‌اند، چنان‌که از صاحب کتاب *الأنوار* نقل شده است؛ و برخی روز نزول خورشید در اوّل جدی را قائل شده‌اند،

و چنانچه در مهذب مرحوم ابن فهد حلی گفته است: «مشهور بین فقهای فارس این چنین است و آنها اول برج حمل (روز اول فروردین ماه) را نمی شناسند بلکه نسبت به قائل آن معترض می باشند؛» و پاره‌ای دیگر این روز را هفدهم از کانون اول پس از نزول خورشید در جدی به دو روز می شمروند - که روزه یهود نیز در آن روز می باشد -؛ و گروهی آن را روز اول فروردین ماه می دانند که این روز اولین روز شروع سال نزد فارسیان می باشد.»

قلت: و المشهور المعروف في زماننا هذا إنما هو يوم انتقال الشمس إلى الحمل، بل لا يُعرف غيره، كما عن المجلسيين النص عليه في الحديقة و زاد المعاد، و الشهيد الثاني في روضته و الفوائد المليّة و على شهرته في زمانه، و الشيخ أبي العباس بن فهد أنه الأعراف بين الناس و الأظهر في الاستعمال، و يؤيده مع ذلك ما يؤمى إليه خبر المعلّى بن خنيس أنه يوم طلعت فيه الشمس، و هبت فيه الرياح اللّواقح، و خلقت فيه زهرة الأرض، و أنه اليوم الذي أخذ فيه العهد لأمير المؤمنين عليه السّلام بغدير خمّ - فإنه على ما قيل قد حُسيب ذلك، فوافق نزول الشمس بالحمل في التاسع عشر من ذى الحجّة على حساب التّقويم، و لم يكن الهلال رؤى ليلة الثلاثين فكان الثامن عشر على الرّؤية -، و كذا صبّ الماء على الأموات، فإنّ وضع العيد على الاعتدال الربيعي، إلى غير ذلك من المؤيّدات الكثيرة. و لولاها لكان القول بالأخير متّجهاً. و أمّا باقى الأقوال فهي ضعيفة، بل ربما احتمل في أولها أنه مصحّف «آذار» فيوافق المشهور؛ و لبسط الكلام في ذلك محلّ آخر.^۱

«و این جانب (صاحب جواهر) می گویم: آنچه که در زمان ما به عنوان روز نوروز معروف و مشهور است روز انتقال خورشید به برج حمل می باشد، بلکه غیر از این روز، روزی به نام نوروز مطلقاً مطرح نیست. چنان که

مجلسی اول در حدیقه و مجلسی دوم در زاد المعاد ذکر کرده‌اند، و نیز شهید دوم در کتاب روضه و فوائد الملّیه گفته است: «مشهور در این زمان روز انتقال خورشید به برج حمل می‌باشد»، و نیز شیخ ابی‌العبّاس ابن‌فهد حلّی گفته است که: «این روز بین مردم شناخته شده‌تر است و در استعمال و محاورات بارزتر و آشکارتر است»؛ و به این مقصود تأکید و تأیید دارد خبر معلی بن خنیس که در چنین روزی خورشید بر زمین طلوع نمود و بادهای لواقع و بارور وزیدن گرفت و گل‌های زمین در این روز روییده شد و در چنین روزی در غدیر خم پیمان بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفته شد - زیرا چنانچه برخی با محاسبه تاریخ شمسی و قمری گفته‌اند: «روز انتقال خورشید به برج حمل در نوزدهم ذوالحجّه اتفاق افتاد و هلال ماه نیز در روز سی‌ام ذی‌القعدة دیده نشد (و از آنجا که حساب ماه قمری بیش از سی روز محال است) پس روز نوزدهم ذوالحجّه می‌بایست روز هجدهم بوده باشد.» - و هم‌چنین پاشیدن آب بر اموات و هم‌چنین عید می‌بایست بر اعتدال ربیعی استوار باشد، علاوه بر مؤیدات بسیاری که نوروز را در روز ابتدای اعتدال ربیعی متعیّن می‌سازد؛ و اگر این مؤیدات و قرائن در کار نمی‌بود، قول به روز اول فروردین ماه متعیّن بود تا چه رسد به اینکه بر این مسأله تأیید بسیاری نیز وجود دارد. و اما بقیه اقوال در این روز ضعیف می‌باشد و قابل توجه نخواهد بود، بلکه چه بسا محتمل است که قول اول - روز دهم از ایار - به اشتباه ایار نوشته شده باشد و اصل آن آذار بوده است که در این صورت با قول مشهور موافق خواهد بود. البتّه سخن به تفصیل در این مورد باید در جای خود (که فنّ حساب و هیئت و تاریخ است) آورده شود.»

- تمام شد کلام صاحب جواهر الکلام، قدّس سرّه.

ما عبارات مرحوم صاحب جواهر را به تفصیل ذکر نمودیم زیرا در بین متأخرین، فقیهی در این مسأله به مانند ایشان بحث ننموده و سخن بدین تفصیل بیان نکرده است. و اینک به موارد اشکال و ایراد در بیان ایشان می‌پردازیم.

ایشان در ابتدای سخن می‌گویند: «مشهور بین متأخرین این است که غسل در روز نوروژ مستحب می‌باشد، بلکه مخالفی را در این مسأله مشاهده نمودم؛ زیرا خبر معلی بن خنیس بر این مطلب دلالت و تأکید دارد. و این خبر در مصباح *المتهجد* و مختصر آن از شیخ طوسی وارد است.» بنابراین معلوم می‌شود که مرجع و مدرک فتوای متأخرین به استحباب غسل روز نوروژ منحصرأ در روایت معلی بن خنیس می‌باشد که آن هم در مصباح و نیز در مختصر آن موجود می‌باشد.

اما اشکال اول بر این کلام آن است که: - چنانچه پیش از این نیز گفته شد - به طور کلی روایت معلی در کتاب مصباح شیخ طوسی موجود نمی‌باشد و فقط در بعضی از نسخ، نویسنده پاره‌ای از آن را در حاشیه صفحه و بدون مناسبت ذکر کرده است، و این خود دلیل بر آن است که استناد این روایت به شیخ طوسی بر اساس کتاب مصباح، کذب محض می‌باشد.

و از آنجا که جز مصباح شیخ، منبع معتبر دیگری برای این روایت ذکر نکرده است، استحباب غسل در روز نوروژ، وجهی نمی‌تواند داشته باشد.

و ایراد دوم این است که: ایشان شهرت استحباب غسل را در روز نوروژ به متأخرین نسبت داده‌اند، در حالی که اگر مستند و مدرک این فتوا صحیح می‌بوده است متقدمین به طریق اولی می‌بایست به آن فتوا می‌داده‌اند و کسی در آن تشکیک نمی‌نمود، و جای تعجب است که چگونه روایتی بدین مهمی را رها کرده‌اند و بدان توجهی نکرده‌اند ولی متأخرین به این نکته پی برده‌اند و به مضمون آن فتوا داده باشند! البته ممکن است که فتوای فقیهی متأخر، با تقدم تفاوتی داشته باشد ولی این اختلاف باید ناشی از اختلاف دیدگاه در تشخیص موضوع و حکم به واسطه دسترسی به شواهد و قراینی باشد که هریک از طرفین، مدعی وصول به آنها است، نه اینکه اصل مدرک و منبع در نزد یکی مفقود و در دست دیگری موجود باشد، که در این صورت فقیه باید نسبت به صحت و سقم دلیل تردید نماید. بنابراین اگر

فقیهی به زعم خویش بر حدیث و یا حکایتی که موجب حکم و فتوای او می‌گردد دسترسی و اطلاع حاصل نمود باید نسبت به عدم توجه قدمای اصحاب درباره آن حدیث و حکایت، حسّاس و پیگیر باشد و سرّ عدم فتوای آنان را بر اساس آن منبع کشف نماید، و اینکه چرا حتّی در کتب روایی ذکری از آن به میان نیامده است.

درست مانند این مسأله در غسل روز دحو الأرض است که مرحوم شهید اوّل در کتاب ذکرئى نقل کرده و سایر فقها اعتماداً بر فتوای او در کتب خود آورده‌اند؛ مرحوم صاحب جواهر در توضیح این قضیّه می‌گوید:

قلت و قد بقى زیادةً على ما ذكرته و ذكره المصنّف بعض الأفعال الزمانيّة

كغسل يوم دحو الأرض و يوم نيروز الفرس و يوم تاسع ربيع.

فأمّا الغسل لدحو الأرض و هو يوم الخامس و العشرين من ذى القعدة، فقد ذكر على ما قيل فى الذكرى و البيان و الدرّوس و جامع البهائى و اثنى عشرية، لكن نسبه فى الأوّل إلى الأصحاب كما أنّه عن الفوائد الملية و الحديقة إلى المشهور، و ربّما يكتفى بذلك فى مثله لولا ما فى المصابيح من: «أنا لم نجد لذلك ذكرًا فى غير ما ذكر، و كتبُ الفقه و الأعمال خاليةً منه بالمرّة، و كان الشهيد - رحمه الله - و جدّه فى بعض كتب الأصحاب فعزاه إلى الأصحاب بقصد الجنس دون الاستغراق، ففهم منه الشهيد و غيره إرادة الظاهر فنسبوه إلى المشهور، و نحن فقد تتبّعنا ما عندنا من مصنّفات الأصحاب ككتب الصدوق و الشيخين و سلّار و أبى الصّلاح و ابن البرّاج و ابن إدريس و ابن زهرة و ابن أبى المجد و ابن سعيد و كتب العلامّة و ابن فهد و ابن طاوس، فلم نجد له أثرًا؛ فالشّهرة مقطوع بعدمها، إنّما الشّأن فى من ذكره قبل الشهيد» - انتهى.

نعم قد يقال باستحباب الغسل فيه من حيث شرفه و فضله بناءً على اعتبار مثل ذلك فيه؛ فتأمل.^۱

۱. همان، ص ۴۰.

«و من (صاحب جواهر) می‌گویم: اضافه بر آنچه گفته شد و نیز مصنف گفته است، بعض اغسال زمانیه می‌باشند مانند غسل روز دحو الأرض و روز نوروز پارسیان و روز نهم ربیع الاول.

و اما غسل روز دحو الأرض که بیست و پنجم ذوالقعدة می‌باشد - چنانچه گفته شده است - در کتاب ذکرئ و بیان و دروس و جامع بهائی و اثنی عشریه از آن سخن به میان آمده است، لکن در کتاب ذکرئ آن را به اصحاب و فقها نسبت داده است چنانکه در کتاب فوائد الملیة و حدیقه به مشهور نسبت داده شده است؛ و اگر این مسأله در کتاب مصابیح ذکر نمی‌شد چه بسا فقها برای استحباب غسل در این روز (دحو الارض) به همین مقدار اکتفا می‌کردند، ولی کلامی که صاحب مصابیح در این مورد فرموده است قضیه را به صورت دیگر برمی‌گرداند.

صاحب مصابیح می‌گوید: "ما هرچه کتب روایی و فتوایی را جستجو نمودیم خبری از این حدیث درباره غسل روز دحو الأرض پیدا نکردیم و کتب فقهی و اعمال سنوی، به طور کلی از این قضیه ذکرئ به میان نیاورده‌اند، و مرحوم شهید آن را در بعضی از کتب اصحاب دیده است و آن را به تمامی فقها نسبت داده است؛ و البته در این نسبت مقصودش تک تک اصحاب و فقها نبوده است، بلکه جنس را در این نسبت لحاظ فرموده، ولی شهید ثانی و سایر فقها تصور کرده‌اند که منظور شهید اول کلیه اصحاب می‌باشد (و بدون تحقیق در اصل و مستند این نسبت) آن را به مشهور منتسب کرده‌اند. و ما وقتی که مصنفات اصحاب را تا آنجا که در دسترس ما بوده است بررسی کرده‌ایم مانند کتب صدوق و شیخین و سلار و ابي الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس و ابن زهره و ابن ابي المجد و ابن سعید و کتاب‌های علامه و ابن فهد و ابن طاووس، هیچ اثری از این مطلب در آنها نیافتیم؛ بنابراین شهرت بر خلاف آن است نه بر استحباب غسل. و میزان در تحقق شهرت، در اصحاب و فقهای پیش از شهید می‌باشد (نه آن که پس از او آمده است و به استناد فتوای شهید، او نیز حکم به استحباب غسل نموده است). - تمام شد کلام صاحب مصابیح.

آری ممکن است به واسطه شرافت و برتری این روز، قائل به استحباب غسل نیز بشویم؛ البتّه بنا بر این که فضیلت و شرافت ایّام، موجب غسل استحبابی بشود، که البتّه این مسأله مورد تأمل و شبهه است.»

حال سخن در این است که مرحوم صاحب جواهر با اینکه در اینجا نسبت به استحباب غسل روز دحو الأَرْض تشکیک نموده است و استناد مشهور به فتوای شهید را فاقد ارزش و اعتبار می‌شمرد زیرا پیش از شهید کسی بر استحباب غسل روز دحو الأَرْض فتوا نداده است؛ ولی در مسأله غسل روز نوروز مطلب را مسلم فرض نموده و شهرت بین متأخرین را دلیل کافی برای اثبات استحباب برمی‌شمرد، در حالی که تنها مرجع و مدرک این شهرت روایت معلی بن خنیس است که آن هم فقط در کتاب مصباح شیخ طوسی بنا بر نقل برخی از نسخ می‌باشد. جالب اینکه مرحوم شهید در کتاب ذکری نیز این روایت را مشهور نمی‌دانند.^۱ و همین اشکال بر مرحوم صاحب جواهر وارد است که بر فرض صحّت انتساب حدیث معلی به مصباح، شیخ طوسی آن را از چه منبع و مدرکی نقل کرده است؟ مضافاً به اینکه چنانچه گفته شد، اصل این انتساب کذب محض و افتراء بر شیخ می‌باشد و در نسخه اصلی مصباح هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود.^۲

و اما ایراد سوم بر کلام صاحب جواهر این است که: ایشان روایت دیگری از معلی بن خنیس که بسیار طولانی‌تر از روایت متوهّمه در مصباح شیخ است، از مرحوم ابن فهد حلی در کتاب مهذب نقل می‌کنند که جهت مزید اطلاع آن را در

۱. الذکری، ج ۱، ص ۱۹۹، طبع آل البیت.

۲. این جانب در کتاب/جماع مفصلاً ذکر نموده‌ام که تحقّق و انعقاد این اجماع‌ها، همه و همه بر اساس توهم تعدّد فتوا به واسطه تعدّد فقها به طور استقلال و تفرّد در بحث و فحص از دلیل است، ولی با تأمل و دقّت کافی مشخص می‌شود که همه به واسطه اعتماد و اتکاء بر فتوای یکی از آنان بوده است که سایرین بدون توجه کافی، فتوای او را مستند به رأی و کلام معصوم علیه السّلام دانسته‌اند و بر طبق آن فتوا داده‌اند.

اینجا می‌آوریم، در حالی که هر دو روایت یکی است و معنا ندارد که معلی بن خنیس دو بار خدمت امام صادق علیه السلام در روز نوروز رسیده باشد یا در دو سال خدمت حضرت برسد و در یکی حضرت به طور اختصار و در دیگری به طور تفصیل راجع به نوروز سخن فرموده باشند.

ناگفته نماند که مرحوم مجلسی این روایت را به عنوان اولین روایت در مسأله نوروز آورده است و آن را از جهت شهرت و معروفیت بر روایت مناقب که در ذم و قدح نوروز از امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می‌کند، ترجیح می‌دهد:

أقول: رأيتُ في بعضِ الكتبِ المعتبرة: روى فضلُ الله بنُ عليّ بنِ عبید الله بنِ محمد بنِ عبد الله بنِ محمد بنِ محمد بنِ عبید الله بنِ الحسين بنِ عليّ بنِ محمد بنِ الحسن بنِ جعفر بنِ الحسن بنِ عليّ بنِ أبي طالبٍ - تَوَلَّاهُ اللهُ في الدارينِ بالحُسنى -، عن أبي عبد الله جعفر بنِ محمد بنِ أحمد بنِ العباسِ الدُورِستِيِّ، عن أبي محمد جعفر بنِ أحمد بنِ عليّ المونسِيِّ القمِيِّ، عن عليّ بنِ بلالٍ، عن أحمد بنِ محمد بنِ يوسف، عن حبيبِ الخيرِ، عن محمد بنِ الحسينِ الصّائغِ، عن أبيه، عن مُعلی بنِ خنیسٍ، قال:

«دَخَلْتُ على الصّادقِ جعفر بنِ محمد عليهما السلام يومَ النّيروزِ، فقال عليه السلام: "أُتِعرفُ هذا اليومَ؟" قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكِ، هذا يومٌ تُعظّمه العجمُ و تتهادى فيه.

فقال أبو عبد الله الصّادقُ عليه السلام: "و البيتِ العتيقِ الَّذي بمكّة، ما هذا إلّا لِأمرٍ قديمٍ أفسّره لك حتّى تفهمه." قُلْتُ: يا سيّدِي! إنَّ علمَ هذا من عندك أحبُّ إلَيَّ من أن يعيَشَ أمواتي و تموتَ أعدائي.

فقال: "يا مُعلی! إنَّ يومَ النّيروزِ هو اليوم الَّذي أخذ اللهُ فيه موثيقَ العبادِ أن يعبدوه و لا يُشركوا به شيئاً، و أن يُؤمنوا برُسلِهِ و حُجَجِهِ و أن يُؤمنوا بالأئمّة عليهم السلام، و هو أوّلُ يومٍ طَلعت فيه الشَّمسُ و هبّت به الرِّياحُ و خُلِقَت فيه زَهْرَةُ الأرضِ، و هو اليوم الَّذي استوت فيه سفينةُ نوحٍ عليه السلام على

الجودی، و هو اليوم الذي أحيا الله فيه ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^١ و هو اليوم الذي نزل فيه جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، و هو اليوم الذي حمل فيه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمير المؤمنين عليه السلام على منكبته حتى رمى أصنام قريش من فوق البيت الحرام فهشمها، وكذلك إبراهيم عليه السلام، و هو اليوم الذي أمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم أصحابه أن يبايعوا علياً عليه السلام بإمرة المؤمنين، و هو اليوم الذي وجه النبي صلى الله عليه وآله وسلم علياً عليه السلام إلى وادي الجن يأخذ عليهم البيعة له، و هو اليوم الذي بويح لأمر المؤمنين عليه السلام فيه البيعة الثانية، و هو اليوم الذي ظفر فيه بأهل النهروان وقتل ذا الثديية، و هو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا و ولاية الأمر، و هو اليوم الذي يظفر فيه قائمنا بالدجال فيصلبه على كنانة الكوفة. و ما من يوم نيروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج، لأنه من أيامنا و أيام شيعتنا؛ حفظته العجم و ضيعتموه أنتم.

و قال: «إن نبياً من الأنبياء سأل ربه: كيف يحيى هؤلاء القوم الذين خرجوا؟ فأوحى الله إليه أن يصب الماء عليهم في مضاجعهم في هذا اليوم، و هو أول يوم من سنة الفرس. فعاشوا و هم ثلاثون ألفاً، فصار صب الماء في النيروز سنة». فقالت: يا سيدي! ألا تعرفني - جعلت فداك - أسماء الأيام بالفارسية؟ فقال عليه السلام: «يا معلي! هي أيام قديمة من الشهور القديمة، كل شهر ثلاثون يوماً لا زيادة فيه و لا نقصان.

فأول يوم من كل شهر «هرمزرد روز» اسم من أسماء الله تعالى، خلق الله عزوجل فيه آدم عليه السلام. تقول الفرس: إنه يوم جيد صالح للشرب و للفرج، و يقول الصادق: إنه يوم سعيد مبارك يوم سرور، تكلموا فيه الأمراء

١. سورة البقرة (٢) آية ٢٤٣.

و الكُبراء و اطلبوا فيه الحوائج، فَإِنَّهَا تَنْجَحُ بِإِذْنِ اللَّهِ. و مَنْ وُلِدَ فِيهِ يَكُونُ مَبَارَكًا. و ادخلوا فيه على السُّلطانِ و اشترُوا فيه، و يبعُوا و زارِعُوا و اغرِسُوا و ابنُوا و سافِرُوا، فَإِنَّهُ يَوْمٌ مُخْتَارٌ يَصْلِحُ لِمَجْمِيعِ الْأُمُورِ، و لِلتَّزْوِيجِ، و من مَرِضَ فِيهِ يَبْرَأُ سَرِيعًا، و من ضَلَّتْ لَهُ ضَالَّةٌ وَجَدَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

الثَّانِي: «بِهَمَنْ رَوْزٌ» يَوْمٌ صَالِحٌ صَافٍ خَلَقَ اللَّهُ فِيهِ حَوَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ هُوَ ضَلَعٌ مِنْ أَضْلَاعِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ هُوَ اسْمُ الْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِحُجُبِ الْقُدْسِ وَ الْكَرَامَةِ. تَقُولُ الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ صَالِحٌ مُخْتَارٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مَبَارَكٌ، تَزَوَّجُوا فِيهِ وَ أَتُوا أَهْلِيكُمْ مِنْ أَسْفَارِكُمْ، وَ سَافِرُوا فِيهِ، وَ اشْتَرُوا وَ يَبِعُوا وَ اطلبُوا فِيهِ الْحَوَائِجَ فِي كُلِّ نَوْعٍ، وَ هُوَ يَوْمٌ مُخْتَارٌ، وَ مِنْ مَرِضٍ فِيهِ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ يَكُونُ مَرِضُهُ خَفِيفًا، وَ مِنْ مَرِضٍ فِي آخِرِهِ اشْتَدَّ مَرِضُهُ وَ خِيفَ مِنْ مَوْتِهِ فِي ذَلِكَ الْمَرَضِ.

الثَّلَاثُ: «أُرْدَى بِهَيْشَتِ رَوْزٌ» اسْمُ الْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِالشُّفَاءِ وَ السُّقْمِ. تَقُولُ الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ ثَقِيلٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٍ مُسْتَمِرٌّ فَاتَّقُوا فِيهِ الْحَوَائِجَ وَ جَمِيعَ الْأَعْمَالِ، وَ لَا تَدْخُلُوا فِيهِ عَلَى السُّلْطَانِ، وَ لَا تَبِيعُوا وَ لَا تَشْتَرُوا وَ لَا تَزَوَّجُوا، وَ لَا تَسْأَلُوا فِيهِ حَاجَةً وَ لَا تُكَلِّفُوا أَحَدًا، وَ احْفَظُوا أَنْفُسَكُمْ وَ اتَّقُوا أَعْمَالَ السُّلْطَانِ، وَ تَصَدَّقُوا مَا أَمَكْنَكُمْ، فَإِنَّهُ مِنْ مَرِضٍ فِيهِ خِيفَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخْرَجَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ آدَمَ وَ حَوَاءَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ سَلَبَا فِيهِ لِبَاسَهُمَا؛ وَ مِنْ سَافِرٍ فِيهِ قُطِعَ عَلَيْهِ أَبَدًا.

الرَّابِعُ: «شَهْرِيور رَوْزٌ» اسْمُ الْمَلِكِ الَّذِي خُلِقَتْ فِيهِ الْجَوَاهِرُ عَنْهُ، وَ وُكِّلَ بِهَا، وَ هُوَ مَوْكَلٌ بِبَحْرِ الرُّومِ. وَ تَقُولُ الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مُخْتَارٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مَبَارَكٌ، وَ وُلِدَ فِيهِ هَابِيلُ بْنُ آدَمَ. وَ هُوَ صَالِحٌ لِلتَّزْوِيجِ وَ طَلَبِ الصَّيْدِ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ مَنْ وُلِدَ فِيهِ يَكُونُ رَجُلًا صَالِحًا مَبَارَكًا وَ مُحِبًّا إِلَى النَّاسِ؛ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَصْلِحُ فِيهِ السَّفَرُ، وَ مِنْ سَافِرٍ فِيهِ خَافَ الْقَطْعَ، وَ يُصِيبُهُ بَلَاءٌ وَ عَمٌّ؛ وَ مِنْ مَرِضٍ فِيهِ يَبْرَأُ سَرِيعًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

الخامس: «إسفندارمذ روز» اسم الملك الموكّل بالأرضين. تقول الفرس: إنّه يومٌ ثقيلٌ، ويقول الصادق: إنّه يومٌ نحسٍ رديءٌ، وُلِدَ فيه قابيلُ بنُ آدمَ و كان ملعونًا كافرًا، و هو الَّذي قتل أخاه و دعا بالويلِ و الثُّبورِ على أهله، و أدخلَ عليهم الغمَّ و البكاء، فاجتنبوهُ فإنّه يومٌ شوّمٌ و نحسٌ و مدمومٌ، و لا تطلبوا فيه حاجةً و لا تدخلوا فيه على السُّلطانِ، و ادخلوا في منازلكم و احذروا فيه كلّ الحذرِ من السُّباعِ و الحديدِ.

السادس: «خرداد روز» اسم الملك الموكّل بالجبال. تقول الفرس: إنّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصادق: إنّه يومٌ مباركٌ صالحٌ للتزويجِ و لطلبِ الحوائجِ لكلِّ ما يُسعى فيه من الأمرِ في البرِّ و البحرِ و الصَّيدِ فيها، و للمعاشِ و كلّ حاجةٍ، و من سافرَ فيه رجعَ إلى أهله سريعًا بكلِّ ما يُحبّه و يُريده و بكلِّ غنيمَةٍ، فجدوا في كلّ حاجةٍ تُريدونها فيه، فإنّها مقضيةٌ إن شاء الله تعالى.

السابع: «مرداد روز» اسم الملك الموكّل بالناسِ و أرزاقهم. تقول الفرس: إنّه يومٌ جيّدٌ، و يقول الصادق: إنّه يومٌ سعيدٌ مباركٌ، اعملوا فيه جميعَ ما شئتم من السَّعيِ في حوائجكم، من البناءِ و الغرسِ و الذَّروِ و الزَّرعِ، و لطلبِ الصَّيدِ، و الدُّخولِ على السُّلطانِ و السَّفرِ، فإنّه يومٌ مختارٌ يصلحُ لكلِّ حاجةٍ إن شاء الله تعالى.

الثامن: «ديبار روز» اسمٌ من أسماءِ الله تعالى. تقول الفرس: إنّه يومٌ جيّدٌ، و يقول الصادق: إنّه يومٌ مباركٌ صالحٌ لكلِّ حاجةٍ يُسعى فيها، و للشَّراءِ و البيعِ و الصَّيدِ ما خلا السَّفرَ، فاتَّقوا فيه، و من مرضَ فيه يبرأ سريعًا، و ادخلوا فيه على السُّلطانِ و غيره، فإنّه يُقضى فيه الحوائجُ، و من دخلَ فيه على السُّلطانِ لحاجةٍ فليسألها فيها.

التاسع: «آذر روز» اسم الملك الموكّل بالنيرانِ يومَ القيامةِ. تقول الفرس: إنّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصادق: إنّه يومٌ صالحٌ خفيفٌ سعيدٌ مباركٌ من أوّلِ النَّهارِ إلى آخرِ النَّهارِ، يصلحُ للسَّفرِ و لكلِّ ما تُريد، و من سافرَ فيه رزقٌ ما لا كثيرًا، و

یرى فی سفره کل خیر، و من مرض یرأ سریعاً و لا یناله فی علته مکروه إن شاء الله تعالی، فاطلبوا الحوائج فیها فإتھا تقضی لکم بمشیة الله تعالی و توفیقہ.

العاشر: «آبان روز» اسم الملك الموكّل بالبحر و المیاہ. تقول الفرس: إنه يومٌ ثقیل، و يقول الصادق: إنه يومٌ صالحٌ لكلّ شیءٍ ما خلا الدخولَ علی السلطان، و هو اليومُ الَّذی وُلِدَ فیہ نوحٌ علیہ السلام و من وُلِدَ فیہ یكون مرزوقاً من معاشه، و لا یصیبه ضیق، و لا یموت حتی یرم، و لا یتکلی بفقیر، و من قرّ فیہ من السلطانِ أو غیره أُخذ، و من ضلّت له ضالّةٌ وجدھا، و هو جیدٌ للشراء و البیع و السفر، و من مرض فیہ یرأ سریعاً إن شاء الله تعالی.

الحادی عشر: «خور روز» اسم الملك الموكّل بالشمس. تقول الفرس: إنه يومٌ ثقیلٌ مثل أمسه، و يقول الصادق: إنه اليومُ الَّذی وُلِدَ فیہ شیث بن آدم علیہ السلام و النبی صلی الله علیہ و آله و سلم، و هو يومٌ صالحٌ للشراء و البیع و لجميع الأعمالِ و الحوائجِ و للسفر، ما خلا الدخولَ علی السلطان، فإنه لا یصلح و التوارى عنه فیہ أصلح من الدخول علیہ، فاجتنبوا فیہ ذلك، و من وُلِدَ فیہ یكون مبارکاً مرزوقاً فی معاشه طویل العُمُر، و لا یفتقر أبداً، فاطلبوا فیہ حوائجکم ما خلا السلطان.

الثانی عشر: «ماه روز» اسم الملك الموكّل بالقمر. تقول الفرس: إنه يومٌ خفیفٌ یسمی روزبه، و يقول الصادق: إنه يومٌ صالحٌ جیدٌ مختارٌ یصلح لكلّ شیءٍ تُریدونه مثل اليومِ الحادی عشر، و من وُلِدَ فیہ یكون طویل العُمُر، فاطلبوا فیہ حوائجکم و ادخلوا علی السلطان فی أوّله، و لا تدخلوا فی آخره، و استعینوا بالله عزوجلّ فیها فإتھا تقضی لکم بمشیة الله تعالی.

الثالث عشر: «تیر روز» اسم الملك الموكّل بالنجوم. تقول الفرس: إنه يومٌ ثقیلٌ سُؤمیّ جدّاً، و يقول الصادق: إنه يومٌ نحسٌ مستمرٌّ فاتقوه فی جميع الأعمالِ ما استطعتم، و لا تقصدوا و لا تطلبوا فیہ الحاجةً أصلاً و لا تدخلوا فیہ علی السلطان و غیره جُهدکم و لا حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم.

الرَّابِعَ عَشَرَ: «جُوشُ رَوْزٍ» اسْمُ الْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِالْبَشْرِ وَالْأَنْعَامِ وَالْمَوَاشِي. تَقُولُ الْفُرْسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ خَفِيفٌ، وَيَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ جَيِّدٌ صَالِحٌ لِكُلِّ عَمَلٍ وَأَمْرٍ يَرَادُ، وَيَحْمَدُ فِيهِ لِقَاءَ الْأَشْرَافِ وَالْعُلَمَاءِ وَلِطَلْبِ الْحَوَائِجِ، وَمَنْ يُوَلَّدَ فِيهِ يَكُونُ حَسَنَ الْكِمَالِ مَشْعُوفًا بِطَلْبِ الْعِلْمِ وَيُعَمَّرُ طَوِيلًا، يَكْثُرُ مَالُهُ فِي آخِرِ عَمْرِهِ، وَمَنْ مَرِضَ فِيهِ يَبْرَأُ بِمَشِيَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

الخَامِسَ عَشَرَ: «دَبِيهَرُ رَوْزٍ» اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى. تَقُولُ الْفُرْسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ خَفِيفٌ، وَيَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ صَالِحٌ مَبَارِكٌ لِكُلِّ عَمَلٍ وَلِكُلِّ حَاجَةٍ تَرِيدُهَا، إِلَّا أَنَّهُ مَنْ يُوَلَّدَ فِيهِ يَكُونُ بِهِ خَرَسٌ أَوْ لُثْغَةٌ، فَاطْلُبُوا فِيهِ الْحَوَائِجَ فَإِنَّهَا تُقْضَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

السَّادِسَ عَشَرَ: «مِهْرَ رَوْزٍ» اسْمُ الْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِالرَّحْمَةِ. تَقُولُ الْفُرْسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ خَفِيفٌ جَيِّدٌ جِدًّا، وَيَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مَنحُوسٌ رَدِيٌّ مَذْمُومٌ، فَلَا تَطْلُبُوا فِيهِ حَوَائِجَكُمْ، وَلَا تُسَافِرُوا فِيهِ فَإِنَّهُ مِنْ سَافِرٍ فِيهِ هَلَكٌ، وَمَنْ وُلِدَ فِيهِ يَكُونُ لَا بُدَّ مَجْنُونًا، وَمَنْ مَرِضَ فِيهِ لَا يَكَادُ يَنْجُو، فَاجْهَدُوا فِي تَرْكِ طَلْبِ الْحَوَائِجِ وَالْحَرَكَةِ فَإِنَّهَا وَإِنْ قُضِيَتْ تُقْضَى بِمَشَقَّةٍ، وَرُبَّمَا لَمْ يَتِمَّ فِيهَا الْمَرَادُ، فَاتَّقُوا مَا اسْتَطَعْتُمْ وَتَصَدَّقُوا فِيهِ.

السَّابِعَ عَشَرَ: «نَمْرُوشُ رَوْزٍ» اسْمُ الْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِخَرَابِ الْعَالَمِ وَهُوَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. تَقُولُ الْفُرْسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مَخْتَارٌ خَفِيفٌ مَتَوَسِّطٌ، وَيَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ صَالِحٌ لِكُلِّ مَا يُرَادُ جَيِّدٌ مُوَافِقٌ صَافٍ مَخْتَارٌ لِجَمِيعِ الْحَوَائِجِ، فَاطْلُبُوا فِيهِ مَا شِئْتُمْ، وَتَزَوَّجُوا وَبِيعُوا وَاشْتَرُوا وَازْرَعُوا وَابْنُوا وَادْخُلُوا عَلَى السُّلْطَانِ وَغَيْرِهِ، فَإِنَّ حَوَائِجَكُمْ تُقْضَى بِمَشِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى.

الثَّامِنَ عَشَرَ: «رَشُ رَوْزٍ» اسْمُ الْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِالنِّيرَانِ. تَقُولُ الْفُرْسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ خَفِيفٌ، وَيَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مَخْتَارٌ جَيِّدٌ مَبَارِكٌ صَالِحٌ لِلسَّنْفِ وَالزَّرْعِ وَطَلْبِ الْحَوَائِجِ وَالتَّزْوِيجِ وَكُلِّ أَمْرٍ يَرَادُ، وَمَنْ خَاصَمَ فِيهِ عَدُوَّهُ أَوْ خَصَمَهُ غَلَبَ عَلَيْهِ وَظَفِرَ فِيهِ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى.

التاسع عشر: «فروردين روز» اسم الملك الموكَّل بأرواح الخلائق و قبضها. تقول الفرس: إنَّه يومٌ ثقيلٌ، و يقول الصادق: إنَّه يومٌ مختارٌ صالحٌ جيِّدٌ للسَّفرِ و التَّزويجِ و طلبِ الحوائجِ، و من خاصَمَ فيه عَدُوًّا ظَفِرَ به و غلبه بقدرة الله تعالى، و يصلحُ لكلِّ عملٍ، و هو اليومُ الَّذي وُلِدَ فيه إسحاقُ النَّبيُّ عليه السَّلامُ، و هو يومٌ مباركٌ يصلحُ لكلِّ ما تُريدُ، و من يُولَدُ فيه يكونُ مباركًا إن شاء الله تعالى.

العشرون: «بهرام روز» اسم الملك الموكَّل بالنصر و الخذلان في الحرب. تقول الفرس: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصادق: إنَّه يومٌ صالحٌ جيِّدٌ مختارٌ صافٍ يصلحُ لطلبِ الحوائجِ و السَّفرِ خاصَّةً و البناءِ و التَّزويجِ و الغرسِ و الدُّخولِ على السُّلطانِ و غيره فيه، فإنَّه يومٌ مباركٌ يصلحُ إن شاء الله تعالى. الحادي و العشرون: «رام روز» اسم الملك الموكَّل بالفرح و السُّرور. تقول الفرس: إنَّه يومٌ جيِّدٌ يُتَبَرَّكُ به، و يقول الصادق: إنَّه يومٌ نحسٌ مستمرٌّ، و هو يومٌ إهراقِ الدِّماءِ، فاتَّقوا فيه ما استطعتم، و لا تطلبوا فيه حاجةً، و لا تنازعوا فيه خصمًا، و من يُولَدُ فيه يكونُ مُحتاجًا فقيرًا في أكثرِ أمرِهِ و دهرِهِ، و من سافر فيه لم يربح و خيفَ عليه.

الثاني و العشرون: «باد روز»، اسم الملك الموكَّل بالرياح. تقول الفرس: إنَّه يومٌ ثقيلٌ، و يقول الصادق: إنَّه يومٌ مختارٌ جيِّدٌ صافٍ يصلحُ لكلِّ حاجةٍ تُريدها، فاطلبوا فيه الحوائجِ، فإنَّه يومٌ جيِّدٌ خاصَّةً للشِّراءِ و البيعِ و للصدقةِ فيه ثوابٌ جزيلٌ جليلٌ عظيمٌ، و من يُولَدُ فيه يكونُ مباركًا محبوبًا، و من مَرِضَ فيه يبرأُ سريعًا، و من سافر فيه يُحْصَبُ و يرجعُ إلى أهله مُعافًى سالمًا، و من دَخَلَ فيه إلى السُّلطانِ بَلَّغَ حَاجَتَهُ و وَجَدَ عنده نَجاحًا لما قَصَدَ له.

الثالث و العشرون: «ديبين روز»، اسم الملك الموكَّل بالنوم و اليَقْظَةِ. تقول الفرس: إنَّه يومٌ خفيفٌ، و يقول الصادق: إنَّه يومٌ مختارٌ وُلِدَ فيه يوسفُ عليه السَّلامُ، يصلحُ لكلِّ أمرٍ و حاجةٍ و لكلِّ ما تُريدونه، و خاصَّةً للتَّزويجِ و

التَّجَارَاتِ كُلِّهَا، وَ الدُّخُولِ عَلَى السُّلْطَانِ وَ التَّهَاسِ الْحَوَائِجِ، وَ مِنْ يُوَلَّدُ فِيهِ
يَكُونُ مَبَارِكًا صَالِحًا، وَ مِنْ سَافَرَ فِيهِ يَغْنَمُ وَ يَجِدُ خَيْرًا بِمَشِيَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

الرَّابِعُ وَ الْعِشْرُونَ: «دِينِ رَوْزُ»، اسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالسَّعْيِ وَ الْحَرَكَةِ. تَقُولُ
الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ خَفِيفٌ جَيِّدٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مَنْحُوسٌ، وَ وُلِدَ فِيهِ
فِرْعَوْنُ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَ هُوَ يَوْمٌ عَسِرٌ نَكِدٌ، فَاتَّقُوا فِيهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَ مِنْ سَافَرَ فِيهِ
مَاتَ فِي سَفَرِهِ، (وَ فِي نُسَخَةٍ أُخْرَى:) وَ مِنْ يُوَلَّدُ فِيهِ يَمُوتُ فِي سَفَرِهِ أَوْ يُقْتَلُ
أَوْ يَغْرَقُ وَ يَكُونُ مُدَّةَ عُمُرِهِ مَحْزُونًا مَكْدُودًا نَكِدًا وَ لَا يُؤَفِّقُ لِحَيْرٍ، وَ مِنْ مَرِضَ
فِيهِ طَالَ مَرَضُهُ وَ لَا يَكَادُ يَنْتَفِعُ بِمَقْصِدٍ وَ لَوْ جَهَدَ جُهْدَهُ.

الخَامِسُ وَ الْعِشْرُونَ: «أَرْدِ رَوْزُ»، اسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْجَنِّ وَ الشَّيَاطِينِ. وَ تَقُولُ
الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ ثَقِيلٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٍ رَدِيٍّ مَذْمُومٌ، وَ هُوَ الْيَوْمُ
الَّذِي أَصَابَ فِيهِ أَهْلَ مِصْرَ سَبْعَةَ أَضْرِبٍ مِنَ الْآفَاتِ، وَ هُوَ يَوْمٌ شَدِيدُ الْبَلَاءِ، وَ
مِنْ مَرِضَ فِيهِ لَمْ يَكْدُ يَنْجُو وَ لَا يَبْرَأُ، وَ مِنْ سَافَرَ فِيهِ لَا يَرْجِعُ وَ لَا يَرْبِحُ، فَلَا
تَطْلُبُوا فِيهِ حَاجَةً، وَ احْفَظُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ وَ احْتَرِزُوا، وَ اتَّقُوا فِيهِ جُهْدَكُمْ.

السَّادِسُ وَ الْعِشْرُونَ: «أَشْتَادِ رَوْزُ»، اسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ الَّذِي خُلِقَ عِنْدَ
ظُهُورِ الدِّينِ. تَقُولُ الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ جَيِّدٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ صَالِحٌ
مَبَارِكٌ ضَرَبَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ، يَصْلُحُ لِكُلِّ حَاجَةٍ مَا خَلَا
التَّرْوِيحَ وَ السَّفَرَ، وَ اجْتَنِبُوا فِيهِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ مِنْ تَزَوَّجَ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ أَمْرُهُ وَ يُفَارِقُ
أَهْلَهُ وَ فُرِّقَ بَيْنَهُمَا، وَ مَنْ سَافَرَ فِيهِ لَمْ يَصْلُحْ وَ لَمْ يَرْبِحْ وَ لَمْ يَرْجِعْ، وَ عَلَيْكُمْ
بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْمَنْفَعَةَ بِهَا وَافِرَةٌ وَ لِمَضَارِّهِ دَافِعَةٌ بِمَشِيَّةِ اللَّهِ وَ عَوْنِهِ.

السَّابِعُ وَ الْعِشْرُونَ: «أَسْمَانِ رَوْزُ»، اسْمُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالسَّمَاوَاتِ. يَقُولُ
الْفَرَسُ: إِنَّهُ يَوْمٌ مُخْتَارٌ، وَ يَقُولُ الصَّادِقُ: إِنَّهُ يَوْمٌ جَيِّدٌ مُخْتَارٌ يَصْلُحُ لَطَلَبِ
الْحَوَائِجِ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ تُرِيدُهُ، وَ مِنْ يُوَلَّدُ فِيهِ يَكُونُ جَمِيلًا حَسَنًا مَلِيحًا، وَ هُوَ
جَيِّدٌ لِلْبِنَاءِ وَ الزَّرْعِ وَ الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ الدُّخُولِ عَلَى السُّلْطَانِ، فَاعْمَلُوا مَا
شِئْتُمْ وَ اسْعُوا فِي حَوَائِجِكُمْ.

الثامن والعشرون: «رامیاد روز»، اسم الملك الموكَّل بالقضاء بين الخلق. تقول الفرس: إنه يومٌ ثقيلٌ منحوسٌ، ويقول الصادق: إنه يومٌ سعيدٌ مباركٌ ممدوحٌ، وُلِدَ فيه يعقوبُ النَّبِيُّ عليه السلام، يصلحُ للسفرِ وجميعِ الحوائجِ، و من يُولدُ فيه يكونُ مرزوقًا محبوبًا إلى الناسِ، محبوبًا إلى أهلِهِ مُحسنًا إليهم، إلاَّ أَنَّهُ يُصِيبُهُ الغمومُ و الهُمومُ، و يُبتلى في آخِرِ عُمُرِهِ، و لا يُؤمَنُ عليه من ذهابِ بَصَرِهِ.

التاسع والعشرون: «مهرِ اسفند روز»، اسم الملك الموكَّل بالأفنية والأزمان والعقول والأسباع والأبصار. تقول الفرس: إنه يومٌ جيّدٌ، ويقول الصادق: إنه يومٌ مختارٌ جيّدٌ يصلحُ لكلِّ حاجةٍ ما خلا الكاتبَ فَإِنَّهُ يُكرَهُ له ذلك، و لا أرى لَهُ أن يسعَى حاجةً فيه إن قدرَ على ذلك، و من مرضَ فيه يبرأُ سريعًا، و من سافرَ فيه أصابَ مألًا كثيرًا إلاَّ من كانَ كاتبًا فَإِنَّهُ يُكرَهُ له ذلك و لا أرى السعَى في حاجتِهِ إن قدرَ عليه، و من أبقَ له فيه أبقَ رَجَعَ إِلَيْهِ سريعًا، و من صَلَّتْ له ضالَّةً وجدها.

الثلاثون: «أنيران روز»، اسم الملك الموكَّل بالأدوار والأزمان. تتبركُ فيه الفرس، و يقول الصادق: إنه يومٌ مختارٌ جيّدٌ صالحٌ لكلِّ شيءٍ، و هو اليومُ الَّذِي وُلِدَ فيه إسماعيلُ بنُ إبراهيمَ صلواتُ اللهَ عليهما و على ذُرِّيَّتِهِما و على آلهِما، يصلحُ لكلِّ شيءٍ و لكلِّ حاجةٍ من شراءٍ و بيعٍ و زرعٍ و غرسٍ و تزويجٍ و بناءٍ، و من مرضَ فيه يبرأُ سريعًا إن شاء الله.

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: من وُلِدَ فيه يكونُ حكيماً حليماً صادقاً مباركاً مُرتفعاً أمرُهُ و يعلو شأنُهُ، و يكونُ صادقَ اللسانِ، صاحبَ وفاءٍ. و من أبقَ له فيه أبقَ وجده، و من صَلَّتْ له فيه ضالَّةً وجدها إن شاء الله تعالى. «^١

این روایت را مرحوم مجلسی با این تفصیل نقل کرده است و از توضیحی که پس از ذکر روایت می‌دهد معلوم می‌شود که خود، آن را قبول کرده و بر آن صحّه گذارده است و در مقام مقایسه و مقابله با روایتی که ابن شهر آشوب از موسی بن جعفر علیهما السّلام در ردّ عید نوروز آورده است، آن را ترجیح داده و معروف و مشهور شمرده است. حال قضاوت درباره صحت و سقم این روایت را به پس از ترجمه آن، موکول می‌نماییم تا به خزعبلات و اراجیفی که در این روایت دروغین وجود دارد بهتر و بیشتر آشنا شویم.

مرحوم مجلسی بدون اینکه نامی از کتاب و منبع این روایت ذکر کند می‌گوید:

«در بعضی از کتب معتبره، این روایت را دیدم که: فضل الله بن علی، از جعفر بن محمد، از احمد بن عباسی دوریستی، از جعفر بن احمد، از علی بن بلال، از احمد بن محمد، از حبیب الخیر، از محمد بن حسین صائغ، از پدرش، از معلی بن خنیس روایت می‌کند که معلی گفت:

در روز نوروز به منزل امام صادق علیه السّلام آمدم. در این هنگام امام فرمود: «امروز را می‌شناسی؟» عرض کردم: فدایت شوم این روز روزی است که عجم او را بزرگ می‌شمرند و به همدیگر هدیه می‌دهند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «قسم به بیت عتیق که در مکه است، این تعظیم به جهت سنتی است از قدیم و من برای تو آن را توضیح خواهم داد تا بر آن مطلع گردی.»

عرض کردم: ای مولای من، اگر به راز این مسأله از جانب شما پی ببرم برایم خوشایندتر است از اینکه اموات و گذشتگان من زنده شوند و دشمنانم بمیرند.

پس امام علیه السّلام فرمود: «ای معلی! روز نوروز، روزی است که خداوند از بندگانش عهد و پیمان گرفت که او را عبادت کنند و به او شرک نوزند، و به پیامبران و حجّت‌های الهی ایمان بیاورند، و به ائمه معصومین علیهم السّلام مؤمن شوند. و در این روز بود که برای اولین بار خورشید طلوع کرد و بادهای وزیدن گرفت و گل‌های زمین شکفته شد. و نوروز همان

روزی است که سفینه نوح بر کوه جودی قرار گرفت. و همان روزی است که خداوند زنده گردانید ﴿آن قومی را که به جهت ترس از مرگ از خانه‌های خود بیرون آمدند در حالی که تعداد آنان به هزارها می‌رسید، آنگاه خداوند به آنان خطاب کرد بمیرید، سپس آنها را زنده کرد.﴾ و نوروز همان روزی است که جبرئیل بر پیامبر نازل شد، و نیز روزی است که رسول خدا امیرالمؤمنین علیهما السلام را بر دوش خود قرار داد تا اینکه بت‌های قریش را از فراز کعبه پایین آورد و آنها را خرد نمود، و هم‌چنین برای حضرت ابراهیم علیه السلام. و نوروز، روزی است که رسول خدا به اصحاب خود امر نمود که با علی به عنوان امیرالمؤمنین بیعت نمایند، و همان روزی است که رسول خدا علی را به سوی وادی جن فرستاد تا برای رسالت خویش بیعت نمایند، و همان روزی است که برای بار دوم برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفته شد، و همان روزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر اهل نهروان غلبه یافت و ذوالثدیه را به قتل رساند، و این روز همان روزی است که قائم ما ظهور خواهد کرد و والیان امر خود را آشکار خواهد ساخت، و همان روزی است که قائم ما بر دجال پیروز می‌شود و او را بر کناسه کوفه به دار می‌آویزد. و هیچ نوروزی بر ما نمی‌گذرد مگر اینکه ما توقع ظهور را در آن می‌بریم، زیرا این روز مربوط به ما و شیعیان ما است؛ که پارسیان آن را پاس داشتند و شما آن را ضایع و تباه نمودید.

سپس حضرت می‌فرماید: «یکی از انبیا از خداوند سؤال کرد:

چگونه این افرادی که از خانه‌های خود خارج شدند و مرگ آنان را فرا گرفت، دوباره زنده خواهند شد؟

خداوند به او وحی فرستاد که در این روز (روز نوروز)، آب بر جایگاه آنان پاشد، و این روز اولین روز از سال پارسیان است.

در حالی که عدد آنها به سی هزار نفر می‌رسید همه آنها زنده شدند، و بدین جهت پاشیدن آب در روز نوروز به یک سنت تبدیل گردید.

پس من عرض کردم: ای سید و آقای من، فدایت شوم، آیا اسماء روزها را به فارسی تعلیم من نمی‌کنی؟

حضرت فرمودند: «ای معلی، اینها روزهایی هستند از دیر باز که از ماه‌های قدیم نشأت گرفته‌اند، هر ماه سی‌روز می‌باشد بدون زیاده و نقصان.

اولین روز از هر ماه «هرمزد روز» نامیده می‌شود که اسمی است از اسماء الهی، و خداوند در این روز حضرت آدم را آفرید. پارسیان گویند: این روز، روز شایسته‌ای است برای خوردن و آشامیدن و سرور، ولی صادق گوید: این روز روز مبارکی است، روز سرور است. در این روز با امراء و بزرگان برای حوایج خود ملاقات کنید که به اذن خدا مقرون به خیر خواهد شد. و فرزندی که در این روز به دنیا آید مبارک است. و در این روز با سلطان ملاقات کنید و به خرید و فروش پردازید، و اگر قصد زراعت و کاشت درخت و بنای منزل و مسافرت دارید انجام دهید؛ زیرا این روز، روز برگزیده‌ای است که برای همه این امور صلاحیت دارد. و نیز برای ازدواج مناسب است، و کسی که در این روز مریض شود سریعاً آفاقه پیدا می‌کند، و کسی که چیزی از او گم شده آن را پیدا خواهد کرد، إن شاء الله.

و اما روز دوم از هر ماه را «بهمن روز» گویند، روزی است شایسته و پاک. خداوند در این روز حواء را آفرید در حالی که او ضلعی از اضلاع آدم علیه السلام بود. و آن اسم فرشته‌ای است که خداوند او را بر حجاب‌های قدس و کرامت مأمور داشته است. پارسیان گویند: این روز روزی است شایسته و برگزیده، ولی صادق گوید: روزی است مبارک، در این روز ازدواج کنید، و هنگامی که از سفر برمی‌گردید در این روز وارد خانه شوید، و در این روز مسافرت کنید و به خرید و فروش پردازید، و هر حاجتی که دارید به دنبالش بروید که در این روز برگزیده، به آن خواهید رسید. و کسی که در ابتدای روز مریض شود بیماری او سبک خواهد بود و اگر در انتهای روز مریض شود سنگین خواهد بود و ممکن است در این مرض از دنیا برود.

و اما سومین روز از ماه «اردیبهشت روز» است، و آن نام فرشته‌ای است که مأمور است بر شفا و بیماری. پارسیان گویند: این روز، روز سنگینی است، ولی صادق گوید: این روز، روز نحس و مشئومی است که تا آخر استمرار دارد، پس در این روز به دنبال حوایج و کارهای خود نروید و با سلطان

ملاقات نکنید و به خرید و فروش نپردازید و اقدام بر ازدواج ننمایید و از کسی درخواست حاجت نکنید و به کسی کاری را تکلیف نکنید، و مواظب بر خویش باشید و از کارگزاران سلطان بهراسید، و به هر مقدار که می‌توانید صدقه دهید که در این روز هر کس مریض شود بیم آن می‌رود که فوت کند. و این روز، روزی است که خداوند آدم و حواء را از بهشت بیرون کرد و لباس آنان را از ایشان بازستاند، و کسی که در این روز مسافرت کند دیگر بهره‌ای از سفرش نخواهد داشت.

و اما روز چهارم «شهریور روز» است، اسم فرشته‌ای است که جواهر در این روز از آن فرشته به وجود آمده است و خود بر آنها مأمور و موکل است، و آن فرشته مأمور است بر دریای روم. پارسیان گویند: این روز برگزیده است، و صادق گوید: روزی است مبارک، در این روز هابیل فرزند آدم به دنیا آمد. این روز برای ازدواج مناسب است، و برای صید در خشکی و دریا نیکو است. و هر مولودی که در این روز به دنیا آید مردی است صالح و مبارک که مورد توجه و محبت مردم واقع می‌شود. فقط مشکل، آن است که برای سفر مناسب نیست و کسی که مسافرت کند بیم آن می‌رود که برنگردد و به او بلا و اندوه وارد شود. و کسی که در این روز مریض شود به زودی بهبودی خواهد یافت، این شاء الله.

و روز پنجم را «اسفندارمذ روز» گویند، و آن اسم فرشته‌ای است که موکل بر طبقات زمین است. پارسیان گویند: روزی است سنگین، و صادق گوید: روزی است نحس و پست. در این روز قابیل فرزند آدم به دنیا آمد و آن مردی بود ملعون و کافر و همان کسی است که برادرش را کشت و باعث عذاب و مصیبت بر خانواده‌اش شد و غم و گریه را به خاندانش وارد نمود، پس از این روز بر حذر باشید که روز شوم و نحس و مذموم است، و به دنبال حاجات خویش نروید و با سلطان ملاقات نکنید و از منازل خود خارج نشوید و از برخورد با درندگان و نیز آلات قتاله اجتناب ورزید.

و روز ششم «خرداد روز» است، و آن نام فرشته‌ای است مأمور بر کوه‌ها. پارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است مبارک که

برای تزویج صلاحیت دارد، و نیز برای طلب حوائج به هر نوع و قسم - در خشکی و دریا و نیز صید در آنها - قابلیت دارد، و نیز برای طلب رزق و روزی و مایحتاج زندگی. کسی که در این روز سفر نماید، با دست پر و برآورده شدن مطلوب، به زودی به خانواده‌اش باز می‌گردد. پس هر حاجتی که دارید در این روز اقدام کنید که إن شاء الله برآورده خواهد شد. و اما روز هفتم «مرداد روز»، اسم فرشته‌ای است که مأمور است به ارزاق مردم. پارسیان گویند: روزی است فرخنده، و صادق گوید: روزی است میمون و مبارک. در این روز برای قضای حوائج اقدام نمایید، از بنا و کاشت درختان و پاشیدن بذر و زراعت و دنبال صید رفتن و ملاقات با سلطان و مسافرت؛ زیرا این روز برگزیده است و برای همه چیز مناسبت و صلاحیت دارد، إن شاء الله.

روز هشتم را «دیبار روز» گویند، و آن اسمی از اسماء الله است. فارسیان گویند: این روز خجسته است، و صادق گوید: این روز مبارک است و برای رفع حوائج صلاحیت دارد، و نیز جهت خرید و فروش و صید - به استثنای مسافرت - نیکو است، پس مواظب باشید. و کسی که مریض شود به زودی خوب خواهد شد. و در این روز به ملاقات سلطان و غیر او بروید که حوائجتان برآورده خواهد شد که هر کس در این روز بر سلطان وارد شود حاجت‌روا خواهد شد.

روز نهم را «آذر روز» گویند، اسم فرشته‌ای است مأمور بر دوزخ در روز قیامت. فارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است صالح و سبک و میمون و مبارک از ابتدای روز تا انتهای آن برای مسافرت و هرچه خواهید مناسبت دارد، و کسی که در این روز به سفر برود مال بسیاری نصیبش شود و سفر پرخیر و برکتی خواهد داشت. و کسی که مریض شود به زودی آفاقه خواهد یافت و همراه با مرض، مسأله ناگواری نخواهد داشت، إن شاء الله تعالی. پس حاجات خود را در این روز جستجو نمایید که به اراده پروردگار برآورده شود.

روز دهم «آبان روز» است، و آن اسم فرشته‌ای است که مأمور بر دریا و

آب‌ها است. پارسیان گویند: این روز سنگین است، و صادق گوید: این روز برای همه حاجات و امور صلاحیت دارد مگر ملاقات با سلطان. و این همان روزی است که نوح نبی علیه السلام به دنیا آمد، و هر مولودی که در این روز به دنیا آید، رزق او گشاده و خوش‌روزی خواهد بود و به تنگدستی مبتلا نخواهد شد و قبل از کهولت از دنیا نخواهد رفت و هیچ‌گاه به فقر و تنگدستی مبتلا نخواهد شد. و هر کس از سلطان و غیر او در این روز فرار کند گرفتار خواهد شد. و هر گمشده‌ای در این روز پیدا خواهد شد، و برای خرید و فروش و سفر مناسب است، و کسی که در این روز بیمار شود سریعاً بهبودی خواهد یافت، إن شاء الله تعالی.

روز یازدهم را «خور روز» خوانند، و آن اسم فرشته‌ای است که مأمور بر خورشید است. پارسیان بدان روز سنگین گویند مانند روز پیش، و صادق گوید: روزی است که شیث بن آدم در آن روز تولد یافت و نیز پیامبر اکرم در چنین روزی به دنیا آمدند. و این روز برای خرید و فروش و همه امور و حوایج و سفر مناسب است، به جز ملاقات با سلطان که مناسب نیست و دوری از او بهتر است از نزدیکی به او، پس سزاوار است که از او دوری گزینید. و مولودی که در این روز به دنیا آید مبارک و خوش‌روزی خواهد بود و عمرش طولانی شود و هیچ‌گاه به فقر مبتلا نگردد. پس همه حوایج خود را در این روز پیگیر شوید به جز ملاقات با سلطان.

روز دوازدهم «ماه روز» است، و آن اسم فرشته‌ای است که مأمور بر ماه است. پارسیان گویند: روز سبکی است و به آن روزبه نیز گویند، ولی صادق گوید: روزی است شایسته و نیک و برگزیده و برای همه امور مناسب است مانند روز یازدهم، و مولود در آن روز عمرش طولانی شود. پس به دنبال حوایج خود باشید و با سلطان ملاقات کنید - البته در ابتدای روز، نه در انتهای آن - و از خداوند مدد گیرید که به اراده او همه حوایج شما برآورده خواهد شد.

روز سیزدهم «تیر روز» می‌باشد، و آن اسم فرشته‌ای است که موکل بر ستارگان است. پارسیان گویند: روز سنگین و شومی است، ولی صادق

گوید: روزی است نحس و تا آخر روز به همین شکل می‌باشد. پس تا می‌توانید مواظب همه کارها و امور خود باشید و اصلاً هیچ حاجتی را به نظر نیاورید و به دنبال آن نروید و به ملاقات سلطان و غیر او برای طلب حاجت نروید، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظیم.

روز چهاردهم «جوش روز» است، و آن اسم فرشته‌ای است که بر انسان و چهارپایان موکل می‌باشد. اهل فارس گویند: روزی است سبک، ولی صادق گوید: روزی است نیکو و شایسته است برای هر کاری که مقصود باشد، و ملاقات با علما و اشراف نیکو است و برای پیگیری حوایج مناسب است، و مولود در این روز دارای کمالات پسندیده و طالب علم خواهد بود و عمر طولانی خواهد داشت و در اواخر عمر صاحب ثروت و مکتب گردد، و کسی که در این روز مریض شود به اراده خداوند خوب خواهد شد.

روز پانزدهم «دی‌مهر روز» است، و آن اسمی است از اسماء الله. پارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است شایسته و مبارک برای هر کار و مقصودی که مایل به انجامش شوی، مگر اینکه مولود در این روز یا لال خواهد شد و یا در زبانش لکنتی خواهد بود. پس حوایج خود را در این روز دنبال کنید که إن شاء الله به آنها خواهید رسید.

روز شانزدهم «مهر روز» است که نام فرشته رحمت است. پارسیان گویند: این روز بسیار سبک باشد، ولی صادق گوید: این روز بسیار منحوس و پست و مذموم است. در این روز به دنبال حاجت‌های خویش نروید و اقدام به سفر ننمایید؛ زیرا هر کس که در این روز مسافرت کند لاجرم هلاک خواهد شد. و هر مولودی که در این روز به دنیا آید حتماً دیوانه خواهد بود، و هر کس در این روز مریض شود قطعاً خواهد مرد. بنابراین زنهاری که به دنبال طلب حوایج بروید، و اگر برآورده شود با مشقت توأم خواهد بود و چه بسا که به مطلوب نخواهد رسید، پس تا می‌توانید بر حذر باشید و در این روز برای رفع بلا یا صدقه دهید.

و اما روز هفدهم «نمروش روز» است که نام فرشته‌ای است مأمور به تخریب عالم و آن جبرئیل است. پارسیان این روز را سبک و برگزیده

می‌شمارند، و صادق گوید: این روز برای هر کاری صلاحیت دارد، روزی است نیکو و موافق و برگزیده برای جمیع حوایج، پس هر چه می‌خواهید طلب کنید و ازدواج کنید و به خرید و فروش پردازید و زراعت و بنا، شایسته است. ملاقات با سلطان و غیر او پسندیده است، پس حتماً حوایج شما به مشیت خداوند برآورده خواهد بود.

و روز هجدهم «رش روز»، اسم فرشته موکل بر آتش است. فارسیان گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است برگزیده و نیکو و مبارک که برای سفر و زراعت و طلب حوایج و ازدواج و سایر امور مناسب است. و کسی که با دشمنش درآویزد بر او غالب شود و به قدرت خدای تعالی پیروز خواهد شد.

و روز نوزدهم «فروردین روز» است که نام فرشته موکل به ارواح خلایق و قبض آنها است. اهل فارس گویند: روزی است سنگین، و صادق گوید: روزی است برگزیده و برای سفر و تزویج و پیگیری حوایج بسیار مناسب است. و هر کس با دشمن خود درآویزد بر او غلبه خواهد کرد و او را شکست خواهد داد به قدرت خداوند، و برای هر کاری صالح است. و این همان روزی است که اسحاق نبی در آن تولد یافت و روزی است مبارک و مناسب برای هر امر و حاجتی که به دنبالش هستی. و مولود در این روز مبارک است، ان شاء الله.

و اما روز بیستم «بهرام روز» است و آن، اسم ملکی است که موکل به پیروزی و خسران در جنگ است. اهل فارس گویند: روز سبک است، و صادق گوید: روزی است صالح و نیکو و برگزیده و پاک که برای حوایج و سفر به خصوص، و نیز بنا و تزویج و کاشت درختان و ملاقات با سلطان و غیر او مفید خواهد بود. و این روز، روز مبارک و صالح است ان شاء الله تعالی.

و روز بیست و یکم «رام روز» است، و آن نام فرشته‌ای است که موکل بر سرور و فرح است. فارسیان گویند: روزی است نیکو و متبرک، و صادق گوید: روزی است نحس و پایدار، روز ریختن خون است، پس تا می‌توانید خود را حفظ نمایید و به دنبال حاجتی نروید و در این روز با خصم خود منازعه نکنید. و مولودی که در این روز زاده شود فردی نیازمند

و فقیر خواهد شد و در اکثر ازمنه عمر خویش تنگدست و محتاج خواهد بود. و کسی که در این روز به سفر رود چیزی به دست نخواهد آورد و بیم آن می‌رود که از سفر برنگردد.

و روز بیست و دوم «باد روز» است، و آن نام فرشته موکل بر باد است. اهل فارس گویند: روزی است سنگین، و صادق گوید: روزی است برگزیده و نیکو و پاک، برای هر حاجتی که بخواهی مناسب است؛ پس حوایج خود را در این روز بخواهید که روزی است نیکو، مخصوصاً برای خرید و فروش. و صدقه در این روز ثواب بسیار دارد، و مولود در این روز مبارک و محبوب خواهد بود. و کسی که مریض شود به زودی بهبودی خواهد یافت و کسی که مسافرت کند، به گشایش خواهد رسید و سالم‌اً به خانه خویش بازخواهد گشت. و کسی که با سلطان ملاقات کند به آرزوی خویش خواهد رسید و آنچه منظور او است نزد سلطان بازخواهد یافت.

روز بیست و سوم «دی‌بدین روز» نام فرشته‌ای است که موکل به خواب و بیداری است. اهل فارس گویند: روزی است سبک، و صادق گوید: روزی است برگزیده، و حضرت یوسف در این روز به دنیا آمد، و برای همه امور و حاجات سزاوار است و به هر چیزی که مورد خواست و میل شما باشد روا است، مخصوصاً ازدواج و جمیع اقسام تجارت‌ها. و ملاقات با سلطان و طلب حوایج از او مناسب است. و مولود در این روز مبارک و صالح است. و کسی که به مسافرت رود، غنیمت آورد و به خیر و برکت خواهد رسید، إن شاء الله.

و اما روز بیست و چهارم «دین روز» است، و آن نام فرشته‌ای است که موکل بر سعی و کوشش و حرکت است. اهل فارس گویند: روزی است سبک و نیکو، و صادق گوید: روزی است منحوس. در این روز فرعون - لعنه الله - به دنیا آمد. و این روز، روز ننگی و بدبختی است؛ پس تا می‌توانید خود را از حوادث دور نگه دارید. و کسی که در این روز سفر نماید مرگ او را فرا خواهد گرفت. و کسی که در این روز متولد شود یا در سفر می‌میرد یا به قتل خواهد رسید و یا اینکه غرق خواهد شد، و در تمام مدت عمر محزون و تهی دست و بیچاره و بدبخت خواهد بود و به هیچ امر خیری موفق نخواهد

شد. و کسی که در این روز مریض شود، مرضش طولانی خواهد بود، و به هر مقصود و منظوری که روی آورد سرافکننده و خاسر باز خواهد گشت. روز بیست و پنجم «ارد روز» است که نام ملک موکل بر جن و شیاطین می‌باشد. اهالی فارس گویند: روز سنگینی است، و صادق گوید: روزی است نحس و شوم و مذموم. و همان روزی است که اهالی مصر به هفت نوع از آفات مبتلا شدند، و روزی است که بلایا در آن زیاد واقع شود. و کسی که در این روز مریض شود امیدی به بهبودی و سلامت او نخواهد بود. و کسی که به مسافرت برود دیگر برنخواهد گشت و سودی به دست نخواهد آورد. پس در این روز به دنبال حاجات خویش نروید و خود را از گزند حوادث محفوظ بدارید و تا می‌توانید از برخورد با جریانات دوری گزینید.

روز بیست و ششم «أشتاد روز» است، و آن نام ملکی است که موکل بر دین است، و روزی که دین ظاهر گشت او نیز خلق شد. اهل فارس گویند: روز نیکویی است، ولی صادق گوید: روزی است شایسته و مبارک. در این روز موسی با عصای خویش بر رود نیل زد و آب‌ها کنار رفتند. برای رسیدن به هر حاجتی جز ازدواج و سفر مناسب است، و باید از این دو مسأله در این روز اجتناب شود و کسی که در این روز ازدواج کند کارش به خیر نخواهد گذشت و از عیال خود جدا خواهد گشت، و کسی که مسافرت کند امورش به صلاح نخواهد بود و سودی نخواهد برد و باز نخواهد گشت. و بر شما باد به صدقه دادن در این روز که باعث منفعت بسیار خواهد بود و از ضررهای این روز جلوگیری خواهد نمود، به اراده خدا و کمک او.

روز بیست و هفتم «آسمان روز» است که نام فرشته موکل بر آسمان‌ها است. پارسیان گویند: روزی است برگزیده، و صادق گوید: روزی است نیکو و برگزیده که برای طلب حوایج و هر چیز دیگری که بخواهی شایسته است. و مولود در این روز، زیبا و نیکو و جذاب خواهد بود، و برای بنا و کشت و خرید و فروش و ملاقات با سلطان نیکو است. پس هر آنچه می‌خواهید انجام دهید و در حوایج خود کوشا باشید.

روز بیست و هشتم «رامیاد روز» است که نام فرشته‌ای موکل بر قضای الهی

در بین خلایق است. پارسیان گویند: روزی است سنگین و منحوس، و صادق گوید: روزی است میمون و مبارک و ممدوح. در این روز یعقوب نبی به دنیا آمد، و برای مسافرت و جمیع حاجات مناسب است. و کسی که در این روز زاده شود، خوش‌روزی خواهد بود و مورد توجه و محبت مردم واقع می‌شود و اهل منزل او را دوست خواهند داشت، و او نیز به آنان نیکی خواهد نمود، به جز اینکه حوادث و مسائلی که باعث غم و غصه می‌گردند برایش پیش خواهد آمد و در نهایت عمر مبتلا خواهد شد و ممکن است بینایی خویش را نیز از دست بدهد.

روز بیست و نهم «مهراصفند روز» است، و آن نام ملکی است موکل بر گذران عمر و زمان و عقول و گوش‌ها و چشم‌ها. پارسیان گویند: روزی است نیکو، و صادق گوید: روزی است برگزیده و نیکو و صالح برای هر حاجتی به جز کتابت (عقدنامه و قولنامه) که در این روز کراهت دارد. و من گمان نمی‌کنم که شخصی در این روز به این مسأله مبادرت ورزد و به نتیجه‌ای دست یابد. کسی که مریض شود به زودی صحت خواهد یافت. و کسی که مسافرت کند به مال بسیاری خواهد رسید مگر کسی که کاتب است که برای او کراهت دارد و به نتیجه نخواهد رسید. و کسی که غلامش فرار کند به زودی باز خواهد گشت، و گمشده در این روز سریعاً پیدا خواهد شد. روز سی‌ام «انیران روز» است که نام فرشته‌ای است موکل بر گردش چرخ و روزگار. اهل فارس به این روز تبرک جویند، و صادق گوید: روزی است مختار و نیکو و صالح برای انجام هر کاری در این روز. روزی است که اسماعیل فرزند ابراهیم که صلوات خدا بر آن دو و بر ذریه آن دو و بر خاندان ایشان باد، متولد شد. برای همه امور صالح است از قبیل خرید و فروش و زراعت و کاشت درخت و ازدواج و بنا. و کسی که مریض شود به زودی صحت خواهد یافت، إن شاء الله.

و امیرالمؤمنین فرموده است: مولود در این روز مردی حکیم، حلیم و بردبار، راستگو و مبارک خواهد بود، و شأن و منزلتش بالا خواهد رفت و سخن به صدق گوید و به عهد خویش وفا کند.

و کسی که غلامش در این روز فرار کند بازمی‌گردد، و گمشده در این روز پیدا خواهد شد، إن شاء الله تعالی.»

- تمام شد این روایت کذایی با این طول و تفصیل!

واقعاً انسان نمی‌داند در قبال این اراجیف و خزعلات چه کند و چه بگوید؟! آخر این بزرگان امثال مجلسی و ابن‌فهد و غیره، چه تصویری از این خرافات داشتند که حکم به معروفیت و مشهوریت آن داده‌اند و آن را در مقابل اخبار مخالف، قوی‌تر و قابل استنادتر شمرده‌اند؟!

با وجود طولانی بودن این حدیث مجعول و دروغ، ما بنا گذاشتیم که تمامی آن را در اینجا بیاوریم تا خوانندگان ببینند و بدانند و بفهمند که چه خرافاتی توسط ایادی مرموز، در دین و آیین ما به نام شریعت و دیانت با انتساب به زمامداران تشیع و ولایت وارد شده است! و مگر این بزرگان تناقضات و خرافات و دروغ‌های موجود در این گونه روایات را متوجه نمی‌شدند!!

آخر این چه حرفی است که هر کسی در این روز به سفر برود دیگر برنخواهد گشت؟! امروزه در همین روزی که بیم از مسافرت در آن داده شده است چگونه است که میلیون‌ها نفر به سیر و سفر می‌پردازند و هیچ مسأله و خطری متوجه آنان نمی‌شود؟ و صدها میلیون به خرید و فروش اشتغال دارند و همه از این بابت راضی و خرسند می‌باشند؟! و به عکس اشخاصی که در روزهای سعه به مسافرت می‌روند چه بسا با خطر و صدماتی مواجه شوند و افرادی که به تجارت و کسب و کار مشغول‌اند دچار خسارت و ضرر گردند! و آیا تمام افرادی که در روزهای مخصوص متولد می‌شوند به لالی و لکنت زبان دچار می‌گردند؟! و به عکس در روزهایی که برای این منظور، مسعود و مبارک است چنین مسأله‌ای پیش نخواهد آمد؟!

از اینها گذشته، چگونه امام علیه‌السلام ملاقات با سلطان را در روزهای خاص به اصحابش توصیه می‌نماید، در حالی که این همه حدیث و خبر در مذمت ارتباط با آنان و رفت و آمد با آنها در دست می‌باشد؟! تا جایی که ترافع نزد حاکم

را حرام و منافی را که از این طریق به دست می‌آورد سحت و باطل می‌شمرد^۱ و مصرف آن را حرام می‌داند؟!

و مضحک‌تر از اینها اینکه خرید و فروش را در این روزها توصیه نمی‌کند که موجب تباهی مال و ضرر و خسارت خواهد شد، در حالی که اساس در هر معامله و تجارتي، دو طرف فروشنده و خریدار می‌باشند و اگر یکی ضرر نمود طبعاً طرف مقابل او نفع بسیار برده است، پس چگونه است که نحوست و شومی این روزها فقط به یکی از دو طرف برمی‌گردد و آن روز برای طرف مقابل روز سعد و مبارکی خواهد بود؟! و بر همین قیاس، داستان تخاصم و نزاع با خصم و مخالف است، که در بعضی از این روزها توصیه شده و در بعضی دیگر نهی گردیده است، حال این چه روز نحس و مذمومی است که برای یکی از دو طرف موجب شکست و نابودی و برای طرف مقابل، موجب ظفر و غلبه است و طبیعتاً برای او روز سعد و مبارکی خواهد بود؛ آیا این تناقض نیست؟!

و همین‌طور افرادی که در روزهای مشخص زاییده می‌شوند، آیا دیده شده است که تمامی آنها در سفر هلاک شوند یا اینکه کشته شوند و یا در دریا غرق شوند؟! و مهم‌تر از همه این اشکالات اینکه: در این روایت مجعول، تعداد روزهای ماه را سی روز شمرده است نه یک روز کم و نه یک روز زیاد؛ حال سخن در اینجا است که: شکی نیست تعداد روزهای سال شمسی ۳۶۵ روز و چند ساعت می‌باشد و اگر ماه فقط سی روز باشد تعداد روزهای سال سیصد و شصت روز خواهد بود، بنابراین پنج روز زیاده کجا خواهد رفت؟! و مترتب بر این مسأله، وقایع و حوادثی که در روزهای مخصوص اتفاق افتاده‌اند، دقیقاً چه روز از سال خواهد بود؟! بدین لحاظ است که ما نمی‌توانیم در قبال این خرافات و اراجیف چشم بر

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲؛ وسایل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۶: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوْتِ فَحَكَمَ لَهُ، فَإِنَّهَا يَأْخُذُ سَحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا.» - الخبر.

هم بگذاریم و این روایت را اگرچه دارای سند صحیح هم باشد، منتسب به امام علیه السلام بدانیم، تا چه رسد به اینکه سند او از اعتبار و وزانت لازم جهت استناد نیز برخوردار نمی‌باشد.

و تعجب از مرحوم مجلسی و صاحب جواهر است که این روایت را نسبت به روایات مخالف، مشهورتر و سند او را قوی‌تر دانسته‌اند و هیچ فکر نکرده‌اند با این چرندیات و خزعلات و تناقضات موجود در این روایت چه معامله‌ای بکنند؟^۱ جالب اینکه مرحوم مجلسی پس از این روایت، سه روایت دیگر دربارهٔ خواص روزها و اساس آنها از بعضی از کتب منجمین آورده است و می‌فرماید: «من اعتمادی به اینها ندارم!» حال سؤال این است: مضمون این روایات که مانند روایت معلی ذکر شده است، چگونه است که به اینها اعتماد ندارید ولی به چرندیات روایت معلی اعتماد دارید؟!^۲

بنابراین ایرادی که به مرحوم صاحب جواهر وارد است این است که: شما روایتی را مورد توجه قرار داده‌اید و آن را بر روایات مخالف خصوصاً روایت موسی بن جعفر علیهما السلام،^۲ برتری داده‌اید که شامل این خرافات و باطیلات و مهملات است!

۱. در ذیل این روایت و ترجیح مرحوم مجلسی، در تعلیقه بحار آورده شده است: «صرف معروف بودن این روایت، دلیلی بر ترجیح آن بر روایت مخالف نمی‌تواند باشد تا وقتی که خود دارای شرایط حجیت نباشد.» و الحق کلام صحیح و متینی می‌باشد.

۲. این روایت را مرحوم ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفای ۵۸۸ ق) در کتاب مناقب آل ابی طالب علیهم السلام آورده‌اند. روش مؤلف در این کتاب نقل از کتب گذشتگان است و در ابتدای هر نقل نام مؤلف و کتابی که آن حدیث یا حکایت تاریخی را از آن کتاب أخذ کرده است ذکر می‌کند. ایشان این حدیث را در میان مجموعه‌ای از روایات از احمد بن عبدالله البرقی از پدرش نقل می‌کند، ولی نام کتابی که از آن أخذ کرده است را ذکر ننموده است. احمد بن عبدالله برقی از خاندان برقی است که چندین نفر از روات جلیل‌القدر امامیه در آن هستند.

مرحوم علامه طهرانی در ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۷۴ در ارتباط با کتاب مناقب ابن شهر آشوب و روایات آن می‌فرماید:

و چگونه فقیهی می‌تواند به خود جرأت دهد - با صرف نظر از روایات مخالف - حتی به مضمون این احادیث جعلی و کذب ملتزم شود؟! تا چه رسد به اینکه احادیثی در مقابل این خرافات وارد شده است.

از اینجا معلوم می‌شود که اجتهاد در احکام و استنباط در تکالیف شرعی، سعه و ظرفیتی فراتر از فراگیری علوم و رسوم مصطلح و متعارف می‌طلبد، و فقیه باید به حاق ملاکات و مبانی شرع مبین و روح شریعت که از آن به «شم الفقاهه» تعبیر می‌شود، رسیده باشد.^۱

و لذا مشاهده می‌کنیم که ائمه ما علیهم السلام پیوسته در آثار و روایات وارده از آنها مردم را به دوری گزیدن از علم نجوم و ارتباط بین اجرام مادی و حرکت و

«ابن شهر آشوب گرچه مطالب کتابش را با سند ذکر نکرده است، ولیکن روایاتی را که نقل می‌کند، از بسیاری کتاب‌ها که با سند ذکر می‌کنند معتبرتر است. مناقب ابن شهر آشوب کتابی است بسیار نفیس، بسیار معتبر، و از نفائس و ذخائر کتب شیعه است. ابن شهر آشوب مرد علم، مرد درایت، مرد فهم بوده است. و بنده بسیاری از مناقب را که مطالعه نمودم و بعد با تواریخ اهل تسنن و روایاتی که از طریق آنها وارد شده است تطبیق کردم، دیدم لب و حقیقت آن معانی را که آنها تصدیق دارند، این مرد بزرگ در این کتاب جمع کرده است. و خلاصه، بسیاری از مطالبی که مُجمَع علیه بین شیعه است و اهل سنت هم نمی‌توانند آن را انکار کنند، در این کتاب موجود است و عین آن روایت یا مشابهش را ابن شهر آشوب در مناقب دوازده امام آورده است. الحق کتاب نفیسی است و سزاوار است با بهترین طبع و تعلیقه‌های مفید در دسترس علما قرار گیرد. این کتاب از جهت اعتبار از بسیاری از دیگر کتبی که مسندند، قوی‌تر و استوارتر است؛ زیرا بعضی از کتاب‌های مسند که روایت را با سلسله سند نقل می‌کند، یا در سندش ضعف مشاهده می‌شود و یا به واسطه جهالت راوی از درجه اعتبار ساقط می‌شود. و اما این شخص از نظر ایتقان و ثبت و ضبط به درجه‌ای است که نقل نمی‌کند مگر چیزی را که به آن اطمینان داشته باشد، و از جهت درایت موجب اطمینان و سکون خاطر شود. ابن شهر آشوب چنین مردی بود.» (محقق)

۱. تفصیل این مسأله در پاورقی‌های کتاب *اجتهاد و تقلید* مرحوم علامه طهرانی - قدس الله سره - از این قلم آمده است.

دوران افلاک و بین پدیده‌های عالم خلق و قضایا و حوادث دیگر، و اعتقاد به این گونه مسائل، توصیه می‌فرمودند.^۱

از جمله روایتی است که سید رضی در *نهج البلاغه* آورده است:

قال أمير المؤمنين عليه السلام لبعض أصحابه لما عزم على المسير إلى الخوارج، فقال له: يا أمير المؤمنين، إن سرت في هذا الوقت خشيتُ ألا تظفرَ بمرادك من طريق علم النجوم، فقال عليه السلام: «أترعّم أنك تهدي إلى الساعة التي من سارَ فيها صُرفَ عنه السوءُ، و تُخوِّفَ من الساعة التي من سارَ فيها حاقَ به الضّرُّ؟ فَمَن صدَّقَكَ بهذا فقد كذَّبَ القرآنَ و استغنى عن الاستعانة بالله في نيلِ المَحَبوب و دَفَعِ المَكروه، و يَنبغى في قولِكَ للعاملِ بِأمرِكَ أن يوليكَ الحمدَ دونَ رَبِّه، لأنَّكَ بزعمِكَ أنتَ هديته إلى الساعة التي نالَ فيها النِّفَع و أَمِنَ الضَّرَّ.»

ثمَّ أقبلَ عليه السلام على الناسِ فقال: «أيُّها النَّاسُ! إِيَّاكُمْ و تعلَّم النُّجُومَ إلَّا ما يُبتدئُ به في بَرٍّ أو بَحْرٍ، فَإِذَا تدعو إلى الكَهَانَةِ، و المُنَجِّمِ كَالكاهِنِ و الكاهِنِ كَالسَّاحِرِ و السَّاحِرِ كَالكافرِ و الكافرُ في النَّارِ، سِروا عَلى اسمِ الله.»^۲

«امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که عازم بر حرکت به سوی خوارج نهران بود در پاسخ درخواست یکی از اصحاب مبنی بر عدم خروج در این وقت، که اگر در این ساعت حرکت کنی بیم آن می‌رود که به مراد و خواسته‌ات نرسی و این را از طریق علم نجوم و ستاره‌شناسی به دست آورده‌ام، چنین فرمودند:

۱. مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون نهی از پرداختن به علم نجوم و علوم غریبه در *مطلع انوار*، ج ۶، ص ۴۴۶ فرموده‌اند:

«و علم نجوم احکامی بی‌اساس است و موجب ضلالت و موهوم‌پرستی است که از آثار بت‌پرستان و ستاره‌پرستان قدیم مانده است، و بنای احکام اسلام بر نجوم احکامی، هدم اسلام است.» (محقق)

۲. *نهج البلاغه* (عبد)، ج ۱، ص ۱۲۸؛ *وسائل الشیعة*، ج ۱۱، ص ۳۷۳، با قدری اختلاف.

”آیا چنین گمان برده‌ای که تو می‌توانی افرادی را که در ساعت نیکو حرکت می‌کنند هدایت و ارشاد نمایی تا اینکه سوء و ناگواری از ایشان برداشته شود، و کسانی را که در ساعت نامبارک حرکت می‌نمایند بر حذر داری تا به آن عاقبت مشئوم مبتلا نگردند؟“

پس بدان کسی که تو را تصدیق کند و سخن تو را بشنود، قرآن را تکذیب کرده است و آن را به کناری نهاده است و از استعانت و درخواست کمک از خدای متعال، بی‌نیاز گشته و برای رسیدن به محبوب و دور کردن امور ناگوار، محتاج او نخواهد بود! بنابراین سزاوار است کسی که حرف تو را می‌شنود و به سخنان عمل می‌کند، به جای خدای متعال تو را حمد و سپاس گوید؛ زیرا در این فرض تو بر خیال خود، او را به ساعت سعد و نیک رهنما شدی، و از ساعت نحس و نامیمون بر حذر داشتی!“

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه لشکر شد و فرمود: ”ای مردم! مبادا به سراغ تعلّم و یادگیری این علوم (علم نجوم) بروید، مگر به آن مقدار که شما را در تشخیص مسیر در بیابان‌ها و دریاها یاری رساند؛ این علوم، آدمی را به سمت کهنات سوق خواهد داد، و منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر همانند کافر می‌باشد و کافر جایگاهش آتش است. با ذکر و یاد خدا حرکت کنید (و به این اباطیل ترتیب اثر ندهید).“

و نظیر این داستان را سید بن طاووس با سند خود، از قیس بن سعد نقل می‌کند:

قال: «كُنْتُ كَثِيرًا أُسَاطِرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَارَ إِلَى وَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ. فَلَمَّا قَصَدَ أَهْلَ التَّهْرَوَانِ وَصِرْنَا بِالْمَدَائِنِ - وَكُنْتُ يَوْمَئِذٍ مُسَاطِرًا لَهُ - إِذْ خَرَجَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدَائِنِ مِنْ دَهَاقِينِهِمْ مَعَهُمْ بَرَاذِينُ قَدْ جَاءُوا بِهَا هَدِيَّةً إِلَيْهِ فَقَبِلَهَا. وَكَانَ فِي مَنْ تَلَقَّاهُ دِهْقَانٌ مِنْ دَهَاقِينِ الْمَدَائِنِ يُدْعَى سَرَسَفِيلَ، وَكَانَتْ الْفُرْسُ تُحْكَمُ بِرَأْيِهِ فِيهَا مَضَى [يعني] وَتَرَجَعَ إِلَى قَوْلِهِ فِيهَا سَلَفَ؛ فَلَمَّا بَصُرَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ: "يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لِيَرْجِعَ عَنَّا قَصَدَتْ."»

قال: "و لم ذاك يا دهقان؟" قال: "يا أمير المؤمنين، تناحست النجوم الطوالع، فنجس أصحاب السعود و سعد أصحاب الثحوس، و لزم الحكيم في مثل هذا اليوم الاستخفاء و الجلوس، و إن يومك هذا يوم مميّت، قد اقترن فيه كوكبان قتالان، و شرف فيه بهائم في برج الميزان، و انقح من برجك النيران، و ليس الحرب لك بمكان."

فتبسّم أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال: "أيها الدهقان المنيء بالأخبار و المحدث من الأقدار، ما نزل البارحة في آخر الميزان؟ و أي نجم حلّ في السرطان؟"

قال: "سأنظر ذلك"، و استخرج من كفه أسطرلاباً و تقويماً.

فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: "أنت مسير الجريات؟" قال: "لا."

قال: "أفأنت تقضى على الثابتات؟" قال: "لا."

قال: "فأخبرني عن طول الأسد و تباعده من المطالع و المراجع؟ و ما الزهرة، من التوابع و الجوامع؟" قال: "لا علم لي بذلك."

قال: "فما بين السراري إلى الدراري؟ و ما بين الساعات إلى المعجرات؟ و كم قدر شعاع المبيدات؟ و كم تحصل الفجر في الغدوات؟" قال: "لا علم لي بذلك."

قال: "فهل علمت يا دهقان، أن الملك اليوم انتقل من بيت إلى بيت في الصين و انقلب برج ماجين، و احترقت دور بالزنج، و طفح جب سرانديب، و تهدم حصن الأندلس، و هاج نمل الشيح، و انهزم مرق الهندي، و فقد ديان اليهود بأيلة، و انهزم بطريق الروم بأرمينية، و عمى راهب عمورية، و سقطت شرافات القسطنطينية، أ فعالم أنت بهذه الحوادث؟ و ما الذي أحدثها سرفيها أو غربيها من الفلك؟" قال: "لا علم لي بذلك."

قال: "و بأي الكواكب تقضى في أعلى القطب و بأيها تنحس؟" قال: "لا علم لي بذلك."

قال: "فَهَلْ عَلِمْتَ أَنَّهُ سَعَدَ الْيَوْمَ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ عَالِمًا فِي كُلِّ عَالَمٍ سَبْعُونَ عَالِمًا، مِنْهُمْ فِي الْبَرِّ وَ مِنْهُمْ فِي الْبَحْرِ، وَ بَعْضُ فِي الْجِبَالِ، وَ بَعْضُ فِي الْغِيَاضِ، وَ بَعْضُ فِي الْعُمَرَانِ، وَ مَا الَّذِي أَسْعَدَهُمْ؟" قال: "لَا عَلِمَ لِي بِذَلِكَ."

قال: "يَا دِهْقَانُ أَظُنُّكَ حَكَمْتَ عَلَى اقْتِرَانِ الْمُشْتَرَى وَ زُحْلِ لَمَّا اسْتَنَارَا لَكَ فِي الْعَسَقِ، وَ ظَهَرَ تَلَالُؤُ شُعَاعِ الْمَرِيخِ وَ تَشْرِيقُهُ فِي السَّحَرِ، وَ قَدْ سَارَ فَاتَّصَلَ جَرْمُهُ بِجَرْمِ تَرْبِيعِ الْقَمَرِ، وَ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى اسْتِحْقَاقِ أَلْفِ أَلْفٍ مِنَ الْبَشَرِ كُلِّهِمْ يُوَلِّدُونَ الْيَوْمَ وَ اللَّيْلَةَ وَ يَمُوتُ مِثْلُهُمْ." و أشارَ بِيَدِهِ إِلَى جَاسُوسٍ فِي عَسْكَرِهِ لِمُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: "وَ يَمُوتُ هَذَا فَإِنَّهُ مِنْهُمْ."

فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ، ظَنَّ الرَّجُلُ أَنَّهُ قَالَ خُذْوَهُ، فَأَخَذَهُ شَيْءٌ بِقَلْبِهِ وَ تَكَسَّرَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ فَبَاتَ لَوَقْتِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا دِهْقَانُ، أَلَمْ أُرِكَ غَيْرَ التَّقْدِيرِ فِي غَايَةِ التَّصْوِيرِ؟" قال: "بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ."

قال: "يَا دِهْقَانُ، أَنَا مُجْبِرُكَ أَنِّي وَ صَحْبِي هَوْلَاءُ لَا شَرَقِيُونَ وَ لَا غَرِيبُونَ، إِنَّمَا نَحْنُ نَاشِئَةُ الْقُطْبِ، وَ مَا زَعَمْتَ أَنَّ الْبَارِحَةَ انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِي النَّيْرَانُ فَقَدْ كَانَ يَجِبُ أَنْ نَحْكَمَ مَعَهُ لِي؛ لِأَنَّ نُورَهُ وَ ضِيَاءَهُ عِنْدِي فَلَهُبُهُ ذَاهِبٌ عَنِّي. يَا دِهْقَانُ، هَذِهِ قَضِيَّةٌ عَيْصٍ فَأَحْسِبْهَا وَ وُلْدَهَا إِنْ كُنْتَ عَالِمًا بِالْأَكْوَارِ وَ الْأَدْوَارِ." قال: "لَوْ عَلِمْتَ ذَلِكَ لَعَلِمْتُ أَنَّكَ تُحْصِي عُقُودَ الْقَصَبِ فِي هَذِهِ الْأَجْمَةِ."

وَ مَضَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَزَمَ أَهْلَ النَّهْرَوَانَ وَ قَتَلَهُمْ وَ عَادَ بِالْغَنِيمَةِ وَ الظَّفَرِ، فَقَالَ الدَّهْقَانُ: "لَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ بِمَا فِي أَيْدِي أَهْلِ زَمَانِنَا، هَذَا عِلْمٌ مَادُّهُ مِنَ السَّمَاءِ."^۲

«قیس بن سعد گوید: (در زمان خلافت آن حضرت) اغلب اوقات که آن حضرت با جماعتی دیدار داشتند و یا برای بازدید از منطقه‌ای حرکت

۱. لسان العرب: «غیر الدَّهر: أحواله المتغيرة.» (محقق)

۲. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۲۹.

می کردند من همراه ایشان بودم. از جمله زمانی که حضرت برای دفع خوارج نهروان به سمت مدائن حرکت کردند و من نیز در خدمت ایشان هم سفر بودم. هنگامی که به مدائن رسیدیم بزرگان و متمولین آنجا به استقبال حضرت آمدند و هدایایی بر استرها حمل می کردند، حضرت هدیه آنان را پذیرفت. و از جمله آنها فردی بود صاحب مکتب و متخصص به نام سرسفیل که دارای موقعیت و مقامی نزد مردم ایران بود و به گفتار او در قضایا و امور خود اعتماد می کردند و کلام او را مقدم می داشتند.

زمانی که چشمش به آن حضرت افتاد عرض کرد: "ای امیرالمؤمنین، از این قصد و نیتی که داری منصرف شو و به سیرت ادامه نده."

حضرت فرمودند: "از کجا چنین سخنی می گویی ای دهقان؟" گفت: "ای امیرالمؤمنین، ستارگانی که طالع افراد را معین می کنند، اکنون در حالت نحس قرار گرفته اند، و کسانی که دارای طالع سعد می باشند اکنون طالعشان نحس گشته، و افرادی که دارای طالع نحس می باشند اکنون طالع سعد پیدا نموده اند. و بر شخص حکیم و خردمند لازم است که در چنین روزی در خانه خود نشیند و حرکت ننماید. و امروز برای شما روزی ناگوار و کُشنده خواهد بود؛ زیرا دو ستاره قتاله در کنار هم قرار گرفته اند و بهرام در برج میزان واقع گردیده و از برج شما آتش زبانه می کشد، و جنگ در چنین روزی اصلاً به صلاح شما نخواهد بود."

امیرالمؤمنین لبخندی زدند و فرمودند: "ای دهقان که اخبار را از نجوم می رسانی و از قضا و قدر الهی بر حذر می داری! دیشب چه حادثه ای در آخر میزان اتفاق افتاد؟ و کدام ستاره در برج سرطان وارد گردید؟"

دهقان عرض کرد: "باید بیندیشم." و از آستین خویش اسطرلاب و تقویمی بیرون آورد.

امیرالمؤمنین فرمود: "آیا این تویی که شمس و قمر را به حرکت درمی آوری؟" عرض کرد: "خیر."

حضرت فرمود: "آیا تو هستی که ستارگان را در جای خود می نشانی؟" عرض کرد: "خیر."

حضرت فرمود: ”خبر ده مرا از طول اسد و میزان دوری او از جایگاه‌های طلوع و غروب آن، و از زهره! ما را آگاه کن که از زمره ستارگانی است که به دنبال دیگری است یا خود ستارگانی را به گرد خویش دارد؟“ عرض کرد: ”اطلاعی ندارم.“

فرمود: ”پس نسبت بین ستارگان کم نور را با درخشان آنها بیان کن، و نیز بین ساعات و معجزات و مقدار تشعشع ستارگانی که طلوعشان سریع می‌باشد، و چه مقدار ستاره در صبحگاهان طلوع می‌کند؟“ عرض کرد: ”نمی‌دانم.“

حضرت فرمودند: ”ای دهقان می‌دانی که سلطنت در چین از یک خاندان به خاندان دیگری منتقل گردید، و برج ماجین واژگون شد، و خانه‌هایی در زنگبار طعمه حریق گردید، و قطعه‌ای از سرندیب به زیر آب فرو رفت، و دیوار اندلس خراب شد، و مورچگان در شیخ به حرکت درآمدند، و مُراق هندی شکست خورد، و بزرگ یهود در ایله مفقود گردید، و رئیس لشکر روم به ارمنیه فرار کرد، و راهب عموریا نابینا گشت، و کنگره‌های قسطنطنیه سقوط نمودند؟ آیا به همه این حوادث آگاه می‌باشی؟ و کدام فلک باعث به وجود آمدن این حوادث گردید، چه در شرق و چه در غرب؟“

دهقان عرض کرد: ”من به این امور اطلاعی ندارم.“

حضرت فرمودند: ”به کدام یک از ستارگان در افق‌های اعلاّی قطب، حکم می‌شود و به کدام یک از آنها نحس پدید می‌آید؟“ عرض کرد: ”نمی‌دانم.“

حضرت فرمودند: ”آیا می‌دانی که در این روز (همین روزی که آن مرد دهقان آن را روز نحس می‌شمرد و حضرت را از رفتن به جنگ با خوارج بر حذر می‌داشت) هفتاد و دو عالم در حالت سعد و نیکی بودند که در هر عالمی هفتاد عالم وجود دارد، برخی از آنان در خشکی و پاره‌ای در دریا می‌باشند و گروهی در میان کوه‌ها و افرادی در بیشه‌ها و جنگل‌ها بسر می‌برند و اشخاصی در شهرها زندگی می‌کنند، و چه عاملی سبب سعادت و نیک‌بختی آنان می‌گردد؟“ عرض کرد: ”اطلاعی ندارم.“

حضرت فرمودند: ”ای دهقان، گمان می‌کنم که حکم و قضاوت تو بر

اساس اقتران مشتری و زحل بوده است که در تاریکی، خود را به تو نمایانند و تالؤلؤ شعاع مریخ و تابش آن در سحر برای تو نمودار گشت و همین طور ادامه یافت تا اینکه جرم او به جرم تربیع قمر متصل گردید. اما بدان که این حالت دلیل است بر اینکه هزار هزار نفر از بشر قابلیت این را دارند که در امروز زاده شوند و همانند ایشان نیز از دنیا بروند.

در این حال حضرت اشاره کردند با دست خود به سمت یک شخصی که جاسوس معاویه بود و در لشکر حضرت قرار داشت، سپس فرمودند: "و این شخص نیز همراه با آنها خواهد مرد."

وقتی حضرت این سخن را گفتند، آن مرد جاسوس خیال کرد که حضرت می‌خواهند بگویند او را دستگیر کنند، حالت اضطراب برای او پیدا شد و دردی در قلب او پدید آمد و نفسش در سینه حبس شد و به روی زمین افتاد و مُرد!

حضرت فرمودند: "ای دهقان، آیا تجلی مشیت و تقدیر الهی را به بهترین وجه نشانت ندادم؟" عرض کرد: "آری ای امیرالمؤمنین!"

حضرت فرمودند: "ای دهقان، به تو خبر می‌دهم که من و اصحابم در اینجا نه از شرقیون می‌باشیم و نه از غربیون، و همانا ما از جمله ناشئه القطب هستیم. و اگر چنانچه گمان تو راست باشد که دیشب از برج من آتش زبانه می‌کشید باید حکم و قضاوت به نفع من نمایی؛ زیرا نور و شعاع آن آتش اکنون نزد من وجود دارد ولی لهیب و اشتعالش از بین رفته است. ای دهقان، این قضیه داستانی ریشه‌دار است؛ پس اگر تو دانایی به اکوار و ادوار، می‌توانی به این قضایا آگاه شوی."

دهقان عرض کرد: "اگر شما به این علم آگاهی داشته باشید، پس می‌دانم که به تعداد گره‌های این نیزار نیز آگاه خواهید شد."

امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت کرد به سوی اهل نهروان و آنها را به هزیمت داد و به قتل رساند و با پیروزی و غنیمت بازگشت. در این هنگام آن مرد دهقان گفت: "این علم در اختیار اهل زمان ما نیست، بلکه اصل و ریشه‌اش در آسمان می‌باشد."

و نظیر این روایت را صدوق در کتاب *مالی*، از عبدالله بن عوف نقل کرده

است:

قال: «لَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسِيرَ إِلَى النَّهْرَوَانِ أَنَّهُ مُنَجَّمٌ فَقَالَ لَهُ: "يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَا تَسِرْ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ سِرْ فِي ثَلَاثِ سَاعَاتٍ يَمْضِينَ مِنَ النَّهَارِ." فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "و لِمَ ذَاكَ؟" قَالَ: "لِأَنَّكَ إِنْ سِرْتَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَصَابَكَ وَأَصَابَ أَصْحَابَكَ أَدَى وَ ضُرٌّ شَدِيدٌ، وَ إِنْ سِرْتَ فِي السَّاعَةِ الَّتِي أَمَرْتُكَ ظَفِرْتَ وَ ظَهَرْتَ وَ أَصَبْتَ كُلَّ مَا طَلَبْتَ." فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "تَدْرِي مَا فِي بَطْنِ هَذِهِ الدَّابَّةِ، أَمْ ذَكَرْتُ أَمْ أَتَيْتُ؟" قَالَ: "إِنْ حَسَبْتُ عَلِمْتُ."

قال له أمير المؤمنين عليه السلام: "مَنْ صَدَّقَكَ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ، كَذَّبَ بِالْقُرْآنِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^١ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَدْعَى مَا ادَّعَيْتَ، أَمْ تَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا ضُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟! مَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا اسْتَغْنَى بِقَوْلِكَ عَنِ الاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ الْوَجْهِ، وَ أَحْوَجَ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ فِي دَفْعِ الْمَكْرُوهِ عَنْهُ، وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُولِيكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَنْ آمَنَ لَكَ بِهَذَا فَقَدْ اتَّخَذَكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا وَ ضِدًّا."

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "اللَّهُمَّ لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ، وَ لَا ضَيْرَ إِلَّا ضَيْرُكَ، وَ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ، وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ." ثُمَّ التَفَّتَ إِلَى الْمُنَجَّمِ فَقَالَ: "بَلْ نُكَذِّبُكَ وَ نُخَالِفُكَ وَ نَسِيرُ فِي السَّاعَةِ الَّتِي نَهَيْتَ عَنْهَا."^٢

١. سوره لقمان (٣١) آیه ٣٤.

٢. *مالی*، شیخ صدوق، ص ٤١٥.

«هنگامی که امیر مؤمنان می‌خواست به سوی نهر روان حرکت کند (ظاهراً در مدائن بوده است)، منجمی خدمت حضرت رسید و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین! در این ساعت حرکت مکن و صبر کن تا سه ساعت از روز بگذرد آنگاه حرکت کن.»

حضرت فرمودند: «برای چه؟» عرض کرد: «زیرا اگر در این ساعت حرکت نمایی به تو و یاران صدمه و ضرر شدیدی وارد خواهد گردید، و اگر در ساعتی که گفتم حرکت نمایی حتماً پیروز خواهی شد و به مطلوبیت خواهی رسید.»

پس حضرت به او فرمودند: «آیا می‌دانی که در شکم این حیوان چیست؟ مذکر است یا مؤنث؟» آن مرد عرض کرد: «اگر محاسبه کنم می‌توانم بگویم.»

حضرت فرمودند: «اگر کسی تو را تصدیق کند قطعاً کتاب خدا را تکذیب کرده است در آنجا که می‌فرماید:

﴿به درستی که دانش و معرفت روز قیامت در نزد خداوند است و اوست که باران می‌فرستد و به آنچه در رحم مادران است آگاه می‌باشد و کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و کسی نمی‌داند در کدام زمین مرگ به سراغ او خواهد آمد. به درستی که خداوند دانا و بر همه امور بینا و آگاه است.﴾

حَتَّىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آنچه را که تو ادعا می‌کنی ادعا نمی‌کرد! آیا گمان می‌کنی تو می‌توانی افراد را به ساعت و زمانی که اگر در آن وقت حرکت کنند به سختی و ضرر نخواهند افتاد، هدایت نمایی؟ و کسانی را در ساعتی که نهی می‌کنی که به ضرر و هلاکت دچار خواهند گشت، ارشاد کنی؟! کسی که به تو اعتماد کند و سخن تو را بشنود، دیگر نیازی در استعانت و یاری از خدای متعال در این مورد پیدا نخواهد کرد، و نیازش برای دفع گرفتاری و ناملایمات از خداوند متعال به تو بیشتر خواهد بود، و سزاوار است به جای پروردگار حمد و ثنای تو را بجای آورد.

پس کسی که به تو در این امور ایمان آورد، به تحقیق تو را شریک و مانند خدای تبارک و تعالی قرار داده است.“

آنگاه حضرت فرمودند: ”پروردگارا، هیچ تفأل و حدس و گمانی نیست مگر اینکه به تو باز می‌گردد، و هیچ ضرر و مکروهی نیست مگر اینکه از اراده و مشیت تو سرچشمه می‌گیرد، و هیچ خیر و برکتی نیست مگر از جانب تو نازل می‌شود، و هیچ معبودی جز تو نیست.“

سپس حضرت رو کردند به جانب منجم و فرمودند: ”ما سخن تو را قبول نخواهیم کرد و آن را تکذیب می‌نماییم، و در همان ساعتی که تو نهی کردی به سوی دشمن حرکت خواهیم کرد.“

البته در این زمینه، روایات بسیار است که در تمامی آنها ائمه علیهم السلام افراد را به سمت و سوی تسلیم به اراده و مشیت پروردگار سوق داده‌اند و او را مؤثر در همه حوادث و پدیده‌های عالم دانسته‌اند، و اراده او را مافوق همه اراده‌ها و مشیت او را برتر از همه آمال و تدبیرها برشمرده‌اند.^۱

آری، هم‌چنان‌که از این حدیث و نظایر آن برمی‌آید اصل و ریشه این علوم، امری مسلم و واقعی است ولی منحصرأ در اختیار خود والیان امر و برگزیدگان از پیروان آنها که به مقام سعه اطلاق و کشف شهودی اسرار و رموز عالم خلق رسیده‌اند می‌باشد، و دیگران را حظ و نصیبی نیست مگر اندکی و سهم ناچیزی که اکثراً آمیخته با خطا و اشتباه در محاسبه و حکم خواهد بود.

و لذا مشاهده می‌کنیم هیچ‌گاه ائمه علیهم السلام، ما را به تعلّم و فراگیری این علوم تشویق و ترغیب نکرده‌اند بلکه به عکس، جنبه تسلیم به اراده پروردگار و تفویض اختیار خود به مشیت او را متذکر شده‌اند و به این سمت، سوق داده‌اند.

و دلیل این قضیه آن است که: تمامی اجزای عالم وجود - چه اجزای عنصری

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰ - ۷۲.

و مادی که مربوط به عالم طبع و ماده است، و چه اعیان مجرد و غیر مادی که مربوط به عوالم غیب می باشند - همه و همه بر اساس یک مشیت و یک اراده و یک نسق و یک نظم و انسجام به وجود آمده اند و نفی هریک از این اجزاء، مساوی است با نفی و عدم جمیع تعینات عالم وجود.

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد^۱

و بدین لحاظ چنان که کسی از ارتباط بین اجرام مادی و حرکت و دوران افلاک و حتی موجودات زمینی و سایر اشیاء آگاه گردد می تواند نسبت به آینده و حوادث در حال وقوع نیز اطلاع یابد و حتی نسبت به قضایای گذشته نیز مطلع شود، و این مسأله غیر از علم به غیب می باشد؛ زیرا آن قضیه، خود داستان دیگری دارد و کیفیت آن با این مسأله متفاوت است.^۲

ولی از آنجا که طبیعت بشر به واسطه فرو رفتن در کثرات و توجه به مادیات و اشتغال به امور جزئی و عالم مسببات، چشم باطن و حقیقت بین او رشد و نمو نیافته است و به سرچشمه هستی و مبدأ وجود - که عالم اراده و مشیت حق است - ره نیموده، همه تأثیرها و تأثرها و اسباب و مسببات را در همین نشئه و عالم ماده جستجو می کند و فراز و نشیبها و فراخی و تنگدستیها و صحت و مرضها و مرگ و حیاتها را در همین عالم شهادت و علل و اسباب موجوده در آن می نگرد، و ارتباط این امور را با عالم بالا منکر می شود و یا حداقل به نظر نمی آورد و به سهولت از کنار آن می گذرد و به دنبال علل و عوامل تأثیر در مسائل و حوادث اطراف خود می گردد، و از محوریت توحید و ارجاع همه امور به اراده واحده مطلقه حق به دور می ماند.

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۱۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۲۵ - ۶۲۹.

فلهذا با وجود حکایت و اشاره پدیده‌های عالم خلق به قضایا و حوادث دیگر، ما در شرع انور و سخنان پیشوایان دین، ترغیب و تشویقی برای فراگیری این علوم نمی‌بینیم؛ تازه اگر این علوم بر مبنای حقّ و صحیح استوار شده باشد، چه رسد به اباطیل و چرندیات روایت معلی بن خنیس که سراسر کذب و تناقض و خرافات است.^۱

بنابراین اشکالی که به مرحوم صاحب جوهر در باب استحباب غسل روز نوروز وارد است این است که: چگونه روایتی را که بر خلاف اصل مستمرّ و سنتّ متین شرع مبین است، به عنوان مستند و مدرک استحباب غسل روز نوروز آورده‌اید، صرف نظر از مضامین موهون و مضحک آن؟!

فقیه بدون توجه به اصول محوری احکام و شریعت نمی‌تواند به هر سخن و حدیثی متمسک شود و بر طبق آن، فتوا صادر نماید. و اگر مشاهده نمود که حدیثی مخالف با اصول و مبانی کلی شرع و ضروریات دین وارد شده است قطعاً باید در صحّت و انتساب آن تردید کند.

اشکال دیگری که بر صاحب جوهر وارد است این است که: ایشان علاوه بر مصباح شیخ طوسی، آن را از مختصر مصباح نیز نقل کرده‌اند، در حالی که - چنان که در اشکال نخست گذشت - این روایت نه تنها در مصباح شیخ بلکه در مختصر آن نیز وجود ندارد بلکه خطاط، خود در آخر این کتاب بدون هیچ ملاحظه‌ای این روایت را اضافه نموده است.

جالب اینکه اگر این کتاب واقعاً مختصر مصباح المتّهجد باشد چرا مرحوم شیخ آن را در اصل نیاورده ولی در مختصر آن اضافه کرده است؟! مضافاً به اینکه با

۱. جهت اطلاع از مبنای مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در مورد علوم غریبه، رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۶؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۹۱؛ ج ۱۴، ص ۲۳۵؛ سرالفتوح، ص ۹۲؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۶۶.

مختصر تأملی در صفحات آخر کتاب، انسان متوجه می‌شود که مرحوم شیخ پیش از غسل نوروز، کتاب را تمام کرده است، و چنانچه سیره و سنت ختم کتاب و تألیف با صلوات بر پیامبر و آل او است، دیگر مجالی برای طرح مسأله و قضیه دیگری باقی نگذاشته است؛ ولی مع الوصف پس از صلوات بر محمد و آل او به ذکر دو مطلب پرداخته است و در نهایت دوباره با صلوات بر محمد و آل او کتاب را خاتمه می‌دهد! و لذا قطعاً می‌توان به اضافه نمودن کاتب، هم در اصل مصباح و هم در مختصر آن، حکم نموده و آن را فریه و انتسابی کاذب به مرحوم شیخ طوسی دانست.

و اما اشکال دیگر بر کلام صاحب جواهر این است که: ایشان روایت معلی بن خنیس را بنا بر نقل مرحوم ابن فهد حلّی که مفصل‌تر از روایت منقوله از مصباح و مختصر آن است، دارای مضامین عالیه و امور عظیمه می‌شمرد و می‌گوید:

و هو طویلٌ قد اشتمل علی ذکر أمور عظيمة قد وقعت فی هذا الیوم، کبیعة علیّ علیه السلام و ...^۱

«و این روایت مشتمل است بر ذکر امور عظیم و با اهمیتی که در این روز واقع شده است، مانند: بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام (روز غدیر خم) و ...»

حال جالب توجه اینکه در این روایت، روز مبعث و روز غدیر و جنگ نهروان و ... همه در روز نوروز واقع شده است! و ما اگر فرض را بر آن بگذاریم که نوروز در آن زمان، همان روز اول فروردین بوده است - برخلاف واقع، چنان‌که قبلاً ذکر گردید - برای تناقضاتی که پیش می‌آید چه چاره‌ای می‌توان اندیشید؟! زیرا بعثت رسول خدا در روز بیست و هفتم رجب بوده است، و عید غدیر بیست و سه سال پس از آن در روز هجدهم ذوالحجّة واقع شده است؛ و اگر قرار

۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۲.

باشد که معیار جهت تعیین روز نوروز، روز مبعث باشد، در حالی که فاصله بین روز مبعث با هجدهم ذوالحجّة الحرام حدود چهار ماه و بیست روز خواهد بود، پس نوروز بعدی باید بعد از سیزده سال در روز هجدهم ذوالحجّة اتفاق افتد؛ یا سی و چهار سال پس از آن، یعنی چهل و هفت سال بعد از مبعث! پس قطعاً روز عید غدیر در روز نوروز اتفاق نیفتاده است! و اگر ملاک برای تعیین روز نوروز، عید غدیر باشد قطعاً مبعث رسول خدا در این روز نبوده است.

و چنانچه بعضی از اعلام ذکر کرده‌اند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز پنج‌شنبه، نوزده ژوئیه سال ششصد و بیست و دو (۱۹ ژوئیه ۶۲۲) میلادی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و در آن روز یک‌صد و بیست روز (۱۲۰) از نوروز ایرانیان گذشته بود،^۱ یعنی نوروز حدود پانزدهم ذوالقعدة آن سال بوده است. و اگر تاریخ هجرت رسول خدا را از مکه، روز دوازدهم ربیع‌الأول به حساب آوریم - چنانچه در کتاب التنبیه و الإشراف، ص ۲۵۲ ذکر کرده است - روز عید غدیر پس از گذشت ده سال از هجرت، حدود هشتاد روز پیش از نوروز ایرانیان اتفاق افتاده است.

ایشان (صاحب التنبیه و الإشراف) می‌گوید:

در سنه هفده یا هجده، عمر با اصحاب رسول الله درباره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه‌ها بسیار شد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب فرمودند: "مبدأ، روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود." همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود؛ چون دوست داشتند مبدأ تاریخ از اول سال باشد.

بنابراین نه تنها طبق این روایت دروغ، عید غدیر در اول روز نوروز نبوده

۱. هزار و یک نکته، نکته ۷۸۵.

است که حتی در حدود آن نیز نبوده است؛ بلکه حدود یک‌صد و ده روز پیش از آن قرار داشته است، حال نوروز را اول فروردین ماه به حساب آوریم یا غیر آن، چنان‌که گذشت.

حال ببینیم مرحوم صاحب جواهر که روز غدیر را روز نوروز قرار داده‌اند، روی چه حسابی و چه تاریخی چنین سخن گفته‌اند:

فإنَّه على ما قيل قد حُسيب ذلك فوافق نزول الشمس بالحمل في التاسع عشر من ذي الحجة على حساب التقويم، و لم يكن الهلال رؤى ليلة الثلاثين، فكان الثامن عشر على الرؤية ...^۱

«چنانچه گفته شده است، این تاریخ بر اساس تاریخ شمسی محاسبه گردیده است و روی حساب تقویم، نزول شمس به برج حمل در نوزدهم ذوالحجّة الحرام بوده است، و اگر ماه در شب اول رؤیت نشده باشد، روز هجدهم ذوالحجّة روز عید غدیر خواهد بود که مصادف با روز نوروز بوده است.»

حال باید از ایشان پرسید: چه کسی چنین محاسبه دقیقی نموده است که شما بر اساس آن حکم به تعیین روز نوروز در هجدهم ذوالحجّة نموده‌اید و هیچ مخالفی را در قبال این نظریه سخیف به حساب نیاورده‌اید؟! جالب اینکه امروزه مشاهده می‌کنیم برخی از غیر مطلعین نیز در گفتارها و یا نوشتارها به همین کلام صاحب جواهر اعتماد و اتکاء کرده‌اند و خود بدون تحقیق و تفحص از صحت و سقم مسأله، حکم به وقوع عید غدیر در روز نوروز کرده‌اند.

روز عید غدیر که هجدهم ذوالحجّة سنه دهم هجرت بوده است از جهت محاسبه ریاضی، مصادف است با بیست و هفتم اسفند که هنوز چهار روز با تحویل خورشید به برج حمل - یعنی اول فروردین ماه - فاصله دارد، و این چنین روزی نه

۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۳.

تنها با نوروز مرسوم آن زمان که نوروز ایرانیان برمی شمردند، حدود هشتاد روز فاصله داشته است، بلکه با نوروزی که پس از حدود چهارصد و هفتاد سال بعد - یعنی در زمان سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی - تعیین و تدوین گردید نیز چهار روز مغایرت داشته است.

و نیز طبق محاسبه، بیست و پنج سال بعد در روز هجدهم ذوالحجّه بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام پس از کشته شدن عثمان انجام یافته است، و این مسأله از امور غیبیه است که چگونه باید بیعت اولی در غدیر خم روز هجدهم ذوالحجّه سنه دهم هجری باشد و بیعت دوم در هجدهم ذوالحجّه سنه سی و پنج هجری واقع شود. و بر اساس محاسبه ریاضی، کشته شدن عثمان در روز ۳۵/۳/۳۰ شمسی اتفاق افتاده است که در روز بعد، بیعت با آن حضرت انجام گرفته است و این روز نه با نوروز ایرانیان در آن زمان سازگار است نه با نوروز جلالی که اول فروردین باشد، و این یکی دیگر از موارد کذب و تناقض در این روایت مجعول می‌باشد. از جمله موارد کذب در این روایت، وقوع جنگ نهروان و ظفر بر خوارج و کشته شدن فردی به نام ذوالثدی در روز نوروز است.

بلاذری در *أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۳۷۵ می‌نویسد:

جنگ نهروان در سال سی و هشت (۳۸) هجری در روز نهم صفر اتفاق افتاده است.

با محاسبه ریاضی، ۱۳۱۵۰ روز از مبدأ هجرت رسول خدا می‌گذرد که با احتساب سال شمسی، مصادف می‌شود با بیست و هفتم تیر سنه سی و هفت شمسی (۳۷/۴/۲۷)، که چنین روزی هیچ ربطی به نوروز ایرانیان و نیز نوروز جلالی ندارد، و اگر این جنگ در سال سی و نهم هجری بوده است، در این صورت مصادف است با پانزدهم تیرماه سال سی و هشت شمسی (۳۸/۴/۱۵)، که باز ربطی به نوروز ندارد. و از اینجا روشن می‌شود که چنین ادعایی در روایت، کذب محض می‌باشد. و از جمله اکاذیبی که در این روایت است، اینکه می‌گوید:

در این روز (نوروز) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام را به سوی جنیان فرستاد و از آنان عهد و میثاق بر رسالت و شریعت خویش گرفت.

مرحوم مجلسی از ارشاد مفید، مناقب ابن شهر آشوب، خرائج و غیره نقل

می‌کند:

وقتی رسول خدا به سمت جنگ بنی مصطلق می‌رفتند، به بیابانی خوفناک رسیدند، در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «جنیان قصد فتنه دارند.»

رسول خدا امیرالمؤمنین را طلبیدند و فرمودند: «به سوی اینان حرکت کن که به زودی گروهی از دشمنان خدا از جنیان با تو به جنگ می‌پردازند، برو و آنان را دفع بکن!» و با آن حضرت صد نفر از اصحاب را روانه نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی آنان شتافت و با آنان به نبرد پرداخت و پس از پیروزی بر آنان، به سوی پیامبر بازگشت و عرض کرد: «آنان شکست خوردند و بقیه ایمان آوردند.»^۱

حال در روایت مجعول معلی بن خنیس امام علیه السلام این واقعه را در روز نوروز برمی‌شمرد، ولی طبق محاسبه‌ای که شده است، جنگ بنی مصطلق در روزهای نهم یا دهم دی ماه واقع شده است و با نوروز مناسبتی ندارد.

البته نظیر این واقعه (اما نه به صورت و تصویری که در روایت معلی بن خنیس است) در زمان رسول خدا به وقوع پیوسته است ولی تاریخ آن مشخص نمی‌باشد.

علامه مجلسی در بحار الأنوار از کشف الیقین علامه حلی نقل می‌کند که ابوسعید خدری گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از اصحاب در ابطح نشسته و مشغول صحبت بودند، ناگهان گرد و غباری بلند شد و شخصی

۱. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۷۵.

از وسط آن نمایان گشت و عرضه داشت: «من نماینده گروهی از جنیان می‌باشم که به شما پناه آورده‌ایم. کسی را با من بفرستید تا در میان ما حکم واقع شود و ظلم و ستمی را که بر ما رفته است بازگرداند.» پیامبر فرمودند: «تو کیستی و گروه تو چه کسانی می‌باشند؟» عرض کرد: «من عرفطه بن سمرخ، یکی از جنیان مؤمن به شما می‌باشم. و آن گروه دیگر از نظر افراد و نیرو بر ما برتری دارند و حق ما را از بین می‌برند.» در این وقت رسول خدا، علی را طلبید و فرمود: «یا علی با ابوسعید خدری و عده‌ای از مسلمانان به همراه این فرد روانه شو و بین آنان قضاوت نما و صلح برقرار کن.»

علی علیه السلام همراه با آن جنی روانه شد و هنگامی که برگشت در حالی که خون از شمشیرش می‌چکید، عرض کرد: «من ایشان را به ایمان دعوت کردم نپذیرفتند، پیشنهاد جزیه کردم قبول نکردند، نهایت امر چاره‌ای جز جنگ ندیدم، تا اینکه هشتاد هزار نفر از ایشان را بکشتم، بقیه امان خواستند و ایمان آوردند و صلح بین آنها برقرار شد.»^۱

البته گرچه مشابهتی بین این داستان و قضیه جنگ بنی‌مصطلق وجود دارد ولی از لحن و کیفیت تعبیر در روایت مذکور برمی‌آید که مقصود از عهد و میثاق از جنیان، همان واقعه جنگ بنی‌مصطلق می‌باشد که با نوروز تطابقی ندارد؛ و تاریخ این قضیه نیز در دست نمی‌باشد.

و از جمله اکاذیب و هجوئیات این روایت، اینکه می‌گوید:

نوروز روزی است که خداوند همه بندگان را به پرستش و پذیرش الوهیت خویش فراخواند، و همه آنان به ربوبیت او اعتراف نمودند و ایمان آوردند.^۲

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. «فقال: "یا مَعْلَى، إِنَّ يَوْمَ النَّيروزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مَوَاقِيقَ الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ يُؤْمِنُوا بِرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ وَأَنْ يُؤْمِنُوا بِالْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ...»

شکّی نیست که چنین واقعه‌ای مربوط به عالم ذرّ است و خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾^۱

«زمانی بر نسل بشر و نفوس بنی آدم گذشت که خداوند همه نسل‌ها و افراد را بر ربوبیت خویش فراخواند و همگی بر این مسأله اقرار و شهادت دادند.» و پر واضح است که عالم ذرّ، پیش از خلقت انسان و زمین و افلاک بوده است، یعنی در سلسله طولیّه عالم خلق قرار گرفته است نه در سلسله عرضیّه؛ چنانچه وجود آدم و حوا در بهشت ارتباطی به وجود زمین و آسمان نداشته است و در بهشتی مافوق عالم ماده و طبع بوده است که پس از تعلق اراده به خلقت خاکی و ناسوتی، طبق آیه شریفه: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲، از بهشت معهود به زمین خاکی نزول پیدا نمود: «هنگامی که او را قوام بخشیدم و تمامی اعضا و جوارح او را در جای خویش قرار دادم و از روح خود بر آن دمیدم، آنگاه در برابر او به سجده درآید.»

بنابراین، مسأله اقرار به ربوبیت ارتباطی به خلقت خاکی و ناسوتی بنی آدم ندارد؛ زیرا این خلقت مشروط و مقترن با گذشت زمان و حیات مکان است و امکان ندارد که در آن واحد، تمامی خلایق به طرفه‌العینی صورت بشری و دنیایی به خود بگیرند؛ ولی از آنجا که پیش از خلق این عالم، ارواح در عوالم ربوبی حضور روحانی و ملکوتی داشته‌اند اشکالی برای اقرار به ربوبیت و الوهیت حقّ از همه آنان نخواهد بود. بنابراین اقرار به ربوبیت در روز نوروز بسیار موهون و مستهجن خواهد بود!

در اینجا مناسب است به نکته‌ای اشاره کنم و آن اینکه: عدم اطلاع و آگاهی

۱. سوره الأعراف (۷) آیه ۱۷۲.

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

یک فقیه بر علوم عقلیه و عرفانیه و عدم درک صحیح از حقایق و اسرار عالم هستی است که باعث می‌شود به چنین اشتباهات و زلّاتی گرفتار شود و از درک مضامین و مفاهیم روایات، ناتوان گردد و مفهوم صحیح را از سقیم بازشناسد.^۱

اگر فقیهی کیفیت ربط حادث به قدیم را خوب دریابد و معلولیت عالم طبع و ماده را بالنسبه به عوالم مثال و ملکوت بشناسد و ترتب عوالم مجرد بر ماده را به ترتب علی - نه ترتب زمانی - بفهمد، دیگر برای درک و فهم این گونه عبارات به اشتباه نمی‌افتد و نمی‌گوید: «در این روایت به امور عظیمه و مضامین عالیّه اشاره شده است» و به اشتباه، فتوا به استحباب غسل روز نوروز نخواهد داد.

ناگفته نماند مواردی که تا به حال در اثبات دروغ بودن و جعل روایت معلی بن خنیس ذکر شده است نمونه‌ای است از اراجیف و مهملاتی که در آن موجود است - چنانچه گذشت - و همین مقدار برای اثبات تناقض در مضامین این حدیث و دروغ بودن انتساب آن به امام صادق علیه السلام کفایت می‌کند.

و اما اشکال دیگر بر صاحب جواهر این است که ایشان پس از پذیرفتن مضامین و محتویات این روایت، دیگر توجهی به سند و غیر آن نمی‌نمایند و مناقشه در آن را بی‌مورد تلقی می‌کنند، و چنین می‌گویند:

و لا ریب فی الاکتفاء بذلك مع ذکر جماعة من الأساطین، منهم الشیخ و یحیی بن سعید و العلامه و الشّهد و غیرهم علی ما حکى عنهم، و وقوع الأمور العظیمه فیها ما سمعته بعض منها و متوقع فیها الفرج و البرکة و غیر ذلك من الشرف الذی لا ینکر فی إثبات مثل هذا المستحب، و لا وجه للمناقشة بعد ذلك فی السند أو غیره.^۲

«و شکی نیست که می‌توان به صحت و وثاقت مضمون این خبر (روایت

۱. جهت اطلاع بر لزوم اطلاع فقیه از فلسفه و عرفان، رجوع شود به *اجتهاد و تقلید*، ص ۳۵۶.

۲. *جواهر الکلام*، ج ۵، ص ۴۲.

معلی) اکتفا و اعتنا نمود در حالی که مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان امثال شیخ طوسی و یحیی بن سعید و علامه حلی و شهید اول و غیر آنان - چنان که نقل شده است - به این مسأله اعتراف می‌نمایند و غسل روز نوروز را در کتب خویش آورده‌اند. و هم‌چنین در این روایت اشاره به اموری بس عظیم و با اهمّیت شده است که پاره‌ای از آن را شنیدی، و نیز در این روز توقع ظهور حضرت و نازل شدن برکت می‌باشد، و علاوه بر اینها شرافت و ارزشی است که به واسطه آن می‌توان اثبات استحباب غسل نوروز را نمود. بنابراین دیگر موردی برای مناقشه و اشکال بر سند این حدیث و غیر آن باقی نمی‌ماند.

حال باید از ایشان پرسید: به چه ملاکی شما تحقیق و فحص در سند حدیث را بی‌مورد می‌شمارید؟ مگر پیش از توجه به مضامین و انطباق آن با مبانی کلیه و ضروریات شرع و موافقت با کتاب الله، نباید به کیفیت انتساب روایت به معصوم علیه السلام توجه نمود؟ آیا صرف فتوای چند فقیه، با وجود نقاط ضعف در سند، می‌تواند برای سایر فقها الزام‌آور باشد؟ حتی مسأله در صورت شهرت فتوایی نیز محلّ بحث و کلام است^۱ تا چه رسد به این مسأله که فقط برخی از اصحاب به واسطه غفلت از مسائلی که ذکر کردیم، حکم به صحّت مضامین حدیث و استحباب غسل روز نوروز داده‌اند.

و اما اشکال دیگر بر صاحب جواهر این است که: ایشان با وجود روایت مخالف عید نوروز از موسی بن جعفر علیهما السلام، گفته‌اند که این روایت نمی‌تواند با روایت معلی بن خنیس معارضه کند؛ ایشان در این باره می‌گویند:

كما لا وجه للمعارضة بها عن المناقب أنّه قال: «حُكِيَ أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ...»^۲

«چنانچه دلیلی بر معارضه و مقابله روایتی که از موسی بن جعفر علیهما السلام

۱. تفصیل این مطلب در رساله *اجماع از منظر نقد و نظر*، از این قلم موجود است.

۲. *جواهر الکلام*، ج ۵، ص ۴۲.

در ردّ و طرد روز نوروز آمده است، با روایت معلی بن خنیس نمی‌باشد.»
و این روایت همان روایتی است که قبلاً مذکور گردید و در آن نهی صریح از
بزرگداشت و احیای این سنت شده بود.

یکی از نکات قابل توجه در این روایت این است که امام علیه السلام لفظ عید
را بر چنین روزی اطلاق فرموده است و به شدت از آن نهی کرده است و می‌فرماید:
من هرچه در اخبار و آثار جدّم رسول الله تفحص کردم، برای چنین عیدی
نشانی نیافتم. و این یک سنتی است از سنت‌های پارسیان که اسلام آنها را
محو و نابود ساخته است؛ و پناه می‌برم به خدای مّان از اینکه من پس از
محو آن، دوباره آن را احیا سازم و زنده گردانم.^۱

برای یک فقیه، درک این مضامین بسیار مهم است؛ زیرا از یک طرف، امام
علیه السلام عنوان عید بر آن نهاده‌اند و از طرف دیگر عنوان سنت، و واضح است
که هر سنتی مساوی با عید نیست بلکه سنت‌هایی در موارد اندوه و ماتم داریم و یا
در غیر از موارد شادی و غم، فارغ از این دو؛ چنانچه در زمینه معاملات و تجارت و
ارتباط با خویشان و بستگان و آشنایان و یا در امور منزل و محیط خانواده، رایج و
مرسوم است. و اینکه امام علیه السلام همراه با سنت، اطلاق عید بر آن کرده است
خود دلیل روشنی است بر اینکه همان حال و هوایی که برای سایر اعیاد در جامعه
رخ می‌دهد در چنین روز و موقعیتی پیدا می‌شود، بلکه به نحو شدیدتر و پررنگ‌تر؛
چنانچه امروزه شاهد آن می‌باشیم.

بنابراین آنچه بعضی‌ها گویند که: «این عید، یک عید ملی است نه عید اسلامی،
و بدین لحاظ ایرادی در برگزاری آن نمی‌باشد»، سخنی است ناصواب؛ زیرا شرط
امضا و تصویب یک عید و یا طرد و عدم پذیرش آن از ناحیه شرع، صرف ورود آن
از جانب پروردگار و یا تأسیس آن از طرف مردم نیست، بلکه سازگاری و همراه

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۸.

بودن موازین و فرهنگ موجود در آن سنت، و عدم همراهی و ناسازگاری آداب و رسوم و فرهنگ در آن با موازین شرع و ادب الهی است.

افرادی که به برپایی چنین عیدی اقدام می‌کنند چه بخواهند و یا نخواهند، بدانند یا ندانند، به احیای سنن و آداب جاهلیت و آیین زرتشتی باستان می‌پردازند، و انتساب این آیین را به سنن پیش از اسلام به حساب می‌آورند؛ چنانچه ما خود مشاهده کردیم چگونه مسئولین ما جهت احیای این سنت و آیین جاهلی، به هر کاری دست زدند و آن را در سازمان‌های بین‌المللی به ثبت رساندند و تثبیت نمودند و ندای ایرانیّت و افتخار به قومیت و انتساب به اجداد و پیشینیان این مرز و بوم را، که صد در صد مقابل و مخالف با ادب اسلامی و آموزه‌های دینی ما است،^۱ به گوش جهانیان رساندند و عرق و غیرت نامیمون قوم‌گرایی و نژادپرستی را به رخ همه کشیدند، آن هم در ملت و مملکتی که خود را اسوه و الگوی آموزه‌های انسانی و فطری و الهی و اسلامی معرفی نموده است!!

و اگر از هر کدام از این افراد سؤال شود که: به چه دلیل و سببی اقدام به برگزاری چنین عیدی کرده‌اید؟ در پاسخ می‌گوید: بر اساس رسم و آیین گذشتگان و نیاکان، ما هم این عید را برگزار می‌کنیم و پاس می‌داریم. و این خود دلیل است بر اینکه صرف رویش گیاهان و برآمدن شاخ و برگ درختان به تنهایی موجب بر اقدام چنین عید و مراسمی نیست.

و به همین جهت است که امام علیه السلام می‌فرماید: «این عید به معنای احیای سنن جاهلی است و ما چنین کاری هرگز نخواهیم کرد.»

إن شاء الله در آینده نسبت به سنت‌های خداپسندانه و ناپسند، سخن خواهیم گفت.

۱. جهت اطلاع بیشتر بر قبح مسأله قومیت‌گرایی رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

و اما اشکال اساسی و مهمی که بر صاحب جوهر و تمام کسانی که به نحوی این روایت را تأیید نموده‌اند، این است که: اساساً بنای اسلام در تقویم و تاریخ، بر اساس تاریخ قمری است نه شمسی، و معیار برای برگزاری مراسم جشن و سرور و غم و اندوه در مناسبت‌های دینی، تاریخ قمری می‌باشد؛ و بسیار عجیب است که چگونه بزرگان از این نکته مهم غفلت ورزیده‌اند.

در کدام روایت و یا اثری از معصوم علیه السلام یافت می‌شود که برای انعقاد مناسبت‌های مذهبی - مانند واقعه عاشورا و یا عید غدیر و مبعث و یا عید فطر و قربان و امثال آنها - از تاریخ شمسی یاد کرده باشند؟!

مثلاً در واقعه کربلا، اگر روز عاشورا را روز بیست و یکم مهرماه سنه پنجاه و نهم هجری شمسی که مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی است بدانیم، باید در چنین روزی مراسم عزاداری و نوحه‌سرایی بپای داریم؟ و آیا ائمه ما علیهم السلام خود در چنین روزی این مراسم را بپا می‌داشتند و به اصحاب خود توصیه می‌نمودند؟! و آیا اهمیت واقعه عاشورا کمتر از اهمیت روز عید غدیر و مبعث است؟! و یا اینکه تأثیر واقعه غدیر و مبعث در روز شمسی منحصرأً به خود آنها باز می‌گردد و سایر حوادث و وقایعی که در طول تاریخ ائمه علیهم السلام به وقوع پیوست، نتوانستند در آن روز و یا شب مخصوص از تاریخ شمسی تأثیر بگذارند و لهذا احکام و آثار مترتب بر آنها مختص تاریخ قمری شده است؟! به نظر می‌رسد اعتقاد به چنین خرافه‌ای نیاز به ابطال نداشته باشد.

و از همه اینها گذشته، سؤال این است که: این همه روایت و حدیث که در مورد اعمال و عبادات و سایر امور در روز عید غدیر و مبعث وارد شده است، مربوط به روز اول سال و نوروز است یا مربوط به روز هجدهم ذوالحجّه الحرام؟ اگر مربوط به روز نوروز است پس دیگر چه وجهی می‌تواند برای روز هجدهم ذوالحجّه داشته باشد؟ مگر یک جریان می‌تواند در دو روز مختلف اتفاق بیفتد؟ مثلاً اگر در یک سال روز هجدهم ذوالحجّه هفدهم مهرماه باشد، باید هم آن روز را

عید گرفت و اغسال مستحبّه در شب و روز را بجای آورد و آداب خاص آن روز را که در روایات موجود است انجام داد، و هم در روز نوروز عیناً همین آداب و اعمال را تکرار نمود!!

و از اینجا استفاده می‌شود اینکه برخی از اعلام، جشن گرفتن در نوروز را به عنوان قرار گرفتن عید غدیر در روز بیست و هفتم اسفند مستحب دانسته‌اند، سخنی است ناصراب و در تقابل با مبانی و قواعد شریعت و دیانت.^۱

۱. مرحوم علامه شعرانی - رحمة الله علیه - در پاورقی کتاب *دمع السّجوم* (ترجمه نفس المهموم)، در مقام جمع بین دو روایت گفته‌اند:

«از حدیث موسی بن جعفر علیهما السّلام چنین برمی‌آید که اگر عید نوروز نه از جهت احیای سنت مجوس باشد جایز است.

و اولی آن است که مرد مؤمن به قصد وقوع نصب امیرالمؤمنین علیه السّلام به خلافت در این ایام، آن را عید گیرد؛ چون بر حسب بعضی روایات، آن روز نوروز بود. و من از زیج هندی استخراج کردم: تحویل آفتاب به برج حمل (فروردین) در سال دهم هجری، چهارشنبه بیست و یکم ذی‌الحجّه، سه روز پس از غدیر خم بود، و جشن گرفتن پس از سه روز هم مناسب است.» ایشان در ادامه می‌گویند:

«به روایت معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السّلام، بسیاری از وقایع در نوروز اتفاق افتاد. و اهل علم را در آن سخنی است، و گروهی آن را ضعیف می‌شمارند. و به نظر من روایت، مجعول نیست اما سهوی از روات در آن راه یافته!» (*دمع السّجوم*، ص ۲۰۲)

این حقیر گوید: آنچه که ایشان راجع به انطباق روز عید غدیر با بیست و هفتم اسفند ذکر کرده‌اند صحیح می‌باشد، ولی چه ارتباطی با روز نوروز که سه روز پس از آن واقع شده است دارد در حالی که روایت مجعول گفته است: «در این روز واقعه غدیر خم اتفاق افتاده است.»

آیا صحیح است که امام علیه السّلام حادثه‌ای را که سه روز قبل از زمان معینی رخ داده است به حساب آن زمان بگذارد، درست مثل اینکه امام بفرماید: واقعه روز عاشورا در هفتم محرّم اتفاق افتاده است! این چه سخنی است که به امام معصوم علیه السّلام نسبت می‌دهیم؟! و عجیب‌تر آنکه ایشان می‌گویند: «با اینکه عید غدیر در بیست و هفتم اسفند رخ داده است خوب است که تا روز نوروز که چهار روز پس از آن است هم چنان به عید و جشن و سرور پردازیم.» حال سؤال ⇐

⇐ این است: اگر قرار شود که مناسبت جشن و سرور برای این حادثه که چهار روز قبل از نوروز اتفاق افتاده است تا زمان نوروز ادامه یابد، چرا چند روز پیش از آن و روزهای متوالی پس از نوروز نیز ادامه نیابد؟

و اشکال مهم‌تر اینکه اگر نوروز آن سال، چهار روز پس از عید غدیر بود و به همین جهت تناسب لازم را برای عید گرفتن و جشن و شادی موجب گردید، حال اگر عید غدیر در اواسط تابستان و یا پاییز اتفاق افتاد چه باید کرد؟ باز باید یک روز دیگر در روز نوروز عید گرفت و آن روز را روز عید غدیر دانست!!؟

مطلب دیگری که در کلام ایشان وجود دارد این است که گفته‌اند: «اگر برگزاری این مراسم به جهت احیای سنت مجوس نباشد، ایرادی ندارد!»

عجبا، مگر ممکن است فردی به نیتی خاص، غذا بخورد ولی سیر نشود و یا آب بنوشد ولی سیراب نگردد، این چه سخنی است؟ مگر در زمان ما چه کاری انجام می‌شود که در زمان موسی بن جعفر علیهما السلام انجام نشده است و یا بالعکس، که عید گرفتن در آن وقت حرام بوده است و اکنون مانعی ندارد؟!؟

مگر در زمان منصور، غیر از تهنیت حلول سال جدید و اهدای هدایا و جوایز، چه کاری انجام می‌شد که حضرت از این مراسم نهی فرموده است؟ و اکنون نیز به همان روش و سنت عمل می‌شود که آن زمان متعارف بوده است.

مگر در زمان حلول سال جدید افراد به یکدیگر عیدی نمی‌دهند؟ و به یکدیگر تبریک نمی‌گویند؟ و به رسم پیشینیان، سفره هفت‌سین نمی‌گذارند و خاطرات زمان‌های گذشته را بازگو نمی‌کنند؟ و از مدت‌ها قبل به انتظار چنین روزی بسر نمی‌برند؟

و مگر احیای سنت مجوس، به غیر از برگزاری جشن و سرور است؟ و برای احیای سنت آنان حتماً باید آتش و هیز می تهیه نمود، یا اینکه صرف برقراری جشن و سرور در این ایام خود، احیای آیین مجوس است؟ زیرا در زمان منصور نیز آنان مراسم آتش‌افروزی و غیره نداشتند، بلکه صرفاً به تبریک و تهنیت و اهدای هدایا اکتفا می‌نمودند.

مطلب دیگری که در کلام ایشان است آنکه: بسیاری از وقایعی که در این روز اتفاق افتاده - چنان‌که روایت معلی بن خنیس بیانگر آن است - از دیدگاه اهل فن مورد نقد و تشکیک می‌نماید ولی در عین حال، اصل روایت صحیح است گرچه روات در مضمون آن دچار سهو و اشتباه شده‌اند!

عجیب است که انسان روایتی که سراپا مشحون به اکاذیب و امور غیر واقعیّه و تضاد است ⇐

مثلاً در شب قدر که به طور حتم می‌توان آن را شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان به حساب آورد، و در آن شب تقدیرات الهی برای یک سال دیگر به زمین نازل می‌شود، چگونه است که اسمی از ماه شمسی و تاریخ خورشیدی در آن نیامده است آن هم به این اهمّیت و جلالت و منزلتی که برای آن در اخبار و احادیث به چشم می‌خورد؟!!

و یا اهمّیت و شأن شب نیمه شعبان را که میلاد ولیّ حیّ و قطب عالم وجود، حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد و احیاء در آن شب مؤکّد است، باید نسبت به تاریخ شمسی و شب مخصوص که بر حسب محاسبه هیوی ۱۲ مرداد سال ۲۴۸ شمسی خواهد شد، مدّ نظر قرار داد و اعمال را بر حسب آن تاریخ باید بجای آورد؟

و آیا نباید در اینجا تأمل نمود که علّت اقدام به اعمال و عبادات مخصوصه در چنین مناسباتی، همان خصوصیات و آثاری است که مختصّ آن روزها و شب‌ها می‌باشد نه بر اساس امور اعتباریّه و صرف ورود آن از ناحیه شرع؟ فلهذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به آن مرد اعرابی سفارش می‌فرمایند که اگر نمی‌توانی چند شب از ماه مبارک رمضان را در مدینه و مسجدالنبی بگذرانی، لا اقل شب بیست و سوم را به مدینه بیا و در مسجدالنبی به احیاء و عبادات مخصوصه پرداز، که از این قضیه به «صلاة اعرابی» تعبیر شده است.^۱

منسوب به امام علیه السلام بدانند! اگر روایتی با جعل و تزویر در دسترس ما قرار گیرد، دیگر به چه حجّت و دلیلی می‌توان به او و فقراتش تمسک نمود؟! البته ممکن است روایتی با سند معتبر نقل شده باشد ولی با سند دیگر دارای اضافات و یا حذف‌هایی بوده باشد، ولی در روایت معلی بن خنیس این چنین نیست و همان سندی که این روایت را نقل می‌کند همان سند، این اکاذیب و امور خلاف و غیر واقعی را به امام علیه السلام نسبت داده است. مضافاً به اینکه نوروز در آن زمان، اول فروردین نبوده است.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۰.

از همه اینها گذشته و صرف نظر از مسائل و مطالبی که در روایات و آثار اهل بیت علیهم السلام نسبت به خصوصیات و شئون و آثار موجوده در این مناسبات به چشم می‌خورد، آنقدر شواهد و قراین برای خصوص مناسبات و مراسم دینی در تاریخ‌های قمری آنها وجود دارد که جای انکار و حتی تردیدی را در التزام به تاریخ قمری برای ما باقی نمی‌گذارد. مثلاً حوادث و جریاناتی که در روز عاشورا در بلاد مختلف و امور گوناگون از زمان وقوع این حادثه کبری دیده و شنیده شده است، مختص تاریخ قمری آن است نه مثلاً روز بیست و یکم مهرماه؛ حال آن روز در بهار باشد یا تابستان و یا زمستان، دیگر تفاوتی نخواهد داشت.

و یا تأکیدی که برای احیای شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان شده است - چنانچه گذشت - مسأله‌ای نیست که آثار آن از دید اهل بصیرت و باطن، مغفول بماند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

مرحوم آیه الله شیخ عباس قوچانی، شاگرد سلوکی و وصی عارف بالله سید علی قاضی - رضوان الله علیهما - نقل می‌کردند: «شب بیست و سوم ماه مبارک رضانی بود که ما خدمت مرحوم قاضی رسیدیم و ایشان تأکید بلیغ نمودند که تا صبح، یعنی طلوع خورشید بیدار بمانیم.»

مرحوم قوچانی می‌فرمودند: «برای اینکه در بین الطلوعین خوابم نبرد گفتم به صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام بیایم و در آنجا گوشه‌ای بنشینم تا خورشید طلوع کند.»

به صحن مطهر آمدم و همین‌طور در میان صحن قدم می‌زدم، ولی چون خسته بودم در گوشه‌ای نشستم و به تفکر و تأمل پرداختم اما غافل از اینکه خستگی ناشی از بیداری شب مرا به خواب فرو برد. یک مرتبه از خواب بیدار شدم و دیدم خورشید طلوع کرده است و پاسی از آن گذشته است. بسیار متأسف شدم و بر این إهمال و کوتاهی، خود را سرزنش نمودم و به خانه مراجعت کردم. هنگامی که طبق معمول خدمت مرحوم قاضی رسیدم، تا چشم ایشان به من افتاد فرمودند: «مگر نگفتم مواظب باشید که خوابتان نبرد! به واسطه این غفلت از فیض بزرگی محروم گشتید.»

حال آیا می‌توان گفت: این آثار و خصوصیات، یک سری مسائل توهمی و تخیلی و اعتباری است؟! و آیا نزول ملائکه در شب قدر، چنان‌که در قرآن آمده است، بر اساس تاریخ شمسی است؟!^۱

و به همین جهت و علت است که عارف کامل و سالک واصل و عالم بالله و بامر الله مرحوم علامه والد - قدس الله نفسه الزکیة - با توجه به اشراف باطنی و اطلاع شهودی و احساس وجودی ارتباط اعمال و عبادات و امور اجتماعی با تاریخ قمری و دخالت بی‌چون و چرای تاریخ قمری در تشکّل حوادث و قضایا و مناسبت‌های مذهبی، اقدام به تألیف رساله‌ای وزین و گرانقدر به نام رساله نوین، در میزان قرار داشتن تاریخ قمری در امور عبادی و غیره در شریعت اسلام نمودند و بر آن اصرار و ابرام داشتند.

و این نکته را فقط شخصی می‌تواند ادراک نماید و به کُنه آن برسد که قلب و ضمیر او محلّ نزول فیوضات خاصه پروردگار و انوار ربّانی شده باشد و به حقایق و اسرار و رموز عالم خلقت و کیفیت ربط قوانین شریعت با حقایق تکوینیّه خارجیّه و عالم اعیان دسترسی پیدا کرده است. و اطلاع بر چنین مسأله‌ای است که از آن به «فقه الله الأكبر» تعبیر می‌نمایند. و عرفای بالله را در چنین واقعه‌ای، مطالب و اسراری است ناگفته و ناشنوده.

آری باید اعتراف نمود که جامعه فقهی و علماء بزرگ و اعلام تشیع در تنقیح مبانی اصیل اسلام باید نسبت به شناخت منظر و دیدگاه اهل معرفت اهتمامی بلیغ داشته باشند و آنان را گریز و گزیری جز پذیرش و تقبّل به قبول حسن از دیدگاه‌ها و مبانی رصین و متقن امثال علامه طهرانی - رضوان الله علیه - نمی‌باشد.^۱

بنابراین، اگر هیچ دلیلی بر کذب و ساختگی بودن این روایت از معلی بن خنیس وجود نداشت، همین اشکال برای طرد و پوچ انگاشتن آن کفایت می‌نمود.

۱. در تعلیقات حقیر بر رساله اجتهاد و تقلید از مرحوم والد - قدس سره -، ص ۶۱ - ۶۸ و ۳۸۷

به این نکته اشاره شده است.

و اما اشکال دیگری که بر کلام صاحب جواهر وارد است اینکه ایشان می‌گویند: مشهور و معروف در زمان ما، روز اول برج حمل است و مضمون روایت نیز بر این مطلب دلالت می‌کند که می‌گوید: «امروز روزی است که خورشید طلوع کرده است و بادهای وزیدن گرفته است و گل‌ها به رویش درآمده‌اند.»^۱ باید از ایشان پرسید: اولاً شما پس از گذشت حدود یک‌هزار و دویست سال از صدور چنین روایتی سخن می‌گویید و خود هنوز نمی‌دانید که در زمان صدور این روایت مجعول، نوروز چه روزی بوده است؛ زیرا اگر در آن زمان نوروز روز خاص و مشخصی بود دیگر چه نیازی بود که برای تعیین آن، دست به دامان منجمین و هیوین بشوید و از این و آن برای اثبات مطلوب، شاهد و قرینه بتراشید. مگر روز عید غدیر روز مشخصی نبود و یا روز مبعث معلوم نبود و یا در واقعه کربلا کسی تردید داشته است و یا در تولد امام زمان علیه السلام روز نیمه شعبان کسی شبهه افکنده است؟! و همین‌طور در تمامی مناسبت‌ها که مشخص و روشن است، مگر بعضی از اقوال شاذ و نادر که مخالف آنها می‌باشند. چطور در طول تاریخ ائمه علیهم السلام جای شبهه و تردیدی در تاریخ این مناسبت‌ها وجود نداشته است، و فقط در مسئله نوروز شبهه و شک و تردید بوده است؟

و چگونه است با این همه تأکیدات و مطالب مهم و اسراری که به قول صاحب جواهر، در این روایت وجود دارد، هیچ نام و نشانی نه پیش از امام صادق علیه السلام و نه پس از آن حضرت، در میان ائمه ما علیهم السلام به چشم نمی‌خورد؟! و چرا سایر ائمه علیهم السلام از موسی بن جعفر تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی از این واقعه مهم به قول صاحب جواهر، به میان نیاورده‌اند؟! و به طور کلی آن را به دست فراموشی سپرده‌اند؟ و آیا نعوذ بالله، ائمه

۱. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۳.

ما فکر نمی‌کردند که با این مسامحه و اهمال در تذکر به شیعیان، آنها را از چه مواهب و برکاتی محروم ساخته‌اند و چه فیوضاتی را از آنان دریغ داشته‌اند؟! اشکال دیگر بر صاحب جواهر این است که گفته‌اند:

شاید دلیل روایت وارده از موسی بن جعفر علیهما السلام در ردّ عید نوروز، عبارت از تقیه باشد و حضرت به جهت تقیه حکم بر خلاف شریعت فرموده است.^۱

این سخن از مرحوم صاحب جواهر بسیار عجیب است؛ زیرا تقیه همیشه در مقام خوف و ترس از واکنش حکومت جائزه مصداق پیدا می‌کند، در حالی که حکومت، خود مصرّ بر برگزاری مراسم عید نوروز بوده است؛ پس حضرت از چه کسی واهمه و خوف داشته‌اند که چنین مطلبی در ردّ عید نوروز فرموده‌اند؟! به نظر می‌رسد که به اندازه کافی دلیل و شاهد بر کذب و خرافه بودن روایت معلی بن خنیس گفته شده باشد، و لذا دیگر تطویل در این زمینه را مخلّ به بیان مقصود و رسیدن به مطلوب می‌دانیم، و از سخن گفتن درباره سند این روایت و ضعف در آن صرف نظر می‌نماییم که آن، خود موجب اطاله کلام خواهد بود. پس نتیجه و ماحصل مطالب گذشته درباره روایت وارده از معلی بن خنیس آن است که:

- این روایت در هیچ کتاب معتبر از قدما وجود نداشته است و استناد آن به کتاب مصباح‌المتهجد و نیز مختصر آن، کذب محض می‌باشد.
- و نیز علاوه بر آن، مضمون روایت صد در صد در جهت تقابل و تضاد با مبانی و موازین شریعت و دین مقدّس اسلام است، و از این نظر مردود و مطرود می‌باشد.
- و از همه اینها گذشته، محتوای آن با وقایع تاریخی و حوادث خارجی انطباق ندارد و در تناقض و تضاد می‌باشد.

بنابراین تنها دلیلی که برخی بر اساس آن، حکم به تأیید اسلام و تأکید نسبت به عید نوروز داشته‌اند، از میان خواهد رفت.

در اینجا روایتی نقل می‌شود که خصوصیات و فضای موجود در آن زمان تا حدودی روشن می‌گردد، و اینکه چگونه اقوام ایرانی با تبعیت از سنن و آداب جاهلی و رسوم فضای پیش از اسلام، به استمرار این سنت اقدام نموده‌اند! مرحوم صدوق در کتاب *شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام*، از شخصی به نام همدانی، از علی، از پدرش، از هروی، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش، از امام حسین بن علی علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود:

سه روز قبل از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام، مردی به نام عمرو از اشراف بنی تمیم خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، مرا از داستان و سرگذشت اصحاب الرّس مطلع گردان که در چه زمانی بودند و در چه سرزمینی سکونت داشتند و پادشاه ایشان چه کسی بود؟ و آیا خداوند پیامبری به سوی ایشان فرستاد یا خیر؟ و به چه جهت مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفتند و هلاک شدند؟ چرا که من در کتاب الهی نام ایشان را دیده‌ام، ولی از اخبار آنها چیزی دستگیرم نشده است.

در این هنگام علی علیه السلام به او فرمود: «تو از داستانی سؤال نمودی که هیچ کس پیش از تو از من سؤال ننموده است، و پس از این نیز نقل این داستان منحصرأ از ناحیه من خواهد بود، و هیچ آیه‌ای در کتاب الهی نمی‌باشد مگر اینکه من تفسیر آن را می‌دانم و حتی اینکه در چه نقطه‌ای از زمین، در صحرا یا بر فراز کوه‌ها نازل شده است و در چه وقتی از شبانه‌روز بر رسول خدا فرود آمده است.» و در حالی که با دست، اشاره به سینه مبارکش می‌کرد فرمود: «در اینجا علوم بسیاری انباشته شده است، ولی چه باید کرد که طالبان آن اندک‌اند و عن‌قریب است که مردم به واسطه از دست دادن من پشیمان گردند.»

سپس حضرت فرمودند: «ای برادر تمیمی، داستان اصحاب رس این چنین است:

آنها قبیله‌ای بودند که درخت صنوبری را که به آن شاه‌درخت می‌گفتند عبادت می‌کردند. و این درخت را یافث بن نوح کنار چشمه‌ای که روشاب نام داشت پس از طوفان نوح، غرس نموده بود. و بدین جهت به آنان اصحاب رسّ می‌گفتند زیرا آنها پیامبرشان را درون چاهی انداختند. و این واقعه پس از سلیمان بن داود اتفاق افتاد.

آنها دارای دوازده قبیله بودند که همگی آنها در کنار نهری به اسم ارس که از بلاد شرق است زندگی می‌کردند، و این نهر نیز به نام آنها نام‌گذاری شده است. و در تمام روی زمین نهری به فوران و گوارایی آن وجود نداشته است و هیچ قریه‌ای از قریه‌های ایشان آبادتر و وسیع‌تر نبوده است. نام یکی از این قریه‌ها آبان بوده است و دیگری آذر و سوّمی دی و چهارمین بهمین و پنجم اسفندار و ششم فروردین و هفتم اردیبهشت و هشتم خرداد و نهم مرداد و دهم تیر و یازدهم مهر و دوازدهم شهریور. و بزرگترین شهر از این بلاد به اسم اسفندار بود و این همان شهری بود که پادشاه در آن سکونت می‌ورزید و به نام ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان - که همان فرعون زمان حضرت ابراهیم بود - نامیده شده بود، و در این شهر همان چشمه معروف و درخت صنوبر وجود داشت.

هر کدام از این قبایل، دانه‌ای از این درخت صنوبر را در بلده خود کاشته بودند و از این چشمه، نهری به سوی آن درخت جاری ساخته بودند و این دانه‌ها روئیده شد و به درختی بس تناور تبدیل گردید. و آنها آشامیدن و استفاده از این نهرها را بر خود حرام ساخته بودند و نه خود و نه چهارپایانشان حق استفاده از این نهرها را نداشتند، و هر کس که از این آب‌ها مصرف می‌نمود به قتل می‌رساندند، و چنین می‌پنداشتند که آب این نهرها مایه حیات و زندگی خدایانشان می‌باشد و کسی نمی‌تواند از آنچه موجب حیات خدایانشان می‌باشد استفاده کند، و خودشان و چهارپایانشان از آب نهر رس که از نزدیک قریه‌هاشان می‌گذشت استفاده می‌کردند.

و سنت ایشان بر این بود که در هر ماه از سال در یکی از این قریه‌ها، مراسم عید برگزار می‌کردند. و در کنار درخت صنوبر همگی اجتماع می‌کردند و بر روی درخت پارچه‌ای از حریر که منقوش به انواع تصاویر بود می‌انداختند، و گوسفندان و گاوهایی به جهت قربان برای آن درخت می‌آوردند و ذبح می‌کردند و آنها را در میان شعله‌های آتش برخاسته از هیزم، طبخ می‌نمودند، و هنگامی که دود آتش به هوا برمی‌خاست و هوا را آلوده و تار می‌نمود همگی به پای آن درخت به سجده می‌افتادند و به گریه و تضرع مشغول می‌شدند و انتظار رضایت و خشنودی آن درخت را نسبت به خود می‌کشیدند. در این حال شیطان از راه می‌رسید و شاخه‌های آن درخت را به حرکت درمی‌آورد و از میان درخت همانند فریاد طفل خردسال فریاد برمی‌آورد که: "ای بندگان من، از شما راضی و خشنود گشتم پس آسوده باشید و دیدگان شما روشن باد."

در این وقت، آنها سر از سجده برمی‌داشتند و به شرب خمر و موسیقی می‌پرداختند و دستاری به دست می‌گرفتند و به شادی و پای کوبی، روز و شب خویش را می‌گذراندند و سپس به خانه‌های خود بازمی‌گشتند. و به خاطر همین است که ایرانیان، ماه‌های خود را به نام‌های دوازده‌گانه این شهرها نام‌گذاری کرده‌اند چون: آبان‌ماه و آذرماه و ...

زیرا در هر ماه، مراسم عید در یکی از این شهرهای دوازده‌گانه انجام می‌پذیرفت و می‌گفتند: عید این ماه در فلان شهر و عید ماه آینده در شهر دیگر و همین‌طور ... و هنگامی که نوبت به شهر بزرگ آنها یعنی اسفندار می‌رسید، همه افراد از کوچک و بزرگ نزد درخت صنوبر اصلی و چشمه معروف، گرد می‌آمدند و خیمه‌هایی از دیباج منقوش به انواع صور برمی‌افراشتند، و دوازده باب برای آن به عدد دوازده قبیله آماده می‌ساختند و هر بابی مختص قبیله‌ای خاص بود. و خارج از این خیمه‌ها برای درخت صنوبر به سجده می‌افتادند و قربانی‌هایی به مراتب بیشتر از آنچه برای درخت منطقه خودشان بود فراهم می‌نمودند. و در این هنگام ابلیس می‌آمد

و درخت صنوبر را به شدت تکان می‌داد و از میان درخت با صدایی رسا، با آنان به سخن می‌پرداخت و وعده‌ها و بشارت‌هایی به آنان می‌داد و از آنچه در سایر قبایل شیاطین وعده می‌دادند افزون‌تر می‌نمود.

سپس آن جماعت، سر از سجده برمی‌داشتند و آن‌چنان حال فرح و نشاط بر ایشان عارض می‌گشت که تمام وقت خود را در طول دوازده روز تمام، به شرب خمر و پرداختن به لهو و لعب و موسیقی، به عدد اعیاد سایر ماه‌ها در قبایل دیگر می‌گذراندند. و آنگاه پس از دوازده روز به خانه‌های خویش بازمی‌گشتند.

و چون از زمانی که این قوم در کفر و شرک بالله بودند مدتی مدید گذشت، خداوند پیغمبری از بنی‌اسرائیل را از فرزندان یهودا فرزند یعقوب، به سوی ایشان برانگیخت. و این پیامبر زمان طولانی را در میان آنها بسر برد و آنان را به عبادت خدای یگانه و معرفت به ربوبیت دعوت نمود، ولی هیچ فایده‌ای نبخشید و مؤثر نیفتاد. و وقتی آن پیامبر شدت انکار و سرپیچی ایشان را در راه باطل و ضلالت مشاهده نمود و اینکه هیچ پذیرشی نسبت به نصایح و دعوت به رشد و رستگاری در آنها پدید نیامد، و در حالی که زمان فرارسیدن عید بزرگ در آن قریه بزرگ رسیده بود، به خداوند عرضه داشت: "ای پروردگار من! بندگان تو راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته‌اند و کفر به تو را پیشه خود ساخته‌اند و به‌جای پرستش تو، به پرستش و عبودیت درختی که نه نفعی به حال ایشان دارد و نه ضرری متوجه آنها می‌نماید، پرداخته‌اند. حال که چنین است تو قدرت و قهاریت خویش را به آنان بنما و این درختان را به تمامی، خشک فرما تا سلطنت و عظمت تو را به خوبی مشاهده کنند."

مردم ناگهان مشاهده کردند که تمامی درختان آنها خشک و مانند چوب شدند و دیگر اثری از طراوت و حیات در آنها دیده نمی‌شود. پس، از این حالت به وحشت افتادند و سخت درمانده گشتند و به دو دسته تقسیم شدند، گروه اول می‌گفتند: "این مرد که مدعی رسالت از جانب خدای

خویش و پروردگار آسمان‌ها و زمین به سوی شما است، خدایان ما را سحر و جادو کرده است تا اینکه شما را از عبادت خدایانتان به عبادت خدای خود بازگرداند، و گروه دوم می‌گفتند: "نه، مطلب این چنین نیست بلکه خدایان ما غضب کرده‌اند و روی از ما برگردانده‌اند، وقتی که دیدند این مرد آنها را هیچ می‌انگارد و ارزشی برایشان قائل نمی‌شود و ما را به عبادت غیر این خدایان فرا می‌خواند، و به همین جهت حسن و زیبایی خود را پنهان ساختند تا اینکه شما بر او غضب کنید و او را از میان بردارید و بر او غلبه نمایید." پس جملگی بر قتل او هم‌دست و هم‌داستان شدند.

ابتدا لوله‌هایی از سرب آماده کردند و آنها را درون چشمه، روی هم قرار دادند و آب داخل آن را خالی کردند، سپس چاهی با دهانه تنگ در قعر آن حفر کردند و پیامبر خدا را درون آن چاه انداختند و سنگی بر دهانه آن گذاردند، سپس لوله‌ها را از درون چشمه بیرون کشیدند، و پیامبر خدا به واسطه سرایت آب به درون چاه غرق گردید و از دنیا رحلت کرد. آنگاه گفتند: "حال، این درخت بزرگ از ما راضی و خشنود خواهد شد و از اینکه مشاهده می‌کند ما شخصی را که از او مذمت می‌نمود و از عبادت او منع می‌کرد این چنین به سزای اعمالش رساندیم و آن را زیر درخت دفن نمودیم، از این عمل تشفی می‌یابد و نور و طراوتش را دوباره به ما باز می‌گرداند."

و این در حالی بود که آنان در تمام طول روز صدای ناله این پیامبر را می‌شنیدند که به خداوند عرضه می‌داشت: "ای سید و مولای من، تو خود شاهد این وضع و حال من می‌باشی و ضیق مکان و شدت گرفتاریم را مشاهده می‌کنی، پس بر ضعف جسم و قوایم رحم کن و درماندگیم را بنگر و روح مرا به سوی خود قبض نما و خواست مرا به تأخیر مینداز." و همین‌طور این پیامبر مناجات می‌کرد تا اینکه روح از بدنش مفارقت نمود.

در این هنگام خدای متعال به جبرائیل خطاب نمود: "ای جبرئیل! آیا این بندگان من چنین پنداشته‌اند که از بردباری و مکر من در امان می‌مانند در

حالی که غیر مرا پرستش کرده‌اند و پیامبر مرا به قتل رسانده‌اند؟! آنان نمی‌دانند که نمی‌توانند از غضب من در امان باشند یا از سلطنت من خارج گردند، در حالی که من از کسی که عصیان کند و از عقابم نهراسد انتقام خواهم گرفت. و من به عزّت و جلالم سوگند یاد کرده‌ام که آنان را مایهٔ عبرت همگان قرار دهم.

پس در حالی که مشغول مراسم عید و گذراندن اوقات خوش بودند، خداوند بادی به شدت سرخ و سهمگین و بنیان‌کن بر آنها مسلط گردانید که عقل و هوش از آنان برپود و با یکدیگر برخورد کرده، کوبیده می‌شدند. و زمین نیز در زیر پای آنان مانند کبریت گذاخته درآمد و ابری سیاه بر فراز سر آنان نمایان گشت و مانند سقفی آتشین تمامی آنان را در برگرفت و تمامی بدن‌ها و اجسام آنان را مانند سرب گذاخته در درون آتش مذاب نمود.

پس به خدا پناه می‌بریم از غضب او و نزول هلاکت و سخط او، و هیچ اتکا و قوتی نیست مگر به خدای علیّ و عظیم.^۱

در این روایت امام علیه السّلام می‌فرماید: «مردم ایران اسامی ماه‌های خود را بر طبق همان اسامی شهرهای اصحاب الرّس قرار داده‌اند» و ما مشاهده می‌کنیم که در اوّل فصل بهار دوازده روز را به جشن و پای‌کوبی و عید می‌گذرانند و روز سیزدهم را به عنوان اخراج نحوست، از منزل و کاشانهٔ خود به بیرون و صحرا می‌روند، آیا چنین مراسم و حوادثی جز پیروی و متابعت از آیین و رسم باطل و انحرافی نیاکان و گذشتگان، چیز دیگری می‌باشد؟!». ^۱

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۰۵.

فصل چهارم

نقد و بررسی مؤیدات و شواهد دیگر نوز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حال در اینجا می‌پردازیم به ادله و شواهد و مؤیدات دیگری که بعضی برای اثبات این روز به عنوان عید، ذکر کرده‌اند، و میزان صحت و سقم آنها را با موازین و مبانی شرع، مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهیم. از جمله این مطالب، مسأله تسامح در ادله سنن است. و در این باب روایت مشهوری است که می‌فرماید:

مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ.^۱

«اگر به شخصی خبر و حدیثی برسد که دلالت بر ترتب ثواب بر انجام عمل خیری کند و آن شخص بدان عمل خیر اقدام نماید، خداوند اجر آن عمل خیر را به او خواهد داد اگرچه رسول خدا نفرموده باشد.»

در این روایت - چنانچه ملاحظه می‌شود - آمده است: کسی که بر ترتب ثواب و پاداش بر انجام عملی مطلع گردید و به جهت تحصیل رضای پروردگار به انجام آن عمل مبادرت ورزید، خداوند عمل او را بی‌پاداش نخواهد گذارد و به آن ثواب که مد نظر او است خواهد رسید، گرچه در واقع چنین قضیه‌ای صحت نداشته باشد.

۱. ثواب الأعمال، ص ۱۳۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۶.

برای توضیح و بحث در این روایت که به صور مختلف در اتقان و ضعف، وارد شده است مناسب است سخن مرحوم والد - رضوان الله علیه - را در جلد پانزده/مأم شناسی (در نقد کلام مرحوم آیه الله سید محسن امین عاملی که در قرائت ادعیه‌ای که سند آنها ضعیف می‌باشد، تمسک به قاعده تسامح در ادله سنن کرده است) بیاوریم:

در اینجا مرحوم امین می‌خواهد استناد کند در جواز قرائت ادعیه ضعیفه السند، به قاعده تسامح در مستحبات؛ و در این استناد اشکال است. توضیح آنکه در وسائل الشیعه، مجموعاً ۹ روایت نقل می‌نماید در این باب.

اول آنها این روایت است که:

«من بلغه شیءٌ من الثَّوابِ علی شیءٍ من الخیرِ فَعَمِلَ به، کان له أجر ذلك، و إن کان رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلَّم لم یقله» - الحدیث.

علمای اعلام بدین روایات عمل نموده‌اند؛ زیرا که اصل صدور آنها از معصوم مسلّم می‌باشد، بعضی از آنها صحیح و بعضی موثقه و بعضی ضعیفه هستند. و چون صدورشان قطعی است ما در آن تردید و شک نداریم، ولی اشکال در دلالت آنها می‌باشد که چقدر توسعه دارد؟ و دایره شمول آنها چقدر گسترش دارد؟ آیا فرا می‌گیرد هر عمل مستحبی را که راوی ضعیف و مجهول الحال و خارج از وثوق و اعتماد روایت کرده باشد، گرچه یزید بن معاویه باشد و ما را با جعل روایتی بر اساس تسامح در ادله سنن به مقاصد و منویات خود سوق دهد و این روایت موجب بدعت‌ها گردد و آیین و سنت اسلام را واژگون نماید؛ همان‌طور که امروزه دیده می‌شود با نقل روایت ضعیف از معلی بن خنیس عید نوروز را رسمیت داده‌اند و غسل و دعا را در آن مستحب پنداشته‌اند، و به قدری این تسامح قوت گرفته است تا ستون‌های عظیم سنت‌های محققه را فرو کوفته و منهدم نموده است. و یا اینکه اصولاً مصب این روایات و دلالت آنها و شمول آنها جای دگری است.

مفاد این روایات مفاد بحثی است اصولی که انقیاد، هم‌درجه اطاعت است همان‌طور که تجری، هم‌وزن معصیت می‌باشد.

بنابراین اگر از روی حجّت‌های شرعیّه، ثواب بر عملی به کسی رسید و او هم طبق آن عمل کرد ولی در حقیقت خلاف آن معلوم شد، اجر و پاداش عامل به آن محفوظ می‌باشد و خداوند او را بی‌بهره نمی‌گذارد.

در عبارات روایت، کلمه «من بلّغه» وارد است و بلوغ در جایی صدق می‌کند که مانند وصول خارجی، در عالم اعتبار و وصول تبعّدی صورت گیرد و حجّت به عمل آورده شود، مانند لفظ بلوغ در آیه کریمه: ﴿يَتَأْتِيهَا الرّسولُ بِلَیْغٍ مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱ و مانند آیه شریفه: ﴿هَذَا بَلِغٌ لِلنّاسِ﴾^۲؛ و فقط شامل مواردی می‌شود که از جهت اعتبار مطلب تمام باشد ولی اتفاقاً در سند سهوی رخ داده است که طبق واقع در نیامده است. بنابراین اصولاً ادلّه تسامح، شامل روایات مرسله و مقطوعه و ضعیفه السّند نمی‌گردد، و بالأخص در ادعیه که مهم‌ترین ارکان ربط مخلوق با خالق می‌باشد.

مطلب در اینجا گسترش دارد و إن شاء الله تعالی تفصیل آن را در کتاب النّیروز بدعّه و ضلّالة^۳ خواهید یافت؛ بحول الله و قوّته و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله العلیّ العظیم.^۴

نظیر این مطلب از مرحوم مامقانی - رحمة الله علیه - نقل شده است که فرموده است:

نسبت دادن خبری به معصوم علیه السّلام بدون طریق معتبر و ورود اذن و

۱. سوره المائدة (۵) آیه ۶۷.

۲. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵۲.

۳. همان‌طور که در مقدمه کتاب بدان اشاره شد، مرحوم والد - رضوان الله علیه - قصد داشتند کتابی درباره نوروژ با این عنوان که ترجمه آن این است: «نوروز آیینی است بدعت‌آمیز و دارای انحراف و گمراهی و تباهی»، به رشته تحریر درآورند ولی اجل مجال نداد؛ و حقیر از آنجا که اهمّیت موضوع را فی حدّ نفسه و نیز در نزد ایشان به وضوح احساس می‌کردم، به این نوشتار اقدام نمودم.

۴. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۲، تعلیقه ۲.

رخصت بر مسامحه در ادله سنن، از پیامبر مختار یا ائمه اطهار ممنوع است؛ و اخباری که قائلان به قاعده تسامح، به آنها استدلال می‌کنند از افاده مطلوب قاصر است، گرچه بیشتر علما در استدلال به آن توافق کرده‌اند، اما در موقع تأمل و تحقیق معلوم می‌شود که در فهم آن اشتباه کرده‌اند.^۱

و اما حقیر گوید: علت پذیرش روایات ضعیف و عدم فهم صحیح از قاعده تسامح در ادله سنن، سهل‌انگاری و عدم وجود حساسیت نسبت به معارف دینی و ساده‌انگاری مبانی و قواعد شریعت است که انسان را به این سو می‌کشاند و سوق می‌دهد.

اگر فردی نسبت به دین و شئون زمامداران دینی و اولیای حق، غیرت و حساسیت داشته باشد، نه به خود و نه به دیگران چنین اجازه‌ای نمی‌دهد که هر روایت و حدیثی، گرچه مشحون از مهملات و ناشایستی‌ها باشد، به امام معصوم علیه السلام نسبت دهد و با سهل‌انگاری از کنار آن بگذرد.

اگر مقدار اندکی از غیرتی را که ما نسبت به خویشان و نزدیکان خود داریم نسبت به پیشوایان و اولیای دین داشته باشیم، دیگر نمی‌گوییم با وجود خزعبلات و ترهاتی که در بسیاری از این روایات ضعیف و مجهول وجود دارد آن را به امام علیه السلام منتسب نماییم و به مقتضای قاعده تسامح در ادله سنن بگوییم که معصوم چنین گفته است و چنان فرموده است، بدون اینکه ملاحظه‌ای در جهات منفی و احتیاط در حکم و قضاوت و تبعات آن داشته باشیم.

تسامح در ادله سنن یعنی بی‌اعتبار کردن کلام معصوم علیه السلام و از بین بردن شئون امامت و شخصیت ولایت، و او را تا حد شئون افراد عادی پایین آوردن، و کلام وحی را با انگیزه‌های حیوانی و شهوات نفسانی آمیختن، و فاصله بین عالم غیب و عالم دنیا را برداشتن، و غیب را هم‌تراز با عالم شهوات و نفسانیات و اوهام دانستن.

۱. مقیاس الهدایة فی علم الدرّایة، ج ۱، ص ۱۹۶.

اگر یک فرد عالم در مقابل ایراد و اشکال یک فرد مسیحی که می گوید: شما به چه حجت و دلیل منطقی به مطلبی که از جهات اعتبار عرفی و سیره عقلاء مردود شمرده می شود عمل می نمایید، قرار بگیرد چه پاسخی می تواند بدهد؟ خصوصاً اینکه آن مطلب از امور خطیره و قابل توجه در آثار دینی ما باشد، مانند ادعیه و زیارات که از امور بسیار عظیم و خطیر است.

مرحوم والد - قدس سره - در این باره در کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام در نقد کسانی که کتاب مصباح الشریعه را به عنوان تسامح در ادله سنن مد نظر قرار داده اند و در واقع آن را از درجه اعتبار ساقط نموده اند، چنین گویند:

در اینجا باید عرض کرد: خیلی جای تأسف و تأثر است که با تمسک به احادیث تسامح در ادله سنن، کتاب را از درجه اعتبار ساقط نموده، مطالب عظیم و عمیق عرفانی و اخلاقی را، که بر فقه و اعمال جوارح حکومت دارد و سازنده عقاید و ایمان و سر و ولایت انسان است، از فقه ظاهری پایین تر و کمتر بشماریم و حکم آن را حکم مستحبات عادی و اعمال عادی بدانیم و بگوییم: چون راجع به اخلاقیات است و اخلاقیات هم خیلی مهم نیست، لذا از این جهت عمل کردن به مضمون آن کتاب اشکالی ندارد! در حالی که این حساب، حساب امور متعارفه شخصی و اخلاقیات عادی نیست، بلکه رموز و اسرار عرفانی است، این سر و حقیقت و هویت عروج انسان به مقام تقرب و بیان بواطن و حقایق قرآن است. ما چگونه می توانیم جواز عمل به آنها را با تسامح در ادله سنن ثابت کنیم؟! هر جایی که دیدید می گویند: از باب تسامح در ادله، یعنی آن را به کناری بیندازید و اعتبار ندهید، این است معنی آن!

این محمل و این گونه حمل به جهت آن است که: اخباری که در این کتاب آمده است دارای معانی بلند و عمیقی است که انسان به حقیقت آن معانی نرسیده است، آن وقت چون نمی تواند خودش را در آن سطح بیاورد و وجود خود را با آن معانی دقیق و ظریف تطبیق بدهد، لذا می گوید از امام نیست و آن را انکار می کند، و خلاصه خودش را راحت می نماید. این کار،

کار صحیحی نیست و این طریقه در واقع نه تنها اسقاط این روایات، بلکه به طور کلی اسقاط تمام معارف و دقایق و لطایفی است که از سطح افکار عادی مردم بالاتر و در روایات به کار برده شده است.^۱

در اینجا مشاهده می‌کنیم که معنا و مفهوم تسامح در ادله یعنی آن را از درجه اعتبار ساقط کردن و از جهت ترتب اثر واقعی نهادن.

بنابراین قاعده تسامح در ادله سنن که نزد بسیاری از اهل علم مورد عمل و تأیید است، در واقع هیچ اصل و اساسی ندارد؛ و عمل بدان در موارد ضعیف و نادرست، عملی است خطا و ناصواب که تبعات و آثار سوء همان عملی را دارد که انسان از روی عمد و انکار، به مسأله‌ای ناصواب ملتزم و متعهد گردد.

و چنانچه مرحوم والد و نیز مرحوم مامقانی فرموده‌اند: مضمون و مفهوم احادیث من بلغ، همان احادیثی است که از جهت سند و متن با موازین و اصول محاوره و سیره عقلانی در پذیرش اخبار و آثار دیگران، منطبق باشد و واجد شرایط وثاقت و قبول باشد و تردید و شبهه‌ای در انتساب آن به معصوم علیه السلام وجود نداشته باشد، که در این صورت است که مضمون این احادیث - که همان بلوغ و بلاغ است - متحقق می‌شود و بالنتیجه شرایط قبول و التزام به آن مهیا می‌گردد و می‌توان نسبت به آن اقدام نمود و ترتیب اثر داد.

حال اگر در چنین شرایطی به جهتی از جهات، مثلاً اشتباه راوی در نقل صحیح برخی از کلمات، انسان به آنچه عمل می‌کند غیر از آن چیزی باشد که از معصوم علیه السلام وارد شده باشد، خداوند عمل آن فرد را ضایع و باطل نمی‌گرداند و اجری را که بر آن عمل در صورت صحت و واقعیت مترتب بود، بر عمل آن فرد مترتب می‌نماید. این است معنا و مفهوم احادیث من بلغ، نه آنچه در السنه و افواه معروف و مشهور شده است.

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۹.

ولی با ملاحظه مطالب گذشته متوجه می‌شویم که: استدلال بر این روایت در مسأله عید نوروز وجهی ندارد؛ زیرا:

اولاً: مورد این روایت جایی است که دلیل برای رساندن مفاد و مضمون خویش تام باشد یا اینکه حداقل موجب وثوق و اطمینان و قابلیت ترتیب اثر بدان را داشته باشد، و در این حالت است که مکلف در مواجهه با این دلیل، احساس رضایت الهی و خشنودی پروردگار را می‌نماید. و این مسأله در مواردی است که انسان یا خود به وثاقت و قابلیت دلیل می‌رسد و یا اینکه به واسطه نقل برخی از بزرگان و افرادی که مورد وثوق او می‌باشند و از کلام آنها اطمینان خاطر حاصل می‌گردد، مسأله‌ای را برای انسان بازگو نمایند، و یا در نوشته‌ای این مطلب را درج کنند، و انسان با توجه به حصول اطمینان در کلام آنها دیگر نیازی به تفحص و پیگیری از سند و مدرک آنها نمی‌بیند و قضیه صحّت و سقم دلیل را بر عهده خود آنها می‌گذارد و از اینکه شخصیتی این چنین، مسأله‌ای را در کتاب و یا سخنش نقل نموده است قضیه را تمام شده به حساب می‌آورد، تو گویی که کلام او را مانند کلام خود فرض نموده است و تحقیق او را چون فحص و تحقیق خود انگاشته است و به همان نتیجه و مطلوبی رسیده است که آن شخص مورد وثوق ذکر کرده است؛ زیرا در غیر این صورت، وصف و عنوان بلاغ محقق نشده است، چنان‌که گذشت.^۱

بنابراین صرف درج این روایت در کتاب بحار الأنوار با توجه به این موضوع که ایشان (مرحوم مجلسی، رحمه الله علیه) در مقام درج اخبار موثق نبوده‌اند بلکه مقصود و منظور ایشان گردآوری جمیع روایات و آثار باقی مانده از اهل بیت علیهم السلام است، چه صحیح و چه سقیم، دیگر نمی‌تواند برای مجتهد و حتی عامی و مقلد، دستاویزی جهت عمل و ترتیب اثر گردد؛ بلکه صرفاً باید به مطالب و مندرجات

۱. جهت اطلاع بیشتر بر مبانی حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - که احادیث «من بلغ» مشرع حکم نیست و تمسک به آن برای اثبات نوروز خطا است، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۶، ص ۲۱۵.

این اثر شریف به عنوان طریق و ارائه وسیله و واسطه مطلوب نگریست و مجتهد خود باید به دنبال فحص از دلیل و مستند معتبر برود. چنان که هیچ فقیهی پس از مرحوم مجلسی به صرف وجود روایتی در بحار، به آن فتوا نداده است و آن را از حیث حیازت شرایط استنباط کافی ندانسته است.

البته در اینکه خود مرحوم مجلسی در مواجهه با این روایت دچار خبط و استنباط غلط شده اند شکّی نیست، چنان که بسیاری از بزرگان و فقها نیز بدان مبتلا گردیده اند.

ثانیاً: مفاد روایت این است که انسان در اثر اطلاع بر مسأله و حکمی که احساس می کند عمل بدان موجب خشنودی پروردگار خواهد شد بدان عمل نماید، خداوند پاداش او را خواهد داد. حال از افرادی که به این روایت بر استحباب برگزاری عید نوروز و اعمال عبادی آن پای می فشارند، سؤال می کنیم: آیا به اعتقاد و نظر شما ممکن است فردی با توجه به روایت وارده از موسی بن جعفر علیهما السلام در ردّ عید نوروز، دیگر احساسی برای تحصیل رضایت و خشنودی الهی در قلب و وجدان خویش داشته باشد؟!

مگر ممکن است شخصی به مبانی و موازین شرع مطلع باشد و از کراهت و طرد سنن جاهلیت و آداب شرک و کفر و عدم امضای شارع آگاه باشد، باز نسبت به برگزاری چنین عید و مراسمی رضا و رغبت الهی را احساس نماید؟!

و مگر می شود کسی به خبر و روایت وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «به جای نوروز و مهرجان، من دو عید فطر و اضحی را جایگزین می نمایم»^۱ اطلاع یابد باز در این حال، رضای پروردگار را در چنین عیدی مشاهده نماید؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۵۳: «القطب الراوندی فی لبّ اللباب، عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: "إن الله أبدلكم بیومین، یومین التیروز و المهرجان، الفطر و الأضحی".»

و مگر امکان دارد شخصی عدم اعتنای زمامداران خویش را در طول قریب سه قرن، نسبت به این مسأله بنگرد و باز احساس رضایت الهی را در این قضیه داشته باشد؟!^۱

ثالثاً: به تنقیح ملاک و مناط، هم‌چنان‌که رضا و خشنودی پروردگار می‌تواند سبب اقدام بر فعل و عملی گردد، کراهت و ناخرسندی الهی نیز می‌تواند موجب پرهیز و دوری گزیدن از کاری شود؛ پس این روایت، هم ناظر بر انجام امر مطلوب شارع، و هم ناظر بر ترک فعل مکروه الهی خواهد بود و صرفاً دلالت بر انجام امور مستحبّه ندارد.

حال با توجه به روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام و نیز روایت وارده از رسول خدا و نیز روایت منسوب به أميرالمؤمنین علیه السّلام، جای شک و شبهه‌ای نمی‌ماند که اقدام بر چنین امری موجب ناخرسندی و سخط پروردگار و زعمای دین و شریعت خواهد بود؛ پس چگونه است که در این مسأله به روایت معلی بن خنیس مبنی بر برگزاری جشن و سرور و انجام عبادات مخصوصه عمل می‌شود، ولی به روایات مخالف که قطعاً صریح‌تر و رساتر از آن در ایفای به مقصود و منظور خواهند بود ترتیب اثری داده نمی‌شود؟

رابعاً: در تعارض بین استحباب یک امر و کراهت آن چیز، در نظر شارع قطعاً جانب کراهت اولی و ارجح است - چنانچه در موضع خود در اصول ذکر شده است - تا چه رسد به شبهه حرمت و نهی اکید از ناحیه شارع، چنانچه در روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام مذکور است، و در این صورت مجتهد قطعاً باید جانب احتیاط را

۱. تشابه این مسأله با قضیه برگزاری مجلس اربعین برای اموات، چقدر نزدیک است. می‌گویند: چه اشکالی دارد که انسان صرفاً جهت طلب مغفرت و ترحیم، اقدام به برگزاری چنین مجلسی بنماید؟! که در پاسخ باید گفت: چرا ائمه ما در طول سه قرن، برای طلب مغفرت اموات خویش به انعقاد چنین مجلسی اقدام نمودند؟!

در پیش گیرد و اجازه انجام چنین امری را به مقلدین خویش ندهد. بنابراین تمسک به تسامح در ادله سنن و روایات من بلغ، نمی تواند در این مورد وجهی داشته باشد و فقیه نباید بدان ملتزم شود، و اگر قرار باشد که به آن ترتیب اثر داده شود قطعاً جانب پرهیز از برگزاری عید نوروز ترجیح خواهد داشت. یکی از مؤیدات بر جواز برگزاری مجالس عید نوروز، چه از نظر عرفی و چه از ناحیه شرعی، مسأله معاشرت و صلۀ رحم و دید و بازدید است که در شرع مقدس نیز بسیار بدان تأکید شده است، و امری است ممدوح و قابل پذیرش به عنوان یک سنت و روش.

مسأله صلۀ رحم و معاشرت با دوستان و اطلاع از احوال خویشان و بستگان، امری است بسیار پسندیده و شایسته که نیازی به شرح و بیان آن از ناحیه شرع نمی باشد، و برای اهمیت این موضوع، توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین وصیت نامه خویش ساعاتی پیش از ارتحال به سرای آخرت، در این باره کفایت می کند که فرمود:

أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ:
«صَلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ.»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ، فَلَا تُغْبَوُوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ؛ وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِيْتَهُمْ وَ صِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورُّهُمْ ...
وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَادُلِ، وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّقَاطُعَ.^۱

«به شما دو نفر (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) و جمیع فرزندانم و خویشانم و هر کسی که این نوشته به دست او برسد وصیت می کنم به تقوا و اطاعت از رضای پروردگار، و اینکه در امور خویش نظم و انسجام ببخشید، و به اصلاح روابط و رفع کدورت و تقار در بین خود پردازید،

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۷۶.

چنان که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: ”رفع کدورت و خصومت از میان خویشاوند، از عبادت یک سال به نماز و روزه نزد خداوند برتر و بالاتر است.“

خدا را در نظر آورید نسبت به رسیدگی به امور ایتم و اطعام آنان؛ این چنین نباشد که روزی به سراغشان روید و دیگرروز از آنان غفلت ورزید، در حالی که میان شما زندگی می کنند از امورشان غافل و آنان را به دست نسیان و فراموشی بسپارید.

خدا را در نظر آورید درباره همسایگان؛ زیرا وصیت پیامبر شما این چنین بوده است، پیامبر آن قدر به آنان سفارش می نمود که ما گمان کردیم می خواهد آنان را وارث یکدیگر قرار دهد... .

و بر شما باد به دوام ارتباط و پیوند (با خویشان و دوستان و افراد اجتماع) و هدیه دادن به یکدیگر و تحفه برای همدیگر بردن. و زنده از دوری گزیدن و پشت کردن و قطع رحم و ارتباط نمودن.»

در اینجا ملاحظه می شود که در آخرین دقایق حیات، آن حضرت چگونه به صلۀ رحم و ارتباط با خویشان و دوستان و رسیدگی به امور ایتم و سرکشی از احوال همسایگان توصیه و تأکید نموده است؛ رسیدگی به امور همسایگان و ارتباط با آنها را در حدی ذکر فرموده است که تصور می رفته همسایه از همسایه ارث خواهد برد.

و نیز در وصیت نامه خود به امام حسن علیه السلام در حاضرین می فرماید:

و لا یكوننَّ أخوکَ أقوى علیٰ مُقاطعتکَ مِنْکَ علیٰ صِلتِهِ، و لا یكوننَّ علیٰ الإساءةِ أقوى مِنْکَ علیٰ الإحسان.^۱

«و هیچ گاه برادر (ایمانی) تو در قطع رفاقت و ارتباط، بر تو در ایجاد نزدیکی و صداقت و ربط، پیشی نگیرد و بر تو غالب نشود؛ و نیز بر انجام امور ناشایست و نامناسب، بر تو در احسان و نیکی به او تفوق و برتری نیابد.»^۲

۱. همان، ص ۵۱.

۲. این وصیت نامه با ترجمه و توضیح مختصری از این قلم به نام: **حیات جاوید**، منتشر شده است.

و در آیه قرآن می‌بینیم که فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾^۱.

«و آن کسانی که ربط و نزدیکی ایجاد می‌کنند در آن مورد و جایی که خداوند امر کرده است به ارتباط و وصل و پیوند، و از خدای خود در خشیت بسر می‌برند و از عذاب ناگوار در بیم و هراس می‌باشند.»
روایات و آثار وارده از حضرات معصومین علیهم السلام درباره ارتباط با خویشاوندان و دوستان و مؤمنین حتی در مورد معاشرت با سایر فرق و مذاهب، در صورت عدم وجود مانع و احتمال سوء استفاده، آنقدر بسیار است که در هیچ‌یک از ادیان الهی به این مقدار نیامده است.

و نیز روایات بسیار درباره رفع مکروه از سیمای درمانده و گرفتار و قضای حوایج مؤمنین و ایجاد سرور و بهجت در قلب اشخاص، الی ماشاءالله در کتب و منابع شیعی موجود می‌باشد.^۲ و شکی نیست که در اسلام از هر فرصت و موقعیتی برای ایجاد این سنت و روش پسندیده، استقبال شده است و می‌شود.
در قضای حاجت مؤمن، چنان تأکیدی وارد است که امام صادق علیه السلام در هنگام طواف، به یکی از اصحاب می‌فرماید:

چرا طواف خود را نمی‌شکنی و برای قضای حاجت مؤمن که از تو تقاضا کرده است اقدام نمی‌کنی؟^۳

بزرگان از اهل معرفت نیز آنقدر که بر این نکته در توصیه‌های سلوکی و اخلاقی خویش تأکید ورزیده‌اند، بر دیگر نکته‌ای به این مقدار اصرار نکرده‌اند.
مرحوم علامه والد - قدس سره - از استاد اخلاق و سلوکی خود، مرحوم آیه الله انصاری - رضوان الله علیهما - نقل می‌کردند که:

۱. سوره الرعد (۱۳) آیه ۲۱.

۲. رساله مودت، ص ۴۹ - ۵۴، تعلیقه.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۲۰.

روزی از ایشان پرسیدم: برای تسریع در سیرِ اِلَى الله و صعود به مراتب کمال و تقرّب به حریم اُنسِ اِله، چه عمل و رفتاری از همهٔ امور و اعمال مناسب‌تر و کارسازتر است؟

مرحوم انصاری فرمودند: «پس از انجام واجبات و ترک محرّمات، هیچ عملی برای این مقصود، از قضای حاجت مؤمن و ایجاد مسرّت و ابتهاج در قلب مؤمن، نیکوتر و مؤثرتر نمی‌باشد.»^۱

تمام این مسائل و مطالبی که دربارهٔ لزوم معاشرت و ایجاد ارتباط و حسن رفتار با ارحام و دوستان و غیره و رفع گرفتاری از آنان و رسیدگی به امور فقرا و ایتام و نیازمندان گفته شد، همه و همه به جای خود صحیح و راست و متقن می‌باشد، چه از نظر عرف و چه از ناحیهٔ شرع و عقل.

ولی سخن اینجاست که آیا حُسن و مقبولیت یک موضوع در نزد مردم و شرع می‌تواند دلیل بر مقبولیت آن در همه جا و همهٔ موارد باشد؟ یا اینکه صرف نظر از خود آن فعل و روش باید به سایر جهات و مصالح و مفسد آن در مناسبت‌های مختلف توجه نمود؟

اینکه صلهٔ رحم و دیدار با خویشان و ارحام امری است پسندیده، دلیل نمی‌شود که انسان ساعت یازده و دوازده شب سرزده به خانهٔ آنها برود و دو سه ساعت را به گفت و شنید و مزاح و غیره بگذراند و خواب و آسایش و برنامهٔ زندگی آنان را مختل و درهم سازد.

و یا اگر گفته شود که احوال‌پرسی و گفت و شنید با تلفن، نیمی از ملاقات حضوری است و چه نیکو است که انسان با تماس تلفنی موجب انبساط خاطری شود، توجیه‌پذیر نخواهد بود که در ساعات استراحت - بعدازظهر و اواخر شب - به فکر ارتباط و تماس با افراد بیفتد. و یا اینکه در مجلس ترحیم به مطایبه و مزاح با صاحبان مصیبت پردازد، که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۲۸ و ۳۹۵.

و به قول مولانا:

گفت شخصی خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای^۱
درست مانند مدآح‌ها که در مناسبت‌های جشن و سرور ائمه معصومین
علیهم السّلام به ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی می‌پردازند و مجلس جشن و عید را به
ماتم و عزا تبدیل می‌نمایند!

حال سخن این است که آیا رضایت شارع مقدّس و اولیای دین به برقراری
مجالس انس و صلّه رحم و دیدار مؤمنین، دلیل آن می‌شود که در هر جا و هر زمانی
این معاشرت‌ها و ارتباط‌ها انجام پذیرد؟

امروزه مردم برای امور اعتباری خویش به چه اوهام و تخیلات و اعتباریاتی
که متوسّل نمی‌شوند؛ سنّت مؤکّد ازدواج و زفاف را به خاطر فوت یکی از افراد
فامیل، تا یک اربعین و برخی تا یک سال بدون هیچ توجیه شرعی و منطقی به تأخیر
می‌اندازند، درحالی‌که طبق سنّت اسلام و دستور صریح رسول خدا مراسم ترحیم
برای متوفّا بیش از سه روز نباید ادامه پیدا کند و صاحبان عزا باید پس از سه روز از
حالت عزا و مصیبت خارج شوند و به وضع عادی و زندگی متعارف خویش
بازگردند. و جالب اینکه اگر کسی بخواهد بر خلاف این اعتباریّات و توهمات گام
بردارد، با اعتراض شدید و توهین و توبیخ سایرین مواجه می‌شود!

بنابراین از منظر و دیدگاه یک فرد مسلمان و ملتزم به آداب شرع، آن
معاشرت و دید و بازدیدی مورد رضا و پذیرش است که در مرتبه اول با موازین و
معتقدات شرع منطبق باشد؛ نه اینکه به صرف ممدوحیّت و پذیرش نزد عرف،
بدون توجه و التفات به موازین شرعی، نسبت به انجام آن اقدام نماید.^۲ و وقتی ما

۱. مشنوی معنوی، دفتر چهارم.

۲. به یاد می‌آورم در زمان حیات مرحوم والد - قدّس سرّه - در روز شهادت یکی از معصومین
علیهم السّلام، (ظاهراً حضرت جوادالائمه علیه السّلام) یکی از ارادتمندان ایشان جعبه گزی به ⇐

مشاهده می‌کنیم که در روایت موسی بن جعفر علیهما السلام نهی اکید شده است،^۱ و در روایت رسول خدا نیز فرموده شده است که: «به جای نوروز و مهرجان، دو عید فطر و قربان را من جایگزین نمودم»^۲ و در روایت معهوده از امیر مؤمنان فرموده‌اند: «برای ما نوروز تمامی روزها خواهد بود»^۳ دیگر چه جای شک و تردیدی می‌ماند که برگزاری مراسم جشن و سرور در این روز مشخص، از ناحیه زعمای دین مورد رضایت و امضا نبوده است، و رفت و آمد افراد در این ایام چه بنخواهند و یا نخواهند، به حساب این روز گذاشته خواهد شد؛ و این درست همان چیزی است که مورد نهی و تحذیر اولیای دین قرار گرفته است.

و لهذا اینکه می‌بینیم برخی از افراد در مقام جمع بین روایات موافق با برگزاری عید - البته به زعم و توهم آنان - مانند روایت معلی بن خنیس، و بین روایات مخالف و مقابل عید نوروز مانند روایت مناقب ابن شهر آشوب درباره موسی بن جعفر علیهما السلام و روایت رسول خدا و غیره، برآمده‌اند و گفته‌اند: روایات موافق به جهت انجام امور و کارهایی است که مورد نظر شارع است هم چون صله رحم و زیارت دوستان و آشنایان، و روایات مخالف عید به جهت انجام اموری است که مورد نظر و رغبت شارع نمی‌باشد.^۴ بسیار در اشتباه و غفلت افتاده‌اند؛ زیرا در روایات مخالف خصوصاً روایت موسی بن جعفر علیهما السلام، نهی و تحذیر از خود عید به عنوان یک سنت جاهلی شده

↳ رسم هدیه برای ایشان آورد و بنده وقتی آن جعبه گز را خدمت ایشان بردم با عصبانیت و تندی فرمودند: «برو و این گز را به خود او برگردان و بگو: اگر یکی از اقوام شما از دنیا می‌رفت، این کار را انجام می‌دادید؟!»

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۰.

۴. مفاتیح الحیاة، بخش پنجم، اشارات سنت‌ها.

است و ارتباطی به دید و بازدید افراد ندارد. و اگر در روایات موافق به زعم اینان تحفه و هدیه‌ای مطرح بوده است، در روایات مخالف چیزی در میان نبوده است و امر خلافی در بین نبوده است که به خاطر آن از برقراری مجالس عید و جشن و سرور مخالفت بنمایند!

این‌گونه توجیهاات به‌جای نزدیک کردن به مرام و منهج اولیای دین، انسان را دور، و از دایره اتصال و ربط با آنان بیرون می‌اندازد، و مردم را از دسترسی به مبانی مکتب حق محروم می‌سازد و مغز و قلب و ضمیر آنان را به‌جای اندوختن حقایق و حیانی و ارتباط با مشرب یقین و سرچشمه حیات، با امور اعتباریه و تخیلیه و هواهای نفسانیه اشباع می‌نماید.

دید و بازدید و معاشرت خوب است اما نه آن دید و بازدیدی که در معرض نهی و تحذیر شارع قرار بگیرد، دیگر آن چه فایده‌ای دارد؟

و اگر قرار است معاشرت و ارتباطی برقرار شود چرا این مسأله در اعیاد و مناسبت‌های دینی ما واقع نشود؟ و به‌جای احیای سنت‌های باستان و زنده کردن حال و هوای مراسم پیشینیان، چرا به احیای ذکر اولیای دین و مراسم عید اسلامی همچون عید فطر و قربان و غدیر و مبعث پرداخته نشود؟ چرا در روزی انجام نشود که در قنوت نماز آن روز می‌خوانیم:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ ذُخْرًا وَشَرَفًا وَكَرَامَةً وَمَزِيدًا.^۱

«پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حق امروز، روزی که آن را برای جمیع مسلمانان و پیروان مکتب خاتم المرسلین عید قرار دادی، و برای محمد صلی الله علیه و آله ذخیره حسنات و تجلیات جمالیه ذات اقدس، و شرافت و کرامت و نعمات و برکات لایزال گردانیدی.»

۱. مصباح المتبهج، ج ۲، ص ۶۵۴.

چرا در روزی این مراسم و دید و بازدیدها انجام نشود که رسول خدا درباره آن روز که روز عید غدیر خم است فرمود: «يَوْمُ غَدِيرِ حُمِّ أَفْضَلُ أعيَادِ أُمَّتِي»^۱ با فضیلت ترین عید از اعیاد امت من، روز عید غدیر خم است؟! چرا برای احیای این روز عظیم که مانند او در تاریخ از حیث عظمت و جلال و نزول برکات و نعمات الهیه بر بندگان خویش سابقه نداشته است، اقدام نگردد؟

امروزه از هر فرصتی برای تجدید خاطره و نگه داشتن یاد و اسم و رسم و جریانات و قضایای یک فرد متوفاً استفاده می کنند، و به انحاء وسایل و اسباب در این راستا متشبث می گردند و بر خلاف دستور و سنت شریعت، به برگزاری مراسم سال و سالهای پس از آن، حتی با گذشت دهها سال از فوت یک فرد هنوز دست از سر او بر نمی دارند و به تجدید خاطرات و اسم و رسم او می پردازند، در حالی که احیای ذکر در مکتب تشیع باید منحصرأ مربوط به معصومین علیهم السلام باشد نه شخص دیگر. و اگر چنین رسمی از طرف شرع و زعمای دین مورد تأیید و رضایت بود قطعاً در طول قریب سه قرن حیات ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به این مسأله اقدام می شد و ما از آن مطلع می گشتیم.^۲ و البته پر واضح است که در

۱. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

۲. این بنده در سالهای گذشته رساله ای تحت عنوان *اربعین در فرهنگ شیعه* به رشته تحریر درآوردم و در آنجا این نکته به اثبات رسید که: عنوان *اربعین* در مکتب تشیع، منحصرأ به *اربعین سیدالشهداء* علیه السلام اختصاص دارد و ما به هیچ وجه من الوجوه سراغ نداریم که در تاریخ ائمه علیهم السلام برای هیچ یک از آنان - حتی برای رسول خدا - چنین مسأله ای بوده است. ولی پس از مدتی شنیدم که فردی گفته بود: «در زمان ائمه برای آنها نیز همانند سیدالشهداء *اربعین* بوده است اما پس از زمانی همه آنها متروک شد و فقط برای سیدالشهداء باقی مانده است.»^{*} یا للعجب! به کدام مدرک و مستند چنین سخنی می گوید؟! و چرا مردم را به انحراف و بیراهه می کشانید و راه و مسیر آنان را از مسیر مکتب حق دور می نمایید؟! این افراد در پیشگاه عدل الهی باید پاسخ این مسائل را بدهند.

* شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۲۳۱.

این گونه مراسم، بیش از اهتمام به شئون و شخصیت آن متوقفاً آنچه مدنظر است، تثبیت موقعیت و امیال نفسانی خود آن برگزارکنندگان می‌باشد.

مرحوم علامه والد - قدس سره - نسبت به احیای واقعه غدیر و تثبیت آن در قلوب و نفوس جامعه اهتمامی بلیغ داشتند. البته این مسأله در همه اعصار بین بزرگان از اهل معرفت خصوصاً اولیای الهی و عرفای بالله، رایج و دارج بوده است و نسبت به برگزاری مراسم عید و جشن و سرور این روز عظیم، همگی قیام و اقدام می‌نمودند.

مرحوم والد در زمان حیات خویش، پنج روز را به عنوان ایام غدیریّه مقرر کرده بودند و به شاگردان و ارادتمندان خود توصیه می‌کردند که این پنج روز را به برگزاری مراسم جشن و سرور و دید و بازدید و زیارت خویشاوندان و اقربا و دوستان و همسایگان و سایر مؤمنین پردازند، و اطفال خود را نسبت به شرکت در این مراسم تشویق و ترغیب نمایند. و بحمد الله و المنة این مقصود و منظور برآورده شد و اکنون نیز در بسیاری از شهرها حتی کشورهای خارج نیز به این موضوع پرداخته می‌شود، و إن شاء الله روز به روز گسترده‌تر و باشکوه‌تر و درخشان‌تر خواهد شد.

بر تمامی جامعه مسلمین خصوصاً شیعیان لازم است که نسبت به انجام چنین موضوعی اهتمام بلیغ داشته باشند و در ایام دو عید سعید فطر و قربان با برپایی مراسم جشن و سرور و تعطیل چند روز، یکی از زمینه‌ها و مظاهر اتحاد و ائتلاف و استیناس بین فرق اسلامی را به منصفه ظهور بگذارند، و به صرف فرستادن تبریک به یکدیگر اکتفا نکنند، خصوصاً جوامع شیعی از ایران و غیر آن که پیوسته پیشگام و پیشتاز در عرصه ولای اهل بیت علیهم السلام و مطیع و منقاد مرتبت ولایت و وصایت ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین بوده‌اند، انتظار می‌رود که با کنار نهادن سنت جاهلی نوروز، و با پرداختن به این سنت و روش پسندیده و ممضای شرع و مرضی اولیای دین، به احیای ذکر و مرام و مکتب و مدرسه تشیع راستین اقدام نمایند و با برپایی جشن و مراسمی باشکوه و پیاپی، چند روز را تعطیل نمایند و به دید و بازدید و تفریح و سرور پردازند و روح ولایت و جان امامت را

در نفوس و قلوب جامعه، بالخصوص اطفال و نوجوانان و جوانان، غرس نمایند و آنان را با حسّ و درک باطنی ولایت در تمامی مراحل زندگی و حیات ظاهری و باطنی، قرین و مألوف نمایند که قطعاً مورد رضای ولی نعمت و صاحب اختیارمان حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

متأسفانه امروزه درک جوانان ما از حقیقت ولایت و محوریت آن در جمیع شئون زندگی، مخصوصاً در توجّه به ساحت مقدّس حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه، اندک است و در این مورد توجّه و تلاش کافی صورت نگرفته است، و صرفاً به ذکر و یاد آن بزرگوار در روزهای ولادت و امید به ظهور و دعا برای تعجیل در فرج آن حضرت بسنده می‌شود، و دیگر سخنی از دایره معرفت و شناخت نعمات و برکات او تا سال دیگر و مناسبتی دیگر گفته نمی‌شود.

امروزه آن قدر که مردم و جوانان و نوجوانان و اطفال ما طالب فرا رسیدن سال جدید و برقراری جشن و سرور و مبتهج از آثار و تبعات آن، از قبیل تفریح و گردش و دید و بازدید و گذراندن روزهای تعطیل هستند، آیا به مقدار یک دهم آن مشتاق فرا رسیدن ایام غدیر و نیمه شعبان و غیره می‌باشند؟! آیا این جز این است که ما خود به دست خویش زمینه این اشتیاق و سرور و ابتهاج را در این ایام سال جدید فراهم کرده‌ایم، و از یاد و خاطره و مراسم مناسبت‌های اصیل و مذهبی غفلت ورزیده‌ایم؟! از همه اینها گذشته، متأسفانه امروزه مشاهده می‌شود که دست‌های پنهان و بعضاً آشکار، در صدد احیاء و استمرار این سنّت خرافه‌جاهلی و مقابل با سنن اسلام و روح شریعت در میان جامعه ما، توسط افراد و مسئولین می‌باشد و در حال حرکت و پیشروی و تلاش است.

برگزاری مراسم جشن و سرور، خود ارائه دهنده علل خویش است و با صدای رسا و بلند به همه اعلام می‌دارد که در چه جهت و هدف و منظوری این مراسم شکل گرفته است. بنابراین اشتباه بزرگی که بسیاری مرتکب شده‌اند و راه به خطا پیموده‌اند و دلیل جواز برگزاری این مراسم را به عنوان عید، وجود جهات

مثبت و ممدوح همچون صلۀ رحم و دیدن آشنایان و بهجت و سرور دانسته‌اند، کاملاً روشن و آشکار شد؛ زیرا برگزاری و اقدام به مراسم جشن و شادی، معلول علت غایی این قضیه است که همانا مصادفت با تحویل سال و روز نوروز است، نه اینکه خود علت غایی و غیره برای جواز عید بودن این روز باشد، و از این جهت است که در شرع و توسط اولیای دین مورد نهی و مذمت و طرد قرار گرفته است.

نظیر این مسأله، برگزاری مجالس اربعین و سال برای متوفّا است که می‌گویند: چه اشکالی دارد که در یک محفل، افراد فامیل و آشنایان جمع شوند و برای روح متوفّا طلب مغفرت نمایند، و در ضمن صلۀ رحم و دیدار دوستان و اقوام حاصل گشته است، مطلبی که در شرع نه تنها از آن نهی نشده بلکه مورد تأکید و دقت قرار گرفته است؟

پاسخ این استدلال روشن است؛ زیرا در توجیه این گونه مجالس پیش از آنکه به سراغ مبانی و دستورات شرع بروند بدون توجّه به آنها، به سراغ دیدار و صلۀ رحم و ملاقات با یکدیگر که در ابتدا توجیهی است مقبول و مورد پذیرش و مطابق با خواست و امیال شخصی، می‌روند. ولی باید توجّه داشت که اگر منظور از برگزاری این مجالس طلب مغفرت و ترحیم است، که این مسأله در همان سه روز اوّل پس از فوت انجام شده است، و متوفّا نیازی ندارد که مجلس ترحیم او بر خلاف دستور شرع و زعمای دین برگزار شود و روح او از اقدام به چنین مراسمی به شدت متنفر و آزرده است. مضافاً به اینکه در هر وقت و هر مکانی می‌توان برای او طلب مغفرت نمود و روح او را به قرائت فاتحه‌ای شاد و حرم ساخت.

و اگر منظور دیدن و ملاقات آشنایان است، چرا این دیدار در اوقات دیگر انجام نشود، مثلاً پس از گذشت سه ماه از فوت و یا شش ماه؟ چرا باید در روز اربعین باشد که مختصّ به سیدالشهداء علیه السلام است؟ و یا چرا باید در سالگرد فوت او تحقّق یابد که این مسأله در مورد اولیای دین و لواداران مکتب حق باید انجام پذیرد؟

حال می‌آیند و برای توجیه امیال و خواست‌های خود، که مقابل با اراده و خواست شریعت است، به طلب مغفرت و دیدار ارحام و مجلس انس و الفت استدلال

و استشهاد می‌نمایند، و کراهت در شرع را بدین شواهد پوچ و عامیانه کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه می‌دهند؛ در حالی که وظیفه و مسئولیت یک فقیه و یک عالم دینی ارائه منویات و خواست و اراده شرع و پروردگار است نه موافقت و مراقت با خواست‌های مردم و به دست آوردن دل آنها ولو به قیمت مخالفت و تقابل با روح و مبانی دین. و در اینجا است که مسئولیت مبلغین و زعمای دین فوق‌العاده خطیر و حسّاس می‌شود و باید به فکر عاقبت کار و تبعات گفتار و کردار خود برآیند و برای روز بازپسین در پیشگاه عدل الهی، پاسخ لایق را آماده سازند.^۱

از جمله نکات و مطالب مهم در راستای مطلب پیشین، پرداختن به سنن و آداب اسلام در قبال آیین‌ها و سنت‌های جاهلی است.

باید توجه داشت که معنای سنت، فرهنگ و روش خاص در میان جامعه است و کسی که از این روش پیروی می‌کند به عنوان فردی قلمداد می‌شود که ملتزم به آن فرهنگ و پایبند به آن روش می‌باشد، و در این مسأله نوعی اعتقاد قلبی و انقیاد در قبال آن فرهنگ و روش جریان دارد.

در این قضیه برای افرادی که به آن عمل پایبند می‌شوند نه تنها خود انجام کار، بلکه احساس ورود در فضایی خاص مطرح می‌باشد که تخلف از آن فضا، گرچه همراه با انجام آن کار در شرایط دیگر باشد، موجب عوارض و تبعات خاص خودش می‌گردد.^۲

در نظام ادیان الهی محوریت در افعال و اعتقادات بر اساس توحید و توجه به ذات پروردگار است و بس،^۳ حتی خود آن پیامبر و یا ولی الهی هیچ نقشی در این

۱. این مسأله تا حدودی در *رساله اجتهاد و تقلید* از مرحوم علامه والد - قدس سره - با تعلیقاتی از این حقیر درج گردیده است.

۲. جهت اطلاع بر تأثیر فرهنگ بر افکار جامعه، رجوع شود به کلام عجیب علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - در *المیزان*، ج ۴، ص ۹۷؛ *رساله اجماع*، ص ۱۹ و ۲۵.

۳. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۷۲؛ ج ۱۴، ص ۸۹؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۰.

محوریت به اندازه سر سوزنی ندارد؛ و در آیات قرآنی مکرراً روی این نکته تأکید شده است و نقش انبیای الهی صرفاً به عنوان یک رسول و بلاغ حکم و اراده الهی مطرح شده است نه بیشتر، و خود آن رسول و پیامبر نسبت به اداء تکلیف، با سایر بندگان خدا تفاوتی ندارد و میل و خواست او در این امر مهم رسالت دخیل نمی‌باشد و باید پیوسته چشم و گوش و قلب و ضمیر خویش را به سمت و سوی مبدأ هستی و ذات احدیت بسپارد و ببیند از آنجا چه حکم و دستوری فرامی‌رسد.^۱

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۲

«تو هر که را که دوست داشته باشی نمی‌توانی هدایت کنی، و لکن فقط خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند.»

یعنی در مسأله هدایت و شریعت، پای خواست و میل و محبت به افراد در میان نیست و صرفاً اراده و مشیت حق است که سخن اوّل و آخر را می‌زند، و همه باید این نکته را در تبلیغ رسالت خویش مدّ نظر قرار دهند.

برای یک پیامبر هیچ تفاوتی نمی‌کند که فرد مخاطب او از قوم و خویش باشد یا از دورترین بلد از بلاد و مناطق بعیده، سفید باشد یا سیاه، فقیر باشد یا غنی، صاحب شوکت و جاه باشد یا غریب و تنها، زن باشد یا مرد؛ مهم این است که تا چه اندازه در مقام تسلیم و اطاعت، پا به میان می‌گذارد و رضای محبوب را در نظر می‌آورد. و این است حقیقت دیانت و شریعت و مکتب الهی، و از اینجا فرق و تفاوت بین ادیان الهی و سایر مکتب‌ها و گرایش‌ها و حزب‌ها و قومیت‌ها و ملت‌ها با تمام خصوصیات و مظاهر آنها روشن می‌شود.

در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، ما پیدا نمی‌کنیم که میزان تقرّب و نزدیکی با

۱. رجوع شود به حیات جاوید، ص ۳۲.

۲. سوره القصص (۲۸) آیه ۵۶.

خداوند بر اساس ملیّت و قومیت و نژاد قرار گرفته باشد، بلکه تصریحاتی که در آیات شریفه و کلمات معصومین علیهم السّلام مخصوصاً در زبان رسول خدا وجود دارند همگی بر این نکته تأکید می‌ورزند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از همان ابتدای تبلیغ رسالت خود خطاب به اشراف مکه و قریش فرمود: «هیچ فخری برای عرب بر عجم نیست مگر به معیار و میزان تقوا»^۱.

مؤذّن خود را یک بنده آزاد شده سیاه به نام بلال حبشی برگزید، و مشاور خویش را در امور مملکتی یک اسپر ایرانی به نام سلمان فارسی قرار داد و در شأن او فرمود که: «اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از ایران همچون سلمان فارسی بدان راه خواهند یافت»^۲.

در خطاب‌های قرآنی، تمام با لفظ مؤمنین و مؤمنات شروع می‌شود و یا با کلمه ﴿النَّاسُ﴾ مردم مورد خطاب واقع می‌شوند؛ ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ﴾^۳ و یا اینکه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و

سنت کتاب الهی و روش رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السّلام در تخاطب و ارتباط و معاشرت با مردم، فقط و فقط بر اساس توحید و حذف ملیّت‌گرایی و نژادپرستی بوده است، و این روش در رفتار و گفتار اولیای الهی و عرفای بالله کاملاً مشهود و ملموس است.

بنابراین هر حادثه و روشی که به نحوی بتواند مسأله قومیت و ملیّت را در قبال محوریت و مرکزیت توحید و یک‌رنگی و برابری و وحدت اقوام و ملل، به وجود بیاورد و مطرح سازد، از نظر ادیان الهی و خصوصاً دین اسلام مطرود و

۱. الاختصاص، ص ۳۴۱.

۲. الوافی، ج ۳، ص ۶۷۴؛ مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۲۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۱۰.

۳. سوره النساء (۴) آیه ۱.

مذموم می‌باشد و شریعت الهی با آن معارضه و مقابله خواهد نمود.

رسول خدا در تمامی شئون زندگی و عبادی و اجتماعی خود، به این اصل اساسی و محوری که توحید است توجه می‌نمود؛ مسجدی را که در مدینه بنا نمود نمونه ظهور و تجلی توحید و توجه نفس فقط و فقط به ذات اقدس باری بود و از آثار و ظواهر دنیوی و مادی هیچ نشانه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد، و افرادی که در آن مسجد حضور می‌یافتند به چیزی جز توجه به پروردگار و حضور قلب و ادراک حقیقت عبودیت و ذلت در برابر خدای یگانه التفات نمی‌کردند، درست به عکس آنچه امروزه در بین ملل و اقوام مسلمین رایج و دارج می‌باشد.

و بر همین اساس مشاهده می‌شود که مساجد قدیم و کهن، همچون مسجد شیخ لطف الله و مسجد شاه و مسجد جامع در اصفهان و نیز مساجد یزد و شیراز و تبریز و طهران و غیره که جنبه قدمت و هنر معماری در آنها بارز و برجسته است، به محل تردد و بازدید افراد مختلف، از اصناف گوناگون و ادیان و به هر صورت و جلوه‌ای، درآمده است و افراد با کفش و زی نامناسب و زنان با هر حال و موقعیتی در آنها به تفرج و تماشا می‌پردازند، و به تنها مطلبی که فکر نمی‌کنند جنبه و حیثیت عبادی و تقدس این امکنه است که باید به بهترین شکل و نمایی مورد توجه قرار گیرد.

اگر مشاهده می‌کنیم که در سایر کشورها مساجدی مانند ایاصوفیه و سلطان احمد در استانبول، و مساجد قرناطه و قرطبه در اسپانیا، محل تردد افراد با آن زی و شمایل است، عجیبی نیست؛ چرا که آنها مدعی معرفت دینی و رسالت نبوی و الهی نمی‌باشند و جز پرداختن به مسائل اقتصادی و جلب و جذب توریست، اندیشه و دغدغه‌ای در سر نمی‌پرورانند؛^۱ و این مسأله بسیار جای تأسف و تألم دارد.

۱. در سفری که حقیر به جنوب اسپانیا داشتم، روزی برای تماشای مساجد قرطبه (کوردوبا) به مسجد معروف آنجا که اکنون به کلیسا تبدیل شده است رفتم، و وقتی خواستم کفش خود را هنگام ورود دریاورم با ممانعت پلیس مواجه شدم. و نیز هنگامی که خواستم به رسم تحیت، دو رکعت نماز بخوانم نیز مانع گردیدند و گفتند: اگر می‌خواهی نماز بخوانی خارج از این مکان باید بروی!

مسجد هر کجا و به هر صورت، وقف برای عبادت و پرستش خدای یگانه است و خروج از مفاد وقف و مقتضای آن شرعاً حرام می‌باشد. ورود به مساجد با کفش و زی نامناسب، شرعاً حرام است و جلوگیری از این حرام بین، و تبلیغ مبانی شریعت بر عهده مسئولین امر می‌باشد.

و در این راستا و بر همین قیاس می‌نگریم که آرامگاه و مقابر اولیای الهی و عرفای بزرگ از قبیل شیخ محمد فریدالدین عطار نیشابوری و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی و حکیم نامدار و فیلسوف عالی مقدار ابوعلی حسین بن عبدالله سینا در همدان و خواجه باباطاهر عریان، محل دید و بازدید افراد با آن شکل و شمایل و با کفش و سایر وسایل حمل و نقل شده است، مردم با البسه نامناسب و زننده بر مزار عارف بالله و افتخار توحید و تشیع، حضرت خواجه شیراز حاضر می‌شوند و به خنده و شوخی و عکس‌برداری و غیره می‌پردازند. لاقلاً اگر در قونیّه مزار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی - رضوان الله علیه - را به موزه تبدیل کرده‌اند، از ورود افراد با کفش جلوگیری می‌کنند و لباس و پوشش مناسبی در اختیار بانوان قرار می‌دهند.

علت تشویق و ترغیب به زیارت قبور اولیای الهی و عرفای بالله، بهره‌گیری از فضای نورانی و آثار نفوس قدسی آن بزرگواران است. حضور بر سر تربت خواجه شیراز و استمداد از نفس ملکوتی او برای حرکت و سیر به سوی تجرد و توحید، بی‌شک در تصحیح مسیر و برنامه زندگی و قطع تعلقات از دنیای دنی و توجه به مقصد اعلی، تأثیری شگرف و اثری سازنده خواهد داشت؛ چنانچه خود او فرمود:

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود^۱
 البتّه تعجّبی ندارد، جایی که بزرگان دینی و علمای ظاهر ما در قبرستان بقیع با کفش و نعل، در کنار قبور مطهره امامان و پیشوایان ما به زیارت و دعا می‌ایستند، دیگر عجیبی نیست که مردم عادی و به دور از فرهنگ و آموخته‌های تشیع و عرفان

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۹۶.

بر مزار این بزرگان با کفش و غیره حضور یابند و به قرائت شعر و تفأل و شوخی و مزاح و عکس برداری بپردازند!

آرامگاه عطار نیشابوری و خواجه حافظ شیرازی و بابا طاهر عریان همدانی و غیره، به محل تردد توریست و کسب درآمد و رونق اقتصاد تبدیل شده است و هیچ خبری و اثری از مقامات و درجات و مراتب علیای آنان در حال و هوای آنجا به چشم نمی خورد. و به جای اینکه مسئولین به فکر تبلیغ و ترویج و نشر معارف و آثار این اولیای الهی برآیند و فضای آنجا را برای استفاده و استفاضه از انوار و فیوضات و روحانیت محیط آماده سازند، به فکر تظاهر و جلوه‌های دنیوی و به رخ کشیدن هنر و صنعت و نمادهای جاذبه دنیوی برآمده‌اند.

مرحوم والد ما حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - هنگامی که به زیارت مرقد حضرت خواجه حافظ - رحمة الله علیه - رفتند، نعلین خود را قبل از جایگاه او از پای درآوردند و مدتی را در کنار قبر او به قرائت فاتحه و غیره مشغول گشتند.^۱

هنگام تشرّف به مدینه منوره کفش‌های خود را همیشه بیرون از قبرستان بقیع از پای در می‌آوردند و با پای برهنه بر مزار ائمه بقیع و سایر بزرگان از ذراری رسول خدا و اصحاب آن حضرت حاضر می‌شدند.

آری، و اما سایر افراد، میزان درک و شعور و معرفتشان از ولایت و امامت به همان گنبد‌های طلایی و درب‌های مزین به طلا و نقره و ضریح مذهب و بارگاه با

۱. چقدر شبیه است فضای حاکم بر مزار خواجه حافظ و باباطاهر و بوعلی، با فضای کلیساهای ممالک غرب در عدم توجه به خدا و معنویت و روحانیت آنها!

هنگام دیدن و تماشای کلیسای سنت پیترو در واتیکان، از ابتدای ورود آن‌چنان نقش و نگارها و مجسمه‌ها و تزیین‌ها و فراز و نشیب‌ها، چشم و گوش و حواس انسان را به خود جلب می‌نماید که به تنها مطلب و مسأله‌ای که فکر نمی‌کند جنبه عبادتگاهی آن و معبد بودن آن است؛ برای ما که چنین بوده است!

جلال و عظمت ائمه علیهم السلام منحصر و خلاصه شده است، و اگر صحن و سرای رسول خدا را نیز مانند ائمه بقیع تخریب نمایند و با خاک یکسان کنند، همین علما را می بینی که با نعلین و کفش در کنار مرقد مطهر رسول الله ایستاده و به زیارت و قرائت ادعیه مشغول می باشند.

در اینجاست که به مفاد روایات معروف از والیان امر درباره کیفیت ترتب ثواب بر زیارت مراقد مطهره معصومین علیهم السلام همراه با معرفت آنان، پی می بریم و اینکه چرا مراتب متفاوت افراد در ترتب ثواب بر زائرین دخالت و تأثیر مستقیم دارد.

مسجدها و مراقد اولیای الهی باید به روش و سنت پیشین بازگردند، و این فرهنگ و آیین مادی باید جای خود را به تبلیغ و ترویج شعائر دینی و توحیدی بسپارد. مزار اولیای الهی نباید محل درآمد و کسب و جمع درهم و دینار گردد، بلکه باید به طور رایگان در اختیار واردین و اصحاب بینش و دانش قرار گیرد و از واردین به بهترین وجه پذیرایی شود و از آثار و بروزات قلم و بیان قدسی آنان، به حاضرین اهدا گردد تا حضور در این اماکن متبرکه تأثیر روحی در نفس و روان آنان بگذارد، و زائرین را متوجه افق و عوالم دیگری که این بزرگان در آنها سیر می کردند بنماید.

مردم در این زمینه چندان تقصیر ندارند، زیرا مقام و موقعیت ممتاز این مردان الهی چنانچه باید و شاید برایشان آشکار نشده است و دیدگاه آنان به ایشان از حدّ یک هنرمند و شاعر فراتر نرفته است. مقام و منزلت شخصیتی بی نظیر همچون خواجه شیراز در نزد مردم، با موقعیت شاعر و سخن پرداز چنانچه رودکی و امثال او تفاوتی ندارد. شخصیت مولانا جلال الدین رومی، آن عارف عرش نشین، با فردوسی تفاوتی نمی کند. منزلت و مرتبت خواجه فریدالدین عطار نیشابوری در نزد عوام، با نظامی گنجوی و سعدی شیرازی در یک رتبه قرار دارد؛ و بر همین قیاس ...

وظیفه و تکلیف علمای راستین در این قضیه، کاملاً مشخص و روشن می‌شود. مطلعین بر مرام و ممشای بزرگان باید مردم را نسبت به معارف و مبانی این بزرگان آشنا سازند و قدر و منزلت آنان را بنمایانند، و از طعن و استهزا و هجوئیات مخالفین نهراسند و فقط به خدای متعال و عنایات او اتکاء و عنایت داشته باشند.

در اندیشه و تفکر یک رجل الهی، فخر و مباهات بر اساس تقوا و معیارهای اخلاقی و تقرّب به ذات پروردگار می‌باشد؛ افراد صاحب مکتب و جاه و ثروت و حشمت جایی در این دایره ندارند، پادشاهان و رؤسای جمهور و ارباب زر و زور، خارج از این محوریت و به دور از معیارها و ارزش‌های الهی قرار دارند. افتخار به نیاکان و اجداد تا وقتی ممدوح و پسندیده است که معیار در فخر، تقرّب به پروردگار و مراتب معرفت و صلاح باشد نه زورگویی و پهلوانی و ثروت و ریاست و حشمت.

فردوسی با سرودن این شاهنامه چه تاجی بر سر ما ایرانیان زده است؟ سی سال از عمر خود را صرف سرودن خوشگذرانی‌های رستم و زال و افراسیاب و سودابه و غیره و جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و خون‌ریزی‌ها و عیاشی‌های پادشاهان زر و زورمداران کرد برای چه و به چه منظور و دستاوردی؟

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی^۱
سرودن این اشعار چه دردی از دردهای این ملک و ملت دوا نمود و چه تأثیری در ارتقای فرهنگ و اخلاق این مردم به جای گذارد؟! و شما چند نفر سراغ دارید که این شاهنامه را از اوّل تا به آخر خوانده باشد؟ و یا اگر خوانده باشد به فرهنگ و معنویت و انسانیت او کمک کرده باشد؟ حال این کتاب را در مقابل کتاب وحی الهی بگذاریم و ببینیم که آیا شمه‌ای از آن تخیلات و اوهام و قومیت‌گرایی و نژادپرستی در آن یافت می‌شود؟

۱. شاهنامه، فردوسی.

در اینجا مناسب می‌بینم مقاله‌ای را که دربارهٔ فردوسی و روش او در اعتقادات و مکتب نگاشته‌ام و در پاورقی کتاب شریف *مطلع انوار* از مرحوم علامه والد - قدس سره - مجلد دهم آورده شده است، در اینجا نیز بیاورم، البته لازم به ذکر است - چنان‌که در این مقاله آمده است - فردوسی در اواخر عمر از تألیف *شاهنامه* پشیمان گشته و اشعاری در مذمت آن سروده است^۱:

فردوسی از شعرای حماسی و ناموران ادب پارسی، در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی در طوس می‌زیسته است. عصر و دورهٔ سلطنت شاه غزنوی را باید دورهٔ شکوفایی علمی و نهضت ترقیات و پژوهش‌های معرفتی در قلمرو حکومت ایرانیان دانست. بزرگانی چون بوعلی و ابوریحان بیرونی و ابن مسکویه و ابوسعید ابوالخیر و غیرهم به اعتلای فرهنگ و دانش این سرزمین، در زمینه‌های مختلف عرفان و فلسفه و تاریخ و فقه و ریاضیات و نجوم و موسیقی و طب و علوم غریبه، رونقی چشم‌گیر بخشیده و درخششی خیره‌کننده آفریده‌اند، به طوری که از آثار متعالی آن دوره تا کنون طالبان علم و هنر و معرفت هرگز مستغنی و بی‌نیاز نبوده‌اند. و طبیعتاً بزرگان و دانشمندان این دوره به خصوص به واسطهٔ تأثر از مبانی و معارف اسلام بود که توانستند صیت و شهرت این خطه را به اقصای نقاط دنیای آن روز برسانند و دانشوران اقالیم دوردست را به این مهد علم و معرفت بکشانند. و لذا مشاهده می‌کنیم که بسیاری از تألیفات و آثار به جای مانده از این قرون و دوران، به زبان عربی تدوین گشته است گرچه خود مؤلفان، پارسی‌گوی و در بلاد محروسهٔ فارسی زاد و نمو یافته‌اند.

بوعلی سینا دانشمند کم‌نظیر، اکثر کتب خویش را به زبان عربی نگاشته است، و ابوریحان ریاضی‌دان و هیوی معروف نیز به زبان عربی می‌نگاشته است. حکمای اسلام چه قبل از این دوره و چه پس از آن، کتب نفیس و قویم خود را به

۱. رجوع شود به ص ۲۴۱.

زبان عربی می‌نوشتند و منجمین و اطباء نیز اکثراً از این سنت پیروی می‌نمودند. و امروزه ما مشاهده می‌کنیم بدون اطلاع و بصیرت به لغت عربی و رموز بلاغت و فصاحت و احاطه بر مفاهیم و مصادیق الفاظ عرب، دسترسی به بسیاری از فنون و علوم و مطالب علمی و معرفتی غیر ممکن می‌باشد.

البته باید توجه داشت که علت گرایش دانشمندان و بزرگان علم و ادب پارسی، به نگارش مؤلفات خویش به زبان عربی در دو مطلب بوده است:

مطلب اول: پذیرش دین اسلام به عنوان دین و آیین فرهنگ‌ساز جامعه و انطباق سنن و آداب ایرانی بر سنت‌ها و روش‌ها و آموزه‌های دینی است. صد البته ملت و جامعه‌ای که روش و ادب حیات دنیوی و اخروی خویش را با روش و ادب آیین الهی پیوند زده است و آن را مایه رستگاری و فلاح دارین می‌پندارد، بالفطره و طبیعتاً به سمت و سوی فراگیری آموزه‌های وحیانی و استفاده و استعمال گزینه‌ها و اصطلاحات و تعبیر و کلمات و واژه‌های به‌کار رفته در آن آیین و مکتب وحیانی، پیش می‌رود و خواهی نخواهی در مراودات و ارتباطات اجتماعی خویش سعی بر استعمال آن جملات و کلمات دارد؛ چه اینکه اگر فردی در سازمان و یا نهادی و یا حزب و فرقه‌ای قرار گیرد مشاهده می‌شود به طور طبیعی در محاوره، از اصطلاحات و تعبیر و کنایه و مجازها و مفاهیم آن محیط استفاده خواهد کرد و انسان با گفتگوی با چنین فردی می‌تواند حدس بزند که آن فرد در چه سازمان و یا محیطی مشغول به فعالیت می‌باشد، و هم‌چنین است در مورد شخصی که به فردی علاقه و محبت شدید پیدا نموده است که دیده می‌شود در سخنان خود از تعبیر محبوب، زیاد استفاده می‌کند.

بنابراین تمایل و اشتیاق بشر برای فراگیری و استعمال الفاظ و لغت آیین الهی خویش که با تمام وجود در ظاهر و باطن و سر و فکر و قلب و ضمیر، خود را بدان وابسته و مرتبط و مندک می‌گرداند یک امر طبیعی و کاملاً منطقی و بدیهی است؛ خواه این مکتب و آیین در لغت عبرانی تجلی یابد و یا در لغت عربی و تازی.

طبیعتاً از آنجا که دین مقدّس اسلام انزال کتاب مبین را بر لغت عربی قرار داده است، باید نگرش و تمایل قلبی و فکری ملّت اسلام، چه فارس و ترک و انگلیسی زبان و چینی و غیره، بر فراگیری و ادراک دقیق و عمیق این مفاهیم و معانی در قالب لغت عربی استوار گردد؛ زیرا قرآن کریم تنها منبع و مبدأ هدایت و تکامل بشری در وصول به سعادت دارین است، چنانچه از خود آیات و نیز آثار پیشوایان دین این نکته به وضوح آشکار می‌باشد.

علاوه بر این، کلمات و فرمایشات و احادیث و ادعیه وارده از رسول خدا و ائمه دین، اهل بیت معصومین سلام الله علیهم أجمعین، تماماً در لغت عربی به منصفه ظهور رسیده است و تا کسی خبرویّت و اطلاع عمیق از مواضع لغت عرب و موارد استعمال آن نداشته باشد کجا می‌تواند از این دریای بی‌کران معارف و حیانی جرعه‌ای نوشد و روان تشنه خود را با ماء معین مشارب آن سیراب گرداند؛ هیئات. تمامی نوابغ علمی و مشاهیر از بزرگان ایران زمین، به این حقیقت معترف‌اند که هستی حیات معنوی و علمی خود را مرهون مبانی و آموزه‌های مکتب معرفتی اسلام می‌دانند و اگر این دین و آیین نبود، کجا امثال فارابی و بوعلی و صدرالمتألّهین شیرازی و خواجه عطار نیشابوری و حافظ شیراز و مولانا جلال‌الدین بلخی و استاد سخن و ادب، نابغه بلاغت و فصاحت، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی - که الحق تا کنون ادیب و صاحب ذوق و ظرافتی چون او پا به عرصه وجود نگذاشته است - می‌توانسته‌اند این چنین تالّو و درخششی در عالم معرفت و فنون علوم و ادب و بلاغت بیافرینند؟!!

بنا بر این مطلب درمی‌یابیم که چرا باید فرهنگ و زبان ایرانیان باستان که هیچ تناسب و اشتراکی با زبان و لغت عربی نداشته است، این چنین در زبان تازی و فرهنگ اسلام حل شده باشد که تألیفات فارسی بزرگان و دانشوران نامی ایران مشحون از لغات و تعابیر زبان عرب بوده است، و نه تنها در این مورد هیچ‌گونه

احساس تحمیل و تزییقی مشاهده نمی‌شود بلکه ایراد الفاظ و اصطلاحات لغت تازی را نوعی افتخار و مباهات ادبی برمی‌شمردند.

به راستی چه انگیزه‌ای نابغه ادب پارسی حضرت شیخ اجل، سعدی شیراز را بر آن داشت تا در مدح رسول گرامی اسلام اشعار خود را به عربی بسراید؛ در آنجا که می‌فرماید:

بَلَّغَ الْعُلَىٰ بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ
حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلَّىٰ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و چه داعی و هدفی، یگانه شاعر عرصه عرفان و بلاغت و ادب در تاریخ ایران و ایرانیان، حضرت حافظ شیرازی - رضوان الله علیه - را ملزم به انشاد مطلع غزل معروف، و مخرج آن به زبان عربی نمود:

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأَسَا وَ نَاوِلْهَا كَه عَشْقِ آسَانِ نَمُودِ أَوَّلِ وَلِيِ افْتَادِ مَشْكَلِهَا

* * *

حضورى گرهمى خواهى از او غافل مشو حافظ

متى ما تلقى من تهوى دَع الدنيا و أهملها

و چگونه است که در اشعار ناموران ادب پارسی همچون مولانا جامی و شیخ فریدالدین عطار و گوهر بی‌مانند حکمت و تربیت و عرفان، جلال‌الدین محمد بلخی و حکیم سنایی که موجب افتخار ایران‌زمین و تفوق علمی و ادبی آن بر سایر ملل و بقاع گشته‌اند، سراسر اشعار عربی و اصطلاحات و تعابیر تازی به چشم می‌خورد، در حالی که آنان مانند فردوسی می‌توانسته‌اند عبارات و اشعار خویش را بدون ایراد کلمات و الفاظ تازی نیز بنگارند؟

به نظر می‌رسد تنها انگیزه از این سبک نگارش در این مجموعه بدیع و بی‌مانند و گنجینه بی‌مثال بزرگان ایران‌زمین، فقط و فقط عشق و علاقه غریب به این مکتب انسان‌ساز و حیات‌بخش اسلام و باور قلبی و عقلانی و شهودی به مبانی و اصول آن بوده است.

آیا شخصیتی مانند ابوعلی عبدالله سینا که افتخار علمی این خطه و سرزمین تا کنون بوده و خواهد بود، مگر به غیر از زبان پارسی سخن می‌گفت و در غیر از این بقاع به دنیا آمده بود؟ و مگر ابوریحان بیرونی دانشمند نامدار حکمت و نجوم، در بلاد عربی متولد گشته بود؟^۱ و مگر حکیم والامقام و علامه ذوالفنون معلم ثانی، ابونصر فارابی که به زبان ترکی تکلم می‌نمود، در بلاد عرب یا به عرصه وجود گذارده بود که جمیع یا اکثر نوشتجات خویش را به زبان عربی تحریر نموده است؟ آیا این مسأله نهایت بی‌انصافی و ناجوانمردی نیست که عده‌ای خرافه‌پرست بیایند و بنشینند و خزعلاتی سر هم کنند و در مقام انتساب این بزرگان به سرزمین و خطه ایران، به هر رطب و یابسی دست یازند و بوعلی را که در بلخ و یا بخارا به دنیا آمده است از مردم و ملت ایران شمرند تا مبدا در مقام مباهات و فخرفروشی نسبت به ملل و اقوام دیگر، کفه ترازو در معیار سنجش و میزان به نفع دیگران سنگین‌تر شود؛ اما در مقام تمایل و اهتمام به مبانی دینی و پذیرش ملت و مکتب اسلام آنها را در تحت فشار و یا اغوای حکام و امرای دست‌نشانده خلفای عباسی قلمداد نمایند؟ اگر شخصیتی همانند بوعلی و فارابی و سعدی شیرازی و خواجه حافظ شیراز و فخرالدین رازی و سنایی غزنوی و حکیم ملاحظه‌درای شیرازی و دیگران، به اغواء و فریب دیگران و جامعه، اغواء شوند پس خاک بر سر آن سرزمین و ملتی که بزرگان این چنین بی‌مایه و مهمل، تحت تأثیر اقوام عرب و خلفای بنی‌امیه و عباسی و حکام دست‌نشانده آنان، خود را از سنن و فرهنگ و زبان

۱. قابل ذکر است که ابوریحان بیرونی در رابطه با شدت علاقه‌اش به زبان عربی، کلام لطیفی را بیان می‌کند، که در *مجموعه آثار شهید مطهری*، ج ۱۴، ص ۴۷۹ این‌گونه نقل شده است: «... زبان عربی را بهترین زبان‌ها برای مسائل علمی می‌داند و علاقه خاصی به این زبان نشان می‌دهد؛ می‌گوید: "اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبان‌های دیگر مرا بستایند."» (محقق)

اصلی و مادری خویش تهی کرده‌اند و زمینه و بستر را برای نفوذ و دخالت دیگران در فرهنگ و زبان جامعه ایرانی فراهم آورده‌اند!^۱

و اما **مطلب دوم**: در علت گرایش دانشمندان ایرانی به نگارش زبان عربی، میزان غنا و قوت و توانایی زبان عربی در تأدیه و رساندن مفاهیم، نسبت به سایر زبان‌ها است.

این نکته بر اهل بصیرت و آشنا به لغات ملل و اقوام پوشیده نیست که: قوی‌ترین زبان در دنیا زبان عربی می‌باشد، و گویند پس از آن زبان فرانسه غنی‌ترین زبان‌های موجود است.

اگر در زبان فارسی برای حیوان درنده‌ای چون شیر فقط یک لغت یافته‌اند باید دانست که در زبان عربی، چند لغت و کلمه برای این حیوان در حالات و رفتار مختلف وضع نموده‌اند؛ و همین‌طور اگر در لغت فارسی برای روح و روان آدمی شاید بتوان گفت یک یا دو لغت که روان و جان است، استعمال می‌شود، در لغت عرب برای تمام مراتب نفس و روح آدمی لغت و واژه آورده‌اند. و لذا می‌بینیم که ورود لغت عرب در زبان فارسی نه فقط به خاطر عنایت و اهتمام دانشمندان و مفاخر ایران در استفاده از زبان عربی بوده است، بلکه خود اقوام و ملل ایرانی از روی فهم و درایت و بینش نسبت به غنا و قدرت این زبان، از ورود آن استقبال نموده و پذیرای آن گشتند. و لذا می‌بینیم که در قرآن کریم به قوت و استقامت زبان عربی در میان سایر لغات اشاره شده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾^۲ و یا در جای دیگر: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۳. و بنابر این که در جای جای قرآن، تصریح به خاتمیت رسالت پیامبر و

۱. جهت اطلاع بر اهداف استعمار در مبارزه با فرهنگ عربیت و قرآن، رجوع شود به نور

ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۲.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲.

۳. سوره الشعراء (۲۶) آیه ۱۹۵.

جهان‌شمولی مکتب اسلام و بی‌آمد و مدّت بودن شریعت اسلام شده است، چه دلیلی دارد که خداوند قرآنی را که برای تمامی افراد بشر - از هر نژاد و خطّه و از هر فرهنگ و آیین هستند - فرو فرستاده و حجّت قرار داده است، به زبان عربی نازل کند و چرا به زبان فرانسه و فارسی نازل نکرد! و چرا در قرآن به نزول آیات به زبان عربی اشاره دارد؟ این تصریح برای چیست؟

آیا صرفاً چنانچه گفته می‌شود، برای این است که مطابق با زبان محیط و قبایل موجود در زمان پیامبر باشد تا مشکلی در فهم و تفهیم پیش نیاید؟ این که مسخره است، خب چه اشکال داشت قرآن مثل تورات و انجیل به زبان دیگری باشد و چه محذوری به وجود می‌آمد؟

بلی، اگر شریعت اسلام مختصّ خطّه عربستان بود و ارتباطی به سایر ملل و اقوام نداشت، این توجیه صحیح می‌نمود؛ اما در جایی که ما می‌بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرستاده خویش را به سمت سلطان روم و پادشاه ایران و حاکم مصر و سایر اماکن و بلاد گسیل می‌دارد و آنان را به شریعت و آیین اسلام فرا می‌خواند، دیگر چه جای این گونه تخیّلات و توهمات است؟

بر این اساس، همان گونه که اصل شریعت اسلام اکمل ادیان و نهایت سیر طبیعی تکامل شرایع می‌باشد، طبیعتاً قرآن که ریشه و جوهره این شریعت متکامل است، می‌بایست به فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و متکامل‌ترین لغات، نزول پیدا کند که همان زبان عربی است.^۱

البته ناگفته نماند که مخالفت با ترویج و ورود زبان عربی در فرهنگ و لغت فارسی از دیرباز در بین برخی از افراد و قبایل ایرانی مشاهده می‌شود، و اشخاصی که با سلطه و حکومت خلفای بنی‌امیه و بنی‌مروان و عباسی در ممالک غیر عربی

۱. جهت اطلاع بر جهان‌شمول بودن اعجاز عربیت قرآن، رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۸۷: *تفسیر المیزان*، ج ۱، ص ۵۹.

مخالفت می‌ورزیدند و با آنان به مقابله و ستیز برمی‌خاستند، چه بسا با نشر و گسترش و رواج لغت عربی مخالفت می‌ورزیدند و آن را موجب تقویت سلطه و حکومت دستگاه خلافت به شمار می‌آوردند، خواه خود به کیش و آیین زرتشت بوده و یا به شریعت و دین اسلام متشرع بودند، که از جمله آنان می‌توان به ابوالقاسم فردوسی طوسی اشاره نمود.

فردوسی شاعری توانا و زبردست در بیان وقایع تاریخی و توضیح آداب و سنن اجتماعی است. البته در اشعار خویش از طرح فضایل و خصایل محسنه دریغ ندارد و گاهگاهی در ضمن توضیح واقعه‌ای - حال چه راست و چه دروغ - به بیان نتیجه و استفاده نکته و اشارتی اخلاقی مبادرت می‌ورزد، که البته از این جهت ارزش تقدیر دارد.

شکی نیست که فردوسی فردی متمایل و متحلل به تشیع و اهل بیت رسول خدا بوده است، چنانچه در ابتدای شاهنامه چنین می‌سراید:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که خورشید بعد از رسولان مه	نتابید بر کس ز بوبکر به
عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را به خوبی ستاید رسول
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن، گفت پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست	تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

از این اشعار به وضوح به دست می‌آید که فردوسی شیعه بوده و سرودن اشعار در مدح خلفای ثلاثه از روی جبر و تقیه است.

و همین‌طور در اشعاری که در هجو سلطان غزنوی می‌سراید، به مذهب تشیع خویش و محبت رسول خدا و علی مرتضی افتخار می‌کند و از دشمنان و مخالفین اهل بیت ابراز انزجار و برائت می‌نماید:

ایا شاه محمود کشور گشای ز کس گر نترسی بترس از خدای
 که پیش از تو شاهان فراوان بدند همه تاجداران کیهان بدند
 فزون از تو بودند یکسر به جاه به گنج و سپاه و به تخت و کلاه
 نکردند جز خوبی و راستی نگشتند گرد کم و کاستی

* * *

هر آن شه که در بند دینار بود به نزدیک اهل خرد خوار بود

* * *

ندیدی تو این خاطر تیز من نیندیشی از تیغ خونریز من
 که بد دین و بد کیش خوانی مرا منم شیر نر، میش خوانی مرا
 مرا غمز کردند کان بد سخن به مهر نبی و علی شد کهن
 هر آن کس که در دلش کین علی است از او در جهان خوارتر گو که کیست
 منم بنده هر دو تا رستخیز اگر شه کند پیکرم ریز ریز
 من از مهر این هر دو شه نگذرم اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
 منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پای وصی
 مرا بیم دادی که در پای پیل تنت را بسایم چو دریای نیل
 نترسم که دارم ز روشن دلی به دل مهر جان نبی و علی
 چو باشد تو را عقل و تدبیر و رأی به نزد نبی و علی گیر جای

* * *

گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این رسم و راه من است
 به این زاده ام هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 فردوسی که امید خود را در تحریر شاهنامه از دست رفته می دید و انتظار پاداش
 و صلۀ موعود سلطانی را بر باد رفته می دانست، در هجو شاه غزنوی چنین می سراید:
 بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

به دانش نبد شاه را دستگاه و گرنه مرا بر نشانندی به کاه
 اگر شاه را شاه بودی پدر به سر بر نهادی مرا تاج زر
 و گر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا به زانو بدی
 چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود

* * *

چو نه مادرش مطبخی زاده است بهای دو من نان به من داده است
 پیشیزی به از شهریاری چنین که نه کیش دارد نه آیین، نه دین
 پرستارزاده نیاید به کار اگر چند دارد پدر شهریار
 درختی که تلخ است وی را سرشت گرش در نشانی به باغ بهشت
 و راز جوی خلدش به هنگام آب به بیخ، انگبین ریزی و شهد ناب
 سرانجام گوهر به کار آورد؟ همان میوه تلخ بار آورد

فردوسی به واسطه نقار و کدورتی که با وزیر اعظم سلطان غزنوی، خواجه حسن میمندی، پیدا کرده بود مورد سعایت او نزد سلطان واقع شد. خواجه حسن میمندی که فردی سنی و شدید التّعصب بود، نسبت به خاندان رسالت علناً عناد می‌ورزید و از این روی فردوسی را خوش نیامد که با وی سر آشتی بردارد و باب مراوده و رفاقت مفتوح نماید، و هر چند ناصحان به او سفارش بر تقرّب با وزیر نمودند، نپذیرفت و در جواب می‌گفت: «مرا با دشمن آل رسول کاری نیست.»

بنابراین، باید نسبت به اعتقاد فردوسی در تشیع و تمایل او به اهل بیت علیهم السّلام به دیده احترام و اعزاز نگریست، ولی نسبت به شیوه رفتار او و کیفیت استفاده از ذوق و ادب و دانش او در احیای تاریخ سلاطین ایران و شرح حکایات و تاریخ روابط با سایر ملل، که هر رطب و یابسی را به هم بافته و با بزرگ‌نمایی دروغ‌پردازانه به ذکر و بیان قضایا و حکایات تخیلی و توهمی پرداخته، قویاً انتقاد و سرزنش نمود و او را در این تألیف مورد مذمت و نکوهش قرار داد.

فردوسی علت تدوین شاهنامه را با همه دروغ‌های شاخ‌دارش، احیای زبان فارسی در مقابل هجوم ملت عرب و استیلای زبان عربی و ورود آن در فرهنگ فارسی می‌داند، و به این نکته توجه نمی‌کند که با ورود در این عرصه و عدم انفکاک غصب خلافت در خلفای ثلاثه و عدول حکومت اسلام از محوریتی که رسول خدا به دستور جبرائیل امین از ناحیه پروردگار مقرر فرموده بود، مقبولیت و شرعیت اصل نظام اسلام را زیر سؤال برده است.

فردوسی می‌بایست بین خلافت غاصبانۀ خلفای عباسی و بین آیین اسلام و زبان عربی که ظرف و بستر مناسبی برای نزول مبانی وحی و آیات قرآنی است، افتراق قائل شود؛ و این کار را نکرد.

باید از ایشان سؤال نمود که: احیای نام پهلوانان و سلاطین باده‌خوار و عشرت طلب، چه تاج افتخاری نصیب مردم ایران نموده است؟! آیا ارزش و افتخار یک ملت، به داشتن پهلوانان و شاهان خون‌ریز و عیاش و فرصت طلب است و مثلاً اگر در سرزمینی پهلوانی چون زورمداران ایران زمین یافت نشود، آن کشور و ملت از ارزش و ملاکات تعالی انسانی به دور هستند؟!

آیا ملاک مباهات و فخرفروشی یک ملت، وجود افرادی چون رستم و زال و سهراب و کیومرث و گرشاسب است؟ آیا وجود امثال خسرو پرویز با آن حرم‌سرای کذابی را باید از علل افتخار ایرانیان و مباهات آنها در ظهور چنین پادشاهان عیاش، بر سایر ملتها و کشورها دانست؟! آیا بهتر نبود که جناب فردوسی به جای پرداختن به قصص و حکایات پادشاهان عیاش و عشرت‌طلب و خون‌ریز - که سرمایه ملتها و جوانان این مرز و بوم را برای یک اهانت کوچک و یا عدم رعایت احترام متوقع، بر باد می‌دادند و با ادعای مسخره حفظ سلطنت و شاهنشاهی و احترام به شئون هویت پادشاهی، چه خون‌ها که ریخته نمی‌شد و چه خانمان‌ها که بر باد نمی‌رفت و چه سرمایه‌ها از ملتها که به تاراج نمی‌رفت و چه مصیبت‌ها که

تا قرن‌ها بر ملت‌ها فرود نمی‌آمد - به ذکر تاریخ علما و حکما و انسان‌های نمونه و اُسوگان انسانیّت و اخلاق می‌پرداخت؟ آیا ذکر این وقایع هنر است و باعث افتخار ایرانیان و فرهنگ موروث گذشتگان، یا ذکر و شرح بیان تاریخ بزرگان علم و ادب و ناموران عرصه اخلاق و اصول متعالی بشریّت؟!

باید از ایشان سؤال نمود که: شما که در تدوین این شاهنامه سی سال به رنجه و تعب افتادید تا به قول خود زبان فارسی را زنده کنید و از ورود فرهنگ و لغت اسلام - که زبان عربی است - در میان مردم ایران زمین جلوگیری کنید، چقدر از مردم ایران از شاهنامه شما بهره بردند و چند لغت از شاهنامه در فرهنگ و ادبیات خود تاکنون به کار برده‌اند؟ آیا شاهنامه در میان ایرانیان بیشترین خواننده را داشت یا دیوان حافظ و گلستان و بوستان سعدی شیراز؟

آیا شاهنامه بیشتر توانست قلب و روح و فکر ایرانیان را به تسخیر خود درآورد یا مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی؟ آیا نقل داستان‌های چرند و پرند شاهنامه توانست بیشترین شنونده را به خود اختصاص دهد یا تاریخ بزرگان اسلام و پیشوایان تشیع و حادثه کربلا؟ آیا وقایع به هم بافته رستم و سهراب، قلوب ایرانیان را تسخیر کرد یا حماسه بی‌مانند واقعه عاشورا و فداکاری اصحاب و اهل بیت فرزند رسول خدا؟ آیا شرح داستان‌های تخیلی و عیاشی‌های منیژه و تهمینه و سودابه و توضیح هم‌بستری‌های آنان، تاج افتخار بر سر ایرانیان زد یا شرح بیان نهضت ظلم‌ستیز و کاخ‌برانداز قهرمان بانوی تاریخ بشریّت، زینب کبری؟ کدام یک؟!

در اینجا باید اعتراف کرد که جناب فردوسی پس از اتمام شاهنامه و صرف عمر در این تألیف بی‌محتوا و عبث و پس از شکست در رسیدن به توقعات صله و پاداش از پادشاه غزنوی، تنبّهی پیدا کرد و تذکری، و بر عمر بر باد رفته متأسّف و از نگاشتن شاهنامه اظهار ندامت و پشیمانی می‌نمود و در مقدمه تفسیر سوره یوسف که به شعر درآورده است، خود این‌گونه اقرار و اعتراف می‌نماید و از کرده خود ابراز پشیمانی می‌کند:

سخن‌های پیغمبران خدای
 من از هر دری گفته دارم بسی
 سخن‌های شاهان با رأی و داد
 بسی گوهر داستان سفته‌ام
 به بزم و به رزم و به کین و به مهر
 سپردم بسی راه دل‌خستگان
 به نظم آوریدم بسی داستان
 همی دون بسی رانده‌ام گفتگوی
 ز هر گونه نظم آراستم
 اگر چه دلم بود از آن با مزه
 از آن تخم کشتن، پشیمان شدم
 نگویم کنون نام‌های دروغ
 نکارم کنون تخم رنج و گناه
 دلم سیر گشت از فریدون گرد
 گرفتم دل از ملک‌کی قباد
 ندانم چه خواهد بدن جز عذاب
 برین می‌سزد گر بخندد خرد
 که یک نیمه از عمر خود کم کنم
 دلم گشت سیر و گرفتم ملال

* * *

ز من دست گیتی بدزدید مشک
 بجایش پراکنده کافور خشک

* * *

کنون چاره‌ای بایدم ساختن
 دل از کار گیتی پرداختن

گرفتن یکی راه فرزندگان نرفتن به آیین دیوانگان
 سر از راه واژونه بر تافتم که کم شد ز من عمر و غم یافتم
 کنون گر مرا روز چندی بقاست دگر نسپریم جز همه راه راست
 نگویم دگر داستان ملوک دلم سیر شد ز آستان ملوک
 نگویم سخن‌های بیهوده هیچ به بیهوده گفتن نگیرم بسیج
 که آن داستان‌ها دروغ است پاک دو صد زان نیرزد به یک مشت خاک
 ز پیغمبران گفت باید سخن که جز راستیشان نبند بیخ و بن

ملاحظه می‌شود که فردوسی از تمام دروغ‌پردازی‌ها و بزرگنمایی‌ها و گزافه‌گویی‌ها که برای تجدید و ابقای فرهنگ ایرانیان و لغات فارسی دری انجام داده است، نادم و پشیمان گشته و در صدد جبران آن همه تعب و رنج، دست در دامان کتاب وحی یازیده به شرح و تبیین داستان پیامبران و اولیای الهی روی آورده است.

متأسفانه فردوسی با طرح مبانی ناسیونالیستی و پی‌ریزی فرهنگ پان ایرانیسم و مقابله با فرهنگ اسلام، تا آنجا پیش رفت که ورود نهضت عالم‌گیر و انسان‌ساز و نورانی اسلام را در فتح ممالک ایران به دست سپاه اسلام، به زشتی یاد می‌کند و آن حمیت جاهلی و تعلق به سرزمین ایران و اتکاء بر گذشته نیاکان نامیمون خویش را در مشوه گردانیدن چهره اسلام و ناموجه جلوه دادن پذیرش آیین جدید، ظاهر می‌سازد؛ چنانچه در فتح قادیسیه از زبان رستم فرخزاد چنین می‌گوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیدست کار
 که تاج کیان را کند آرزو تفو باد بر چرخ گردون تفو
 و اینک می‌بینیم عده‌ای از خدا بی‌خبر و لامذهب در حالی که کمر به محو و بوار اسلام بسته‌اند، با تمسک به همین اشعار در مقام مقابله با ملت و آیین اسلام برآمده‌اند و از سایر اشعار فردوسی که ذکر شد تغافل می‌ورزند.

مسأله عربی‌زدایی و جایگزینی واژه‌های فارسی به جای عربی از زمان رثیم

طاغوتی شاه، وارد مرحله جدیدی گشت و ایشان در یکی از نطق‌های خود گفته بود: «وظیفه من حذف فرهنگ و لغت بیگانه از زبان فارسی است.» و مسلم بود که مقصود و منظور از بیگانه، نه لغات و اصطلاحات غربی و زبان‌های خارجی، که فقط زبان عربی بوده است. پیگیری ستیز با زبان اسلام که همان زبان عربیت است، در رژیم گذشته به نحوی کاملاً مشهود و روشن در دستور روش و منش دولت قرار گرفت تا جایی که از آدم ملحدی چون جبار باغچه‌بان که به سخریه جمله: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را به صدای بع بع گوسفندان تشبیه می‌نمود، به تجلیل و تکریم یاد می‌شد و متأسفانه این تجلیل در حکومت فعلی نیز مشاهده شده است!!^۱ و امروزه نیز همین روش نامیمون و ناپسند با شدت دنبال می‌شود و به جای کلمات دل‌پذیر و جذاب و شیرین و متعارف و پذیرفته شده در فرهنگ و ادب پارسی از زبان عربی، کلمات و واژه‌های خنده‌دار و من‌درآوردی و مستهجن قرار گرفته است! و بعضی از کوتاه‌نظران دوآتشه که سنگ دفاع از وطنیت و رجوع به فرهنگ قهقرایی را نه تنها بر سینه، که بر فرق خود می‌کوبند، برای پیش‌تازی در این صحنه و سبقت از روش و منش دیگران، به تألیف مقالات و نوشتارهایی به زبان فارسی سره با عباراتی بس سخیف و ردیء دست می‌زنند که خواننده برای فهم آن کلمات باید به لغت‌نامه جدید مراجعه نماید و با کنکاش در کلمات جدید التأسیس، به فهم مطلب برسد. خود این حقیر به نوشته یکی از اساتید دانشگاه برخورد کردم که به چنین کار ابلهانه‌ای پرداخته و دگران را به تفحص در مقاله و پیدا کردن لغت عربی، به شرط‌بندی انداخته بود! حال صرف نظر از اینکه بیش از ده لغت عربی در آن یافتیم که حکایت از عدم اطلاع نویسنده بر ریشه و مصدر لغت می‌نمود، برای رسیدن به فهم و مراد مقاله سرسام گرفتم و از ادعیه خالصانه چندی نثار صاحب مقاله نمودم. متأسفانه این روش ناپسند حتی به میان حوزه‌های علمیه و نشریات آنها نیز

۱. فارسی بخوانیم، سال چهارم ابتدایی، درس دوم: باغچه اطفال.

سرایت نموده و به جای «مجمع تحقیق»، عبارت: «پژوهشکده»، و یا به جای «بحث»، کلمه: «گفتمان»، و یا عوض «اجتماع»، واژه: «گردهمایی» و امثال اینها را قرار می دهند؛ در حالی که لغت عرب، لغت قرآن است و عوض اینکه این مجامع علمی و دینی، خود پیشتاز در تقدیم و تبلیغ فرهنگ اصیل اسلام و قرآن باشند و زبان اهل بیت رسول خدا را در میان مردم ترویج نمایند و آن را به درون فرهنگ عوام سرایت دهند، مشاهده می کنیم که مثلاً برای اثبات و اظهار هم رنگ جماعت و جامعه شدن و به عبارت امروزی «به روز بودن»، خود را از ماهیت و هویت اسلامی تهی می گردانند و میدان سابق در عرصه فرهنگ و معرفت را به حریف نکته دان و زیرک واگذار می نمایند؛ که از این جمله، باید به ترجمه قرآن کریم به فارسی سره و بی مزه و سخیف اشاره نمود.

مرحوم والد معظم، علامه طهرانی - قدس الله سره - در زمان حیات خویش شدیداً با این روش و برنامه استعماری به مقابله برخاسته، از هر فرصتی جهت تبیین و افشای دسیسه های شیطنت آمیز دست های پشت پرده و مخفی از انظار، دریغ نمی ورزید و در این زمینه سخنانی بس ارزشمند از ایشان به جای مانده است؛ امیدواریم به فضل و توفیق الهی در آینده ای نه چندان دور، نسبت به نشر و تنظیم و تدوین آنها اقدام نماییم.

جالب توجه اینکه برخی در مقام دفاع از شخصیت و آثار فردوسی، به سخنان فیلسوف کبیر، مرحوم صدرالمتألهین شیرازی - قدس سره - استناد می کنند و بدین سان نسبت به مرام و ایده او مهر تأیید می نهند.

مرحوم صدرالدین شیرازی در مقام سخن از وحدت شخصیه وجود، به کلام فردوسی استناد می کند و با عنوان: «فصل ۲۹، فی أوّل ما یُنشأ من الوجود الحق»، این شعر او را متذکر می شود:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای، هرچه هستی تویی^۱
البته منکر این مطلب نمی توان شد که فردوسی مردی دانش آموخته و نسبت

۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۲، ص ۳۳۴.

به مبانی معرفتی فردی مطلع و تا حدودی آگاه بوده است و در کتاب *شاهنامه* او اشعار فراوانی در مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و حتی اعتقادات و مبانی توحیدی وجود دارد؛ ولی نکته اینجاست که ایشان از این ذخیره علمی و اندوخته معلومات، در چه مسیری و چه هدفی استفاده کرده است؟!

مسئله مهم و اساسی در ارتباط با بزرگان و اهل اطلاع، عدم فهم و ادراک و جهل به علوم و فنون نمی باشد، بلکه نحوه به کارگیری و کیفیت استفاده از اندوخته علمی و اطلاعات است که این همه مصیبت و فاجعه در تاریخ به وجود آورده است. نکته بسیار حایز اهمیت این است که نفس تجمع اطلاعات و ذخیره علوم در ذهن و نفس آدمی نمی تواند موجب صفای ضمیر و استقامت راه انسان گردد، و انسان برای تصفیه قلب از زنگارهای مادی و نفسانی، چاره‌ای به جز پرداختن به تهذیب و مراقبه و متابعت از دستورها و برنامه‌های سلوکی و اخلاقی اولیای الهی و عرفای بالله ندارد. در هر زمان و دوره‌ای، حکام ظلم و دولت مردان ستم‌پیشه با سوء استفاده از همین علما و بزرگان اهل اطلاع، توانسته‌اند در مسیر تعدی و اجحاف و ظلم به رعیت، به استمرار حیات و بقای ننگین خود، جامه عمل بپوشانند؛ و این علمای سوء، توجیه کننده مسیر باطل و غرور گردند و با ابزار و وسایل و دلایل علمی به تحقق اهداف شوم و منویات شهوانی آنان کمک و مساعدت نمایند.

در اینجاست که مولانا در مقام فرق بین *شاهنامه* و قرآن گوید:

شاهنامه یا کلیده پیش تو هم چنان باشد که قرآن از عتو
 فرق آنکه باشد از حق و مجاز که کند کحل عنایت چشم باز
 ورنه پشک و مُشک پیش اخشمی هر دو یکسانند چون نبود شمی^۱
 بنابراین، محوریت در همه ادیان الهی بالخصوص آیین مقدس اسلام، بر تساوی و برابری همه افراد عالم از هر صنف و طبقه و از هر ملت و نژاد است؛ و

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم.

یک مسلمان چه ایرانی و چه امریکایی و فرانسوی و انگلیسی و آفریقایی و عرب و غیره، باید در همه امور، محوریت را بر مبانی و آیین آسمانی دین قرار دهد و از روش و سنتی که بوی ملیت و قومیت و امتیاز او را از سایر ملل و اقوام می‌دهد، بگریزد و آن را به کناری واگذارد. و اگر بخواهد به رسومات و سنت‌هایی که دایره حیات و زندگی اجتماعی او را از سایر دوایر جدا می‌کند بپردازد، طبیعتاً از محوریت اسلام فاصله گرفته است، و آن روش و سنت بر خلاف آیین و مذهب اسلام خواهد بود و مورد نکوهش و مذمت اولیای دین می‌باشد.

ارتباط با قوم و خویش و صله رحم بسیار خوب و پسندیده است اما همین ارتباط اگر در فضای چنین سنتی قرار بگیرد، دیگر ممدوح و پسندیده نیست. هدیه دادن و عیدی دادن به یکدیگر و خصوصاً اطفال بسیار مناسب و شایسته است اما این هدیه و عیدی اگر در فضای پیروی از سنت باستان و آیین کهن باشد، دیگر صحیح نخواهد بود. دلجویی از گرفتاران و مستمندان همیشه مناسب و شایسته است و هیچ‌گاه نباید این مسأله فراموش شود و از آن غفلت شود، ولی این کار با عنوان محوریت این آیین، دیگر مناسب نیست.

نظیر آنچه امروزه در بین اجتماعات ما - چه در ایران و یا در سایر کشورها - مرسوم شده است که هنگام اذان، بلندگوهای بسیار قوی بر بالای مأذنه‌ها قرار می‌دهند و موجبات ناراحتی و آزار همسایگان را در هنگام اذان صبح و حتی بعدازظهر و غیره، فراهم می‌کنند، و یا صدای سخنران با قدرت و قوت به اطراف منتشر می‌گردد و چه بسا باعث اذیت و زحمت بیماران و اطفال گردد.

دستجات سینه‌زنی با صدای گوش‌خراش طبل و بلندگوهای قوی تا نیمه‌های شب و حتی پس از آن، خواب و استراحت از دیدگان بیماران و اطفال و زحمت‌دیدگان می‌ربایند. پخش صدای اذان و سخنان سخنران و مراسم عزاداری و سوگواری سالار شهیدان همه به جای خود شایسته و لازم است، ولی اگر موجب اذیت و آزار مردم گردد دیگر مناسب نخواهد بود، و مورد رضا و تشویق اولیای دین واقع نمی‌گردد.

فضای دیانت، فضای توحید و نورانیت است، فضای انبساط و سبکی و روحانیت است؛ در این فضا است که روح می‌تواند به معارج و مدارج عالیّه صعود کند و قفل‌های تعلقات به دنیا و تعصبات و انانیت‌ها را که بر جان و قلب و فکر زده است یکی پس از دیگری بگشاید، و با همّت و نفس والیان امر و متولیان مُلک و ملکوت به سوی عوالم قدس عروج نماید. و تا انسان بتمام معنی الکلمه دست از همه تعصبات و جهالت‌ها و خودمحوری‌ها و امتیازهایی که برای خود ترسیم کرده و دایره‌ای که به دور خود کشیده بر ندارد، راهی به سوی آن عوالم پیدا نخواهد کرد، و حالت تجرّد و توحید در نفس و ضمیر او متجلی نخواهد گشت.

ائمه ما صلوات الله عليهم أجمعين هنگام غذا با همه غلامان و افراد حاضر، بر سر یک سفره می‌نشستند و غذا می‌خوردند و مواظب بودند مبادا کسی نیامده باشد.

علت اینکه در روایات از برگزاری مراسم عید نوروز نهی شده است و آن را از سنت‌ها و آیین جاهلی برشمرده‌اند، نه به خاطر دید و بازدید و صلّه رحم و اهدای هدیه به یکدیگر و جشن و سرور است، بلکه به جهت استمرار و پایداری همان سنت‌های گذشته از آیین مجوس است که خواهی نخواهی افراد را در آن فضا و حال و هوا قرار می‌دهد و ربط آنان را از محوریت اسلام و توحید و حال و هوای آیین الهی قطع می‌کند، و رشته اتصال قلب و ضمیر ایشان را به آثار و خصوصیات عالم ملکوت گسسته می‌نماید، و دایره حیات اجتماعی آنان را از سایر دوایر ملل و نحل اسلام جدا و متمایز می‌سازد.

و بر همین اساس، تمام آیین‌ها و جشن و سرورهایی که در سراسر دنیا برپا می‌شود و در آن رایحه‌ای از نژادپرستی و قومیت‌گرایی وجود دارد، از نظر ادیان الهی مطرود و مذموم می‌باشد. و در مقابل، هر آیینی که این مسأله در آن مشهود نباشد ولی در اسلام هم به طور دقیق و مصداقی، ذکری از آن نشده است و با کلیات و ملاکات کلی اسلام و موازین الهی انطباق دارد، از نظر اسلام ممدوح و قابل اجرا و انجام خواهد بود.

از جمله آن موارد، جشن تکلیف است که خداوند بنده‌ای از بندگانش را عقل و درایت عطا کرده است که بتواند در تحت اوامر و نواهی الهی درآید و مدارج صعود و عروج به مقامات قرب را ببیماید.

و از جمله این مناسبت‌ها تعیین روزی در سال به نام روز علم و تعظیم دانش، و یا روز صلح و دوستی، و یا روز خلع سلاح از روی زمین، و یا روز بهداشت محیط زیست و امثال اینها که همگی شایسته و مناسب و صحیح و مورد رضا و امضای پروردگار است و هیچ اشکالی بر آنها وارد نمی‌شود، و ایرادی که بر مناسبت عید نوروز وارد بود بر اینها نخواهد بود.

و نیز در ایران، نام‌گذاری روز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام به نام روز پدر و نیز تولد حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها به نام روز مادر و روز تولد حضرت زینب کبری به نام روز پرستار و غیره است، ولی البته باید در نظر داشت که در مرتبه اول باید عنوان همان روز به نام و انتساب به آن معصوم علیه السلام مد نظر باشد، و در ضمن اگر عنوان دیگری پیدا نمود نباید آن انتساب و عنوان اول را تحت الشعاع خود قرار دهد، که در این صورت صد در صد غلط بوده و نقض غرض خواهد بود.

نام‌گذاری روزی را به نام مادر و پدر و پرستار و غیره خوب است ولی یا باید در زمانی جدای از زمان منتسب به معصومین علیهم السلام باشد و یا اینکه اگر در همان زمان است، انتساب آن زمان را به صاحبان اصلی که معصومین علیهم السلام هستند تحت الشعاع قرار ندهد.

و بر همین قیاس برقراری مناسبت‌های عزا و حزن و نیز جشن و سرور ملی و اجتماعی در یک کشور باید بر اساس ضابطه مذکور باشد.

اگر در مملکتی به مناسبتی روزی را عزای عمومی اعلام کرده باشند و در یک سال، همان روز مصادف شود با یکی از اعیاد اسلامی مانند عید قربان و یا عید فطر و یا غدیر و امثال ذلک، دیگر جایز نیست که در آن روز اعلان عزا شود و نما و

سیمای مملکت، حالت عزا و ماتم به خود بگیرد و خبری از ظهور و بروز این عید در میان اجتماع نباشد.

و همین‌طور اگر روزی را به عنوان عید ملی قرار دادند و آن روز مصادف با روز مصیبت و عزای تشییع باشد، حرام است مراسم جشن و سرور به‌پا کنند و آن مصیبت و عزا فراموش شود و تحت‌الشعاع آن عید ملی قرار گیرد. این فدا کردن شئون و شخصیت ولایت در برابر شأن و شخصیت یک مسأله عادی و طبیعی است و بالتیجه فدا کردن و ذبح کردن مکتب است در مقابل یک حادثه و پدیده عادی.

اگر روز مجلس ترحیم یکی از بستگان مصادف شد با روز میلاد یکی از معصومین علیهم‌السلام، نباید پرچم سیاه و پارچه‌های سیاه و عزا بر در و دیوار آن مجلس آویخت و مجلس را به صورت یک محفل ماتم و مصیبت درآورد، بلکه باید علایم جشن و میلاد آن امام علیه‌السلام مشهود و ظاهر باشد و مردم از مشاهده این امور و ظواهر، به یاد میلاد و شخصیت آن امام علیه‌السلام بیفتند و آن حضرت را مدّ نظر خود قرار دهند.

البته می‌توان به‌جای صرف شیرینی، از انواع دیگر ماکولات و نوشیدنی‌ها استفاده کرد؛ زیرا افرادی که در مجلس حضور پیدا کرده‌اند اغلب مصیبت‌زده و صاحب عزا می‌باشند و قلوب آنها جریحه‌دار شده است، که در این صورت به واسطه رعایت حال آنها می‌توان از برخی آثار و مظاهر عید کاست، در عین اینکه نفس آن مناسبت و ظواهر آن هم‌چنان برای آن امام همام علیه‌السلام محفوظ و ثابت باشد.^۱

۱. والده ما - رحمة الله علیها - در روز اول رجب سنة ۱۴۳۳ قمری در طهران به واسطه پارگی آئورت، به رحمت خدا رفتند و جنازه ایشان همان روز به مشهد مقدس منتقل و در روز تولد امام هادی علیه‌السلام، دوّم رجب دفن گردید. رفقا و دوستان که به بنده منزل می‌آمدند سؤال کردند که: آیا پرچم و پارچه سیاه بر دیوار منزل گذارده شود یا خیر؟ حقیر عرض کردم: چون امروز مصادف با میلاد امام علیه‌السلام است جایز نیست گذاشته شود، ولی روز سوّم رجب که شهادت امام هادی علیه‌السلام است مانعی ندارد.

بنابراین به جای نهادن سنت حسنه، از افضل اعمال و نیکوترین روش‌ها و آیین‌هاست؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مَنْ بَعْدَهُ، كَانَتْ لَهُ أَجْرُهُ وَ مِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ؛ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كَانَتْ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَ مِثْلُ أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ.^۱

«کسی که سنت و روش پسندیده‌ای را بنا نهاد که پس از او بدان عمل کنند، اجر و ثواب آن را پروردگار برای آن شخص و نیز اجر و ثواب تمام کسانی که بدان عمل می‌کنند به حساب و پرونده او ثبت می‌نماید. و کسی که سنت سیئه و ناپسندی بنا نهاد که پس از او بدان عمل می‌نمایند، وزر و وبال برای خود او و نیز وزر و وبال تمام کسانی که بدان عمل می‌کنند را به حساب او خواهند گذارد.»

از این رو لازم نیست که هر سنتی اصل و مبدأ آن در اسلام بوده باشد، بلکه همین قدر که مطابق با موازین و ملاکات کلیه مدونه در آثار معصومین علیهم السلام بوده باشد کافی است.

البته باید توجه داشت در اموری که انجام آنها برای سایر اقوام و ملل به عنوان یک سنت و دارای هدف و قصد خاص مطرح بوده است، باید رعایت احتیاط و اجتناب به عمل آید، گرچه در زمان فعلی آن عمل به آن نیت و غرض خاص انجام نپذیرد. مثلاً در زمان گذشته بنی‌امیه و بنی مروان به شکرانه غلبه بر فرزند رسول خدا و کشتن اولاد و ذراری آن حضرت در روز عاشورا، آن روز را روزه می‌گرفتند؛ و در زیارت عاشوراء می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ ...؛ «پروردگارا امروز روزی است که بنی‌امیه و فرزند هند جگرخوار، آن را مبارک و میمون می‌شمارند ...»

۱. رجوع شود به ص ۹۱.

فلهذا روزه در روز عاشورا از جانب ائمه دین علیهم السلام منع شده است،^۱ گرچه یک شیعه روزه‌دار در روز عاشورا هیچ‌گاه نیت و قصد معاندین را در دل نمی‌پروراند، و بلکه آنان را مورد لعن و سب قرار می‌دهد، ولی همین‌که این روزه در اوقاتی واقع شده است که معاندین اهل بیت علیهم السلام به جهت تیمن و تبرک کشتن فرزند رسول خدا آن روز را روزه می‌دارند، خواهی نخواهی اذهان به آن سمت متوجه خواهد شد و آن حرکت ناپسند و قبیح در خاطرها مجسم می‌گردد؛ و بدین لحاظ است که روزه در آن روز منع شده است.

اما در زمان ما که دیگر روزه‌ای بدین جهت گرفته نمی‌شود و اثری از آن آداب و رسوم گذشته موجود نمی‌باشد، دیگر منعی برای روزه گرفتن در روز عاشورا وجود نخواهد داشت و استحباب روزه به حکم اولی و بدوی خویش به حال خود باقی خواهد بود؛ زیرا نه روزه‌داری به چنین قصدی دیگر وجود دارد و نه روزه‌داری چنین نیت و قصدی خواهد نمود.^۲

ولی در بعضی از موارد دیگر چنین تغییر و تحوّل رخ نداده است؛ مانند پوشیدن کراوات. کراوات همان صلیب است که نصاری در زمان گذشته به کمر خود می‌بسته‌اند و در جنگ‌ها برای پیروزی و غلبه بر دشمن بدان تبرک می‌جستند؛ و پس از اینکه دریافتند ممکن است توهین تلقی شود، آن را بر گردن خود انداختند و بعضی از یهود و اقوام دیگر به آنان تاسی نمودند و بدون التفات به این نکته و مقصود، آن را در زمره البسه خویش درآوردند و این روش هم‌چنان پابرجا مانده است. البته بسیاری از اقوام یهود چون این نکته را دریافتند تا کنون از پوشیدن کراوات امتناع ورزیده‌اند.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۸۴.

۳. مرحوم علامه والد - رضوان الله علیه - در بعضی از سنوآت، روز عاشورا را به روزه‌داری می‌گذراندند.

و اما فرق بین روزهٔ روز عاشورا و بین پوشیدن کراوات این است که نفس روزه - صرف نظر از زمان آن - مورد تشویق و ترغیب شارع قرار گرفته و امری است مستحبّ و دارای فواید ظاهری و باطنی، ولی در پوشیدن کراوات هیچ فایده و منفعتی جز فشار بر گردن و گرفتگی عروق و تنگی تنفس وجود ندارد، مضافاً به اینکه این سنت در بین نصاری هم چنان باقی است؛ ولی سنت روزه نسبت به روزهٔ روز عاشورا از بین رفته است.

بنابراین، مسألهٔ تشبّه به کفار که مورد نهی و تحریم شارع واقع شده است، نسبت به بستن کراوات به قوت خود باقی است و پوشیدن کراوات حرام می‌باشد.

سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِهِمْ وَلَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِهِمْ وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِهِمْ، فَتَكُونُوا أَعْدَائِهِمْ كَمَا هُمْ أَعْدَائِهِمْ»^۱

«خداوند متعال به پیامبری از پیامبرانش وحی نمود که به مؤمنین بگوید: "لباس دشمنان مرا نپوشید و از غذای مخصوص و منحصر آنان که به داعی و نیت خاصی طبخ می‌شود اطعام نکنید و راه و مسیر آنان را در زندگی و امور روزمرهٔ خود نیمایید، که در این صورت دشمنان من خواهید شد، هم چنان که آنان دشمنان من می‌باشند."»

و نیز در *نخصال* از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:

لَا يَجْمَعُ الْمُسْلِمُ يَدِيهِ فِي صَلَاتِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَتَشَبَّهُ بِأَهْلِ الْكُفْرِ، يَعْنِي الْمَجُوسَ.^۲

«مسلمان هنگام نماز، دست‌های خود را روی هم نمی‌گذارد (مانند اهل سنت که هنگام ایستادن دست‌های خود را روی هم می‌گذارند، و این سنت از زمان

۱. *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. *النخصال*، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۲۲؛ *بحار الأنوار*، ج ۸، ص ۳۲۵.

عمر بن خطاب خلیفه دوم بدعت گردید) در حالی که در برابر خدای عزّ و جلّ ایستاده و به عبودیت او اشتغال دارد؛ زیرا این عمل، سنت اهل کفر و مجوس است که هنگامی که در برابر آتش می ایستند و آن را عبادت می کنند، دست های خود را به جهت تعظیم و تکریم آتش، روی هم قرار می دهند.»
و نیز زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«لَا تُكْفَرُ فَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ؛^۱ «دست خود را با دست دیگر مپوشان؛

زیرا این روش سنت اهل مجوس است.»

و از این روایات استفاده می شود: گرچه مراسم نوروز به نیت و قصد متابعت و پیروی از سنت و آیین گذشته مجوسیان نباشد ولی همین تشبّه و همانند بودن، برای حرمت آن کفایت می کند.

البته ممکن است در بعضی از موارد افراطهایی صورت پذیرد ولی با ادراک و تشخیص صحیح ملاک، می توان بین موارد مختلف را تمیز داد.

از جمله مواردی که در زمان گذشته صرفاً به جهت پیروی از آداب غرب و افتخار به آن بدان رفتار می نمودند، غذا خوردن با چنگال بوده است. تا پیش از سفر ناصرالدین شاه به فرنگ، کسی در ایران از چنگال استفاده نمی نمود و مردم غذا را با دست یا قاشق های مسی و یا چوبی تناول می کردند، ولی پس از بازگشت از سفر فرنگ دستور داد که در مهمانی های دربار از چنگال استفاده شود و به پیروی از او وزرا و درباریان و امراء و بزرگان لشگری و کشوری در منازل و مهمانی های خصوصی از چنگال استفاده می کردند و بدان فخر و مباهات می نمودند. کم کم مردم آن زمان نیز به این شیوه عمل نمودند و هدف نیز همان پیروی و دنباله روی فرهنگ مغرب زمین بوده است، گرچه به حسب ظاهر در کیفیت تغذیه و تسهیل در تناول نیز بی تأثیر نبوده است.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۹۹.

به همین جهت است که می‌بینیم بسیاری از بزرگان در آن زمان استفاده از چنگال را مناسب نمی‌دیدند و از آن جلوگیری می‌کردند. ولی پس از گذشت ازمنه طولانی دیگر آن حیثیت و جنبه پیروی از فرهنگ غرب و آداب کفر، رخت بر بسته است و کسی در استفاده از چنگال به این مسأله نمی‌اندیشد و به خاطر فخر و مباهات از آن استفاده نمی‌کند و صرفاً جهت تسهیل در تناول از آن استفاده می‌شود لا غیر.

و بدین لحاظ آن خصوصیت و شاخصه‌ای که باعث آن می‌گردید که بزرگان استفاده از آن را در آن دوران مناسب ندانند دیگر از بین رفته است و جای خود را به رفتاری منطقی و عرفی سپرده است، و آن محظور دیگر وجود ندارد.

آری هم‌چنان که سنت رسول الله بر استفاده از دست راست برای خوردن غذا بوده است به نظر می‌رسد که تناول غذا با دو دست راست و چپ هم‌زمان، با جنبه تواضع بنده هنگام تناول از نعمت الهی منافات داشته باشد، و به همین جهت بوده است که در سفره بزرگان، چنگال دیده نشده است. و اما تناول میوه و یا غذا با دست راست به واسطه چنگال، دیگر محظوری نخواهد داشت.

یکی دیگر از موارد افراط در این قضیه، استفاده از بلندگو در زمان گذشته بوده است. گویند هنگامی که بلندگو به ایران آمده بود بسیاری از مساجد و حسینیه‌ها از آوردن آن امتناع می‌ورزیدند و حتی خطبا نیز از استفاده میکرفون و بلندگو اجتناب می‌کردند، و حتی نام «بوق شیطان» را به آن داده بودند. تا اینکه کم‌کم این ذهنیت و برداشت مرتفع گردید و مردم عملاً و عیناً به فواید آن پی بردند و به استفاده از آن اقدام نمودند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

در همان دورانی که مردم نسبت به استفاده از میکرفون و بلندگو نظر مساعدی نداشتند، مرحوم حاج هادی ابهری - رحمة الله علیه - (که دارای نفسی روشن و صافی ضمیر و محبّ اهل بیت و اهل ولاء بود و با مرحوم آیه الله حاج سید محمد هادی میلانی - رضوان الله علیه - مرتبط و رفیق و

نیز عقد اخوت دینی بسته بود) به مشهد مشرف می‌شود و برای زیارت برادر ایمانی و رفیق بزرگوار خود به منزل ایشان می‌رود، و مشاهده می‌کند که در جلوی ایشان میکرفون گذاشته‌اند و مشغول صحبت می‌باشند. پس از اتمام سخن رو می‌کند به ایشان و می‌گوید: «جناب آیه الله! این چیست که در مقابل خود گذاشته‌اید؟»

مرحوم میلانی پاسخ می‌دهد: «این بلندگو است که برای رساندن صدا به افراد ساخته شده است، و مانند عینک برای فرد ضعیف البصر است.»

مرحوم حاج هادی می‌گوید: «چشم سالم که نیاز به عینک ندارد!»

حقیر گوید: جا داشت که مرحوم میلانی به مرحوم حاج هادی چنین پاسخ می‌داد که: جناب حاجی! درست است که چشم سالم نیاز به عینک ندارد، ولی همین چشم سالم آیا می‌تواند اشیاء بعیده را نیز همان‌طور که اشیاء قریبه را مشاهده می‌کند ببیند؟ پس این دوربین‌ها و تلسکوپ‌ها را برای چه ساخته‌اند؟ آیا شما می‌توانید فاصله سه کیلومتری خود را به وضوح تماشا کنید؟ بلندگو هم حکم همان دوربین و تلسکوپ را دارد. مگر یک نفر چقدر می‌تواند صدای خود را به گوش افراد برساند؟ و آیا برای آنان که در فاصله‌های دورتر نشسته‌اند قابل درک می‌باشد؟! و نیز برای آنان که در دو طبقه قرار گرفته‌اند - مردها و خانم‌ها - می‌توان بدون این وسیله سخنرانی کرد؟!!

باز مرحوم والد - قدس الله سره - می‌فرمودند:

در عراق زمانی بسیاری از شهرها آسفالت نشده بود و فقط خیابان‌های بغداد را آسفالت کرده بودند، بنا شد که حکومت خیابان‌های شهر نجف را آسفالت کند. بسیاری از علما از این قضیه ناراحت بودند و می‌گفتند: «این کار از دستاوردهای فرنگ است و می‌خواهند وضع طبیعی شهر و خیابان‌ها را از بین ببرند.» و سر و صدایی در بین مردم نیز به وجود آورده بودند.

بعضی از شاگردان مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - این مسأله را با ایشان در میان گذاشتند و نظر او را خواستار شدند. ایشان فرمودند: «چه ایرادی

دارد که خیابان‌ها از این وضع درآید و گرد و خاک کمتری به سر و سینه افراد برود؟»

سپس فرمودند: «این مسائل موجب آسایش و راحتی بیشتر سالکان خواهد بود و باید از این امور استقبال کرد.»

و این است فرق بین دیدگاه یک عارف و بین ظاهرنگران و کوتاه‌بینان که دیدگاه و افق فهم و ادراکشان از محدوده امور ظاهری و حواس خارجی و عالم وهم و خیال تجاوز نمی‌کند.

در مقابل این مسأله، استفاده از تریبون در مساجد و حسینیه‌ها و هم‌اکنون در مجامع علمی و مذهبی و اقامه نماز جمعه است. پیامبر اسلام دستور دادند برای خطبه و سخنرانی در مسجد مدینه یک منبر سه پله بسازند، و خود بر فراز آن می‌رفتند و برای مردم صحبت می‌کردند. و بر همین روش در زمان ائمه علیهم السلام انجام شده بود. البته در زمان معاویه منبری بیش از سه پله و مرتفع‌تر در مسجد اموی قرار دادند، و پس از او منبرهای خلفا مرتفع‌تر از منبر زمان رسول خدا بوده است.^۱

جای بسی تأسف است که امت اسلام مخصوصاً شیعیان ایران، به جای پرداختن به بزرگ‌ترین عید اسلام و برپایی جشن و سرور در روزهای متوالی و تعطیلی آن ایام، که بنا به فرموده رسول خدا: «یوم غدیر خم أفضل اعیاد امتی»^۲ افضل اعیاد امت من عید غدیر خم است، به برپایی آیین گذشتگان و جشن و پای‌کوبی و تبریک و تهنیت به یکدیگر می‌پردازند؛ و ارج و قیمتی مناسب و لایق آن روز عظیم بر آن نمی‌نهند.

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم استفاده از منبر به‌جای تریبون رجوع شود به *امام شناسی*،

ج ۱۸، ص ۲۳۵ - ۲۴۰.

۲. *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

مرحوم والد بزرگوار ما - قدس الله سره - در کتاب شریف امام شناسی، صفحاتی درباره اهمیت عید غدیر و اهتمام به برگزاری آن به نیکوترین وجه و باشکوه‌ترین مرتبت نگاشته‌اند که حَقاً باید گفت که مطلب را تمام نموده‌اند و حق این مسأله و حادثه عظمی را در این عبارات بجای آورده‌اند؛ و ما در اینجا به جهت تیمن و تبرک به درج نص این عبارات می‌پردازیم و زاید بر آن چیزی نمی‌گوییم:

باری، عید غدیر را عید گویند به جهت آنکه آن خاطرات و مسائل مهمه که در آن روز در خم غدیر به وقوع پیوست، و آن خطبه رسول الله، و گرفتن دو بازوی علی را به طوری که سپیدی زیر بغل هر دو معلوم شد، و نشان دادن و معرفی نمودن به مردم، و سپس امر به تسلیم به لفظ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» به پیرو نصب آن حضرت را به خلافت رسول الله، و إعطای ولایت کلیه الهیه، و نزول آیه اكمال دین و اتمام نعمت، و آیه تبلیغ و انقیاد و تسلیم مخالفان در برابر آن عظمت و اُبّهت و شکوه واقعی و ظاهری، و سپس مخالفت کردن آنها به مجرد رحلت رسول خدا، و بالأخره آن پی آمدهای سریع و غیرها، همگی در روز عید غدیر برمی‌گردد و عود می‌کند، و خود را نشان می‌دهد، و آن برکات نازله پیوسته بر اهلش فرو می‌آید و می‌ریزد.

زیرا که کلمه «عید» از ماده «عود» است یعنی: بازگشتن. در اقرب الموارد گوید: «عید به موسم و هر روزی که در آن اجتماعی و یا تذکار و یادبودی از صاحب فضیلتی بوده باشد گفته می‌شود، و بعضی گفته‌اند: "برای هر حادثه مهمی."

ابن اعرابی گوید: "برای آنکه در هر سالی آن واقع و حادثه، با فرح و سرور مجددی عود می‌کند. اصل کلمه عید، عود بود، چون واو ساکن بود و ما قبلش مکسور بوده، آن را به یاء قلب نمودند، عید شد. و جمع آن اعیاد و تصغیر آن عیید آید، که از واحد اعلال شده بنا کرده‌اند، یا به جهت آنکه مفردش عید شده است، و یا به جهت فرق میان آن و میان کلمه عود که به معنای چوب است، و جمع آن اعواد و تصغیر آن عوید می‌آید."

و در اصل ماده گوید: "عاد إلى كذا، يعوّد عودًا و عودّة و معادًا: یعنی

برگشت، و به سوی آن چیز شد. و گفته شده است: بعد از إعراض و انصراف بازگشت کرد.»

و نظیر همین گفتار را در صحاح اللّغة و در مصباح المنیر ذکر کرده است، و در مصباح اضافه کرده است که: «و عَیَّدْتُ تَعِیِّدًا: یعنی من در مراسم عید حضور پیدا کردم.»

حال که معنای عید را در لغت دانستیم، ببینیم در اصطلاح مردم و طوایف و ملل و نحل کلمه عید را به چه معنا استعمال می‌کنند؟ و برای وضوح این مطلب می‌گوییم: در نزد هر طایفه و جماعت، و هر ملت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمیت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه، و یا آن خاطره برسد به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می‌کنند و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می‌گذرانند، و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است ولی با یادبود و خاطره موجود باقیمانده از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می‌کنند و نفس و روح خود را از یادبود آن إشراب و متمتع می‌سازند.

دنیارستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثه دنیوی عید می‌گیرند؛ پادشاهان پس از لشکرکشی و خونریزی و غلبه بر حریف و سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می‌گیرند و طاق نصرت می‌بندند، و آن خاطره پیروزی را همه ساله إعاده می‌کنند.

ایرانیان قدیم، نوروز را عید می‌گرفتند به جهت آنکه سبزه از زمین می‌روید و درخت‌ها سبز می‌شود و فصل خرمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابداً با معنویات و روحانیات سر و کار ندارند، و ارزش‌های انسانی را فقط در ماده و سبزه می‌جویند؛ و در حقیقت با عید بهائم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند و در مرغزارها و مراتع می‌چرند و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیت یکی است، برای آنها بدان شکل و برای این انسان دو پا بدین شکل.

سید ابن طاووس در کتاب *کشف المحجّة*، روز تولّد پسرش را عید نمی‌گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف در آمدن او را عید می‌گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است. او در فصل صد و سوّم گوید: «ای فرزند من، محمّد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تو را به کمال عقل مشرف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای هم‌نشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدّس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه می‌کند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از افضل اوقات اعیاد است. و در هر سالی از سال‌ها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن و صدقات و خدمات برای خداوند بخشنده عقل و خرد بجای آور، که او تو را بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است. و بدان که من خواهر تو را (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سن بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه می‌دانستم از احوال او که خداوند جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و آن را در کتاب *البهجة لثمره المهجة* ذکر کرده‌ام.»

فصل صد و چهارم: «و اگر خداوند همان‌طور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یک‌صد و پنجاه دینار تصدّق می‌دهم که در مقابل هر سال از عمر تو ده دینار واقع شود اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد. و با این مال، من در خدمت خداوند اشتغال ورزم؛ زیرا که مال، مال اوست و من مملوک او هستم و تو هم بنده او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جایی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود.»^۱

۱. فصل ۱۰۳ و ۱۰۴ از طبع سنگی، ص ۱۲۴ و ۱۲۵. سید ابن طاووس همان‌طور که در فصل سیزدهم از این کتاب می‌گوید، نام آن را *کشف المحجّة لثمره المهجة* و یا *إسعاد ثمره الفؤاد علی سعادة الدنيا والمعاد* و یا *کشف المحجّة بأکف الحجّة* گذارده است، و هم‌چنان‌که در فصل نهم از این کتاب می‌گوید، عمر او داخل در سنه ۶۴۹ هجریه قمریه شده است، و چون روز نیمه ماه \Leftarrow

ولی ادیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جباران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

در دین مقدس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. اما در فطر به جهت آنکه در یک‌ماه تمام مردم دست از زیاده روی در شهوات برداشته، روزها روزه و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر ایام همچون انفاق در راه خدا و تلاوت بیشتری از کلام خدا و چشم‌پوشی از محرّمات و مکروهات، نفس‌آماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته است و سبکی و تجرد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است؛ زیرا طعام و شهوت و غضب، کلید جهنم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مائده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی
در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت
و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عید گرفتن نه به معنای

◀ محرم قبل از ظهر در سنه ۵۸۹ در شهر حله سیفیه متولد شده است، بنابراین در نیمه محرم سنه ۶۴۹ داخل در شصت و یک سالگی شده است، و در این وقت سن پسر بزرگ او محمد، شش سال تمام و داخل در هفت سال شده است و سن پسر کوچکش علی، دو سال تمام و داخل در سه سال شده است. این کتاب را به صورت وصیت‌نامه‌ای برای دو فرزندش محمد و علی و آن کسان از اهل او از جماعت او که امید انتفاع آنها را از این کتاب دارد، و برای صاحبان مودت و محبت خود نوشته است، گرچه خطابات در این کتاب با نام و خطاب ولدی محمد است. فلهدا شیعیان به این کتاب ارج کامل می‌نهند و علمای عامل و طلاب فاضل پیوسته آن را در جیب خود نگه می‌داشتند و در حضر و سفر با خود داشتند، و مرحوم آیه الله میرزا محمد طهرانی، دایی پدر حقیر، توصیه به حقیر می‌نمود که همیشه این کتاب را در جیب داشته باشم. (امام شناسی)

ساز و دهل زدن است و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن و تفریح و تفرج بهیمنانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس دادن تا آمادهٔ برکات و نزول موافد آسمانی گردد.

شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن. و در روز عید نیز غسل دارد.

و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا بجای آوردن، و آن را با کیفیت خاصی، در دو رکعت و با نه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که: **اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَوْلَانَا.**

و اما در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علایق شسته، و به سوی بیت الله الحرام **مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده، سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به اذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است در مزدلفه آرمیده، و سپس به منی آمده و شیطان را هفت بار سنگ زده و قربانی کرده و سر تراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از احرام است، به شکرانهٔ قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت و در عین حال شیرین و لذت بخش، عید بگیرد و **الْحَمْدُ لِلَّهِ** بگوید و به مراسم عید که آن هم باز، ذکر خدا و تطهیر بیشتری است مهیا گردد، نماز عید بخواند و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند و از محاسن و زیبایی‌های او اعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و افعال را در عالم منتشر کند، و

بگوید: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ بِهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا.

و نه تنها خود حُجَّاج بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمایی که نصیب برادرانشان در آن مواقع کریمه شده است عید بگیرند، و به دنبال اعمالی که در ذُو الْقَعْدَةِ و ده روز از ذوالحجّه بجای آورده‌اند، قربانی کنند و نماز عید بخوانند و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

روز جُمعه عید است چون روز اجتماع مردم به نماز جمعه و شنیدن خطبه‌ها و تطهیر است. و به همین جهت اسلام نام آن را جُمعه گذارد، یعنی روز اجتماع و به هم پیوستگی اُمّت مسلمان. و در قبل از اسلام آن را یوم العروبة می‌گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به وجوب عینی تعیینی در هر زمان تا روز قیامت، و تارک آن را لعنت فرستاد؛ و لیکن شرط صحّت آن، با جماعت و در تحت نظر و امامت امام عادل و یا منصوب از ناحیه اوست. در زمان حضور، امام خودش اقامه می‌کند و در زمان غیبت بر فقیه عادل جامع الشرائط که به ادلّه نیابت عامه، متکفل و ظایف امام است واجب است اقامه کند.

نماز جمعه واجب است به وجوب مطلق، نه به وجوب مشروط مانند حج نسبت به استطاعت^۱، بلکه مانند نماز ظهر است نسبت به طهارت و غسل و وضوء. و بنابراین امام و حاکم شرع، شرط انعقاد و صحّت و شرط واجب است نه شرط وجوب. فلذا اگر امام در غیبت بود و فقیه جامع الشرائط قدرت بر حکومت نداشت و در تقیّه بسر می‌برد، به واسطه ترک نماز جمعه همه مردم گنهکارند به جهت ترک نماز عینی تعیینی که حایز اهمّیت سرشاری است.

و بر همه آنها واجب است قیام کنند و تشکیل حکومت اسلامی دهند تا آن

۱. قابل ذکر است که حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - و مؤلف محترم پیرامون استطاعت در حج قائل به وجوب مطلق می‌باشند، نه وجوب مشروط. (محقق)

امام غایب ظهور کند و یا فقیه مقبوض الید، مبسوط الید گردد و بتواند اجرای حدود کند و منع از ثغور اسلام بنماید. و از جمله وظایف حاکم، تشکیل نمازهای جمعه در قلمرو حکومت اوست.

افرادی که در زمان حکومت جائزه نماز جمعه نمی خوانند، معذّب می شوند که: چرا تشکیل حکومت اسلامی نداده اید که بتوانید نماز جمعه بخوانید؟! گرچه با نداشتن حاکمی چنین، نماز از آنها صحیح نیست و مردود است. و به همین جهت که روز جمعه، روز عید و اجتماع است و مردم پاک و پاکیزه می شوند و از خطاها و گناهان یک هفته گذشته بیرون می آیند، دعاها در آن روز مستجاب، و شب جمعه نیز دارای اهمیت و خصوصیتی برای تهیّ و آمادگی وظایف روز می شود، که از سایر شبها ممتاز می گردد.

اما عید غدیر، که اشرف و افضل اعیاد است، به جهت ربط امت با امام، و وحدت دل های آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راه و روندگان طریق مودّت و محبّت و ایثار و انفاق و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفحات قدسیّه سبحانی، و ارتباط ملک با ملکوت است.

عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حق و خروج از فرعونیت نفس اماره، و انداختن ریسمان ذلّ رقیّت حضرت سبحان است، و اقرار و اعتراف به یگانه خاصّه از خواصّ درگاه با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن و بدون شائبه و تعارف، به حقّ و حقیقت و واقعیت در آمدن، و از زمره بهائم خارج شدن و به صف انسان پیوستن است.

عید غدیر، ندای حضرت قدّوس و سبوح را به حصر ولایت در قرآن کریم به: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾^۱ پاسخ صحیح دادن، و گفتار حضرت پیامبر اعظمش را به: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ» قرار گرفتن، و از نفرین

۱. سوره المائدة (۵) آیه ۶۷.

خانمان سوز: «و عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ» بیرون شدن، و استقبال از: «و أَنْصُرَ مَن نَّصَرَهُ» و استدبار از: «وَ اخْذُلْ مَن خَدَلَهُ» نمودن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مَولی المَوالی امیرالمؤمنین علیه السَّلام را بر روی دو دست پیغمبر معظَّم، در فراز منبر برآمده بر پالان‌های اشتران، در زیر درختان سَمَراتِ وادی جُحَفَه در غدیر خَمّ، و نمایش دادن ولایت را به کَافَّةٔ مردم، و نزول مَلکوت و جبروت در این عالم مُلک است که: هان ای دشمنان علی و ای مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با شکایت‌هایی که از علی می‌کردید آزار و اذیت می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار شکایت نیست، و در خور اذیت و آزار نیست.

او والی ولایت، و یگانه شاه‌باز بلند پرواز سِدْره‌نشین کاخ عرفان است. او از خود شما به جان‌های شما نزدیک‌تر است، و ولایتش بیشتر است. او تکویناً و تشریحاً سَید و سالار و سرور و سپه‌سالار شماست!

پیغمبر علی را به اطراف بگردانید تا همه ببینند، همچون زلیخا که یوسف را به زنان مصری نشان داد که: ای زنانی که مرا در عشق این جوان، مورد ملامت قرار داده‌اید و می‌گویید: تو که ملکهٔ عزیز مصر هستی، ملکهٔ و جاهت و زیبایی، آخر حیف نیست که مفتون یک جوان گمنام که بندهٔ شما و زر خرید شماست شده‌ای؟!

زلیخا زنان مصر را دعوت کرد و در یک خانهٔ دو در قرار داد، و به هریک از آنها یک ترنج و یک کارد داد که: «یوسف می‌آید و از اینجا عبور می‌کند، شرط ادب شما این است که همین‌که او را دیدید با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج خوشبو و معطر ببرید و به او به رسم هدیه تعارف کنید!»

زلیخا یوسف را از یک در وارد کرد، از جلوی زنان مصری عبوری نموده و از در دیگر خارج شد. همین‌که زنان، چشمشان به آن جمال که نمونه‌ای از جمال حضرت حق بود افتاد و خواستند ترنج را ببرند و به یوسف تقدیم کنند، سر از پا نشناختند و دست از ترنج نشناختند، دست‌های خود را به جای ترنج بریدند و خون جاری شد و نفهمیدند.

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

یوسف که خارج شد، زلیخا زنان مصری را گفت: «این چه وضعی است؟ این چه کیفیتی است؟! چرا لباس‌های سپید خود را خونین کرده‌اید؟! چرا دست‌هایتان را بریده‌اید?!»

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود نمودند، و یک‌باره گفتند: ﴿حَشَّ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^۱ «سُبْحَانَ اللَّهِ، این جوان نیست مگر فرشته‌ای بلندپایه!»

زلیخا گفت: ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾^۲ «این همان جوان زر خرید و بنده ماست که شما مرا درباره او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!»

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد تا همه مردم ببینند و بدانند که آن جوانی که از او بدگویی می‌کردند، و بغض و کنیه و أحقاد بدریه و حُنییه و شرف و منزلت عظیم او از جهت شجاعت و علم و عرفان و ایثار و حالات روحی و جذبات سبحانی و غیرها، به آنها اجازه نمی‌داد در مقابل او خاضع باشند و اُبَهِت و جلالت او را گردن نهند و حسدهای دیرین، مانع می‌شد که بند طوع او را بر گردن نهند؛ اینک بر روی دست‌های پیامبر خاتم الانبیاء و المرسلین، سید ولد آدم، شفیع پیغمبران سلف و شاهد آنها در پیشگاه موقف الهی، ارائه می‌شود که: اسلام و ایمان در او منطوقی است، و عملی مقبول نیست مگر به پیروی از او و از منهاج او و سنت او، اوست قسیم بهشت و دوزخ، اوست میزان عدل و نصفه، اوست مخزن اسرار و گنجینه معرفت، اوست از هر مؤمنی به او اولاتر و نزدیک‌تر، اوست حامل قرآن، اوست فرقان بین حق و باطل، اوست مأمور به جنگ بر تأویل کتاب خدا هم‌چنان‌که پیامبر مأمور بود به جنگ بر تنزیل آن، اوست لوادار دفع و قلع و قمع ناکثین و قاسطین و مارقین، اوست شهید در محراب عبادت در بیت خدا همان‌طور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۱.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

عید غدیر نمایشگر این تجلیات، و بروز و ابراز و ظهور و اظهار این واقعیات است.

و به همین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر، شهره آفاق گردد و در زبان‌ها ساری و جاری شود و روز غدیر، موسم پر اهمیت گردد تا حجّتی قائم برای متابعان امام حق و مقتدای امت شود. فلهدا پیوسته ائمه طاهرین سلام الله علیهم، این واقعه را زنده نگه می‌داشته‌اند و با مخالفان، به آن احتجاج می‌نمودند، و اصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذوی العزّه و الاحترام و علمای سلف، خَلْفًا عَنْ خَلْفٍ در مجالس و محافل و در مجتمعات، با ذکر اشعار و قصاید آبدار، به رغم مرور دهور و گردش ایام، این واقعه را تازه و جدید و طَرِیّ به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

امامان معصومین سلام الله علیهم أجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و انفاق در این روز نموده، و با عنوان عید و نام و نشانه عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالأخصّ طایفه امامیه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهر مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصه آن حضرت است. رجال شیعه از قبایل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند و زیارت مخصوصه او را که از ائمه طاهرین روایت شده و حاوی جمیع کمالات و بیانگر همه مقامات و درجات اوست می‌خوانند، و از کتاب و سنت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حجّت‌های دامغه بازگو می‌کنند.

و در تمام شهرها و حتی قرئ و قصبّات، روز غدیر، روز عید رسمی است و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان اعم از شیعه و سنی، این روز را محترم می‌شمارند و به آداب عبادی و امور حسبی و قُربی مشغول می‌شوند.

سنت عید گرفتن در روز غدیر به این داستان، خلود و دوام بخشیده است و متن غدیر را ثابت و محقق، و گذشتگان آن را به آیندگان می‌سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر و صله ارحام و ضعفاء و توسعه بر عیال و زینت بستن و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن و احسان و برّ و گسترش

خیرات و مبرات در این روز، همه و همه از موجبات بقای این اثر جاوید است تا مردم به دنبال ریشه و سرچشمه غدیر بروند و تفحص و تجسس از اصل قضیه بنمایند، و شاخه‌های ایمان در دل‌های ایشان رشد کند و قوی گردد. و چقدر زیباست که ایرانیان، امروزه که در اثر غرب‌زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملی باستانی و عیده‌های مجوسی و زردشتی شده‌اند، و غالباً در ایام نوروز برای خود و خانواده خود لباس نو تهیه می‌کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت زشت را ترک نموده و عید غدیر را که ستون ایمان است، به عنوان تعطیل رسمی تا چند روز برای دیدن‌ها و سرورها و تجدید لباس‌های کهنه به لباس‌های نو قرار دهند تا یکسره دیو زشت طبیعت، جای خود را به فرشته رحمت دهد؛ و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقل و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی حساب و غافل‌گیر در دام نیفتد. عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال، گذشته را به آینده متصل می‌کند و رشته را دوام می‌بخشد، و پیوسته دیو شوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزه با آن را جاودان می‌کند. در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

اول آنکه: این عید اختصاص به شیعه ندارد، گرچه در شیعه مزید عنایت و علاقه خاصی به آن است اما از نقطه نظر اصل احترام و عید قرار دادن، سایر افراد مسلمین غیر از نواصب و خوارج، این روز را محترم می‌شمارند و عید می‌گیرند؛ و روی همین اصل است که مسعودی گفته است: «پیامبر اکرم درباره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه، در غدیر خم گفت: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ." و این در روز هجدهم از ماه ذوالحجه بوده است. و غدیر خم نزدیک آبی است که معروف است به خرار در ناحیه جحفه، و وُلِدُ عَلِيٌّ وَ شِيعَتُهُ يُعَظِّمُونَ هَذَا الْيَوْمَ؛ و اولاد علی و شیعیان او این روز را معظم می‌دارند.»^۱

۱. التنبیه والإشراف، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

و محمد بن طلحه شافعی گوید: «ترمذی در صحیح خود با اسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ." و با این لفظ، فقط ترمذی آورده و چیزی بر آن نیفزوده است، ولی غیر ترمذی نیز روزی را که این جمله را رسول خدا گفت و موضعی را که در آن بیان کرد، آورده‌اند؛ و آن هنگام بازگشت رسول خدا از حجّه الوداع بود در روز هجدهم از ذوالحجّه، و موضع مابین مکه و مدینه در محلی که به آن خمّ می‌گفتند در غدیری که آنجا بود، و به همین مناسبت آن را روز را غدیر خمّ نام نهادند. و خود امیرالمؤمنین در شعری که سروده‌اند - و ما در گذشته آوردیم - نام غدیر خم را برده‌اند. و این روز عید شد و موسم و محل اجتماع مردم قرار گرفت، چون وقتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را به این منزلت رفیع تخصیص و تشریف داد، و احدی از مردم را در این منزله و مرتبه با علی شریک نگردانید.»^۱

و ابن خلّکان در ترجمه احوال المستعلی پسر المستنصر بالله، آورده است که: «بُوعَ فِي عِيدِ غَدِيرِ خَمٍّ وَ هُوَ الثَّامِنُ عَشْرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةٍ؛^۲ مُسْتَعْلَى فِي رَوْزِ عِيدِ غَدِيرِ خَمٍّ، مَرْدَمٌ بَا أَوْ بَه خِلَافَتِ بِيْعَتِ كَرْدَنَد، وَ أَنْ رَوْزِ رَوْزِ هَجْدَهَمِ از شهر ذوالحجّه سنه ۴۸۷ از هجرت بود.» و علامه امینی گوید که: «ابن خلّکان نیز در ترجمه المستنصر بالله عبیدی آورده است که: "او در شب پنجشنبه، دوازده شب مانده به آخر ماه ذوالحجّه سنه ۴۸۷ وفات یافت."»

آنگاه ابن خلّکان گوید: "این شب همان شب عید غدیر است، یعنی شب هجدهم از ذوالحجّه، و آن غدیر، غدیر خمّ است (با ضمّ خاء و تشدید میم) و من جماعت کثیری را دیده‌ام که می‌پرسند: این شب در چه موقع از ذوالحجّه بوده است؟ و این مکان بین مکه و مدینه است و در آنجا غدیر

۱. مطالب السنول، ص ۱۶.

۲. وفيات الأعيان، طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۸۰.

آبی (برکه و آب‌گیر) است و گفته می‌شود که در آنجا نیزاری هم بوده است. و چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مکه - شرفها الله تعالی - در سال حجّة الوداع باز می‌گشتند و به این مکان رسیدند، بین خود و علی بن ابی‌طالب عقد برادری بستند و گفتند:

عَلِيٌّ مِنِّي كَهَارُونَ مِن مَوْسَى. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ.

و شیعیان به این روز تعلق و وابستگی بزرگ دارند.

و حازمی گوید: غدیر خم یک وادی است بین مکه و مدینه در جُحفه که در آنجا غدیری است و پیامبر در آنجا خطبه خواندند، و آن وادی معروف است به شدت و خامت و ترس، و زیادی حرارت. - الخ، کلام ابن خَلَّکان. و ثَعَالِبِيّ در ثَمَارِ الْقُلُوبِ بعد از آنکه شب غدیر را از شب‌های مشهوره و معروفه در نزد امت شمرده است، گوید: "و آن شب شبی است که فردای آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی جهاز اشتران خطبه خواندند، و در آن خطبه گفتند:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ.

و شیعه این شب را بزرگ می‌دارد و به قیام و عبادت تا به صبح می‌گذرانند. ^۱ و از مؤیدات این عید، تبریک و تهنیتی است که شیخین و امّهات المؤمنین (زنان رسول خدا) و دیگران از صحابه، به امر رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند، و معلوم است که تهنیت از خواصّ عید و ایام سرور است. دوّم آنکه: تاریخ زمان این عید، به زمانی دوردست برمی‌گردد که همین‌طور متّصلاً تواریخ نشان می‌دهد، تا می‌رسد به زمان و عصر رسول خدا که ابتدایش همان روز عید غدیر سنّه دهم از هجرت بعد از حجّة الوداع است، که رسول خدا برای برپاکردن این مراسم در بیابان وسیع و در حضور جماعات

مُعْظَم از مسلمین، مَقْرَر و مستقرّ حکومت خود را بعد از خود، از جهت وجههٔ دنیویّه و دینیّه معین کرد و برای حضّار از آنها مستوای شامخ و ممشای واضح را جیلاً بعد جیل و نسلأ بعد نسل مشخص نمود، و فرمود: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ؛ باید حضّار به غایبین برسانند، و این مشهد عظیم را بعد از ورود خود در اوطان بازگو کنند.»

و علی‌هذا آن روز، موسم عظیم و روز مشهودی بود که هر شخص منتحل و متعلّق به اسلام را در برابر چنین بنیان‌گذاری متین برای امامت و خلافت مسلمانان مسرور و فرحمند می‌ساخت، و بدین موهبت کبری مبتهج و خوشحال می‌نمود که راه شریعت و انوار احکام آن ادامه می‌یافت، به طوری که آراء فاسده و اهواء کاسده نتوانند آن را منحرف کنند، و نفوس مشتاق و ارواح شائق به وصول معنویات بتوانند با این منهج تا روز بازپسین، در مسیر خود حرکت کنند و به کمال نفسانی و تمامیت خود از قوه و استعداد به فعلیت نائل آیند.

و کدام روزی درخور آن است که از غدیر، اعظم و اکبر و اشرف باشد؟ با آنکه اکمال دین و اتمام نعمت و بیان شاه‌راه طریق و تمسک به عروة الوثقی حق، در این روز مقرر شد. پس عیدی اعظم است که قرآن کریم به توسط جبرائیل، حامل امین و وحی الهی با زبان و ارشاد و خطابه و امر و انشاء حضرت رسول الهی، آن را پایه ریزی کرده و بر این اساس متین، استوار ساخته است.

اگرچه امروزه شاهان به خطا و زلّت، و جفا و غفلت، روز قرار بر اریکهٔ سلطنت و بر عریشهٔ حکومت خود را عید می‌گیرند، و محفل و محافلی پر از سرور و حُبور و چراغانی و نُقل پاشی، و القای خطبه‌ها و سرودن قصاید و شعرها و گستردن سفره‌های رنگین طعام، تشکیل می‌دهند و در بین اقوام و اَجیال این رویه مرسوم است؛ و لیکن سزاوار و شایسته است که دیگر دست از این اعتباریات بردارند و از این مجازها عبور کنند و همگی مجتمعاً و متفق الکلمه، روز غدیر را که روز حکومت عدل، و امارت انصاف، و روز

پیشوایی حقّ و ولایت عظمای خداوندی است، عید بگیرند و مردم و امت را به این راه و روش دعوت کنند؛ فَنِعَمَ الْمَنْهَجُ الْقَوِيمُ.

در آن روزی که نص از جانب رسول خدا که: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ می‌باشد، آمد که عید بگیرند و بتمام معنی کلمه تبجیل و تجلیل و تکریم آن را به عمل آرند؛ و چون عید دینی و مذهبی و الهی است، در زیادی کارهای مقرب الی الله از روزه و نماز و دعا و ملاقات برادران دینی و تبریک و تهنیت گفتن، خودداری نکنند و کف دست راست خود را بر کف دست راست برادران ایمانی قرار داده، مصافحه کنند و با شکر و سپاس حضرت ایزد منان به پاس چنین موهبتی بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ «حمد و سپاس، اختصاص به خداوندی دارد که ما را از تمسک‌کنندگان به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام قرار داد.»
و هم‌چنین از انواع وجوه برّ و احسان، از قبیل اعطای انگشتری و خلعت و لباس، و هدیه عطر و عود و عبیر، و اطعام برادران مؤمن بالأخص ضعفا و فقرا و ارحام و اهل علم و طلاب توأم با عمل، و سلاک راه خدا از شوریدگان و عاشقان مولی الموالی علیه السلام، بنحو اتمّ و اکمل بجای آورند.

و بر همین اصل بود که پس از پایان خطبه، حضرت رسول خدا امر کردند برای امیرالمؤمنین چادری و خیمه‌ای افراشتند، و امر کردند که مؤمنین بیایند و به خود آن حضرت تبریک و تهنیت گویند، بر اثر تمامیت نعمت و کمالیت دین که با پیوند ولایت به نبوت ثمر بخشیده و میوه تر و تازه حیات را ارزانی داشته است.

و امر کردند که بزرگان قریش و شیوخ انصار و مهاجرین و سرشناسان آنها بیایند و به امیرالمؤمنین علیه السلام تهنیت گویند و به عنوان امارت مؤمنین

به لفظ: «السَّلام علیک یا امیرالمؤمنین» سلام کنند و امارت و ولایت او را گردن نهند؛ هم‌چنان‌که به شیخین: ابوبکر و عمر و زوجات خود، امر کردند که بر امیرالمؤمنین وارد شوند و تهنیت گویند، و سلام به امامت و حکومت بنمایند، در برابر این مقام عظیمی که حایز شده است و مصدر امر و نهی در ادارهٔ امور مسلمانان به عنوان خلافت رسول الله قرار گرفته است.^۱

در این عبارات به خوبی کیفیت ربط انسان با عالم قدس، در فضا و حال و هوای ولایت ترسیم شده است، و الحق صدور چنین عبارات و کلمات از جان و قلب و فکر کسی برمی‌خیزد که خود او متحقّق به حقیقت ولایت علویّه شده است و شراشر وجود او از همان مشرب و منبع وحی و ولایت حقّه اشراب می‌گردد؛ و این چنین شخصی می‌تواند به خوبی تأثیر پیروی از سنت‌های جاهلی و آیین اسلامی و وحیانی را به جان و قلب و ضمیر خود بچشد و لمس کند و آن را به دیگران توصیه و بازگو نماید.

و در اینجا است که فرق بین عالم عارف و آگاه به حقایق و اسرار عالم شرع و تکوین، با سایر افراد و علمای ظاهر روشن می‌شود، کسانی که نه تنها خبری از این مراتب و مراحل قرب ندارند، بلکه در مقام تأیید و امضا و اثبات این‌گونه آیین‌ها و سنت‌ها برمی‌آیند و به دیگران نیز توصیه می‌کنند!^۲

و بر همین اساس مشاهده می‌کنیم که امیرالمؤمنین علیه السّلام هدایایی را که در روز نوروز برای او می‌آوردند قبول نمی‌فرمود؛ چنانچه بخاری متولد ۲۵۶ قمری، در تاریخ کبیر خود آورده است: «ایوب بن دینار می‌گوید: "علی علیه السّلام هدیهٔ نوروز را نمی‌پذیرفت."^۳

آلوسی نیز در کتاب بلوغ الأرب می‌گوید:

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۹۹-۲۱۳.

۲. توضیح این مطلب در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت آمده است.

۳. تاریخ کبیر، ج ۴، ص ۲۰۱.

قَدِمَ النَّبِيُّ الْمَدِينَةَ وَ لِهَمَّ يَوْمَانِ يَلْعَبُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «مَا هَذَانِ الْيَوْمَانِ؟»
فَقَالُوا: «كُنَّا نَلْعَبُ فِيهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ.» فَقَالَ: «قَدْ أَبَدَلَكُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمَا خَيْرًا
مِنْهُمَا، يَوْمَ الْأَضْحَى وَ يَوْمَ الْفِطْرِ.» قِيلَ: «هُمَا النَّيْرُوزُ وَ الْمِهْرَجَانُ.»^۱
«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شدند و مشاهده کردند
اهل مدینه در دو روز به جشن و شادی و تفریح می پردازند. حضرت سؤال
کردند: «این دو روز چه مناسبتی دارند؟» عرض کردند: «ما در زمان
جاهلیت در این دو روز به تفریح می پرداختیم.» حضرت فرمودند:
«خداوند به جای این دو روز، بهتر و نیکوترش را جایگزین کرده است که
همانا روز عید قربان و روز عید فطر باشد.»

گفته شده است که این دو روز، نوروز و مهرگان بوده اند.»

شکی نیست که پرداختن به شادی و تفریح اشکالی ندارد، ولی از آنجا که
این امور در روز و موقعی انجام می شد که یادآور سنن و آداب جاهلی بوده است
لذا از طرف رسول خدا مورد نهی و تحذیر قرار گرفته است، و رسول خدا
فرمودند: «به جای این دو روز، دو روز دیگر را به جشن و شادی و عید گرفتن
بپردازید، که روز عید قربان و عید فطر می باشند.»

و از جمله ادله واضح بر بطلان عید نوروز این است که وقتی برای امیرالمؤمنین
علیه السلام هدیه ای آوردند، حضرت فرمودند: «برای چه و به چه منظوری این
هدیه را آورده اید؟» عرض کردند: «این روز، روز نوروز است.» و حضرت بدون
اینکه اظهار تعجب کنند فرمودند: «ای کاش هر روز ما نوروز باشد (تا اینکه از این
نوع خوردنی ها هر روز نصیب گردد)!» و اگر نوروز همان طور باشد که در روایت
مجموع و دروغ، امام صادق علیه السلام فرموده باشند،^۲ باید امیرالمؤمنین علیه السلام
نسبت به این قضیه واکنش و عکس العمل شگفت آوری نشان می دادند و به تعظیم و

۱. بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب، ج ۱، ص ۳۶۴.

۲. رجوع شود به صفحه ۱۳۷.

تعریف و تمجید آن می‌پرداختند، نه اینکه به طور کلی اظهار بی‌اطلاعی کنند و بعد این‌چنین پاسخ دهند. و این مسأله خود قرینه و شاهی است گویا بر اینکه: در اسلام، عید نوروز اصلاً معنایی ندارد و برای او به طور کلی ارزش و بهایی قائل نمی‌باشند.

خاتمه

تاریخ نوروز و نگرش اسلام به آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا اینجا سخن در مسأله نوروز به انتها رسید و روشن گشت که این عید نه تنها در اسلام مورد نهی و طرد و مذمت قرار گرفته است بلکه از اصل، هویت خاصی نداشته و دائماً در حال تغییر و تحول بوده است؛ و اکنون به جهت ختام تألیف، به دو نکته به صورت فهرست وار اشاره می شود:

نکته اول: درباره تاریخ این روز و کیفیت پدید آمدن و استمرار آن در ادوار مختلف و سالیان متمادی در زمان پیش از اسلام و ادامه آن تا زمان حاضر، و نکته دوم: کیفیت نگرش اسلام به این روز و آرای علمای اسلامی درباره آن.

و اما نکته اول:

نوروز از دیرباز در میان ایرانیان به عنوان شروع سال جدید مطرح بوده است؛ چنانچه فردوسی با ذکر و یاد جمشید، شاهنشاه ایرانی از این روز یاد می کند: چنين روز فرخ از آن روزگار بمانده از آن خسروان یادگار^۱ و بر این اساس، ابوریحان بیرونی در کتاب خود، قانون مسعودی گوید: نوروز، طولانی ترین روز سال می باشد که از زمان جمشید به یادگار مانده است؛ و این به دو جهت است:

۱. شاهنامه فردوسی، جمشید.

جهت اول اینکه: تشخیص آن آسان است و از سایه شاخص در ظهر، مشخص می‌شود که این روز از روزهای طولانی سال می‌باشد. و جهت دوم اینکه: گویند در این روز، جمشید به جنگی رهسپار شد و روز پنجم با فتح و ظفر بازگشت، بنابراین چنین روزی را نوروز بزرگ نامیدند و آب پاشیدن را سنت قرار دادند.^۱

و این سخن با قولی که روز بیست و هفتم خرداد را روز اول سال و شروع سال جدید می‌داند، منطبق است.

و آقا رضی قزوینی در کیفیت پیدایش آن گوید:

اهل فرس به اتفاق علمای هیئت و حساب تا ظهور سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی، در سال شمسی دو اصطلاح داشته‌اند. اول، اصطلاح قدیم که مبدأ آن از زمان جمشید بوده است و بنای حساب آن بر رصدی، موافق رصد ابرخس است که مدت یک دوره شمس را به حرکت خاصه ۳۶۵ روز و ربعی یافتند، و طریق آن بوده که هر سال از ۱۱۹ سال را ۳۶۵ روز گیرند و در سال ۱۲۰ به جهت کیسه و اصلاح ربع، یک ماه افزایش دادند که آن سال ۳۹۵ روز شود. و نقل کرده‌اند که جلوس هر پادشاهی در هر وقت که اتفاق افتادی، مبدأ ساختندی و به تتمه سابق نپرداختندی. و ضبط سال به این اصطلاح در زمان ما بلکه از زمان یزدجرد، متروک است.

دیگر اصطلاح جدید که الیوم به تاریخ قدیم مشهور است، و در تقاویم ضبط می‌کنند. و مبدأ آن از جلوس یزدجرد شهریار است که در ربیع الأول إحدى عشر من الهجرة بوده است، و هر سال ایشان ۳۶۵ روز است بی‌زیاده و نقصان و دست از اصطلاح کسر بالکلیه برداشتند، و لهذا اول سال ایشان در جمیع فصول اتفاق می‌افتاد. و در عهد سلطان ملک‌شاه سلجوقی بنای حساب سال را بر رصد بطلمیوس که سال شمسی را ۳۶۵ روز و پنج ساعت و نیم و کسری یافته‌اند، نهادند. و روز جمعه دهم

۱. القانون المسعودی، ج ۱، باب ۱۱، ص ۲۶۷. طبع الأولى، دارالکتب العلمیة، سنة ۱۴۲۲ هـ.

رمضان سنه ۴۷۱ که شمس قبل از وصول به نصف النهار از حوت نقل به حمل کرده بود، اول فروردین ماه و روز نوروز نامیدند.

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

پس تعیین نوروز فرس با یکی از ایام مشهور سال رومی که مخالف جمیع اصطلاحات فرس است، خطا می‌باشد.

تا اینکه می‌گوید:

و از این حساب معلوم توان نمود که نوروز فرس مطابق نوروز جلالی که در میان ما معروف است، نیست ... و از این بیان روشن می‌شود که نوروز فرس مذکور مطابق نوروز یزدجردی نیز نیست، چه حدوث آن - چنان که مذکور شد - قریب به سه ماه بعد از غدیر حجة الوداع است (روز بیست و هفتم خردادماه).

اما نوروز جمشیدی - چنان که مذکور شد - در زمان ما بلکه از زمان یزدجرد مضبوط نیست و ماه‌های کیبسه آن، مجهول است.^۱

از آنچه مذکور گردید معلوم گشت که بعضی، ابتدای سال را از آخر آبان ماه می‌دانسته‌اند، و بعضی روز دوازدهم اردیبهشت را مبدأ سال قرار می‌دادند. و قول معروف آن است که همان بیست و هفتم خرداد ماه که از زمان جمشید به رسم یادگار مانده بود، روز اول سال و روز نوروز بوده است، و این مسأله ادامه یافت. یا زمان یزدجرد سوم که در سال ۶۳۲ میلادی به تخت نشست، روز اول سال یعنی اول فروردین را که در آن تاریخ مطابق بود با شانزدهم حزیران (ژوئن) مطابق با ۲۷ خرداد، نوروز مقرر کرد ولی به واسطه عدم احتساب چند ساعت، این روز مرتب تغییر می‌کرد. و این مسأله ادامه یافت تا زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی که ایشان چند نفر از ریاضی‌دانان و منجمان را به سرپرستی حکیم عمر خیام نیشابوری، به

۱. نوروزیه (مخطوط)، آقا رضی قزوینی، ص ۴۸ - ۵۱. نسخه خطی شماره ۸۷۵۵ کتابخانه آیه

کار تنظیم تقویم گماشت و در حالی که نوروز در آن سال روز دوازدهم اسفندماه بود، دستور داد که هجده روز آخر را به حساب نیاورند و اول سال را هنگام تحویل شمس به برج حمل یعنی اول فروردین، معین نمود و آن چند ساعت و نیم را در هر چهار سال، یک روز به عنوان کبیسه به سال پنجم اضافه نمودند، و در نتیجه تاریخ شمسی به همین کیفیتی درآمد که اکنون در بین برخی از جوامع از جمله ایران، رایج و دارج است.

بنابراین نوروز در سنوات پیش از ۴۶۷ یا ۴۷۱ هجری قمری، دائماً در حال تغییر و گردش بوده است و یک روز ثابتی نبوده است، و روز اول فروردین ماه از زمان سلطان سلجوقی پدید آمده است و پیش از آن خبری از آن نبوده است. و اما نکته دوم، که کیفیت نگرش دین اسلام نسبت به این روز در زمان رسول خدا و نیز در زمان ائمه معصومین علیهم السلام است.

طبق آنچه تا کنون گذشت، مسأله نوروز در زمان رسول خدا پس از ورود به مدینه مطرح شد و دیدیم که رسول خدا آن را به کناری نهاد و به جای آن، دو عید قربان و فطر را جایگزین نمود، و این قضیه به طرق متعددی در کتب اهل سنت موجود است.^۱ و سپس در زمان امیر مؤمنان فالوده‌ای در نوروز هدیه آوردند و حضرت بدون اینکه از این روز به عظمت و تجلیل یاد کنند، فرمودند: «نوروز ما هر روز است» یعنی ما نوروز خاصی نداریم،^۲ و حتی در بعضی از منابع از هدیه گرفتن در نوروز استنکاف و خودداری می‌ورزیدند؛^۳ ولی سنت معاویه و خلفای بنی مروان بر قبول هدیه دو نوروز بوده است.^۴

۱. رجوع شود به ص ۲۸۰.

۲. رجوع شود به ص ۹۷ و ۹۹.

۳. رجوع شود به ص ۲۷۲.

۴. تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۲.

سپس این مسأله هم‌چنان ادامه پیدا کرده تا زمان موسی بن جعفر علیهما السلام که حضرت صریحاً عید نوروز را سنت جاهلیت شمردند و فرمودند: «اسلام آن را محو و نابود ساخته است و ما چیزی را که اسلام نابود کرده است زنده و احیاء نمی‌گردانیم.»^۱

پس از جریان موسی بن جعفر علیهما السلام با منصور دوانیقی، دیگر تا زمان غیبت کبری هیچ اثری از ائمه علیهم السلام درباره مسأله نوروز در دست نیست، و حتی در بین فقهای شیعه تا زمان شهید، نسبت به قضیه نوروز در کتب فقهی آنها مطلبی مشاهده نشده است.

شاهد بر این مطلب آنکه: در مقنعه مرحوم شیخ مفید و نیز در شرح شیخ طوسی بر آن که به کتاب تهذیب معروف است، اسمی از نوروز و اعمال مستحبه‌ای که برخی در کتب خود برای این روز ذکر کرده‌اند، به چشم نمی‌خورد. و نیز در کتاب‌های فقهی شیخ صدوق، اثری از اعمال این روز موجود نمی‌باشد. و اما علت اینکه در زمان شهید و علامه و پس از آنها قضیه نوروز و اعمال مستحبه منسوب به آن - چون غسل و روزه و امثال آن - پیدا شده است فقط و فقط، روایت مجعول و دروغ معلی بن خنیس است که توسط بعضی از ناسخین و نویسندگان نااهل و چه بسا مغرض، در حاشیه کتاب مصباح المتهجد و نیز کتاب مختصر مصباح اضافه شده است. و همان‌طور که پیش از این مذکور گشت، این حقیر در مراجعه به کتاب‌خانه‌های معروف ایران و خارج از ایران و مشاهده بیش از بیست نسخه خطی، متوجه شدم که این روایت در نسخه اصلی به هیچ‌وجه من الوجوه وجود ندارد و انتساب آن به مصباح شیخ طوسی کذب محض می‌باشد، و همان‌طور که ذکر شد اگر خود شیخ این روایت را در مصباح و یا مختصر آن آورده است پس چرا در تهذیب، غسل روز نوروز را در عداد اغسال مستحبه نیاورده است؟!

۱. رجوع شود به ص ۱۲۹.

آخر چگونه می‌توان تصور کرد روایتی با آن مضامین و مطالب حیرت‌انگیز، در کتاب فقیهی چون شیخ طوسی بیاید ولی از اعمال مستحبّه و سنن وارده در آن ابدأ و ابدأ در هیچ کتاب فقهی او و سایرین پیش از او و حتی پس از او خبری نباشد؟ این مطلب تقریباً از محالات شمرده می‌شود.

و عجیب اینکه فقها و بزرگانی که پس از ده‌ها سال از حیات او بر اساس روایت معلی در مصباح شیخ فتوا به استحباب غسل روز نوروز داده‌اند، ابدأ به این نکات توجه ننموده‌اند. و از اینجا به دست می‌آید که شخصی که این روایت را وارد در کتاب شیخ نموده است، در فاصله بین حیات او و زمان سایرین بوده است، و اگر فقها و اعظام که به بعضی از نسخ خطی نظر انداخته‌اند، به سایر نسخه‌ها توجه می‌کردند متوجه این خیانت و دسّ و جعل می‌گردیدند.

آخر چگونه ممکن است روایتی با این مضامین اکیده از امام صادق علیه السّلام صادر شود ولی هیچ‌کدام از ائمه ما علیهم السّلام تا زمان غیبت کبری، آن را پیگیری نکرده باشند و همین‌طور مسکوت و مغفول مانده باشد؟!!

و چگونه ممکن است معلی بن خنیس، این روایت را از امام علیه السّلام شنیده باشد و آن را برای سایر اصحاب و فقهای زمان خود نقل نکرده باشد؟! با توجه به اینکه سند این روایت اصلاً قابل اعتماد نبوده و روایت جزو احادیث ضعیف و غیر معتمد محسوب شده است.

از همه اینها گذشته، در این روایت مطالبی است که امکان ندارد وقوع خارجی داشته باشد، و اکثر مواردی که به عنوان یک واقعه مهمّ و استثنایی در آن آمده است، از جهت ریاضی با تاریخ مذکور سازگاری ندارند، و این خود دلیل بر کذب این روایت و انتساب آن به امام معصوم علیه السّلام می‌باشد. بنابراین کسانی که می‌گویند: مضامین آن، مخالف با واقع ولی اصل آن منسوب به امام علیه السّلام است، سخت در اشتباه و خطا می‌باشند.

روی این حساب، تمسک به این روایت مجعول و ضعیف و به دور از

موازین و مبانی وثاقت و اعتبار، و اعلان آن به مردم - مانند درج آن در کتب ادعیه، چون مجلسی و آقا شیخ عباس قمی - خالی از اشکال و محذوریت شرعی نخواهد بود.

و **مطلب آخر** اینکه: اخیراً مشاهده می‌شود درباره‌ی نوروز مقاله‌های عدیده‌ای به رشته‌ی تحریر درآورده شده است، چه درباره‌ی اثبات و شرعیّت بخشیدن به آن و چه در مورد نفی صلاحیّت و عدم اثبات، ولی مقاله‌های نفی‌کننده در مقابل نوشتجات اثبات‌کننده، بسیار اندک و موجز می‌باشند و چه بسا برخی از ادله و مطالب موجود در آن، یارای سندیت و واجدیّت اتقان را ندارند و بدین لحاظ، دستاویزی برای اثبات‌کنندگان این سنت خرافی در مقام بیان شده‌اند؛ ولی با آنچه که در این نوشتار آمده است دیگر مجاللی برای پرداختن و بیان تمامی مطالب مثبتین نمی‌باشد و ذوق سلیم و نفس خالی از خلل، بی‌تردید اذعان به صحّت و اتقان مطالب مذکوره می‌نماید؛ مگر اینکه نعوذ بالله در مقام مکابره و انکار برآید که ما را با ایشان بحثی نخواهد بود.

و در اینجا مناسب است متذکر گردیم که در بعضی از نوشتجات درباره‌ی شب یلدا که طولانی‌ترین شب سال می‌باشد، مطالب متفرقه‌ای نقل شده است که بدان‌ها نمی‌توان اعتماد نمود. و اما از ناحیه‌ی شرع، چنانچه امروزه شب‌نشینی و برگزاری محافل در این شب نه بر اساس استمرار سنت دیرپای گذشتگان، که صرفاً به جهت شائیت خود شب به عنوان طولانی‌ترین شب سال باشد، اشکالی متوجه این سنت نخواهد بود؛ و این به خلاف شب چهارشنبه‌سوری و افروختن آتش و انجام مراسم خاص است.

خلاصه‌ی کلام اینکه: هر سنتی که چه خود بر اساس استمرار سنن جاهلی تحقّق پیدا کند و چه یادآور آن حال و هوا و فضای زمان جاهلیت باشد، از دیدگاه شرع مردود و مطرود است.

در اینجا سخن را به پایان می‌بریم و بر روح پرفتوح و نفس خبیر و بصیر و آگاه علامه والد، عارف واصل - رضوان الله علیه - درود می‌فرستیم، که خود شاهد بودم چقدر در زمان حیات خویش دغدغه تألیف کتابی در ردّ و طرد و محو این سنت جاهلی و مخالف با موازین و ارزش‌های اصیل اسلام داشت، ولی مشیت و تقدیر الهی نعمت حیات و استفاضه از آن وجود عدیم‌النظیر را از همگان برگرفت و او را از این تألیف بازداشت. حال در فضای هجران و فرقت یار، این کمترین از باب اداء بخشی از حقوق اولیا و مربیان نفوس، با بضاعت مزجاة خویش صفحاتی را مسوده نمودم که گفته‌اند:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
این نوشتار کجا و تألیف آن ولیّ خدا که مسائل و حوادث و قضایا را با مشاهده قلب و بصیرت نفس، بالعیان حس و لمس و شهود می‌کند کجا؛ فجزاهُ اللهُ
عن الإسلام و حَفَظْتَهُ خَيْرَ جِزَاءِ الْعَارِفِينَ وَالْعَامِلِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

شب جمعه، دهم ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۴ قمری،

بلده طیبه قم و عش آل محمد، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

و أنا الحقیر الفانی المُعْتَرِفُ بِالْإِثْمِ

السید محمد محسن الحسینی الطهرانی

فهارس عامه

آيات

روايات

اشعار، كلمات مشهوره

اعلام

كتب

اماكن، قبائل و فرق

منابع و مصادر

فهرست آیات

الفاتحة (١)

صفحه	رقم آیه	آیه
٢٤٣	٥	﴿إِنَّا نَعْبُدُ وَإِنَّا نَسْتَعِينُ﴾

البقرة (٢)

٢٢٣	١٠٤	﴿يَتَّخِذُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾
٧٧	١٧٤	﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنْ آلِ كِتَابٍ...﴾
٨٩	٢١٦	﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...﴾
١٣٨، ١٠٢	٢٤٣	﴿الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ...﴾

النساء (٤)

٢٢٣	١	﴿يَتَّخِذُهَا النَّاسُ آتِقُوا رَبَّكُمْ﴾
-----	---	---

المائدة (٥)

٢٦٣، ٢٠٣	٦٧	﴿يَتَّخِذُهَا الرَّسُولُ بَلِّغَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾
----------	----	---

الأعراف (۷)

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾ ۱۷۲ ۱۷۹

يوسف (۱۲)

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ ۲ ۲۳۴

﴿حَسْبُ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ ۳۱ ۲۶۵

﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِينَ لُتُمُنَنِي فِيهِ﴾ ۳۲ ۲۶۵

الرعد (۱۳)

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ...﴾ ۲۱ ۲۱۲

إبراهيم (۱۴)

﴿هَذَا بَلَّغٌ لِلنَّاسِ﴾ ۵۲ ۲۰۳

النحل (۱۶)

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا...﴾ ۵۸ و ۵۹ ۳۰

الشعراء (۲۶)

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ ۱۹۵ ۲۳۴

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ ۲۲۷ ۱۰۵

القصص (۲۸)

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...﴾ ۵۶ ۲۲۲

		لقمان (۳۱)
۱۶۸	۳۴	﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ...﴾
		ص (۳۸)
۱۲۳، ۸۴	۵	﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ مُّجَابٌ﴾
۱۷۹	۷۲	﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾
		الزّمر (۳۹)
۴۹	۱۷ و ۱۸	﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ...﴾
		النجم (۵۳)
۲۷۱	۳ و ۴	﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾
		القلم (۶۸)
۲۳ (ت)	۴	﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾
		التكوير (۸۱)
۳۱	۸ و ۹	﴿وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾
		التكاثر (۱۰۲)
۸۱	۱-۱۰	﴿أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ...﴾

فهرست روایات

- ۱۶۱ أترعُمُ أنك تهدي إلى الساعة التي من سارَ فيها صُرفَ عنه السوءُ ...
- ۹۷ أتی علیّ علیه السلام بهدیة النّیروزِ
- ۲۳ (ت) أدبني ربّي فأحسن تأديبي
- ۱۲۷ إذا كان يوم النّیروزِ فاغتسل
- ۷۳ أرحنایا بلال
- ۲۱۶ أسألك بحقّ هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً
- ۹۷ اصنعوا لنا كل يوم نیروزاً
- ۲۱۰ الله الله في الأيتام، فلا تُعبوا أفواهمهم ...
- ۲۵۰، ۱۱۰ اللهم إنّ هذا يومٌ تبرّكت به بنو أمية و ابنُ أكلة الأکباد
- ۱۱۵ اللهم صلّ علی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ الأوصياء المرصيين ...
- ۱۶۸ اللهم لا طير إلا طيرك، و لا صير إلا صيرك
- ۲۶۳ اللهم وال من والاه
- ۲۰۸ (ت) إنّ الله أبدلكم بيومين، يومين بيوم النّیروز و المهرجان، الفطر و الأضحى
- ۲۳ (ت) إنّ الله تبارك و تعالی خصّ رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم بمكارم الاخلاق
- ۱۱۴ إنّ صاحبكم قد مات

- ٧٣ إن قُبِلت قُبِل ما سِواها و إن رُدَّت رُدَّ ما سِواها
 إنَّ يومَ النَّيرِوزِ هو اليَومَ الَّذي أَخَذَ اللهُ فيهِ مواثِقَ العبادِ ... (١٣٧، ١٤٥، ١٧٨ (ت))
- ٢٤ (ت) إِنَّا لَنَجِبُ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمَّا فَحَيَّهَا حَلِيًّا مُدَارِيًّا صَبُورًا صَدُوقًا وَفِيًّا ...
- ١١٣ إِنصِرْ فَوَا! فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَآخِرَتِكُمْ
- ٩٩ أَنَّهُ أَهْدَى إِلَيْهِ فَالْوَدَجُ، فَقَالَ: «ما هَذَا؟» قالوا: «يَوْمُ نَيْرِوزٍ.»
- ١٢٩ إِنِّي قَدْ فَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَن جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] ...
- ٢١٠ أَوْصِيكُمْ وَجَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ ...
- ١٦١ إِيَّاكُمْ وَ تَعَلَّمِ النَّجُومَ إِلَّا ما يَهْتَدِي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ ...
- ١٦٣ أَيُّهَا الدَّهْقَانُ الْمُنبِيُّ بِالْأَخْبَارِ وَ الْمُحَدِّثُ مِنَ الْأَقْدَارِ ...
- ١١١ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَبْحَانَ اللَّهِ مِلاءَ المِيزانِ ...
- ٢٣ (ت) بُعِثَتْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحاسِنِها
- ٢٤ (ت) بُعِثَتْ لِأَتَمِّ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ
- ٢١، ٢٢، ٢٣ (ت)، ٢٤ (ت) بُعِثَتْ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ
- ٢٧١ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ
- ٧٣، ٧٢ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ
- ١٣٧ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ النَّيرِوزِ
- ٣٨ (ت) طَافَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى نَاقَتِهِ الْعَضْبَاءِ ...
- ٤١ الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ
- ٢٦٩ عَلِيٌّ مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ موسى. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ ...
- ٢٣ (ت) عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ
- ٨٢ (ت) عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يُنْزَلُ الرَّحْمَةُ
- ١٠٠ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ المِجْرَجانِ أَوْ النَّيرِوزِ أَهْدُوا إِلَيْهِ الشَّيْءَ

- ۲۷۰ فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدِ الْغَائِبِ
- ۱۰۱ فَلْيَقْبَلْ هَدْيَتَهُمْ وَ لِيَكْفِيَهُمْ ...
- ۹۹ فَتَبَرُّوا إِن قَدَرْتُمْ كُلَّ يَوْمٍ
- ۱۱۳ قَتَلْتِ مَوْلَايَ وَأَخَذْتِ مَالِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ الرَّجُلَ يَنَامُ عَلَى الثُّكُلِ ...
- ۲۷۳ قَدْ أَبَدَلَكُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا خَيْرًا مِنْهَا، يَوْمَ الْأَضْحَى وَ يَوْمَ الْفِطْرِ
- ۲۵۲ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَ لَا تَطْعَمُوا طَعَامَ أَعْدَائِي ...
- ۷۱ قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ
- ۹۹ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ
- ۱۶۲ كُنْتُ كَثِيرًا أُسَاطِرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَارَ إِلَى وَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ ...
- ۳۶ لَا تَحِلُّ الْفِتْنَةُ لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ ...
- ۲۵۳ لَا تُكْفَرُ فَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجْرُسُ
- ۲۵ (ت) لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ ...
- ۲۵۲ لَا يَجْمَعُ الْمُسْلِمُ يَدَيْهِ فِي صَلَاتِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
- ۲۶ (ت) لَا تَنْزُلُ الرَّحْمَةُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ الرَّحْمِ
- ۳۹ (ت) لِكُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ. " قَالَ: " فَقُلْتُ لَهُ: أَيْ كَيْفَ أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ؟ ...
- ۱۶۸ لَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسِيرَ إِلَى النَّهْرَوَانِ ...
- ۱۰۱ لَوْ أَهْدَيْتَنِي إِلَى كُرَاعٍ لَقَبِلْتُ، وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ ...
- ۸۵ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جَمْعَةٌ وَ لَا جَمَاعَةٌ
- ۷۱ (ت) الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ
- ۲۰۲ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ ...
- ۲۰۱ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ ...
- ۱۵۸ (ت) مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ فَحَكَمَ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَ إِن كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا

- من سنَّ سَنَةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مَنْ بَعْدَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَ مِثْلُ أَجْوَرِهِمْ ... ۲۵۰، ۹۱
- من سنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَاتَّبَعَ عَلَيْهَا ... ۹۱ (ت)
- من سنَّ سَنَةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... ۹۱ (ت)
- مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۳
- مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ ... ۲۶۹
- نَيِّرْ وَزْنَا كُلَّ يَوْمٍ ۹۷
- وَ بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ شَرَّفْتَهُ وَ عَظَّمْتَ خَطَرَهُ ۱۲۰
- وَ قَوْلُهُ [عَزَّوَجَلَّ] فِي الطَّوَائِفِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... ۱۰۲
- وَ لَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صَدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ... ۹۲
- وَ لَا يَكُونَنَّ أَحْوَكُ أَقْوَى عَلَى مُقَاطَعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صَلَاتِهِ ... ۲۱۱
- وَ مَا مِنْ يَوْمٍ النَّيْرُوزِ إِلَّا وَ نَحْنُ نَتَوَقَّعُ فِيهِ الْفَرَجَ ۱۲۷
- وَ يَسْتَحَبُّ صَلَاةَ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ ۱۲۱
- يَا حَزَقِيلُ، هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ عَظِيمٌ قَدْرُهُ عِنْدِي ... ۱۰۲
- يَا عَلِيُّ، أَكْرِمِ الْجَارَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا، وَ أَكْرِمِ الصَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا ۹۰ (ت)
- يَوْمٌ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي ۲۵۶، ۲۱۷

فهرست اشعار عربی

۲۳۲	أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأَسَا وَنَاوِلْهَا
۲۳۲	بَلَغَ الْعُلَىٰ بِكَمَالِهِ
۲۳۲	حَسُنْتَ جَمِيعُ خِصَالِهِ
۲۳۲	مَتَىٰ مَا تَلَقَىٰ مَنْ تَهْوَىٰ دَعِ الدُّنْيَا وَاهْمِلْهَا
۱۲۱	يَوْمَ نِيرُوزِكَ يَوْمٌ وَاحِدٌ لَا يَتَأَخَّرُ

کلمات مشهوره

۲۶	آنچه که عیان است نه حاجت به بیان است
۲۶	العاقل يكفيه الإشارة
۴۵	بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا
۴۸	مَا لَا يُدْرِكُ كُلَّهُ لَا يُتْرَكُ كُلَّهُ
۷۱	يُعْرِفُ الْمَرْءُ بِصَدِيقِهِ
۷۴	الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ
۷۵	زردی من از تو، سرخی تو از من
۲۱۳، ۸۴	هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد
۱۱۲	أَبِالْقَتْلِ تُهْدَدُنِي

فهرست اشعار فارسی

۲۸۴، ۴۸	آب دریا را اگر نتوان کشید
۲۴۱	از آن تخم کشتن، پشیمان شدم
۲۴۱	اگر چه دلم بود از آن با مزه
۲۳۸	اگر شاه را شاه بودی پدر
۲۶۰	اندرون از طعام خالی دار
۲۳۷	ایا شاه محمود کشور گشای
۱۷۱	این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
۲۲۵	بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه
۲۴۱	برین می سزد گر بخندد خرد
۵۷	بزرگان به شادی بیاراستند
۲۳۷، ۲۲۸	بسی رنج بردم در این سال سی
۲۴۱	بسی گوهر داستان سفته‌ام
۲۳۷	به این زاده‌ام هم بدین بگذرم
۲۴۱	به بزم و به رزم و به کین و به مهر
۵۷	به جمشید بر گوهر افشانند
۲۳۸	به دانش نبذ شاه را دستگاه
۵۶	به فرّ کیانی یکی تخت ساخت
۲۴۱	به نظم آوریدم بسی داستان

۲۳۸	پرستارزاده نیاید به کار
۲۳۶	پس از هر دوان بود عثمان گزین
۲۳۸	پشیزی به از شهریاری چنین
۵۷	جهان انجمن شد بر تخت اوی
۲۴۴	جهان را بلندی و پستی تویی
۲۷۷	چنین روز فرخ از آن روزگار
۵۷	چنین روز فرخ از آن روزگار
۲۳۶	چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
۲۳۶	چهارم علی بود جفت بتول
۲۳۸	چو اندر تبارش بزرگی نبود
۲۳۷	چو باشد تو را عقل و تدبیر و رأی
۵۶	چو خورشید تابان میان هوا
۲۳۸	چو نه مادرش مطبخی زاده است
۲۳۲	حضوری گر همی خواهی از او غافل مشو حافظ
۲۳۸	درختی که تلخ است وی را سرشت
۲۴۱	دلم سیر گشت از فریدون گرد
۲۴۱	دلم گشت سیر و گرفتم ملال
۲۴۲	ز پیغمبران گفت باید سخن
۷۷	ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
۲۴۲	ز شیر شتر خوردن و سوسمار
۲۴۱	ز من دست گیتی بدزدید مشک
۲۴۱	ز هر گونه نظم آراستم
۲۴۱	سپر دم بسی راه دل خستگان
۲۴۱	سخن های پیغمبران خدای
۲۴۱	سخن های شاهان با رأی و داد
۲۴۲	سر از راه واژونه بر تافتم

۵۷	سر سال نو هرگز فرودین
۲۳۸	سرانجام گوهر به کار آورد؟
۲۴۵	شاهنامه یا کلیله پیش تو
۴۵ (ت)	صلاح کار کجا و من خراب کجا
۲۳۶	عمر کرد اسلام را آشکار
۲۴۵	فرق آنکه باشد از حق و مجاز
۲۳۷	فزون از تو بودند یکسر به جاه
۲۴۱	کنون چاره‌ای بایدم ساختن
۲۴۲	کنون گر مرا روز چندی بقاست
۲۴۲	که آن داستان‌ها دروغ است پاک
۲۳۷	که بد دین و بد کیش خوانی مرا
۲۳۷	که پیش از تو شاهان فراوان بدند
۲۴۲	که تاج کیان را کند آرزو
۵۶	که چون خواستی دیو برداشتی
۲۳۶	که خورشید بعد از رسولان مه
۲۳۲	که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها
۲۳۶	که من شهر علمم علیم در است
۲۴۱	که یک نیمه از عمر خود کم کنم
۲۳۷	گرت زین بد آید گناه من است
۲۶۴	گرش بینی و دست از ترنج بشناسی
۲۴۱	گرفتم دل از ملکت کی قباد
۲۴۲	گرفتن یکی راه فرزائگان
۲۱۴	گفت شخصی خوب ورد آورده‌ای
۲۳۶	گواهی دهم کاین سخن راز اوست
۲۳۷	مرا بیم دادی که در پای پیل
۲۳۷	مرا غمز کردند کان بد سخن

۲۳۷	من از مهر این هر دو شه نگذرم
۲۴۱	من از هر دری گفته دارم بسی
۲۳۷	منم بنده اهل بیت نبی
۲۳۷	منم بنده هر دو تا رستخیز
۲۳۷	نترسم که دارم ز روشن دلی
۲۴۱	ندانم چه خواهد بود جز عذاب
۲۳۷	ندیدی تو این خاطر تیز من
۲۴۱	نکارم کنون تخم رنج و گناه
۲۳۷	نکردند جز خوبی و راستی
۲۴۲	نگویم دگر داستان ملوک
۲۴۲	نگویم سخن های بیهوده هیچ
۲۴۱	نگویم کنون نام های دروغ
۷۷	نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
۷۷	نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
۲۳۷	هر آن شه که در بند دینار بود
۲۳۷	هر آن کس که در دلش کین علی است
۷۷	هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست
۲۴۱	همی دون بسی رانده ام گفتگوی
۲۳۸	و گر مادر شاه بانو بدی
۲۳۸	ور از جوی خلدش به هنگام آب
۲۴۵	ورنه پشک و مشک پیش اخشمی

فهرست اعلام

الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

- حضرت محمد، پیامبر اکرم، رسول اکرم،
رسول خدا، رسول الله، رسول گرامی
اسلام، پیغمبر، نبی، النبی، خاتم الأنبياء،
سید ولد آدم، رسول الهی، پیامبر، پیامبر
مختار، خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله
و سلم: ۲۲، ۲۳ (ت)، ۲۴، ۲۶ (ت)، ۳۱،
۴۱، ۴۵، ۷۱ (ت)، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۲ (ت)،
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۲۸،
۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۲،
۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۳،
۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹،
۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۰،
حضرت علی بن ابی طالب، أمير المؤمنين،
امير المؤمنان، مولى الموالى، على، على
مرتضى عليه السلام: ۲۳ (ت)، ۲۴، ۴۰،
۷۱، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰ (ت)، ۱۱۱، ۱۲۷،
۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۶،
- ۱۶۱ الى ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵ (ت)، ۱۹۲، ۲۰۹،
۲۱۰، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷،
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲،
۲۷۳، ۲۸۰
حضرت فاطمه زهرا، صديقه كبرى عليها
السلام: ۸۳، ۲۴۸
حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام: ۲۴،
۲۱۰، ۲۱۱
حضرت امام حسين بن على، پسر پیغمبر،
فرزند رسول خدا، سید الشهداء عليه
السلام: ۳۲، ۷۳، ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۲،
۲۱۰، ۲۱۷ (ت)، ۲۲۰، ۲۵۰، ۲۵۱
حضرت امام باقر، صادقین علیهما السلام:
۹۸ (ت)، ۲۵۳
حضرت امام صادق، صادقین، صادق آل
محمد، الصادق، أباعبدالله، أبو عبدالله
الصادق، جعفر بن محمد علیهما السلام:

۱۳۷، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸ (ت)،
 ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹ (ت)،
 ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱،
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲

حضرت حواء علیها السلام: ۱۳۹، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۷۹

حضرت زینب کبری سلام الله علیها: ۲۴۰،
 ۲۴۸

حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها:
 ۲۸۴، ۵۰

حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین
 سلام الله علیه: ۴۰

* * *

أنبیای الهی، انبیا، انبیاء، رسل، پیامبران،
 پیغمبران علیهم السلام: ۷۶، ۱۱۵، ۱۴۷،
 ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۴۲

حضرت ابراهیم علیه السلام: ۱۱۱، ۱۳۸،
 ۱۴۷، ۱۹۳

حضرت ادريس عليه السلام: ۱۱۱
 حضرت آدم علیه السلام: ۵۴، ۶۲، ۶۳،
 ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۹

حضرت اسحاق علیه السلام: ۱۴۳، ۱۵۳
 حضرت اسماعیل بن ابراهیم، اسماعیل
 فرزند ابراهیم علیه السلام: ۱۴۵، ۱۵۶

حضرت حزقیل بن العجوز علیه السلام:
 ۱۰۳، ۱۰۲

۲۳ (ت)، ۲۴، ۲۵ (ت)، ۳۶، ۳۸ (ت)، ۹۸،
 (ت)، ۱۰۰ الی ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷ الی ۱۴۶، ۱۴۸،
 الی ۱۵۶، ۱۸۰، ۱۸۵ (ت)، ۱۹۰، ۲۱۲،
 ۲۵۲، ۲۷۳، ۲۸۲

حضرت امام موسی بن جعفر، ابی الحسن
 موسی علیهما السلام: ۲۳ (ت)، ۳۹ (ت)،
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۵،
 (ت)، ۱۸۶ (ت)، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۰۹،
 ۲۱۵، ۲۸۱

حضرت امام رضا علیه السلام: ۲۳ (ت)،
 ۱۹۲

حضرت امام جواد، جواد الأئمة علیه
 السلام: ۲۱۴ (ت)

حضرت امام هادی علیه السلام: ۲۴۹ (ت)
 حضرت صاحب الأمر، القائم، قائم، ولی
 عصر، حجة بن الحسن المهدي، امام
 عصر، امام زمان ارواحنا فداه: ۲۲، ۵۰،
 ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۸۷،
 ۱۹۰، ۱۹۳

اهل بيت، اهل بيت رسول خدا، اهل بيت
 نبی، ائمه دين، ائمه طاهرين، ائمه
 معصومين، الأئمة، ائمه، امامان معصومين،
 حضرات معصومين، ائمه هدى، ائمه
 اطهار، اهل بيت، آل او، معصومين عليهم
 السلام: ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۱،
 ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶،
 ۹۳، ۹۷، ۹۸ (ت)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۴،

۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۹۳	حضرت سليمان بن داود عليه السلام: ۱۹۳
حضرت هارون عليه السلام: ۲۶۹	حضرت شيث بن آدم عليه السلام: ۱۴۱، ۱۵۱
حضرت يعقوب عليه السلام: ۱۴۵، ۱۵۶	حضرت عيسى عليه السلام: ۱۱۰
حضرت يوسف عليه السلام: ۱۴۳، ۱۵۴	حضرت موسى عليه السلام: ۱۱۱، ۱۴۴، ۲۶۹
۲۶۴، ۲۶۵	حضرت نوح عليه السلام: ۱۱۰، ۱۱۱
حضرت يونس عليه السلام: ۱۱۱	

ب) سایر اعلام	
۲۲۹، ۲۳۳، ۲۷۷	آبان روز: ۱۵۰، ۱۴۱
ابومسلم خراسانی: ۶۰	آذر روز: ۱۵۰، ۱۴۰
ابوهریره: ۱۰۶، ۱۰۵	آسمان روز: ۱۵۵، ۱۴۴
ابهری (حاج هادی): ۲۵۵، ۲۵۴	آلوسی: ۲۷۲
أبی الصّلاح: ۱۳۴، ۱۳۵	ابراهیم الکرخی: ۱۰۱، ۱۰۰
أبی شعیب (محمد بن نصیر): ۱۰۲	ابلیس: ۲۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۶۰، ۲۶۱
أبی عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس	ابن أبی المجد: ۱۳۴، ۱۳۵
الدورستی، احمد بن عباس	ابن سینا (ابو علی حسین بن عبدالله سینا)،
دورستی: ۱۳۷، ۱۴۶	بو علی، ابو علی عبدالله سینا: ۲۲۵، ۲۲۹،
أبی عیبه بن حدیفة: ۹۱	۲۳۱، ۲۳۳
أبی محمد جعفر بن أحمد بن علی المونسی	ابن محبوب: ۱۰۰
القمی، جعفر بن احمد: ۱۳۷، ۱۴۶	ابن مسکویه: ۲۲۹
احمد بن عبدالله البرقی: ۱۵۹ (ت)	ابن ادريس: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵
أحمد بن محمد بن یوسف: ۱۳۷، ۱۴۶	ابن البرّاج: ۱۳۴، ۱۳۵
احمد بن محمد: ۱۰۰	ابن خلّکان: ۲۶۸، ۲۶۹
أرد روز: ۱۵۵، ۱۴۴	ابن زهرة: ۱۳۴، ۱۳۵
أردی بهشت روز: ۱۳۹، ۱۴۸	ابن سعید: ۱۳۴، ۱۳۵
استاد اکبر ← امام جمعه	ابن شهر آشوب مازندرانی: ۱۱۴، ۱۴۶،
استرآبادی (میرزا محمد): ۱۰۹	۱۵۹ (ت)، ۱۶۰ (ت)
اسفندارمذ روز: ۱۴۰، ۱۴۹	ابن طاوس ← سید ابن طاوس
أشتاد روز: ۱۴۴، ۱۵۵	ابن عربی: ۲۵۷
اصفهانى (حمزه): ۶۰	ابن غضائری: ۱۰۴، ۱۱۴
اعرجی کاظمینی بغدادی (سید جعفر)،	ابو الدّوائیق: ۱۱۴
معین الأشراف: ۱۰۶ الی ۱۰۹	ابو سعید ابوالخیر: ۲۲۹
افراسیاب: ۲۲۸، ۲۴۱	ابوبکر، شیخین: ۲۳۶، ۲۷۲
افندی (عبدالله): ۱۲۳	ابوریحان بیرونی، بیرونی: ۵۶، ۵۷، ۵۹،

- امام جمعه (آقا اسدالله)، استاد اکبر، استاد
مجدد، آقا اسدالله: ۱۰۶ الی ۱۰۹
امین عاملی (سید محسن): ۲۰۲
امینی (علامه شیخ عبدالحسین)، علامه
امینی: ۲۶۸
انصاری (شیخ مرتضی): ۴۴
انصاری همدانی (آیه الله شیخ محمد
جواد): ۲۱۳، ۲۱۲
أنیران روز: ۱۴۵، ۱۵۶
ایوب بن دینار: ۲۷۲
باباطاهر عریان: ۲۲۵
باد روز: ۱۴۳، ۱۵۴
باغچه بان (جبار): ۲۴۳
بخاری: ۲۷۲
بروجردی (آیه الله سید حسین): ۱۰۰ (ت)
بطریق الروم (رئیس لشکر روم): ۱۶۳، ۱۶۶
بطلمیوس: ۲۷۸
بلاذری: ۱۷۶
بلال حبشی: ۲۲۳
بهبهانی (آقا محمد باقر)، مؤسس بهبهانی:
۱۰۶ الی ۱۰۹
بهبهانی (وحید)، مجدد وحید: ۱۰۷، ۱۰۹
بهرام روز: ۱۴۳، ۱۵۳
بهمن روز: ۱۳۹، ۱۴۸
پادشاه ایران: ۲۳۵
ترمذی: ۲۶۸
تهمورس: ۵۵
تهمینه: ۲۴۰
تیر روز: ۱۴۱، ۱۵۱
ثعالبی: ۲۶۹
جاحظ: ۵۸
جامی، مولانا جامی: ۲۳۲
جبرئیل، جبرائیل: ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲،
۱۷۷، ۱۹۶
جبل عاملی (سید محسن): ۱۰۸
جبله مکّیه، جبله: ۱۱۰، ۱۱۱
جعفر بن محمد: ۱۴۶
جمشید، منوشلخ، جم، شاهنشاه ایرانی:
۵۴ الی ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
جوش روز: ۱۴۲، ۱۵۲
حازمی: ۲۶۹
حافظ رجب برسی: ۱۱۴
حافظ شیرازی (خواجه شمس الدین
محمد)، خواجه شیراز: ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱،
۲۳۲، ۲۳۳
حاکم مصر: ۲۳۵
الحاکم: ۲۲ (ت)
حبیب آبادی (معلم): ۱۰۹
حبیب الخیر: ۱۳۷، ۱۴۶
حجاج بن یوسف ثقفی: ۶۰
حذیفه: ۹۱
حسینی (میرزا ابراهیم): ۱۲۳
حسینی طهرانی (سید محمد محسن): ۵۰،
۲۸۴

- حسینی طهرانی (علامه آیه الله حاج سید محمد حسین)، حضرت والد، مرحوم والد، علامه والد، والد معظم، علامه طهرانی: ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵ (ت)، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۸۲، ۱۱۲، ۱۵۹ (ت)، ۱۶۱، ۱۷۲ (ت)، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۳ (ت)، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷ (ت)، ۲۱۲، ۲۱۴ (ت)، ۲۱۸، ۲۲۱ (ت)، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۹ (ت)، ۲۵۱ (ت)، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲ (ت)، ۲۸۴
- الحضینی (حسین بن حمدان)، حضینی جنبلائی: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱
- حلی (ابن فهد)، احمد بن فهد، ابي العباس بن فهد: ۱۲۰، ۱۲۱ (ت)، ۱۲۳ الی ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۷۳
- حلی (شیخ حسین): ۴۵
- خدری (ابوسعید): ۱۷۷، ۱۷۸
- خرداد روز: ۱۴۰، ۱۴۹
- خسرو پرویز: ۲۳۹
- آیه الله خمینی (روح الله)، حاج آقا روح الله: ۱۱۹
- خور روز: ۱۴۱، ۱۵۱
- خویی (سید ابوالقاسم): ۱۰۰ (ت)
- خیام نیشابوری (حکیم عمر): ۵۷، ۲۷۹
- داود بن علی بن عبدالله بن عباس (عموی منصور دوانیقی)، داود: ۱۱۲، ۱۱۳
- دجال، الدجال: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۷
- دختر آقا نورالدین (مادر آقا باقر بهبهانی): ۱۰۸
- دوانی (علی): ۱۰۹
- دیبار روز: ۱۴۰، ۱۵۰
- دبیدین روز، دی بدین روز: ۱۴۳، ۱۵۴
- دیمهر روز، دی مهر روز: ۱۴۲، ۱۵۲
- دین روز: ۱۴۴، ۱۵۴
- ذالئذیه، ذی الثذیه، ذوالثذیه: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۶
- رازی (فخر الدین): ۲۳۳
- رام روز: ۱۴۳، ۱۵۳
- رامیاد روز: ۱۴۵، ۱۵۵
- رستم: ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
- رش روز: ۱۴۲، ۱۵۳
- رودکی: ۲۲۷
- زال: ۲۲۸، ۲۳۹
- زلیخا: ۲۶۴، ۲۶۵
- سردار کابلی (حیدر قلی): ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰
- سرسفیل: ۱۶۲، ۱۶۵
- سعدی شیرازی (شیخ مصلح الدین): ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
- سکونی: ۲۵۲
- سلار: ۱۳۴، ۱۳۵
- سلطان روم: ۲۳۵
- سلطان محمود غزنوی، شاه غزنوی، شاه محمود، سلطان غزنوی، پادشاه غزنوی: ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰
- سلمان فارسی: ۲۲۳
- سمره بن جندب: ۱۰۵، ۱۰۶

- سمیعی (کیوان): ۱۰۶، ۱۱۰
سنایی غزنوی: ۲۳۲، ۲۳۳
سودابه: ۲۲۸، ۲۴۰
سهراب: ۲۳۹، ۲۴۰
سهل بن زیاد: ۱۰۰
سید بن طاووس: ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۲، ۲۵۹
سید رضی: ۱۶۱
شیرازی زنجانی (حضرت آیه الله سید موسی): ۱۱۹
شرف الأشراف (دختر سید ابن طاووس): ۲۵۹
شعرانی: ۱۸۵ (ت)
شهریور روز: ۱۳۹، ۱۴۹
الشهید الثاني، شهید دوم: ۱۳۱، ۱۳۲
شهید اول، الشهید، شهید: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۸۱
شیخ صدوق، صدوق: ۹۷، ۹۸ (ت)، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۸، ۱۹۲، ۲۸۱
شیرازی (آیه الله میرزا محمد تقی)، میرزا: ۴۵
شیطان ← ابلیس
صاحب التنبیه و الإشراف: ۱۷۴
صاحب جواهر الکلام (شیخ محمد حسن نجفی): ۴۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱
صاحب شفاء الصدور (میرزا ابوالفضل کلانتری طهرانی): ۱۱۱
صاحب مصابیح (مصابیح الظلام): ۱۲۸، ۱۳۵
صدرالمتألهین شیرازی: ۲۳۱، ۲۴۴
الصّولی، صولی: ۱۲۱، ۱۲۲
ضحاک: ۲۴۱
طباطبایی (علامه حاج سید محمد حسین)، علامه طباطبایی: ۳۰ (ت)، ۸۲، ۸۹، ۲۲۱ (ت)
طوسی، شیخ طوسی، شیخ، ابو جعفر: ۹۸ (ت)، ۱۰۰ (ت)، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۸۱، ۲۸۲
طهرانی (میرزا محمد): ۲۶۰ (ت)
عاملی (شیخ حر): ۱۰۰ (ت)
عبدالله بن سبا: ۱۰۵
عبدالله بن عوف: ۱۶۸
عثمان: ۱۷۶، ۲۳۶
عرفطة بن سمرخ: ۱۷۸
عطار نیشابوری (شیخ محمد فرید الدین): ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲
علامه امینی ← امینی
علامه حلّی، علامه: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۸۱
علی (پسر سید ابن طاووس): ۲۶۰ (ت)
علی بن أبی حمزه: ۱۰۶
علی بن بلال: ۱۳۷، ۱۴۶
علی بن عبدالله الحسینیان: ۱۰۲

- عمر بن خطّاب، خلیفه ثانی، عمر، شیخین:
۷۳، ۱۲۶، ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۷۲
- عمر بن عبدالعزیز: ۶۰
- عمر بن فرات: ۱۰۲
- عمرو: ۱۹۲
- فارابی (ابونصر)، معلّم ثانی: ۲۳۱، ۲۳۳
- فردوسی طوسی (ابوالقاسم): ۵۶، ۲۲۷،
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۷
- فرعون (ترکوذ بن غابور بن یارش بن
سازن بن نمرود بن کنعان): ۱۹۳
- فرعون: ۱۱۰، ۱۴۴، ۱۵۴
- فروردین روز: ۱۴۳، ۱۵۳
- فریدون: ۲۴۱
- فضل الله بن علی ... بن علی بن ابی طالب:
۱۳۷، ۱۴۶
- قابیل بن آدم: ۱۴۰، ۱۴۹
- قاضی طباطبائی (آیه الله حاج سید علی):
۸۲، ۱۸۸، ۲۵۵
- قزوینی (آقا رضی): ۱۲۳، ۲۷۸، ۲۷۹ (ت)
- قطب الدین راوندی: ۲۰۸
- قمی (حاج شیخ عباس)، محدث قمی: ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۸۳
- قوجانی (شیخ عباس): ۱۸۸
- قیس بن سعد: ۱۶۲، ۱۶۴
- کاوس: ۲۴۱
- کربلایی (سید احمد): ۴۵
- کعب الأحبار: ۱۰۵
- کفعمی: ۱۲۵
- کلینی (محمد بن یعقوب): ۹۸ (ت)، ۱۰۰،
۱۱۴
- کیخسرو: ۵۷، ۲۴۱
- کی قباد: ۲۴۱
- کیومرث: ۲۳۹
- گرشاسب: ۲۳۹
- مادر آقا نورالدین (دختر مجلسی اول): ۱۰۸
- مازندرانی (ملا صالح): ۱۰۸
- مالک اشتر: ۹۲
- مامقانی: ۲۰۳، ۲۰۶
- ماه روز: ۱۴۱، ۱۵۱
- مجلسی (شیخ محمد باقر)، مجلسی دوم،
آخوند ملا محمد باقر، مجلسین، علامه
مجلسی: ۲۲ (ت)، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۷،
۱۵۹، ۱۷۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۸۳
- مجلسی (علامه محمد تقی)، مجلسی اول،
مجلسین، آخوند ملا محمد تقی: ۱۰۸،
۱۳۱، ۱۳۲
- محدث نوری (صاحب مستدرک الوسائل):
۱۰۰ (ت)، ۱۰۱
- محمد (پسر سید ابن طاووس): ۲۵۹، ۲۶۰
(ت)
- محمد اکمل: ۱۰۶، ۱۰۷
- محمد بن اسماعیل: ۱۰۲
- محمد بن الحسین الصّانغ: ۱۳۷، ۱۴۶

- محمد بن المفضل: ۱۰۲
 محمد بن طلحه شافعی: ۲۶۸
 مرق الهندی، مرق هندی: ۱۶۳، ۱۶۶
 مرحوم علامه ← حسینی طهرانی (علامه
 آیه الله حاج سید محمد حسین)
 مرحوم وحید ← بهبهانی
 مرداد روز: ۱۴۰، ۱۵۰
 مرعشی نجفی: ۲۷۹ (ت)
 المستعلی پسر المستنصر بالله: ۲۶۸
 المستنصر بالله عبیدی: ۲۶۸
 مسعودی: ۲۶۷
 مطهری (شیخ مرتضی): ۴۷
 معاویه: ۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۵۶، ۲۸۰
 معلی بن خنیس، معلی: ۱۰۴، ۱۱۲ الی
 ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰ الی
 ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۹،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸ (ت)، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۱۸۲، ۱۸۵ (ت)، ۱۸۷ (ت)، ۱۸۹، ۱۹۱،
 ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۸۱، ۲۸۲
 معین الأشراف ← اعرجی کاظمینی
 مغتصد: ۱۲۲
 مغربی (قاضی نعمان): ۱۰۰ (ت)
 المفضل بن عمر، مفضل بن عمر، مفضل:
 ۱۰۲، ۱۰۴
 مفید، شیخ مفید (محمد بن نعمان): ۱۰۶
 الی ۱۰۹، ۲۸۱
 ملاصدرا ی شیرازی: ۲۳۳
- ملک شاه سلجوقی (سلطان جلال الدین)،
 سلطان سلجوقی: ۵۵، ۶۴، ۱۲۰، ۱۲۳،
 ۱۲۶، ۱۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 منصور دوانیقی، المنصور، منصور: ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۱، ۱۸۶ (ت)، ۲۸۱
 منوشلخ ← جمشید
 منیژه: ۲۴۰
 مولانا (جلال الدین محمد بلخی)، مولانا
 جلال الدین رومی: ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۵
 مهر روز: ۱۴۲، ۱۵۲
 مهرا سفند روز: ۱۴۵، ۱۵۶
 میثم تمار، میثم: ۱۱۰، ۱۱۱
 میرزای شیرازی: ۴۴، ۴۵
 میلانی (سید محمد هادی): ۲۵۴، ۲۵۵
 میمنندی (خواجه حسن): ۲۳۸
 ناصر الدین شاه: ۲۵۳
 نجاشی: ۱۰۰ (ت)، ۱۰۴
 نظامی گنجوی: ۲۲۷
 نمرود: ۱۱۰
 نمروش روز: ۱۴۲، ۱۵۲
 نوری (میرزا حسین): ۱۰۹
 هابیل بن آدم، هابیل فرزند آدم: ۱۳۹، ۱۴۹
 هرمز: ۵۷
 هرمزد روز: ۱۳۸، ۱۴۸
 هرمزد شجاع (پسر شاپور پسر اردشیر
 بابکان): ۵۹

یحیی بن سعید: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۰، ۱۸۱
 یزدگرد (وایسین شاه ساسانی)، یزدجرد،
 یزدجرد سوم، یزدجرد شهریار: ۵۵، ۵۷،
 ۲۷۸، ۲۷۹
 یزید بن معاویه: ۲۰۲
 یهودا فرزند یعقوب: ۱۹۵

هروی: ۱۹۲
 هلالی: ۱۰۶
 همدانی (آخوند ملا حسینقلی همدانی): ۸۲
 همدانی: ۱۹۲
 هند جگرخوار: ۱۱۰، ۲۵۰
 یافت بن نوح: ۱۹۳

فهرست كتب

الله شناسی : ٨١	قرآن مجيد، قرآن كريم، قرآن : ٤٠، ١٦٨،
الأملی، أملی : ٢٣، ١٦٨، ٢١٧، ٢٥٦	١٧٩، ٢٠٥، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٤، ٢٤٥،
امام شناسی : ٣٥، ٤٠، ٤١، ٤٧، ١١٢، ١١٤،	٢٦٥، ٢٦٣
١٧٢، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٧، ٢٢١، ٢٥٦، ٢٥٧،	نهج البلاغة : ٧١، ٩٢، ٩٩، ١٦١، ٢١٠، ٢١١
٢٦٠، ٢٧٢	* * *
انجمن آرا : ٥٥	آثار الباقيه : ٥٦، ٥٩، ٦٠
انجيل : ٢٣٥	اثنى عشرية : ١٣٤، ١٣٥
أنساب الأشراف : ١٧٦	احياء العلوم : ٢٢
آندراج : ٥٤	الاختصاص : ٢٢٣
الأنوار : ١٢٩، ١٣٠	اربعين در فرهنگ شيعه : ٧٩، ٢١٧
الأوراق : ١٢١، ١٢٢	ارشاد مفيد : ١٧٧
اوستا : ٥٥	الأساس فى أنساب الناس : ١٠٩
بحار الأنوار : ٢٢، ٢٣، ٣٦، ٧١، ٧٢، ٧٣،	اسرار ملكوت : ٤٣، ٤٤، ٤٧، ٢٢١، ٢٧٢
٧٤، ٨٢، ٨٣، ١١٥، ١١٦، ١٤٥، ١٥٩، ١٦٤،	اشعار السائرة فى النيروز و المهرجان : ٦٠
١٧٧، ١٧٨، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٢٣، ٢٥٢	اصول كافي، الكافي : ٢٣، ٢٥، ٣٨، ٣٩،
البداية و النهاية : ١٢٠	٩٠، ١٠٠، ١٠١، ١٥٨، ١٧٠، ٢٥١، ٢٥٣
برهان قاطع : ٥٤، ٦٣	أعيان الشيعة : ١٠٨، ١٠٩
بلوغ الأرب، بلوغ الأرب فى معرفة أحوال	افق وحي : ٧٥، ٩١
العرب : ٥٩، ٦٠، ٢٧٢، ٢٧٣	أقرب الموارد : ٢٥٧

- بوستان سعدی: ٢٤٠
البيان: ١٣٥، ١٣٤
البيهقي: ٢٢
تاريخ تمدن اسلامي: ٦٠، ٢٨٠
التبيان في تفسير القرآن: ٩١
تفسير آية نور: ٧٢
التفهيم: ٥٧
التنبيه والإشراف: ١٧٤، ٢٦٧
تهذيب الأحكام: ٢١٢، ٢٨١
توحيد علمي وعيني: ٤٥
تورات: ٢٣٥
ثمار القلوب: ٢٦٩
ثواب الأعمال: ٢٠١
جامع الأحاديث الشيعية: ١٠٠
جامع الأخبار: ٩٠
جامع البهائي: ١٣٤، ١٣٥
جامع الصغير: ٢٤
جواهر الكلام: ١٢٧، ١٢٩، ١٣١، ١٣٤
١٧٣، ١٧٥، ١٨٠، ١٨١، ١٩٠، ١٩١
الحديقة: ١٣١، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٥
حريم قدس: ٧٢
الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة: ٢٤٤
حيات جاويد: ٤٢، ٢١١، ٢٢٢
خدای نامک: ٥٦
خرائج: ١٧٧
الخصال: ٨٥، ٢٥٢
الدروس: ١٣٤، ١٣٥
دعائم الإسلام: ٧٤، ٩٧، ٩٩، ١٠٠
دمع السجوم: ١٨٥
ديوان حافظ: ٤٥، ٧٧، ١٧١، ٢٢٥، ٢٤٠
ذخيرة الآخرة: ١٢٤
ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة: ١٢٥
الذكرى، ذكرى: ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦
رجال ابن غضائري: ١٠٤، ١١٤
رجال الطوسي: ١٠٤
رجال النجاشي: ١٠٤
رسالة اجتهاد و تقليد، اجتهاد و تقليد: ٣٨، ٤٣، ٤٥، ٤٦، ١٦٠، ١٨٠، ١٨٩، ٢٢١
رسالة اجماع از منظر نقد و نظر، اجماع، رسالة اجماع: ٣٩، ١٣٦، ١٨١، ٢٢١
رسالة بديعه: ٨٥
رسالة سير و سلوك منسوب به بحر العلوم: ٢٢، ٤٤
رسالة مودت: ٢١٢
رسالة نكاحيه: ٣١
رسالة نوبين: ٤٧، ١٨٩
رسائل شهيد ثاني: ٧٣
روح مجرد: ٤١، ١٤١، ١٧١، ١٧٢
روضة البهية: ١٣١، ١٣٢
رياض العلماء: ١٢٣
زاد المعاد: ١١٢، ١١٨، ١٣١، ١٣٢
زندگانی سردار کابلی: ١٠٦، ١١٠
سر الفتح: ١٧٢

- السرائر: ۱۲۱، ۱۲۲
- سفينة البحار: ۲۳
- شاهنامه فردوسی، شاهنامه: ۵۶، ۵۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۷۷
- شفاء الصدور في شرح العاشور: ۱۱۰، ۱۱۱
- شكوفايي عقل در پرتو نهضت حسینی: ۷۹، ۲۱۷
- صحاح اللغة: ۲۵۸
- صحيح بخارى: ۲۴ (ت)
- صحيح مسلم: ۲۴ (ت)
- صلاة الجمعة: ۸۵
- علل الشرايع: ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۵۲
- عنوان بصرى: ۶۲
- عوالى اللئالى: ۴۱
- عيون اخبار الرضا، اخبار الرضا: ۱۹۲، ۱۹۷
- الغدير: ۲۶۹
- غياث اللغات: ۵۳
- فارسی بخوانيم: ۲۴۳
- فرهنگ جهانگیرى: ۵۴
- فرهنگ رشیدی: ۵۴
- الفصول المختاره: ۹۱
- فقه الرضا: ۷۲
- فلاح السائل: ۷۳
- فوائد الرضويّه: ۱۰۹
- الفوائد المليّة: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵
- قانون مسعودى، القانون المسعودى: ۲۷۷، ۲۷۸
- كشف المحجة، البهجة لثمرة المهجة،
كشف المحجة لثمرة المهجة، إسعاد ثمرة
الفؤاد على سعادة الدنيا و المعاد، كشف
المحجة بأكف الحجة: ۲۵۹
- كشف اليقين: ۱۷۷
- كنوز الحقائق: ۲۴
- الكنى والألقاب: ۱۰۹
- گاه شماری: ۵۶
- گلستان: ۲۴۰
- گنجینه دانشمندان: ۴۴
- لب اللباب: ۷۲، ۲۰۸
- لسان العرب: ۱۶۴
- لغت نامه دهخدا: ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۳
- مثنوى معنوى، مثنوى: ۴۸، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۴۵
- مجموعه آثار شهيد مطهرى: ۲۳۳
- المحاسن و الأضداد: ۵۸، ۵۹
- مختصر المصباح المتهجد، مختصر
المصباح، مختصر مصباح: ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۷۲، ۲۸۱
- مرآة العقول: ۲۲۳
- المستدرک (حاکم نیشابورى): ۲۲
- مستدرک الوسائل، خاتمة المستدرک،
المستدرک: ۴۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۲۰۸، ۲۱۵
- مسند أحمد حنبل: ۲۴ (ت)
- مشكاة الأنوار: ۲۶
- المصابيح، مصابيح (مصابيح الضلالم): ۱۲۷،
۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶

- مصباح الشریعة: ۲۶، ۲۰۵
 مصباح الکفعمی: ۱۲۷، ۱۲۵
 مصباح المتهدج، مصباح شیخ طوسی: ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۸۱
 مصباح المُنیر: ۲۵۸
 مطالب السؤل: ۲۶۸
 مطلع انوار: ۴۵، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۲۹
 معاد شناسی: ۴۳
 معانی الأخبار: ۲۳
 المعجم الأوسط: ۹۱
 المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی: ۲۲
 معجم رجال الحديث: ۱۰۰
 مفاتیح الجنان: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
 مفاتیح الحياة: ۲۱۵
 مفتاح الفلاح: ۷۳، ۸۳
 مقام الفضل: ۱۰۹
 مقباس الهدایة فی علم الدرّایة: ۲۰۴
 مقنعه: ۲۸۱
 مکارم الآثار: ۱۰۹
 مکارم الأخلاق: ۲۱، ۲۲
 من لا يحضره الفقيه: ۳۹، ۸۵، ۹۷، ۹۸،
 ۱۸۷، ۲۱۵
 المناقب، مناقب آل أبي طالب، مناقب ابن
 شهر آشوب: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۹،
 ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۵
- المهدّب البارِع، المهدّب، مهدّب: ۱۲۱،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶
 مهر فروزان: ۴۷، ۶۲
 موطأً: ۲۲
 میزان الحكمة: ۹۱
 میزان فی تفسیر القرآن، تفسیر میزان،
 میزان: ۳۰، ۶۲، ۸۹، ۹۰، ۲۲۱، ۲۳۵
 نزهة الزّاهد: ۱۲۴
 نور ملکوت قرآن: ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۷۲، ۱۸۳،
 ۲۳۴، ۲۳۵
 نوروز نامه: ۵۸
 نوروزیّه: ۲۷۹
 التّیروز بدعة و ضلالة: ۲۰۳
 الهدایة الكبرى: ۱۰۲
 هزار و یک نکته: ۱۷۴
 الوافی: ۲۲۳
 وحید بهبهانی: ۱۰۹
 وسائل الشّیعة: ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۱۰۰، ۱۵۸،
 ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۰۲
 وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت
 اسلام: ۴۹
 وقیات الأعیان: ۲۶۸
 ولایت فقیه در حکومت اسلام: ۳۶، ۱۵۹،
 ۲۰۵، ۲۰۶

فهرست اماکن و قبائل و فرق

٤٧، ٥٣، ٦٠، ٦٤، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٨٣،	(قریه) آبان: ١٩٣
٩٠، ١٠٥، ١٣٠، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٩، ١٩١،	(قریه) آذر: ١٩٣
١٩٢، ٢٠٢، ٢١٢، ٢١٤، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢،	آذربایجان: ٦٤، ٦٣، ٥٤
٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٥،	آرامگاه بابا طاهر عریان: ٢٢٦
٢٤٧، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٨٠،	آرامگاه خواجه حافظ شیرازی: ٢٢٦
اشراف بنی تمیم: ١٩٢	آرامگاه عطار نیشابوری: ٢٢٦
اشکانی، اشکانیان: ٥٦ (ت)، ٥٧	آریایی، آریاییان: ٥٥، ٥٧
اصحاب رس، اصحاب الرّس: ١٩٢، ١٩٣،	آفریقای: ٢٤٦
١٩٧	آیین زرتشتی: ١٨٣
اعراب جاهلی: ٨٢، ٩٠	ابطح: ١٧٧
اقوام ایرانی: ٣٢، ١٩٢	(قریه) اردیبهشت: ١٩٣
امریکایی: ٢٤٦	ارس: ١٩٣
امّهات المؤمنین: ٢٦٩	أرمینیّة: ١٦٣، ١٦٦
اندلس، الأندلس: ١٦٣، ١٦٦	ازبکستان: ٥٦ (ت)
انگلیسی: ٢٣١، ٢٤٦	اسپانیا: ٢٢٤
أهل النّهروان، اهل نهروان: ١٣٨، ١٤٧،	استانبول: ٢٢٤
١٦٢، ١٦٤، ١٦٧	(قریه) اسفندار: ١٩٣
اهل آتشکده: ٥٩	اسلام، شریعت اسلام، آیین اسلام، مکتب
اهل سنت: ١٦٠ (ت)، ٢٥٢، ٢٨٠،	اسلام، شریعت نبوی: ٢٢، ٢٦، ٣٢، ٣٤،

- ایران، ایران باستان: ۳۳، ۵۶ (ت)، ۶۵، ۶۹، ۸۵، ۸۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۵، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۸۱
- ایرانی، ایرانیان، ایرانیان باستان، ایرانی‌ها، پارسیان، فارسیان، اهل فارس، اهل فرس، فرس، الفرس: ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، الی ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸ الی ۱۴۵، ۱۴۷ الی ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۷۹
- أیلة: ۱۶۳، ۱۶۶
- بخارا: ۲۳۲
- برج ماجین: ۱۶۳، ۱۶۶
- برمکیان، آل برامکه: ۶۰، ۶۵، ۶۹
- بغداد: ۱۲۰، ۲۵۵
- بقیع: ۲۲۷
- بلاد محروسة فارسی: ۲۲۹
- بلخ: ۲۳۲
- بنی امیّه، خلفای بنی امیّه، خلفای اموی: ۶۰، ۶۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۵۰
- بنی عبّاس، عبّاسی، عباسیان، خلفای عبّاسی: ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۹
- بنی مروان، خلفای بنی مروان: ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۸۰
- بنی مصطلق: ۱۷۷، ۱۷۸
- بنی اسرائیل: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۵
- بهشت، الجنّة: ۱۳۹، ۱۷۹
- (قریه) بهمین: ۱۹۳
- البيت العتیق، بیت عتیق ← کعبه
- بین النّهین: ۵۹
- پادشاهان عجم: ۵۵
- پهلوی: ۵۴، ۶۳
- تاجیکستان: ۵۶ (ت)
- ترک: ۲۳۱
- تشیّع، امامیه، شیعه، شیعیان، مکتب اهل بیت، مکتب توحید: ۲۲، ۳۱، ۳۴، ۴۰، ۴۷، ۸۳، ۱۰۰ (ت)، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۹ (ت)، ۱۶۰ (ت)، ۱۹۱، ۲۱۷ (ت)، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹
- (قریه) تیر: ۱۹۳
- جحفه، وادی جحفه: ۲۶۴، ۲۶۹
- جنوب آفریقا: ۸۶ (ت)
- جهنم: ۳۰، ۲۶۰
- چشمه سفید: ۱۰۷
- چین، الصّین: ۱۶۳، ۱۶۶
- چینی: ۲۳۱
- حاضرین: ۲۱۱
- حلّه سیفیه: ۲۶۰ (ت)
- خاندان آل آقا، خانواده آل آقا: ۱۰۶، ۱۰۸
- خاندان برقی: ۱۵۹ (ت)
- (قریه) خرداد: ۱۹۳
- خلفای اسلامی: ۶۰
- خلفای ثلاثه: ۲۳۶، ۲۳۹
- خوارج، الخوارج، خوارج نهروان: ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۲۶۷

- (قریه) دی: ۱۹۳
 رژیمن طاغوتی شاه: ۲۴۳
 رود زرفشان: ۵۶ (ت)
 زنگبار، الزنج: ۱۶۳، ۱۶۶
 ساسانی، ساسانیان: ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۸۸
 سرانديب: ۱۶۳، ۱۶۶
 سغد: ۵۶ (ت)
 سغدیان: ۵۶
 سمرقند: ۵۶ (ت)
 سنی: ۲۶۶
 شرقیون: ۱۶۷
 (قریه) شهریور: ۱۹۳
 شیخ: ۱۶۳، ۱۶۶
 شیوخ انصار: ۲۷۱
 صحن مطهر أمير المؤمنين، مرقد مطهر مولا
 أمير المؤمنين: ۱۸۸، ۲۶۶
 صحن و سراي رسول خدا، مرقد مطهر
 رسول خدا: ۲۲۷
 صفاریان: ۶۰
 طاهریان: ۶۰
 طوس: ۲۲۹
 طهران: ۴۲، ۲۴۹ (ت)
 عتبات عالیات: ۱۱۶
 عراق: ۲۵۵
 عرب: ۲۴۲، ۲۴۶
 عربستان: ۱۲۷، ۲۳۵
 عرفات: ۲۶۱
 علمای هیئت: ۶۴، ۱۲۲، ۲۷۸
 عمور، عموریة: ۱۶۳، ۱۶۶
 غریبون: ۱۶۷
 فرانسوی: ۲۴۶
 (قریه) فروردین: ۱۹۳
 قادیسیه: ۲۴۲
 قاسطین: ۲۶۵
 قبرستان بقیع: ۲۲۶، ۲۲۷
 قریش: ۱۳۸، ۱۴۷، ۲۲۳، ۲۷۱
 قسطنطنیه، القسطنطنیه: ۱۶۳، ۱۶۶
 قطب جنوب: ۸۶
 قطب شمال: ۸۶
 قم، بلدة طیبه قم: ۳۵، ۵۰، ۲۸۴
 قونیّه: ۲۲۵
 کتاب خانه های معروف ایران: ۲۸۱
 کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی: ۲۷۹ (ت)
 کتاب خانه مرحوم آقا شیخ عبدالحسین
 امینی: ۱۱۶
 کتاب خانه مرحوم آیه الله حکیم: ۱۱۶
 کتاب خانه مرحوم کاشف الغطاء: ۱۱۶
 کرمانشاه: ۱۰۶، ۱۰۷ (ت)، ۱۰۸
 کعبه، البيت الحرام، بیت الله، مسجد الحرام،
 بیت عتیق، البيت العتیق: ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۱، ۲۶۵
 کلیسای سنت پیتر: ۲۲۶ (ت)
 کناسه کوفه، کناسه الکوفه: ۱۳۸، ۱۴۷
 کوه جودی، الجودی: ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۴۷

مسلمین، مسلمان، مسلمانان: ۳۱، ۴۷، ۵۵، ۶۵، ۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۱۸، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲	مارقین: ۲۶۵
مشركين قریش: ۴۰	مجوس، المجوس، اهل مجوس: ۲۵۲، ۲۵۳
مشهد مقدس: ۳۵، ۱۱۹، ۲۴۹ (ت)	مدائن، المدائن: ۱۶۲، ۱۶۵
مصر: ۱۵۵، ۲۶۴	مدینه، المدینه: ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۷، ۲۲۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۰
مفیدی: ۱۰۸	مذهب اسماعیلیه: ۱۰۰ (ت)
مکتبة الحیدریه: ۱۱۶	مذهب صائیه: ۵۵
مکه: ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۷۴، ۲۲۳، ۲۶۸، ۲۶۹	مراقده مطهره معصومین علیهم السلام: ۲۲۷
مناطق استوایی: ۸۶	(قریه) مرداد: ۱۹۳
منی: ۲۶۱	مزار بوعلی: ۲۲۶ (ت)
موبدان: ۵۹	مزدلفه: ۲۶۱
مهاجرین: ۲۷۱	مساجد تبریز: ۲۲۴
(قریه) مهر: ۱۹۳	مساجد شیراز: ۲۲۴
ناکشین: ۲۶۵	مساجد طهران: ۲۲۴
نجف اشرف: ۲۶۶	مساجد یزد: ۲۲۴
نصاری: ۲۵۱، ۲۵۲	مستجار: ۴۰
نواصب: ۲۶۷	مسجد اموی: ۲۶۵
نهران، النهران: ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶	مسجد ایاصوفیه: ۲۲۴
واتیکان: ۲۲۶ (ت)	مسجد جامع اصفهان: ۲۲۴
هخامنشی، هخامنشیان: ۵۶ (ت)، ۵۷	مسجد سلطان احمد: ۲۲۴
همدان: ۲۲۵	مسجد شاه: ۲۲۴
یهود، الیهود، یهودیان، اقوام یهود: ۵۸، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۵۱	مسجد شیخ لطف الله: ۲۲۴
	مساجد قرطبه (کوردوبا): ۲۲۴
	مساجد قرناطه: ۲۲۴
	مسجد النبی، مسجد مدینه: ۱۸۷، ۲۵۶

فهرست منابع و مصادر

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
- نهج البلاغة: مع شرح الشيخ محمد عبده، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بيروت، ٤ ج.
- اجتهاد و تقليد: حضرت علامه آية الله العظمى سيد محمد حسين حسيني طهراني، ترجمة و تعليقات: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحي، چاپ اول ١٤٣٤ هـ. ق.
- اجماع از منظر نقد و نظر: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات عرش انديشه، چاپ اول ١٤٢٨ هـ. ق.
- احياء العلوم: ابو حامد غزالي، ١٨ ج، دار الكتاب العربي، بيروت.
- الاختصاص: محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادى (شيخ مفيد)، تصحيح و تعليقات على اكبر غفارى، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- اربعين در فرهنگ شيعه: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحي، چاپ اول ١٤٣٢ هـ. ق.
- اسرار ملكوت: سيد محمد محسن حسيني طهراني، ٣ ج، انتشارات مكتب وحي، چاپ اول ١٤٣٠ هـ. ق.
- اعيان الشيعة: سيد محسن امين عاملى، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ هـ. ق.
- افق وحي: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحي، چاپ اول ١٤٣٠ هـ. ق.
- الله شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبايى، طبع اول، جمادى الثانيه ١٤١٧ هـ. ق.

- الأمالی: أبی جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی (شیخ صدوق)، انتشارات اسلامیة، طبع چهارم، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- الأمالی: أبی جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، انتشارات اسلامیة، چاپ چهارم.
- امام شناسی: حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۱۸ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم ۱۴۲۵ هـ. ق.
- بحار الأنوار: علامه شیخ محمد باقر مجلسی، ۱۱۰ ج، دارالکتب الإسلامیة طهران.
- البدایة و النّهایة: أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، ۱۵ ج، دار الفکر بیروت.
- برهان قاطع: محمد حسین بن خلف، انتشارات نیما طهران ۱۳۸۰.
- بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب: محمود شکری الآلوسی بغدادی، محقق محمد بهجة الأثری، ۳ ج، دارالکتب مصر.
- التیان فی تفسیر القرآن: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، با مقدمه شیخ آغابزرگ طهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، ۱۰ ج، دار احیاء التراث العربی بیروت.
- المیزان فی تفسیر القرآن (تفسیر المیزان): العلامة السید محمد حسین الطباطبائی، ۲۰ ج، دارالکتب الإسلامیة، الطبعة الثانية ۱۳۹۴ هـ. ق.
- تفسیر آیه نور: سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول ۱۴۳۲ هـ. ق.
- تاریخ تمدن اسلامی: جرجی زیدان، مترجم علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر طهران ۱۳۷۲ هـ. ش.
- التنبیه و الإشراف: أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی، تصحیح عبد الله اسماعیل الصاوی، دار الصاوی، القاهرة.
- تهذیب الأحکام: أبی جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تحقیق: سید حسن خراسان، تصحیح شیخ محمد آخوندی، ۱۰ ج، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی: حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هفتم، ۱۴۲۸ هـ. ق.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: أبی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ الصدوق)، تصحیح و تعلیقات علی اکبر غفّاری، انتشارات کتبی نجفی، قم.

جامع الاخبار: تاج الدين محمد بن محمد بن حيدر الشعيري، انتشارات رضى، قم، چاپ اول ۱۳۶۳.

جامع الصغير فى احاديث البشير و النذير: جلال الدين سيوطى .

جواهر الكلام: محمد حسن نجفى (صاحب الجواهر)، ۴۳ ج، چاپ هفتم، دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان.

حريم قدس: سيد محمد محسن حسيني طهرانى، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول، ۱۴۳۱ هـ . ق.

الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة: صدرالدين محمد بن ابراهيم الشيرازى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الثالثة ۱۹۸۱ م.

حيات جاويد: سيد محمد محسن حسيني طهرانى، انتشارات: مكتب وحى، چاپ اول، ۱۴۳۲ هـ . ق.

الخصال: أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الصدوق)، تصحيح و تعليقات على اكبر غفارى، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

دعائم الإسلام: نعمان بن محمد مغربى (ابن حيون)، محقق: آصف فيضى، ۲ ج، چاپ دوم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ دوم ۱۳۸۵ هـ . ق.

دم السجوم ترجمه نفس المهموم: ابوالحسن شعرانى، انتشارات هجرت، قم ۱۳۸۱ هـ . ش . ديوان حافظ، طبع دكتر غنى .

ديوان خواجه حافظ: مولانا شمس الدين محمد حافظ شيرازى، با تصحيح و اهتمام حسين پژمان، انتشارات: كتابفروشى فروغى .

ذخيرة الآخرة: على بن محمد تميمى سبزوارى (قرن ششم)، به كوشش سيد محمد عماد حائرى، طهران ۱۳۸۳ .

ذكرى الشيعة فى أحكام الشريعة محمد بن مكى عاملى (شهيد اول)، ۴ ج، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول ۱۴۱۹ هـ . ق.

رجال ابن الغضائرى: أحمد بن حسين غضائرى واسطى بغدادى، تحقيق: سيد محمد رضا جلالى، انتشارات دار الحديث، چاپ اول ۱۴۲۲ هـ . ق.

- رجال الطوسی: اَبی جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، رمضان المبارک ۱۴۱۵ هـ. ق.
- رجال النجاشی: اَبو العباس أحمد بن علی بن أحمد بن العباس النجاشی الأسدی الکوفی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم ۱۴۱۶ هـ. ق.
- رسالة بديعه: علامه آية الله العظمى سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد، چاپ دوم ۱۴۲۳ هـ. ق.
- رسالة سير و سلوك منسوب به بحر العلوم: علامه آية الله العظمى سيد مهدي بن سيد مرتضى الطباطبائي النجفي، با مقدمه و شرح علامه آية الله العظمى سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد، چاپ اول ۱۴۲۸ هـ. ق.
- رسالة لبّ اللباب در سير و سلوك اُولى الألباب: حضرت علامه آية الله العظمى سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد، چاپ سيزدهم ۱۴۲۶ هـ. ق.
- رسالة مودت: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات: علامه طباطبائي، چاپ دوم، ۱۴۳۱ هـ. ق.
- رسالة نکاحيه: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات: علامه طباطبائي، چاپ دوم، ۱۴۲۵ هـ. ق.
- رسالة نوين: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات: علامه طباطبائي، چاپ سوم، ۱۴۲۶ هـ. ق.
- رسائل شهيد ثانی (رسالة اسرار الصلاة): زين الدين بن علي عاملی (شهيد ثانی)، محقق / مصحح: رضا مختاری وحسين شفيعی، ۲ ج، انتشارات دفتر تبليغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۴۲۱ هـ. ق.
- روح مجرد: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبائي، طبع چهارم ۱۴۱۸ هـ. ق.
- رياض العلماء: عبدالله بن عيسى بيك افندی، محقق احمد حسيني اشكوري، ۲ ج، انتشارات خيام، قم.
- زاد المعاد: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، محقق علاءالدين اعلمی، مؤسسة اعلمی للمطبوعات بيروت.

- سر الفتوح ناظر بر پرواز روح: علامه آية الله سيّد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ۱۴۳۳ هـ. ق.
- السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى: ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد حلى، ۳ ج، دفتر انتشارات اسلامى (جامعه مدرسين حوزه علميه قم)، چاپ دوم ۱۴۱۰ هـ. ق.
- سفينة البحار: شيخ عباس قمى، انتشارات اسوه.
- شاهنامه: ابوالقاسم فردوسى.
- شكوفايى عقل در پرتو نهضت حسيني، عبدالله جوادى آملى، انتشارات اسراء.
- صلاة الجمعة: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، با تعليقات سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات عرش اندیشه، ۱۴۲۸ هـ. ق.
- علل الشرايع: أبى جعفر محمد بن على ابن الحسين بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، قدم له: السيّد محمد صادق بحر العلوم، دار إحياء التراث العربى، الطبعة الثانية.
- عنوان بصرى: سيّد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق.
- عوالى اللئالى العزيزية فى الأحاديث الدينية: محمد بن على بن إبراهيم الأحسائى (ابن أبى جمهور)، قدم له آية الله السيّد شهاب الدين النجفى المرعشى، تحقيق الشيخ الحاج آقا مجتبى العراقى، مطبعة سيّد الشهداء، قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۳ هـ. ق.
- عيون أخبار الرضا عليه السلام: محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (شيخ صدوق)، تصحيح و تعليقات سيد مهدي حسيني لاجوردى، ۲ ج، انتشارات جهان طهران.
- الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب: عبد الحسين احمد امينى نجفى (علامه امينى)، دارالكتب الاسلامية، طهران، چاپ پنجم ۱۳۷۱ هـ. ش.
- فارسي بخوانيم، كتاب درسى سال چهارم دبستان.
- الفصول المختاره: الشريف المرتضى، تحقيق: السيد نور الدين جعفرىان الاصبهانى، الشيخ يعقوب الجعفرى، الشيخ محسن الأحمدي، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ الثانية ۱۴۱۴ هـ. ق.
- فقه الرضا: منسوب به امام رضا، على بن موسى عليهما السلام، انتشارات: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول ۱۴۰۶ هـ. ق.

فلاح السائل و نجاح المسائل في عمل اليوم و الليلة: أبي القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد (السيد بن طاوس)، تحقيق: غلام حسين المجيدى، مركز النشر لمكتب الإعلام الإسلامى، الطبعة الأولى ١٤١٩ هـ . ق .

القانون المسعودى: طبع الأولى، دارالكتب العلمية، سنة ١٤٢٢ هـ . ق .

الكافى: أبى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى، تصحيح و تعليقات على أكبر غفارى، ٨ ج، دارالكتب الإسلامية، چاپ سوم ١٣٨٨ هـ . ق .

كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق: محمد بن عبدالرئوف المناوى.

گنجینه دانشمندان: محمد شريف رازى، چاپخانه پیروز قم.

لسان العرب: ابن منظور.

لغت نامه دهخدا: على اكبر دهخدا.

مثنوى معنوى: مولانا جلال الدين محمد بن محمد بن الحسين البلخى الرومى، بخط ميرخانى.

مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، محقق / مصحح: هاشم رسولى محلاتى، ٢٦ ج، دارالكتب الإسلامية، چاپ دوم ١٤٠٤ هـ . ق .

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: ميرزا حسين النورى الطبرى، ١٨ ج، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، چاپ اول ١٤٠٨ هـ . ق .

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: أبى الفضل على الطبرى، دارالكتب الاسلاميه، قم، الطبعة الثالثة، ١٣٨٥ هـ . ق .

مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة: المنسوب إلى الإمام جعفر الصادق عليه السلام، مؤسسة الاعلمى، بيروت، ١٤٠٠ هـ . ق .

مصباح المتهجد: أبى جعفر محمد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت - لبنان، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ . ق .

المصباح: تقى الدين ابراهيم بن على بن الحسن بن محمد بن صالح العاملى الكفعمى، منشورات الرضى .

مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحة الشافعى، تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية.

- مطلع انوار: (دوره مُهذَّب و محقق مكتوبات خطي، مُراسلات و مواعظ): علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، مقدمه و تعليقات: سيّد محمد محسن حسيني طهراني، ١٤ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣١ هـ . ق.
- معاد شناسى: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبايى، مشهد، طبع ششم ١٤١٧ هـ . ق.
- معانى الاخبار: محمد بن على ابن بابويه، محقق و مصحح: على اكبر غفارى، دفتر انتشارات اسلامى (جامعه مدرسين حوزه علميه قم)، چاپ اول ١٤٠٣ هـ . ق.
- المعجم الأوسط: سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني، التحقيق ابراهيم الحسينى، ٩ ج، الناشر دارالحرمين.
- المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوى: ٢١ ج، ناشر دار المعرفة، لبنان.
- مفاتيح الجنان: شيخ عباس قمى.
- مفاتيح الحياة: عبدالله جوادى آملى، انتشارات إسرائ.
- مفتاح الفلاح فى عمل اليوم و الليلة: بهاء الدين محمد بن الحسين العاملى، منشورات الرضى، قم.
- مقباس الهداية فى علم الدرّاية: عبدالله مامقانى، چاپ قم.
- مكارم الأخلاق: حسن بن فضل طبرسى، انتشارات شريف رضى، قم، چاپ چهارم ١٤١٤ هـ . ق.
- من لا يحضره الفقيه: أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (شيخ صدوق)، تصحيح و تعليقات على اكبر غفارى، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، الطبعة الثانية.
- المناقب لآل أبى طالب: أبوجعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب السروى المازندراني، ٤ ج، طبع مؤسسه انتشارات علامه، قم.
- المهذب البارع فى شرح المختصر النافع: جمال الدين احمد بن محمد اسدى حلى، محقق / مصحح: مجتبى عراقى، ٥ ج، دفتر انتشارات اسلامى (جامعه مدرسين حوزه علميه قم)، چاپ اول ١٤٠٧ هـ . ق.
- مهر فروزان: سيد محمد محسن حسيني طهراني، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول ١٤٣٣ هـ . ق.

- میزان الحکمة: محمد ری شهری، ۴ ج، انتشارات دار الحدیث، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ. ق.
- نزهة الزاهد: به کوشش رسول جعفریان، انتشارات میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۷۶.
- نور ملکوت قرآن: حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هـ. ق.
- نوروزیه (مخطوط)، آقا رضی قزوینی، نسخه خطی شماره ۸۷۵۵، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- الهدایة الكبرى: خصیبی، حسین بن حمدان، انتشارات: البلاغ بیروت، ۱۴۱۹ ق.
- هزار و یک نکته: حسن حسن زاده آملی، بوستان کتاب، قم.
- الوافی: محمد محسن بن شاه مرتضی (فیض کاشانی)، ۲۶ ج، انتشارات: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق.
- وسائل الشیعة: الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، ۳۰ ج، تحقیق و نشر مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم المشرقة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- وفیات الأعیان: ابن خلکان، تحقیق احسان عباس، ۷ جلد، دار الثقافة، لبنان.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق.

آثار منتشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله ای در سیر و سلوک إلى الله
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواظب): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تزییلاتی بر سر الفتوح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج

سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

● عنوان بصری

● مهر تابناک

● ترجمه و تعلیقات بر «اجتهاد و تقلید» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره

● نوروز در جاهلیت و اسلام تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام

کتاب در دست تألیف

● سیره صالحان

● نفعات انس

● ارتداد در اسلام

● سالک آگاه

● سیمای عاشورا

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه -

پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه

معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی هایی است که حضرت آیه الله حاج

سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان/سرار ملکوت به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- کلام، فلسفه و عرفان

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبیین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب الباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سر الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخها نموده‌اند.

۴- کلام، فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی

مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.
اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادلهٔ اربعهٔ فقاہت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادلهٔ متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رسالهٔ فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمهٔ تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزهٔ علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

نوروز در جاهلیت و اسلام: کتاب حاضر.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان *الشمس المنيرة* به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت‌های مختلف از شمه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار

مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است. **أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اول: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی

حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که در رابطه با شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدّس الله نفسه الزّکیه - ایراد فرموده بودند، به علّت اهمّیت مطالب مطروحه، تحت نظر معظّم له توسط مجمع تحقیق مکتب وحی از صوت پیاده سازی و ویرایشی اجمالی گردیده تا در اختیار سالکان الی الله قرار گیرد.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - می باشد که در مناسبت های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده اند که به همراه مقدمه و تصحیح حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - آماده طبع و نشر گردیده است.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش ها و دیدگاه های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پویندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره ای دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنّه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در جلسات شب های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می باشد، به تبیین و تقریر حجّیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقیق آن و آراء و دیدگاه های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.